حضرت خاتم انبیا محمّد مصطفی فرمودند

سیّد کاینات فخر بشر — این سخن گفت در سر منبر
گفت ده تن زامتّم فردا — ره نیابند جنّت الماوی
اوّل آنکس که مردم آزار است — پنج وقت نماز گذار است
دوّیم آنکس که ظالم و خوبد است — غیبت خلق نُقل مجلس اوست
سیّم آنکس که خمر می نوشد — چهارم آنکس که خمر لعبر و شد
پنجم آنکس که ریش بتر اشد — جای او در ته سقر باشد
ششم آنقاضیان بی انصاف — که گواهی دهند بشرع خلاف
هفتم آنکس که غله را بخرد — چون گران تر شود بخلق دهد
هشتم آنزن که نوحه گر باشد — از همه خونیان بتر باشد
نهم آنمالدار بی درجات — که بر او جمع گشته خمس و زکوة
دهم آنکس که هردم از سر شور — میزند دست بر دل طنبور
باز آنکس که مستطیع شود — نرود مکه تا فقیر شود
باز آنکس که زر بسُود دهد — تن بتیو به سوی گور رود
این نه قول منست قول نبی است — اینحدیث از محمّد عربی است
کشتن بی نماز باشد فرض — لقمهٔ نان مده بایشان قرض
هرگز از روی بی نماز مبین — که یاد یا درست دیو لعین
دست در سفره اش دراز مکن — چون بمیرد بر او نماز مکن

سی سکن در نماز عصر
که در آن روز بایست توبه

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب [illegible]
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۰۸۳
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۲۴۸

حضرت خاتم انبیا محمّد مصطفی فرمودند

سیّد کاینات فخر بشر — این سخن گفت در سر منبر
گفت ده تن زامتّم فردا — ره نیابند جنّت الماوی
اوّل آنکس که مردم آزار است — پنج وقت نماز گذار است
دوّیم آنکس که ظالم و خوبد است — غیبت خلق نُقل مجلس اوست
سیّم آنکس که خمر می نوشد — چهارم آنکس که خمر لعبر و شد
پنجم آنکس که ریش بتر اشد — جای او در ته سقر باشد
ششم آنقاضیان بی انصاف — که گواهی دهند بشرع خلاف
هفتم آنکس که غله را بخرد — چون گران تر شود بخلق دهد
هشتم آنزن که نوحه گر باشد — از همه خونیان بتر باشد
نهم آنمالدار بی درجات — که بر او جمع گشته خمس و زکوة
دهم آنکس که هردم از سر شور — میزند دست بر دل طنبور
باز آنکس که مستطیع شود — نرود مکه تا فقیر شود
باز آنکس که زر بسُود دهد — تن بتیو به سوی گور رود
این نه قول منست قول نبی است — اینحدیث از محمّد عربی است

سی سکن در نماز عصر
که در آن روز بایست توبه

۱۸۰۸۳
۲۰۹۲۴۸

...خاتم انبیا محمد مصطفی فرمودند

...ت فخر بشر — این سخن گفت در سر منبر
...یامتم فردا — ره نیابند جنت الماوی
...ردم گذارست — پنج وقت نماز گذارست
...ظالم و خود بدست — غیبت خلق نقل مجلس اوست
...خمر می نوشد — چهارم آنکس که خمر لعل نوشد
...ریش بتر باشد — جای او در ته سقر باشد
...ن غنیا بی انصاف — که گواهی دهند بشرع خلاف
...غله را بخرد — چون گران تر شود بخلق دهد
...نوحه گر باشد — از همه خونیان بتر باشد
...ربی درجات — که بر او جمع گشته خمس و زکوة

...هر دم از سر شور — میزند دست بر دل طنبور
...ستطیع شود — نرود مکه تا فقیر شود
...زر بسود دهد — تن بیتو به سوی گور رود
...ت قول نبی است — اینحدیث از محمد عربی است
...باشد فرض — لقمه نان مده بایشان قرض
...بنماز مبین — که یاد یا درست دل لعین
...اش دراز مکن — چون بمرد بر او نماز مکن

[illegible]



اِنَّ اللهَ وَمَلٰٓئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا يعنى بدرستيكه خدا و ملئكه صلوات ميفرستند بر پيغمبر پس صلوات فرستادن از خدا رحمت فرستادن اوست و درجات بلند كردن اوست و صلوات فرستادن ملئكه و مردمان بمعنى طلب رحمت كردن است از براى ايشان از خدا و لفظ يُصَلُّونَ جمع مذكر از فعل مضارع است كه دلالت بر حال و آينده هر دو ميكند مرحوم صدوق در كتاب من لا يحضره الفقيه و در كتاب اصول كافى مرحوم ملا احمد اردبيلى و در كتاب بحار الانوار مرحوم حاج محمد باقر ابن محمد تقى مجلسى

مارا ز آن پاك دلانيم ز كس كينه نداريم ‌ ‌ ‌ ‌ شهريست پر از دشمن و ما باك نداريم

ما شاخه سرويم و پر از ميوهٔ توحيد ‌ ‌ ‌ ‌ هر ره گذرى سنك زند باك نداريم

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ‌ ‌ ‌ ‌ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ

نه شناختيم حق شناختن تو ‌ ‌ ‌ ‌ عبادت نكرديم تراحق عبادت تو

چون نخوانديم از كنه پاكيم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین ورهطه المخلصین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین وبعد چون در سنه هزار و دویست و نود و سه سرکار
بندگان اجل اکرم افخم روحنا لمراليه الفداء خانه تازه در محله امام زاده یحیی
خریده بودند و مسجدی که در آن محله است مشهور به مسجد میرزا تقی در آن مسجد تشریف
میبردند نزدیک به ماه مبارک رمضان بنای ایشان بر رفتن مکه معظمه شد
چون بنای ایشان بر این شد در موعظه ماه مبارک رمضان این آیه مبارکه را
بمناسبت عنوان فرمودند و یازده روز هم موعظه فرمودند و این بنده رو سیاه
بقدر مقدور ضبط کرده که هدیه باشد برای اخوان مؤمنین امید دارم بنده را
بخیر این ناچیز را یاد کنند و بالله التوفیق وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

فرمایش جناب آخوند ملا محمد جعفر است

این صفحه موعظه روز اول ماه مبارک رمضان المبارک

سنه ۱۲۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطیبین الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم وناصبی
شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین والآخرین الی
یوم الدین خداوند عالم در کتاب محکم خود میفرماید ان اول بیت وضع
للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم
ومن دخله کان آمنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا
ومن کفر فان الله غنی عن العالمین خداوند عالم چونکه خلق را چنانکه مکرر
عرض کرده ام ومیدانید خداوند عالم خلق را از برای بندگی و اطاعت خود
آفریده بود و باز چه بسیار ها مکرر عرض کرده ام که اگرچه خدا خلق را برای
بندگی خلق کرده اما خدا محتاج به بندگی بندگانش نیست و نبوده و معلوم است
دیگر اگر کسی فکر کند و دین و ایمانی بخواهد میداند که خداوند عالم معنی ندارد
که محتاج باشد اگر بنا شد محتاج باشد چه ضرور است او را خدا بگذاریم خودمان
هم محتاجیم پس خدا محتاج به بندگی بندگان نیست ولکن بندگان محتاج بودند

کبندگی خدا را بکنند و بندگان اگر بندگی میکردند منتفع می‌شدند و بندگان اگر
بندگی نمیکردند و مخالفت میکردند متضرر می‌شدند پس بندگی کردن بسبب نفع خود
بندگان است و مخالفت کردن بسبب ضرر خود بندگان است و تمام بندگی همین است
که خداوند عالم چون این خلق را جاهل آفریده بود بعواقب امور و جاهل
آفریده بود از عیوب غیب نمیدانستند چون جاهل بودند از عیوب و نمیدانستند
بسیاری از چیزها را و بسیاری از چیزها نفع داشت از برای ایشان و بسیاری
از چیزها ضرر داشت از برای ایشان پس آن چیزهائی که نفع داشت از برای ایشان
خدا امر کرده که آن کارها را بکنند و آن چیزها را استعمال کنند دیگر
هیچ فرق نمیکند نسبت بخدا چه امر آخرت باشد چه امر دنیا بعضی غذاها را
می‌چینی میخوری نفع دارد برات بعضی چیزها را بعضی غذاها را می‌چینی میخوری ضرر دارد
سم قاتل است بعضی آنها را می‌چینی میخوری و گوارا نیست بعضی آنها
گوارا است و میخوری می‌چینی نفع دارد و بعضی هواها بد است ضرر دارد و بعضی هواها
نفع دارد این چیزهائی که خدا خلق کرده بعضی چیزها نفع دارد از برای انسان
بعضی چیزها

بعضی چیزها ضرر دارد از برای انسان و خداوند امر کرده که چیزهای نافع را خلق استعمال
کنند و از چیزها که ضرر دارد اجتناب کنند حالا اگر کسی امتثال و اطاعت کرد
و آن چیزهای نافع را بکار برد معلوم است خودش منتفع خواهد شد و هر کس مخالفت
کرد و اطاعت نکرد معلوم است خودش ضرر میکند همه جا همین طور است پس این خلق
بعضی نسبت ببعضی انتفاعها داشتند بعضی نسبت ببعضی ضررها داشتند پس آن چیزهائی
که برایشان نفع داشت برای آنها بیان کردند که این چیزها برای شما نفع دارد
و همچنین آن چیزها که برایشان ضرر داشت برای آنها بیان کردند که این چیزها
برای شما ضرر دارد و این امر و نهی‌های او و حجتهای او و پیغمبران او و اوصیای
آن پیغمبران بخلق رسانیدند حالا از همین قبیل میفرماید انّ اوّل بیت
وضع للناس للّذی ببکّة و میفرماید که چگونه خلق را خواست منتفع کند میفرماید
آن اوّل خانه را که برای نفع این مردم خلق کردم و برای انتفاع مردم آفریدم
آنخانه ایست که در مکّه آفریدم اوّل قدری فایدتش را عرض کنم بعد بروم
توی معنیش میفرماید اوّل خانه که آفریده شد برای منفعت مردم آنخانه است

که در زمین مکه واقع است آن زمین را بکه میگویند عربها و اصل عمارت
و شهر را مکه میگویند و آنخانه را که باید رفت و طواف آنرا کرد آنرا
کعبه میگویند آنزمین را بکه میگویند بجهت آنکه جاهائی که ازدحام زیاد میشود جائی
که ازدحام زیاد میکنند عربها بکه میگویند و بکه باز بمعنی دیگر آنجائی است
که گردن گردنکشانرا آنجا میشکنند و از هر ظالمی انتقام میکشند آنجا را
بکه میگویند عربها و این زمین را باز بکه میگویند بجهت آنکه مردم در آنجا همه
باید با خضوع و با خشوع باشند همه کهنه بپوشند همه لباس احرام بپوشند باید
صدمه بکسی نزنند آنجا خانه امن و امان است و هیچکس به هیچکس نباید ظلم کند
حتی آنکه در وقت احرام انسان پشه های خود را نباید بکشد و حیواناتش در
امانند کسی نمی تواند صید کند در آن بیابان آنها را گیاههاش در امانند
پس زمین امن و امان است خدا خلق کرده و هر کس داخل آن زمین شد
در حفظ خدا واقع خواهد شد پس آنخانه خانه امن و امان است که جمادها و نباتها
و حیوانها و انسانها جمیعاً در امن و امان اند و هر کس و هر چه داخل
الحرم

الحرم و داخل الحریم شد در امن و امان خداوند عالم خواهد بود باری
پس پیغمبر باید آن اول خانه که وضع شد برای منفعت مردم آنخانه ایست
که در زمین بکه واقع شده حالا صفات آنخانه که در زمین بکه واقع شده
چه چیزها است یکی از صفاتش این است که در آنجا آیات بیناتی خدا قرار
داده در آنخانه علاماتی قرار داده که هر کس برود آنجا و آن علامات را ملاحظه
کند خدای خود را خواهد شناخت و آن آیاتی که آنجا هست خدا نماست
و آن آیه عجب آیه ایست ظاهرش و باطنش را اگر کسی ملاحظه کند خیلی چیزها
بدستش میاید عبرت بگیرید انشاء الله ببینید ظاهرا کسی برود بخانه کعبه
آنجا چه آیتی می بیند غیر از کوه و سنگ و در و دیوار چیز دیگر نمی بیند زیادتر
از جاهای دیگر آیات خدا نمی بیند پس بدانید که اصل مقصود باطن
اینهاست اگرچه ظاهرش هم سر جایش هست اهلش درست لکن در خانه
کعبه این همه آیات بینات که توی آیه پیغمبر یاد نیست دیگر عبرت بگیرید
انشاء الله شما ببینید اگر هیچ شخص عاقلی اغراق در کلامش نیست چه خصوص

خدا و پیغمبر و ائمه شما سلام الله علیهم و بزرگان اعراق در کلامشان
نباید باشد حالا اینجا را که می‌بینی هیچ نیست آیه و خدا هم میفرماید فیه آیات
بینات خوب آنجا چه آیات بینات است اگر آنجا کوه هست جاهای دیگر هم
هست آنجا سنگ است جاهای دیگر هم سنگ هست بلکه جاهای دیگر آب است
درخت هست سبزه هست حیوانات هست و آنجا انقدر نیست بلکه مکه را
وادی غیر ذی ذرع میگویند پس ببینید چه چیز منظور خدا بوده و چه مقامات ترا
خواسته بیان کند پس فکر کنید در این آیه ظاهرش را برای ظاهر این خانه
فرموده و باطنش را برای باطن اینخانه پس میفرماید فیه آیات بینات
در این خانه هست آیات بینات آیه یعنی علامت است و علامتها
بعضی مبین و ظاهر است و بعضی خفی این آیات آیات ظاهره هستند
ظاهرند خفی نیستند این آیات آن آیاتی هستند که میفرماید
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق الا
انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط میفرماید ما آیات
خود را .

خود را می‌نمایانیم بایشان در آسمانها و در زمین و در جمیع آفاق و انفس
ظاهر و واضح میکنیم از برای ایشان که چون آن آیات را ببینند خدای
خود را بشناسند دیگر دقت کن باز انتظار معنیش را بکش که عرض کنم این
لفظهای ظاهر معنی نیست فکر کن ببین این آیات بینات که خدا در زمین
و آسمان قرار داده چه چیز است این آیات آفتاب است ماه است زمین است
آسمان است ستارگان است اگر اینهاست که این‌ها را به همه مردم
خدا نشان داده زمین را به همه نشان داده آسمان را به همه نشان داده
و همه دیده‌اند این آیه را اگر همه این آیه را دیده‌اند پس چرا همه مؤمن
نشده‌اند و همه خداشناس نشده‌اند پس عبرت بگیرید ان‌شاءالله عرض میکنم
که آیات هر چیزی علامت هر چیزی است آیه را اگر خواهی فارسی کنی که
باصطلاح خودمان حرف بزنیم آیه یعنی نمونه نمونه هر چیزی را اگر بخواهی ببینی
اگر کسی را اگر خواهی بخری میگوئی نمونه آنرا بیاور که از روی نمونه تخم را
بخرم پس نمونه هر چیزی آیت اوست و خدا نمونه خود را و آیت خود را

وقبضهٔ از متاعهای خود را بخلق نموده واین را عرض کردم بلکه ان شاء الله از درست
پی ببری بلکه درست اعتقاد کنی ان شاء الله پس نمونه وقبضه آن چیزی است
که آنرا می آرند بتو نشان میدهند ومیگویند این نمونه است وقبضه است
از آن اصل واز آن خروار واین را اگر یافتید ان شاء الله خواهید
دانست که بهمین اصطلاح که خدا فرموده بقیة الله خیر لکم آنکه خدا
باقی گذاشته روی زمین برای شما آن از همه چیز بهتر است اگر بشناسیدش
پس آن بقیه که از خداوند عالم روی زمین مانده واز همه چیز بهتر است
آن آیت خداست وآیت را هر کس دید نمونه وآیت هر چیز را
خواهد دانست پس نمونه آن متاعی را که بتو مینمایند وتو او را می بینی
ومی شناسی آیا میشود بعد از شناختن تو آن نمونه را تو دیگر آن متاع را
نشناسی فکر کن ان شاء الله پس اگر نمونه گندمی را بتو نشان دادند تو دیگر
گندم شناسی باقی را اگر آوردند تو میدانی که باقی هم همان جور است
پس نمونه را بتو نشان داده اند وگندم را بتو نموده اند حالا دیگر گندم شناس
شده

شدهٔ پس نمونه علامتی است برای آن گندمی که در انبار است
پس هر کس آیه را دید لامحاله ذی الآیه را می شناسد وهر کس علامت را دید
لامحاله صاحب علامت را میشناسد وهر جائی که یک چیزی بتو نمودند
برای نمونه وآیت وتو ذی الآیه را شناختی وچیز دیگر را می بینی درست
نشناخته بدان آن آیه آیه انجیر بوده یا جو نموده اند بتو وگفته اند
این گندم است والا نمونه هر چیز را که نه بینی آیت هر چیزی خود آن چیز است
که میآرند نشان بتو میدهند نهایت فرقی که ما بین نمونه وآن
باقی است این است که باقی خیلی است وبسیار ونمونه یک قبضه است
چون این آسان است بتو بنمایانند این آسان را بتو نموده اند باقی را اگر بخواهند
بیاورند بسبب اوضاعی بسیار چیز در کار است که باین آسانی نمیشد پس نمونه
را هر کس دید صاحب نمونه را شناخت وهر کس نشناخت هر چیز را ابدا آن
نمونه اش را ندیده که شناخته دیگر فکر کنید ان شاء الله بدان هر چیز را
که نمی شناسی فکر بکن ان شاء الله هر متاعی را هر چیز را که شناخته از آن

چیزهائیست که نمونه اش را ندیده که شناخته و هر چه را که شناخته
نمونه اش را دیده که شناخته هیچ متاعی را هیچ چیز را تمامش را تو
ندیده هر چه را که دیده نمونه اش را دیده این چیتی که از فرنگ میآورند
تو تمامش را ندیده یک توپش را دیده یکبارش را دیده همه چیتهای فرنگ
که توی دنیاست که ندیده پس فکر کن که اگر فکر کنی در همین قاعده
کلا بدست میاید پس بدانکه در دنیا در قبر در برزخ در آخرت هر جا
هر که هر چه را شناخت نمونه آنرا دیده و شناخته هر کس چیت شناخت
یک توپش را دیده و چیت را شناخته هر کس ماهوت را شناخت یک
زرعش را دو زرعش یک توپش را دیده الماس شناسی که الماس شناس شده
یکدانه دو دانه صد دانه الماس دیده هر چه الماس هست که ندیده هر جواهری
جواهری را که شناخت نمونه آن جواهر را دیده و شناخته والا تمام حقیقت
جواهر را هیچکس نشناخته مگر خداوند عالم چرا که بندگان نمیتوانند بحقیقت
هیچ چیز برسند بس بین که گندمی که شب و روز آنرا میخوری و میشناسی گندم است
چطور

چطور شده که می شناسی نمونه هاش است که آنها را دیده و گندم را
می شناسی والا تمام گندمی که در دنیا هست نمیتوانی ببینی تا گندم را بشناسی
تکلیف هم نمیکنند که برو هر چه گندم هست بشناس تمام خاکهای روی
زمین را نمیتوانی ببینی و بشناسی نمونه از خاک را که شناختی همین خاک
همه آن را که می شناسم تمام خاک را شناخته ام خلاصه همین قدر بدانید
که آنچه را که میشناسید نمونه اش را دیده اید که میشناسید و هر چه را که
نشناختید نمونه آنرا ندیده که آنرا نمیشناسی حالا دیگر بهمین معنی است
اگر فکر کنید اینکه در زیارتها میخوانید السلام علی من عرفهم فقد
عرف الله ومن جهلهم فقد جهل الله هر که شما را شناخت خدا را شناخته
و هر که شما را نشناخت خدا را نشناخته پس ایشانهم والله نمونه های
خداوند و آیات خدا هستند که هر کس ایشانرا درست شناخت
والله خدا را درست شناخته و هر کس ایشانرا درست نشناخت والله خدا را
درست نشناخته خدا معامله خلق با خلق کرده معامله نکرده که خلق

از عهدهٔ آن نتوانند برآیند همان کارها که تو میتوانستی بکنی گفته بکن
راه برو بنشین هر چیز بیاور و همین کارهائی که میتوانی تورا امر کرده پس
خدا قرار داده در مملکت خویش که هر چیز را بنمونه آن بشناسی و هر چیزها
را که بشناسی با عراض کردن از نمونه نشناسی پس هر کس از نمونه اعراض
کرد از صاحب نمونه اعراض کرده هر کس نمونه را شناخت صاحب نمونه را
شناخته بهمین طور هر کس آیات خدا را شناخت و هر کس آیات خدا را
دید خدا را شناخته و دیده حالا دیگر توی اینها که عرض میکنم اینها
مختصر آیست در هر یکیش انشاءالله اگر فکر کنی قاعدهای بسیار بزرگ
بزرگ بدستت میآید آیت را که فکر کردی خواهی یافت آیت
هر چیزی شناسانندهٔ آنچیز است نمونه گندم گندم را بتو میشناساند
چنانکه نمونه طلا طلا را بتو میشناساند نمونه انسان انسانرا بتو
میشناساند پس هر چیز را شما در دنیا بنمونه میشناسید هیچ چیز نیست
که شناخته باشی بدون اینکه از راه نمونه داخل شده باشی پس
حقیقی

حقیقی را بنمونه بشناسی پیش خدا هم که میروی او را هم بنمونهای او بشناس
پس غافل از این مباش که این زمین و آسمان و ماه و ستارگان که
نمونههای خدا هستند چه طور نمونه اند تو خوب فکر کن ببین خدا است
دانا بهمه چیزها ببین حالا اینها را که دیدی و دانستی که اینها خلق او است
حالا اینها که خلق او هستند آیا دانا بهمه چیز هستند مفسرین یعنی بعضی از آنها
این طور آیه را تفسیر کرده اند که خدا این آسمان و زمین و این گیاهها
و حیوانها و این کوهها و سنگها را نموده بمردم که چون مردم آنها را
ببینند خدا را بشناسند حالا ریش مفسرین را بگیر از آنها بپرس
که ای مفسر سنی تو که آیت و نمونه خدا را دیدی اگر خدا را شناختی چرا رفتی
سنی شدی چرا دنبال عمر افتادی پس انشاءالله فکر کن و انشاءالله بنا را
چنین بگذار که در دین و مذهبها تابع آقایان خود باشی مردم دیگر هر چه
میگویند بگویند و همین که تابع آقایان خود شدی ببین در میان نمونهها خدا
نمونه چه طور فرمایشات میفرمایند آنطوری که ایشان میفرمایند اگر بیابی

که هیچ فرقی نیست میان نمونه و صاحب نمونه پس اگر یک قبضهٔ گندمی بتو
نمونه دادند اگر گندم سفید نشان میدهند میفهمی که آن باقی که در
انبار است گندم سفید است اگر گندم دیگر بتو نشان میدهند میفهمی که آن
گندمی که در انبار است آنهم همان جور است یک چای را نمونه میکنی طبخ
میکنی می بینی چه طبع دارد چه رنگ دارد چه طعم دارد میفهمی که آن باقی هم
همین طعم را دارد همین رنگ را دارد همین خاصیت را دارد حالا فرقی که
مابین نمونه و صاحب نمونه است مثل همین امرها ظاهری است و الّا
هیچ فرق ندارد ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت نمونه چای
نمی را اگر گرفتی و رنگ و طعم و خاصیت آنرا دیدی میدانی که باقی هم همین
طعم و همین رنگ و همین خاصیت را دارد فرقی که میان نمونه و آن باقی
است این است که آن باقی خیلی است و این نمونه کم است و نمونه است
اینست که میفرماید لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک
خدایا هیچ فرقی مابین تو و آنهائی که آنها را خلیفه های خود قرار داده نیست
مگر اینکه

مگر اینکه آنها نمونه اند و تو اصل آنها فرعند تو اصل پس انشاء الله
فکر بکار ببر تقلید را بینداز کنار انس را بینداز کنار حرفهای خاله
زنها را که از آنها یاد گرفته بودی و خیال میکردی دین و مذهب است
بینداز کنار چرا که آن پیره زنها که این ها را بتو یاد دادند خودشان هم
نمی فهمیدند دین و مذهب چه چیز است پس جهت فکر کن انشاء الله
نمونه هر چیز را بدان که از جنس اوست دیگر یک گندمی بیاورند نشان
تو بدهند که در انبار چنین گندمی است بعد جو بتو بدهند این نمیشود
نمونه با صاحب نمونه باید مطابق باشد پس هر نمونهٔ باید با صاحب نمونه
همسر باشد از یک جنس باشد و الّا معنی ندارد گندم نشان بدهند بعد
جو بیاورند برای تو این کار فساق و فجار و متقلبین است این کار
کسانی است که احتیاج دارند باین کارها اما خداوند عالم هر چه را
که خواسته بتو تعلیم کند نمونهٔ آن را نموده بتو آن نمونه را بدست بیار
تو عاقل بدان که هیچ فرقی مابین نمونه و آن باقی نیست مگر همین

قدر که آن باقی بسیار است و این کم است آن باقی صاحب نمونه است
و دارای این است و این دارای آن نیست نمی‌بینی میگوئی این از آن
انبار است و آن انبار از این جور قبضه‌ها بسیار دارد امّا این قبضه
از انگور انبار هیچ ندارد پس فرق میان نمونه و صاحب نمونه اینست
که صاحب نمونه از انگور نمونه‌ها بسیار دارد و این نمونه ندارد آنچه را
که صاحب نمونه دارد امّا حالا که ندارد نمونهٔ او هم نیست یا نمونه است
چرا نمونه است بلکه خود او است هیچ فرقی میان او و صاحب نمونه نیست
الّا اینکه صاحب نمونه وسعت دارد و این نمونه کم است شکست
جاش پس دیگر فرقی نخواهد بود میان نمونه و صاحب نمونه پس جمیع طبعی که
صاحب نمونه دارد این نمونه دارد ببین این جاها که مردم دارند وقتی
نمونه از آنها را در دست دارند هر جور طعمی که این دارد بدان باقی دیگر هم
همان جور طعم را دارند پس بدانکه خدا همین که چیزی را خواست بکسی بشناساند
اگر با نمونه میشناساند دیگر فکر کن ان شاء الله که نمونه‌ها و قبضات بسیارند

پس نمونه

پس نمونه‌ها همیشه می‌شناسانند تو را بصاحب نمونه صاحب
نمونه‌ها همیشه تو را خبر میدهند از خودش نمونه خودش پس نمونه انباء میکنند
و خبر میدهند تو را از صاحب نمونه پس بدانکه این نمونه‌ها اسمها هستند
برای صاحب نمونه دیگر حالا در اینها فکر کن ببین چه قدر علم از توش
بیرون میآید پس همه جا آیات الله اسماء الله هستند همه جا
آیات خدا اسماء خدا هستند همین طوریکه حضرت امیر صلوات الله
و سلامه علیه فرمود الاسم ما انبأ عن المسمّی اسم آن چیزی است
که خبر بدهد از مسمّی پس الاسم ما انبأ عن المسمّی پس جمیع انبیاء را
نبی میگوئی بجهة آنکه انباء کرده اند و خبر آورده اند از کجا از خدا چه طور
خبر آورده اند باین طور که خدا داد قوّتی بآنها نمونه از قوّت خودش بآنها
داد تا مردم آن قوّت را که مشاهده کنند بدانند خدا قوی است این نمونه
نمونهٔ چیست نمونه این است که من که خدا هستم در زمین و آسمان متصرّفم
منکه در زمین و آسمان متصرّفم نمونه‌اش اینست که بیایند پیغمبری خبر دهند
که اسمی باشد از من و خبر بدهد از من پس تصرّف میکند در زمینش تصرّف

میکند در آسمانش ماهش را شق میکند آفتابش را بر میگرداند این کارها
را که میکند آنوقت تو میفهمی که خدا بتو متصرف است قوی است قادر است
پس میخواهد خدا تعلیم بندگان خود کند که خدا عالم است بچیزها میفرستد
عیسی را و عیسای شما آنچه را تنها همه پیغمبران این طور اند عیسی میآید خبر میدهد
بتو که دیشب در خانه ات در زیر رخت خوابت چه پنهان کردی آن تو
صندوق در صندوقخانه ات چه ذخیره کردی انبئکم بما تاکلون وما
تدخرون فی بیوتکم وقتی این خبر را بتو داد دیدی این علم را دارد
آنوقت میفهمی که خدا عالم است پس حجج خدا و ائمه شما سلام الله علیهم
نمونهای خدا و خانهای خدا هستند که این خانها را برای انتفاع مردم
آفریده خدا و ببینید که چه قدر فصاحت و بلاغت را خدا در این آیه بکار
برده است میفرماید ان اول بیت وضع للناس اول خانه که میگوید معلوم است
که خانهای بسیار خدا خلق کرده که اول آنها را میگوید پس خانهای بسیاری برای
منفعت شما خلق کرده اما آن اول خانها کدام است للذی ببکة آنخانه است
که در زمین

که در زمین بکه واقع شده آن اول امام هم برای منفعت مردم وضع شده
آن امامی است که وضع حملش در بکه در خانه مکه شده ببین میفرماید
وُضِعَ وضع او شده در خانه مکه آن اول امامی است که وضع حمل او
در زمین بکه شده یعنی وضع او در آنجا شده وضع امام در جائی میشود
که گردن گردنکشان در آنجا کوبیده میشود چرا که غالب کل غالب امیرالمؤمنین ا-
ست مطلوب کل طالب او ست او ست که ایاب الخلق الیکم و حسابهم
علیکم پس جمیع خلق در دور او ازدحام میکنند و جمیع باید در گرد
او طواف کنند همه باید بدور او بگردند چنانکه در این ظاهر هم می بینی
که جمیع مردم وقتی میخواهند رو بخود را بسوی خدا کنند باید رو
بکعبه کنند رو بکعبه هر کس کرد رو بقبله کرده دیگر اگر در اینها فکر کنید
چیزهای عجیب غریب بدست می آید شما به بینید همه زمین و آسمان
مخلوق خدا هستند اما چرا رو بکلیسا قبله نیست چرا رو بشمال
قبله نیست چرا رو بجنوب یکی قبله نیست چرا رو بمشرق قبله نیست

چرا رو بمغرب قبله نیست جمیع جاها را خدا خلق کرده چرا هیچ جا را امر نکرد
که رو بآن سجده کنند خضوع کنند خشوع کنند مگر کعبه را امر کرده
که رو بآن سجده کنند پس کسانیکه بعقل خودشان میخواهند توحید کنند
و معرفتی حاصل کنند میگویند بابا جمیع این زمین و آسمان خلق خداست
ما وقتی نگاه میکنیم میفهمیم خدا خلقش کرده پس بیاد خدا می افتیم
پس خدا میشناسیم اگرچه حیوانات را ببینیم خدا را می شناسیم
پس عرض میکنم که کسانیکه باین جور عقلهای ناقص خود توحید کردند
گمراه شدند اینها بت پرستی است بت پرستان آمدند خدمت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که تو ما را نهی میکنی از بت پرستی و میگوئی
بما که طلا و نقره را نپرستید بت نپرستید باین سنگ و کلوخها سجده
نکنید اما خودت همین جور کار کردهٔ چرا که چند سنگ روی هم گذاردهٔ
میگوئی بیائید دور این بگردید وقت نماز رو باین کنید و باین سجده
کنید ما هم که غیر از این کاری نکرده بودیم تو ما را منع میکنی این کار را
اگر درست

اگر درست است چرا ما را منع میکنی اگر درست نیست تو چرا میکنی آنها که
فکر کنید بله تمام خلق مخلوق خداست اما تفاوت دارند مخلوقات
قدری عقلت را بکار ببر و تابع انبیا و اولیا شو تابع انبیا و اولیا که
شدی عقلت زیاد میشود فکر کن ببین جمیع چیزها مخلوق خداست اما
نه هر مخلوقی قبله است و میشود پیشش کرنش کرد آن همه جا نباید برود
خضوع و خشوع کند این مردم بعضیشان اصلند بعضیشان بدلند مثل
چیزهائی که اصل دارند بدل هم دارند چیزها اصل خدا خلق کرده
با اسمهم هست با اسمها ظاهرا می نمایند اصل را لکن اصل نیستند آنها
یکجور زده اهل خبره باشند یا با اهل خبره نشان بدهند میشناسند و میفهمند اصل
نبوده اگر کسی در بند دین و مذهب باشد چنانکه در بند معامله هستند
مردم در معاملاتشان هرچه را که خودشان تمیز نمیدهند که میدهند بمردم چه
را که تمیز دارد میرود پیدا میکند دوستی رفیقی آشنائی را که تمیز بدهد
خوب را از بدل پس اصل و بدل هست در دنیا خدا اصول را قرار

داده نه بدلها را شما بپسندید بول با آب یکی نیست بول جاریست
آب هم جاری است بول شفاف نیست مثل اینکه آب شفاف است
اما گفته اند بول را مخور آب را بخور با بول وضو مگیر با آب وضو بگیر خوب مشو
که بگوئی چه فرق میکند این جاریست آن جاریست این شفاف است
آن شفاف نیست فرقی ندارد نه فرقش خیلی است آن بول است سمیت دارد
آدم آنرا بخورد میکشد آدم را کثیف است بدبو است جنس نجس است
ضرر برای بدن دارد غذا هم نمیدهد ضرر دارد از این جهت آنرا نجس کرده
حرام کرده پس بول نباید خورد آب باید خورد شراب نباید خورد آب باید
خورد بله راست است بول مخلوق خداست مثل اینکه آب مخلوق خداست
اما گفته سرکه بخور که آن شفاست بجهت معده درد از آن طرف گفته شراب
را مخور چرا که حرام است یکقطره اش هم باشد حرام است با این طور نباید که
نه همه مخلوقات همه اسرار در پیششان سپرده شده چرا که خر هم مخلوق
خداست چیزی هم پیش او سپرده نشده نشان را باید بیارند اسرار را باو
بیاموزند

بیاموزند اما خر را هیزم بار بارش میکنند دیگر نباید خر را حرمت داشت
که مخلوق خداست نباید سگ را حرمت داشت که سگ مخلوق خداست
مخلوق خداست لکن خدا آنرا سگ خلق کرده سگ باید بیرون خانه
باشد پاسبانی کند استخوان پیشش بریزی بخورد دیگر حرمتش نباید کرد
هر کسی را باید بکاری داشت پس هر چیز برا آنچه که وضع کرده باید
پس همین طور ببینید که خانهٔ خدا هم جوری بوده که خانه را وضع کرده
اند برای انتفاع مردم باقی سنگها و گچها را برای انتفاع مردم وضع
نکرده اند آنها را ساخته اند برای اینکه از آنها بردارند عمارت بسازند
آنها را برای عبادت نیافریده اند و خانه خدا را برای عبادت
آفریده اند باری پس هر حقیقتی را خدا در جائی قرار داده و هر چیز را
در محلی آفریده از آنجمله چیزهای مقامات و علامات خود اوست و انوار
خود اوست و اسماء خود اوست و فیوضات خود اوست اینها محالی
دارد و محالش آنخانه است که اینها در آن واقع است پس باری هر چیزی که

مکان چیزی واقع شد آن مکان خانه آنچیز میشود دیگر خانه و جسم کرده
خانهای متعارفی باشد و دیگر هیچ جور دیگر خانه نباشد بلکه اینهم یکجور
خانه ایست اما هر چیز را هر جائی قرارش دادند همان خانه اش است یعنی
جای پیاله نعلبکی خانه اش است هزار پیشه خانهها دارد هر کدام خانه یک چیز است
هر چیزیکه محل رجوع چیزی واقع شده خانه آنچیز خواهد بود بهمین طور بدن
خانه روح تو است و روح تو در خانه این بدن مسکن کرده مثل
آنکه بدن تو در این خانه واقع شده پس حقیقت خانه را الحال بدانی
ببین خدا چه طور وضع کرده است هر جا را برای چیزی آنجا خانه آن
چیز است پس خداوند عالم آفرید خلق خود را اولا از برای اینکه خدائی
خود را بشناسند حالا بشناسند چه طور بشناسند بشناسند که او است قادر او است عالم او است
رؤف او است رحیم او است منتقم او است بینا او است شنوا او است دانا او است
حکیم او است قدیر او است خبیر پس جمیع این اسمها را خدا خلق کرده
و خلق را خلق کرده تا بدانند که این ها جمیعاً منزله دارند آن قدرت خدا را
که دیدی یکجائی دارد و منزلی دارد بدان او است که در قوای بدن
خودت

خودت فکر کن ببین قدرت نداری زمینی را بازی بدن های دیگر هم
مثل بدن تو است اما یک بدنی هست که قدرت دارد و آن بدن های
قدرت خدا است و خانه قدرت خدا است یک وقتی با یک وحدت وجودی
مباحثه میکردم گفتم در بدنها خودت فکر کن ببین که قدرت نداری خیلی بر
از کارها این وحدت وجودیها چون مذهبشان این است که میگویند
همه چیز خدا است همه چیز را خدا میدانند بایکیشان مباحثه میکردم گفتم
اگر بنا باشد همه چیز خدا باشد پس این عصای من خدا است گفت باشد
چه عیب دارد گفتم این خدائی که ما باید اعتقاد داشته باشیم یکپاره
اسمها دارد که از جمله آنها این است که آنخدا خالق ما است رازق
ما است حالا این عصای من کجا میتواند مرا خلق کند کجا میتواند بمن
روزی بدهد هر چی بسنبه من میجنبانمش این را چطور این خالق من است
این میتواند مرا خلق کند این میتواند بمن روزی بدهد این میتواند برای من
کاری بکند با چشم خود می بینی که نمیتواند اینها را که گفتم دیگر کنگ شد

شنو نیست حرف بزند باری اینها قیاسی است که این طایفه میکنند
که میگویند هر جا بروی خدا هست چه مسجد بروی چه بمیخانه هر جا بروی
پیش هر کس بروی خدا آنجا هست میخواهی پیش موسی برو میخواهی پیش فرعون
برو این طور میگویند خدائی که انبیا فرستاده هرگز آن مخالفین را
او نفرستاده شیطان فرستاده آنها را پس فرعون از قبیل
شیطان است اهل ضلالت در هر عصری از جانب شیطان آمده
اند همه فرستادگان شیطانند و شیطان از دست ایشان خیلی کارها
میکند از پای ایشان خیلی جاها میرود و می‌آید از چشم آنها می‌بیند از
گوش آنها می‌شنود از زبان آنها شک و شبهه‌ها القا میکند در دلها
خدا فرستاده جماعت مخصوصی را و قرار داده که هر کس خدا را از آن
راه شناخت او را شناخته و هر کس خدا را از آن راه نشناخت او را
نشناخته پس اینجا که اول خانه است خانه چه چیز است خانه خدا است
و مسلم شده الحمد لله که کعبه خانه خدا است همه میگویند اما از هر کس بپرسی
که کعبه خانه خدا است یعنی چه کسی نمیداند خدا خانه میخواهد چکند مگر خدا آنجا میخوابد

در میخزد

در میخزد و می‌نشیند که خانه بخواهد پس چطور شده که کعبه را خانه خدا میگویند
و خانه‌ها چیزی مناسبتی میخواهد با آن چیز تو ببین روح تو از عالم غیب است
لکن بخانه‌ای که اختیار میکند این بدن مخصوص است همه جا نمیرود منزل کند روح
تو از عالم غیب آمده اما در هر سنگ و کلوخی منزل نمیکند اما می‌آید بدن ترا
پیدا میکند آنرا خانه خودش قرار میدهد پس بی مناسبت نمیشود پس بدانید
انشاء الله که آن روح الله و آن روحی که خداوند عالم در بدن انبیاش
میدمد که میفرماید و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین همین که وحی
کرد که من همینکه آدم را خلق کردم و از روح خود در او دمیدم باید خضوع
کنید پیش او و سجده کنید پس همینند که در بدن شیطان نمیدمند روح
خدا را اگرچه روح شیطانی را در بدن شیطان دمیدند پس سعی
کنید انشاء الله تمیز بدهید خوب و بد را روح خدا و روح شیطان را
و نباشید مثل مردمی که فرق میان بول و آب نگذارده اند مردکه
تشنه‌اش است میره بول میخورد میگوید سرد که هست شفاف که هست
جاری که هست پس میخورم ای احمق این بول است که میخوری آب نیست

نجس است حرام است ضرر دارد سمیت دارد خرابت میکند هلاکت میکند حالا
بگوئی فلان کس حرف میزند فلان کس هم حرف میزند کمش بحرف او میخواهم
بده هم بحرفای این میخواهم گوش بدهم چه فرق میکند او پا دارد این پا دارد
او دست دارد این هم دست دارد او سر دارد این سر دارد او چشم دارد این هم چشم
او گوش دارد این گوش اینها قیاس است که از جانب شیطانست
کی یکی از جانب خدا می آیند بول نیستند آنها طیب اند طاهر اند
مطهر اند اهل زهد اند اهل تقوی اند آنها رشوه نمیخورند دزدی نمیکنند
حکم بغیر ما انزل الله نمیکنند و همچنین این کارها که همه خبر دارید نمیکنند
باری منظور این بود که آیات بینات و آن خانها ئی که خدا وضع کرده
برای انتفاع مردم خانهای مخصوصی است همه خانها مخصوص خدا است
همه از گچ و آجر است لکن تو قیاس مکن که بگوئی همه خانها مخلوق خدا است
خانه کعبه هم مخلوق خدا است و حال که چنین است ما تو خانه خودمان
طواف میکنیم نه کور باید شد و رفت پیش خانه کعبه و آنجا خضوع کرد
طواف کرد اینجا را الطواف گاه تو قرار نداده اند برای خانهای دیگر رنج
بوعلی نیست

بیت سلطانی بیت طواف هم جا نمیتوان کرد این خانها خانه خدا نیستند
اغلب خانها بیت الخلاست طویله گاو و خرست خانه اصل را پیدا کن
خانه را که خدا قرار داده پیدا کن و آنخانه خانه کعبه است که در اوست
آیات بینات و اوست آیت قدرت خدا آیه علم خود را آنجا قرار
داده جمیع آنچه شنیده برای خدا از صفات در آنخانه است حالا میفرماید
از جمله آن آیات بینات یکی ابراهیم و مقام ابراهیم است خصا ابراهیم
یکی از آن آیات بینات است که در آنخانه است پس ایشانند مرسل الرسل
ایشانند منزل هر کتاب انا مرسل الرسل فرمود انا منزل الکتب فرمود
پس ابراهیم یکی از آن نمونهاست مقام ابراهیم یکی از آن نمونهاست
پس آن اول خانه همه آیات توش هست آن اول را پیدا کن دارای
همه خواهی شد پس آنخانه که وضع شده برای انتفاع مردم خانه اولی است
که در زمین بکه وضع شده است و آن حضرت امیر است که وضع حمل
او در زمین بکه شده و در خانه کعبه تولد کرده اوست که منزل الکتاب است

اوست که مرسل رسل است اوست که شارع جمیع شریعتهاست اوست
که حجت است بر جمیع حجتها اوست که شاهد است بر جمیع شاهدها یک از
شهود او ابراهیم است هر نبیی در عصر خود شاهد است و هر یک یک
فضل یک کمال یک جودی از او را می نمایند اما خود او خانه ایست که
تمام این آیات در او هست که از جمله آنها مقام ابراهیم است و از
صفت این خانهٔ مبارک این است که هر کس داخل ولایت او شد
البته از جمیع ضررها ایمن است این حکم بتی خداوند عالم است که من
دخله کان امنا هر کس داخل این خانه شد ایمن است از جمیع ضررها
و حکم بتی است تعجب اینست که این آیه را خواندند حضرت صادق ع
برای ابوحنیفه که آیا نشده در بین الحرمین دزد بزند کسیرا یا مال کسیرا
ببرد یا جان کسی در معرض تلف باشد عرض کرد چرا بسیار شده فرمود پس چطور
خدا فرموده من دخله کان امنا معنی آن چه چیز است مثل خر بگل ماند
منظور این است که مراد باطن آیه است حضرت اشاره هم کردند باین
سهل است صریحا هم فرمودند پس هر کس دست بدامن ولایت آل محمد
سلام الله

سلام الله علیهم زد از جمیع دزدها و بلاها و فتنها و عذابها در دنیا و آخرت
ایمن است بشرطی که دست بزنی بدامان ایشان پس ایشانرا وسیله
کن برای حاجات خود و ایشانرا مقدم بدار هر وقت میخواهی رو بخدا
بروی چیزی از خدا بگیری اگر اینها را میکوئی و ملتفت ائمه هستی
بدان رو بخدا رفتهٔ و با خدا حرف زدهٔ و هر وقت که رفتی رو بخدا
و وقتی ملتفت میشوی می بینی هیچ بخیال ائمه نبودهٔ و ائمه یادت نبوده اند
بدانکه پیش خدا نرفتهٔ و اگر خیال میکنی که پیش خدا رفتهٔ آنجائیکه باید
بروی نرفتهٔ عرض کردم که هر چه را نموده اند بتو از نمونه نموده اند تو هم از
نمونه داخل شو هر چیز را که شناختهٔ و فهمیدهٔ باسم او و صفت او
شناختهٔ و فهمیدهٔ پس امامان تو سلام الله علیهم بدان نمونهای خدا
هستند اسمهای خدا هستند صفتهای خدا هستند جمیع فیوض را خدا
در پیش ایشان انبار کرده چرا که ایشانند خزینه داران خدا و خدا
که همه چیز در خزانه اش هست حالا بین آیا ممکن است که شخص برود
در خانهٔ غنیی و چیزی بخواهد و داشته باشد آن غنی و منع کند از او

حاشا و تعجب اینجاست که اینها چنان اغنیائی هستند که هرچه بدهند کم
نمیشود فکر کن ببین هر بخیلی که بخل میکند بجهة این است که میترسد اگر بدهد
کم بشود از مالش از اینجهة بخل میکند و الا معنی ندارد که کسی نترسد از کم
شدن مال آنوقت بخل کند هیچ بخیل از جائیکه کم نمیشود بخل نمیکند حال که چنین است
پس فکر کن انشاء الله ببین خدای تو بخیل میشود یا بخیل هم باشد از جائیکه
کم نمیشود چرا بخل کند و خدا بزرگتر از این است و انشاء الله میدانی و اعتقاد
باید این باشد که اگر این اعتقاد را نداشته باشی مؤمن نیستی نعوذ بالله
پس اعتقاد تو باید این باشد که خدای تو خدائی است که هرچه میدهد لا
تزیده کثرة العطاء الا جوداً و کرماً هرچه بدهد لا تنقص خزائنه هیچ از
خزانه او کم نمیشود عالم عالم بدهد از خزینه اش هیچ کم نمیشود پس بدان
هیچ منعی از جانب او نیست اما اگر دیدی دعای تو مستجاب نشد بفهم
از آن سمت نرفته و خیال میکنی از آن سمت رفته و اگر آن راههائی
که رو بخدا باید از آن راه بروی اگر بروی محروم نمیشوی پس ببین که
میخواهی بروی رو بخدا اول طیب شو تا اثر معصیتها را بشوئی ببین

ظالم

ظالم را اگر بخواهی بروی خدمت سلطان نه بروی توی حمام یکقدری که بخودت
و لباست بماند با این حالت بخواهی بروی خدمت سلطان خدام سلطان
نمیگذارند داخل بر سلطان بشوی باید اول خودرا بشوید و پاک کند
و کندو بوها را از خود دور کند آنوقت بخدمت سلطان راهش میدهند حالا
تو معصیت میکنی خدا را اینقدرها ورزیده و هیچ توبه نمیکنی و میخواهی داخل خانه
توحید بشوی و راه بجائی ببری این نمیشود راهت نمیدهند باید شست و شو کرد
باید توبه کرد انابه کرد طیب و طاهر شد آنوقت برو رو بخدا از در آن
خانهها فاتوا البیوت من ابوابها اگر از در خانههای توحید داخل شدی
آنوقت عزت میکنند حرمت میکنند مهمانداری میکنند بطوریکه
هیچکس در قوه اش نیست که آنجور مهمانداری کند حرمت کند عزت کند
پس هنگامیکه از بابش داخل شدی با توبه و انابه و خضوع و خشوع و ایشان را
شفیع خود قرار دادی و ایشان را مقدم قرار دادی و ایشان را ائمه
دانستی و خدا را در وجه آنها دیدی البته دعای تو مستجاب است و صلی الله
علی محمد و آله الطاهرین تمام شد موعظه روز اول ماه مبارک را

باشد و تعجب اینجاست که اینها چنان اغنیائی هستند که هرچه بدهند کم
نمیشود فکر کن ببین هر بخیلی هر بخل میکند بجهة این است که میترسد اگر بدهد
کم بشود از مالش از اینجهة بخل میکند و الا معنی ندارد که کسی نترسد از کم
شدن مال آنوقت بخل کند هیچ بخیلی از جائی که کم نمیشود بخل نمیکند حال که چنین است
پس فکر کن انشاءالله ببین خدای تو بخیل میشود باشد بخیل هم باشد از جائیکه
کم نمیشود چرا بخل کند و خدا بزرگتر از این است و انشاءالله میدانی و اعتقادت
باید این باشد که اگر این اعتقاد را نداشته باشی مؤمن نیستی نعوذ بالله
پس اعتقاد تو باید این باشد که خدای تو خدائی است که هرچه میدهد لا
تزیده کثرة العطاء الا جوداً و کرماً هرچه بدهد لاتنقص خزائنه هیچ از
خزانه او کم نمیشود عالم عالم بدهد از خزینه اش هیچ کم نمیشود پس بدان
هیچ منعی از جانب او نیست اما اگر دیدی دعای تو مستجاب نشد البته فهم
از آن سمت نرفته و خیال میکنی از آن سمت رفته و اگر آن راههائی
که رو بخدا باید از آن راه بروی اگر بروی محروم نمیشوی پس ببین که
میخواهی برو در رو بخدا اول طیب شو تا نشوی معصیتها را بشوی ببین
ظاهر

ظاهر را اگر بخواهی بروی خدمت سلطان نه بروی توی خلا یکقدری که بخود
و ملبس است بمالی با این حالت بخواهی بروی خدمت سلطان خدام سلطان
نمیگذارند داخل بر سلطان بشوی باید نشان خود را بشوئید و پاک کنید
و کثافتها را از خود دور کنید آنوقت بخدمت سلطان راهش میدهند حالا
تو معصیت میکنی خانه خدا را اشرکها در زیده و هیچ توبه نمیکنی و میخواهی داخل
توحید بشوی و راه بجائی ببری این نمیشود راهت نمیدهند باید شست و شو کرد
باید توبه کرد انابه کرد طیب و طاهر شد آنوقت برو در و بخدا از در آن
خانهها فاتوا البیوت من ابوابها اگر از در خانههای توحید داخل شدی
آنوقت عزت میکنند حرمت میکنند مهمانداری میکنند بطوریکه
هیچکس در قوه اش نیست که آنجور مهمانداری کند حرمت کند عزت کند
پس همینکه از بابش داخل شدی با توبه و انابه و خضوع و خشوع و ایشان را
شفیع خود قرار دادی و ایشان را مقدم قرار دادی و ایشان را آیة الله
دانستی و خدا را در وجود آنها دیدی البته دعای تو مستجاب است و صلی الله
علی محمد و آله الطاهرین تمام شد موعظه روز اول ماه مبارک را

موعظه روز بسم الله الرحمن الرحیم دویم شهر رمضان
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله
الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و غاصبی
حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس من الا
ولین والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه در کتاب محکم
خود میفرماید ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی
للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا
ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله
غنی عن العالمین ترجمه فارسی آیه شریفه را اول عرض کنم که انشاء الله
گمان نکنید معنیهای آیه را عربها میفهمند و میدانند اینقدر ترجمه فارسی
را عرض کنم که شما که فارسی هستید نگوئید با عرب مساوی معنی را خیال
مکن پیش عرب است معنی پیش اهل حق است و هر جا حقی هست معنی
پیش اوست و هر جا باطلی هست هر چه معنی است پیش او است پس
ترجمه فارسی آیه شریفه این است که خداوند عالم فرموده که بدرستیکه اول
خانه را که خداوند عالم وضع کرده از برای منفعت مردم یعنی خلق
کرده آن

کرده آن اول خانه که خلق شده و وضع شده برای منفعت مردم آن
اول خانه که نافعست برای مردم در زمین بکه وضع شده و زمین
مکه آن زمینی است که شهر مکه آنجا ساخته شده زمینش را بکه
میگویند و عمارتهاش را مکه میگویند و آنخانه را که طواف میکنند کعبه
میگویند پس نشانه خانه را خدا امید هم میفرماید آن اول خانه
که برای منفعت مردم وضع شده کدام خانه است آنخانه ایست
که در زمین بکه واقع شده باز علامات آنخانه را میفرماید نشانه
دیگر اینخانه این است که میفرماید فیه آیات بینات نمونهای خدا
در آنخانه است و در جاهای دیگر نیست انشاء الله ملتفت باشید
بعضی که عربی میدانند میدانند وقتی فیه را پیش می اندازند چه طور میشود
وکلام افاده حصر میکند منحصر میکند پس فیه آیات بینات مقام
ابراهیم در آنخانه است آیات بینات یعنی در جای دیگر نیست
منحصر است آیات خدا بآنخانه پس در سایر خانها اگرچه آیتی باشد
اما باینهمه بین نیست ظاهر نیست روشن نیست در آن آیات

شک و شبهه هست لکن آیات بیّناتی که خدا وند عالم در این اول
خانه قرار داده آیات بیّنات است آیات ظاهراتی است که هیچ
شک و شبهه در آن راه ندارد مقام ابراهیم و آن خانه
مقام ابراهیم است یعنی ابراهیم در آنخانه مقام کرده یعنی مقام
ابراهیم در آنخانه واقع شده و این مقام ابراهیم یک سنگ است
که وقتی حضرت ابراهیم میرفت بسرکشی هاجر مادر اسمعیل بعد از آنی
که بوحی خدا هاجر را از خانه خودش بیرون کرده بود بخواهش ساره
ساره از بابت حسودگری ابراهیم را امر کرده بود که باید هاجر را و طفلش را
از خانه بیرون کنی و ببری به بیابانیکه هیچ آبادی نباشد گیاه نروئیده
باشد وادی غیر ذی زرع باشد و خدا وحی کرده بود بابراهیم که باید
اطاعت کنی ساره را پس باین جهت هاجر رفت در وادی غیر
ذی زرعی با پسرش اسمعیل آنجا مانده گاه گاهی ابراهیم میرفت سرکشی
میکرد آنجا بآنها احوال پرسی کند ببیند زنده اند مرده اند و هر وقت
که میرفت سرکشی کند ساره عهد میگرفت از ابراهیم که شتر خود

بناید

نباید پیاده بشوی بجهتیکه تعصّب حسودگری بیخد اشرا میگرفت عهد میگرفت
از ابراهیم که نباید پیاده بشوی و ابراهیم هم همین که عهد میکرد ساره
خاطرجمع بود که تخلف نمیکند پس ابراهیم میرفت و دیدن میکرد هاجر
و اسمعیل را تا یکوقتی اسمعیل بزرگ شده بود و زنی گرفته بود در آنوقت
هم که رفت ابراهیم آنجا اسمعیل رفته بود بصحرا اما زنش حاضر بود زن
اسمعیل آمد خدمت ابراهیم و یکپاره رسوم و تعارفات نسبت به ابراهیم
بعمل آورد و تمنّا کرد که شما پیاده بشوید که من گرد و غبار شمارا بشویم
شما قدری آسوده بشوید تا اسمعیل بیاید و زن اسمعیل هم نمیدانست
که این ابراهیم است ابراهیم عذر آورد که من عهد کرده ام بکسی که پیاده
نشوم عرض کرد حالا که شما عهد کرده اید پیاده نشوید من سنگی میاورم
از یکطرف شتر میاندازم شما یکپا تانرا روی سنگ بگذارید خم بشوید
تا من گرد و غبار شمارا بشویم حضرت ابراهیم راضی شدند آن سنگرا
رفته آوردند ابراهیم یکپای خودرا بالای آن گذارد و رد پای ابراهیم
بر روی آن سنگ ماند و آن سنگ اسمش شد مقام ابراهیم و آن سنگ

الآن در خانه مکه هست پس مقام ابراهیم آیتی است از آیات بلغت
ظاهر این چه که عرض کردم و خدا این اثر را در پای ابراهیم قرار داد چنانکه
در پای بسیاری از انبیا این اثر را قرار داد که هر زمین سختی که پا میگذاردند
اثر پای ایشان میماند و هر زمین نرمی که راه میرفتند مثل روی ریگ یکی
نرم معلوم نبود از علامات پیغمبر خود مان صلی الله علیه و آله و ائمه سلام
الله علیهم این بود که بر روی هر زمینی که سخت تر و صلب تر بود راه میرفتند
رد پاشان میماند و بر روی هر زمینی که نرم تر بود راه میرفتند رد پاشان
نمیماند باری پس این یکی از آن آیات است که در خانه کعبه هست و این
مقام ابراهیم است و مقام ابراهیم بمعنی دیگر که باز ترجمه ظاهری است
عرض کنم تا برویم بمعنی پس هم و آن این است که مقام ابراهیم اصل الخلافه است
که ابراهیم منزل داشته عمارتی ساخته بوده اطاقی ساخته بود آنجا
منزل کند اینهم مقام ابراهیم است باز یکی از ترجمه های ظاهری مقام ابراهیم
این است که مقام ابراهیم در تمام این خانه است چرا که ابراهیم بنا کرد
این خانه را و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ستونهای

اینخانه را

اینخانه را ابراهیم با اسمعیل بلند میکردند اسمعیل خشت میداد و ابراهیم
میساخت تا اینکه قواعد آنرا بالا بردند ستونهایش را بالا بردند و تمام شد
خانه بعد از اینکه از ساختن خانه فارغ شد حضرت ابراهیم خطاب شد
به ابراهیم که اذن فی الناس بالحج ندا کن در میان عالم که اهل عالم
بدانند باید بیایند زیارت این خانه را کنند قصد این خانه و حج این خانه
را بکنند ابراهیم عرض کرد صدای ضعیف من کجا بگوش جمیع مردم میرسد وحی
رسید که تو صدای ضعیف خود را بلند کن آنوقت که تو صدا کردی رسانیدن
صدا با تو با خود من است پس صدا را بهر جا باید برسانم میرسانم پس چون
صحن خانه تمام شد ابراهیم ندا کرد و دعوت کرد مردم را بسوی حج
خانه و خدا هم صدای ابراهیم را در جمیع تخوم ارضین و در جمیع آسمانها در
مشرق عالم و در مغرب عالم رسانید و جمیع مردمی که میروند بمکه آن صدا را
شنیدند و گفتند لبیک لبیک یا داعی الله هر کس یکدفعه لبیک گفت
یکدفعه بمکه میرود هر کس دو دفعه لبیک گفت دو دفعه بمکه میرود هر کس ده دفعه

گفت ده دفعه میرود و هکذا هر قدر لبیک گفت همانقدر مکه میرود و هر کس
دعوت را نشنید یا شنید و لبیک نگفت نصیبش نخواهد شد حج نخواهد رفت
پس این ترجمه را هم داشته باشید تا وقتی که میرویم بر سر معنی آنوقت
بدانی که چرا خدا همین مقام ابراهیم را در اینخانه ذکر کرده و حال آنکه
اصل خانه را آدم بنیاد کرده و اوّل آدم این خانه را ساخت در زمان
طوفان نوح این خانه در زیر ریگ پنهان شده بود جبرئیل آمد بال
زد ریگها عقب رفت ستونها نمایان شد ابراهیم از روی آن ستونها
بنا کرد پس اینخانه خانه ایست که آدم علی نبیّنا و آله و علیه السّلام آنرا
بنا کرده پس چرا این خانه را نسبت بآدم نمی دهند مقام آدم
نمیگویند و همچنین اینخانه را نوح زیارت کرده طواف کرده مطاف جمیع
انبیا بوده این خانه مطاف جمیع مؤمنین است مع ذالک نسبت را
با براهیم میدهند اینها را در معنی باید گفت آیتی که حالا عرض میکنیم ترجمه
است اصل معنیهاش باشد تا عرض کنم پس این مقام ابراهیم در
اینخانه است و خاصیت اینخانه و اثر این خانه این است که

می ذکر

من دخله کان آمنا هر کس داخل این خانه شد ایمن است مثل
اینکه اثر آتش اینست که هر که پیش آتش بنشیند گرم شود اثر آب است
که هر که بیاید سیراب شود اثر روشنائی این است که چیزهائی که در تاریکی
است تمیز بدهد حالا نشانیها و اثرهای این خانه را خداوند عالم
بیان میکند پس میگوید من دخله کان آمنا هر کس داخل آنخانه بشد
کان آمنا او دیگر ایمن است از جمیع بلاها از جمیع سختی ها پس هم چنین
خانه که فیه آیات بیّنات چنین خانه که جمیع آیات خدا در آنجا
قرار گرفته و عجب خانه وسیعی است که جمیع قدرت خدا و جمیع آیات
و جمیع انوار او و جمیع نمونهای او در آنخانه منزل کرده عجب خانه
وسیعی است که از برای نفع جمیع مردم خلق کرده آنرا مردم آنجا میخواهند
هوا میخواهند زمین میخواهند آسمان میخواهند رزق میخواهند
لباس میخواهند و هکذا هر منفعتی که بایشان میرسد و همه از تصدّق
سر اینخانه بایست بایشان برسد یعنی نعمتها در این خانه

بالیست ابنار باشد برای همه کس نعمتها را از انجا باید قسمت کنند
بمردم برسانند بجهتی که منافع مردم را خدا انجا قرار داده است حالا خانه
خدائی که جمیع فیضها در انخانه ابنار است که هر که داخل انخانه شد
ایمن خواهد بود از هر بلا از هر شر کی از هر کفری از هر نفاقی از هر صدمه
از هر اذیت و آزاری ایمن است حالا که چنین شد خدا امر میفرماید
میفرماید لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا از حق
خدا است بر گردن مردم البته که این خانه را حج کنند حج در لغت
عربی یعنی قصد از حق خدا است بر گردن مردم البته که این خانه را
حج کنند یعنی قصد کنند و لله علی الناس حج البیت عربها وقتی بخواهند
نذر کنند میگویند لله علی هکذا و این صیغه نذر است که نذر را به جوری
که بگوئی بگوئی نذر کردم یا لفظ دیگر بگوئی شرعی نمیشود مگر وقتی که بگوید
لله علی هکذا این لفظ را که گفت نذر شرعی است حالا خدا نذر کرده
از جانب مردم این صیغه نذر را خدا خوانده برای مردم چرا که خدا
خالق

خالق مردم است مالک مردم است مالک ناس است صیغه نذر خوانده
برای مردم میفرماید لله علی الناس حج البیت از برای خدا است بر ذمه مردم
حج این خانه باید همه کس قصد کنند این خانه را من استطاع الیه سبیلا
کسیکه بتواند راه بسوی انخانه پیدا کند اما کسی که نتواند لا یکلف الله
نفسا الا وسعها نتواند برود بجانب اینخانه پول نداشته باشد استطاعت
نداشته باشد نرفته نرفته کسیکه از اول تکلیف مثلا ناخوش بود بدنش
رنجور است استطاعت بدنی ندارد مستطیع نیست تکلیف نکرده خدا
کسیکه پول نداشته باشد نتواند برود تکلیف نکرده خدا اما وقتی
استطاعت بدنی و استطاعت مالی پیدا شد حتما باید رفت و هر کس
بدن او صحیح باشد و بتواند برود خواه سواره خواه پیاده باید برود مردم
در حج هم خیلی تکاهل میکنند خیال میکنند هر کس پول دارد مستطیع است
و غیر از ان کس مستطیع نیست خیر اگر کسی پیاده هم بتواند برود و اگرچه پول
نداشته باشد می باید برود بار هر کس بتواند خود را بانخانه برساند

باید برود و کسیکه استطاعت بدنی نداشته باشد یا پول نداشته باشد
براو واجب نیست کسی اگر از اوّل مستطیع شده و پول داشته و تکاهل
کرده و نرفته حالا پیر شده و رنجور شده و استطاعت بدنی ندارد باید
نایب بگیرد آن حکم واقعیش اینست که انتظار مردن نباید بکشد
که حالا باشد تا بمیرم بعد نایب بگیرم برایم برود مگر در حال زندگی خودش
باید نایب بگیرد و بفرستد خلاصه قصد این خانه را خداوند عالم
واجب کرده بر هر مستطیعی این بود ترجمه فارسی این آیه شریفه ان شاء الله
حالا دیگر ملتفت معنی آیه شوید و ملتفت باطنهای آیه شوید ان شاء الله
پس آن اوّل خانه که وضع شده برای منفعت مردم خانه ایست
که در زمین بکّه واقع شده عرض میکنم ظاهرش هر جا خودش درست است
و ظاهرش را بجا بگذار چنانکه بنای اهل حق بر این است که ظاهر آیات
را بجا میگذارند اهل حق هرگز تاویل نمیکنند ظاهر آیه اینست که مراد
از اوّل خانه که وضع شده همین خانه ایست که مردم میروند طواف
آن

آن میکنند لکن از برای اینخانه شما بدانید ان شاء الله که باطنی هم هست و باطن
این آیه را ملتفت باشید مقصود باطن آیه است این است که وارد شده
در دعاها و میخوانی خصوص در این دعاها ماه مبارک که میخوانی وارزقنی
حج بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کل عام و خیلی این فقره زیاد است
در دعاها خصوص در دعاهای سحر در دعاهای شبها و روزها عرض میکنی
خدایا نصیب و روزی من کن حج خانه خودت را حج بیت الله الحرام
را در این سال و در همه سال حالا بیا قدری فکر کن ببین کیست در این
سال حج کند سال دیگر هم حج کند سال دیگر هم حج کند کسی همین طور شغلش را
چاروادار قرار بدهد که هر سال برود و نمیشود در تمام عمر هر سال حج کرد
دیگر فکر کن ببین این دعا را ائمه طاهرین سلام الله علیهم از برای
جمیع شیعیان خودشان گفته اند بخوانند و بسیاری از شیعیان در منزلهای
خیلی دور واقعند از خانه مکّه بسا هم سال باید سیر کرد سه سال باید سیر کرد
تا بخانه رسید فکر کن که در آن بلاد خیلی در چه طور میخوانی این دعا را

وطلب میکنی که هر سال حج خانه ات را نصیب من کن و عبادت را هذا
منحصر بحج نکرده است خدا در عمری یکدفعه واجب کرده چون خدا
میدانست امر مشکلی است این حج کردن آنرا در عمری یکدفعه واجب کرده
اگر کسی یکدفعه رفت تکلیف از او ساقط است دیگر اگر کسی بخواهد بطور
استحباب بر هر دفعه رفته است مستحبی بجا آورده پس
آنچه را که در دعا تمنا میکنی که ارزقنی حج بیتک الحرام فی عامی هذا
وفی کل عام ملتفت باش که آنخانه اوّلی و آن خانه که وضع حمل
او در این زمین بکرده شد واو حضرت امیر است صلوات الله وسلامه علیه
پس اوست اوّل خانه که وضع شده برای منفعت مردم و عرض
کردم دیروز که آنچیزهائی را که دلیل و برهانش را شنیده ولکن
عادت نکرده که عمارت خشت وگل را خانه بگوئی حال اینکه اگر
کسی انسانرا خانه بگوید تو وحشت بکنی که چرا انسان باید خانه باشد
حضرت امیر چرا باید خانه خدا باشد عرض میکنم که این خانهها را فکر کن
که چرا خانه میگویند این خانهها را خانه میگویند برای اینکه این بدن
عنصری

عنصری در این خانهها می نشیند مکانش در این خانههاست از این
جهة اینها را خانه میگویند پس انشاء الله ملتفت باش معنی آیه را و بدان
که هر چیزی که در جائی منزل کرد آنجا خانه آنچیز است غلاف شمشیر خانه شمشیر است
چرا که مکان او آنجاست منزل او آنجاست غلاف پیاله نعلبکی خانه
آنهاست چرا که جای آنهاست مکان آنهاست هر چیزی که مکان
چیزیست خانه آنست این مقله چشم در توی حلقه استخوانی است
این حلقه را کاسه چشم میگویند این کاسه چشم واقعاً خانه چشم است
پس ظرف هر چیزی خانه آنچیز است در همه جا پس ببینید که آنخانه
که از برای منفعت جمیع مردم آنرا آفریده اند چه منفعتی برای مردم
باید داشته باشد دیگر در این آیه نیست که منفعت رزقشان تنها
یا منفعت حیاتشان تنها یا منفعت موتشان تنها در آیه نیست
بلکه بطور اطلاق فرموده یعنی جمیع منافعی که باید بخلق برسد خدا جمیعش
را تمام آن منافع را در آنخانه گذارده تو میدانی که کسی که منفعت

جمیع مخلوقات پیش او سپرده شده کسانی که منفعت جمیع مخلوقات
پیششان سپرده شده ائمه توانند صلوات الله علیهم اجمعین اگرچه سایر
انبیا و سایر اولیا هم منافع پیششان سپرده شده است و آن
منافع را با فی خلق میرسانند لکن دقت کن انشاء الله ببین که ابراهیم
اگرچه منفعت رسانید بمردم لکن منفعت او منفعت باولین و آخرین نبود
منفعت بکافهٔ مردم نبود منفعت برای اهل زمان خودش بود همچنین نوح
اگرچه منفعت رسانید بمردم لکن نوح پیغمبری نبود که مبعوث بر کافهٔ خلق باشد
برای اولین و آخرین حجت نبود در عصر خودش حجت بود اگرچه در عصر خودش
جمیع روی زمین باید تابع او باشند و ایمان باو بیاورند همچنین موسی
جمیع پیغمبران همه پیغمبر بودند برای اهل عصر خودشان و منفعت آنها میرسانیدند
لکن تو فکر کن انشاء الله و بدان که پیغمبر شما نیست حالتش مثل حالت سایر
پیغمبران که پیغمبری او مخصوص جماعتی جز آن جماعتی باشد بلکه ظاهر آیه را نخوان
ببین میفرماید تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا
یعنی

یعنی آن عالمینی که حمد میکنی خدا را و میگوئی الحمد لله رب العالمین حمد میکنم آن
خداوندی را که پروردگار جمیع عالمیانست همانطور پیغمبر جمیع عالمین را خدا
پیغمبر تو قرار داده اما نوح چنین نبود ابراهیم چنین نبود موسی چنین نبود عیسی چنین
نبود هیچ پیغمبری چنین نبود اما پیغمبر تو چنان پیغمبری است که تبارک الذی نزل
الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا مبارکست آنخدائی که نازل کرد قرآن
را بر بندهٔ خود پیغمبر صلی الله علیه و آله تا اینکه نذیر باشد و رسول باشد بر جمیع عالمین
پس انشاء الله فکر کن و بدان که او است حجت بر جمیع انس و جن او است حجت
بر جمیع انسان و حیوان و نبات و جمادات او است حجت بر اهل زمین
و آسمان و او است حجت بر اهل هزار هزار عالم و بر آنچه خدا خلق کرده
بگو و جانت فارغ آنچه خدا خلق کرده باو حجت نیست چرا که خداوند عالم
کار بیفایده نمیکند و نکرده هرگز و خلقی که خلق کرده از برای کاری خلق کرده
و آنکاری که خلق را برای آن خلق کرده عبادت او است چنانکه میفرماید
ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون من خلق نکردم جن و انس را

مگر برای اینکه مرا عبادت کنند باز این جن و انس را که عرض کردم خیال مکن
مخلوقات خدا همین دو جنس اند بلکه معنی باطنش را تو ملتفت باش اینکه
و بدان دیگر مخلوقات دیگر برای عبادت خلق نشده اند جن آنکسانی هستند
که در غیب اند و انس آنکسانی هستند که در شهاده اند آنچه در غیب است
و آنچه در شهاده است همه را خدا خلق کرده برای عبادت آنچه در غیب است
جن است حتی آنکه بچه که در رحم است آن را عربها جنین میگویند جنینش
میگویند بسیاری از ملائکه را جن میگویند یعنی مخفی هستند از نظرها پس
جن یعنی آنهائی که مخفی هستند و در عالم غیب منزل دارند و انس یعنی
آنکسانی که در شهاده منزل دارند پس آنچه در عالم غیب و در عالم شهاده است
جمیع آنها را خدا برای عبادت خود آفریده و تو میدانی که عبادت خدا را
نمی توان کرد مگر اینکه خدا خودش بگوید چکار کنید تا امتثال فرمان
او شود و اگر باید بگوید رسولی باید بیاید بگوید پس هر قدر مملکتی که خدا
آفریده برای عبادت خود آفریده و پیغمبر شما را پیغمبر برای جمیع مملکت
خود قرار داده یکپاره فضایل هست که همینکه آن فضایل را میگوئی
وحدیثی

وحدیثی بر اینش شاهد میاوری آن نواصب میگویند این حدیث صحیح نیست
سندش معتبر نیست از کجا این حدیث صادر شده باشد بجهتی که میخواهد
نقص خودش را ظاهر کند انجور میگوید باین خبرها باید گفت فلان شده
دیگر قرآن را نمیتوانند بگویند صحیح نیست دیگر این قرآنست کلام خداست و طور
میتوانند بگویند این مظنون است احتمال دارد دروغ باشد پس تبارک
الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا مبارکست آن خدائی
که نازل کرد قرآن را بر بندهٔ خود تا اینکه پیغمبر باشد برای جمیع عالمها
و تو میدانی خلیفه چنین پیغمبری نفس اوست و جانشین اوست
و اوست حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه پس حضرت امیر است آن
امام اول و آن وصی اولی که پیغمبر قرار داده برای معرفت مردم حضرت
امیر است مختلف ملائکه و موضع سر آن بزرگوار پس آنچه در دست او
بود در دست علی واقع شد جمیع آنچه بدست پیغمبر است همه اش
در دست علی واقع است هرچه بدست پیغمبر میاید بدست علی آمده است
در حدیث میفرماید در روز قیامت یک منبری میگذارند که

آن منبر هزار پله دارد آن منبر منبر وسیله اسمش است و پیغمبر صلی الله علیه وآله
میرود بآن پله که بلندترین جاهای آن منبر است و سر منبر است
آنجا می‌نشیند برای حکم کردن و حضرت امیر میرود بالا تا اینکه یک
پله زیر آن پله می‌نشیند بعد کلیدهای بهشت را میآورد رضوان خازن بهشت
خدمت پیغمبر میگذارد و حضرت میگوید تسلیم کنید بعلی بعلی بدهید کلیدهای
بهشت را میآورد مالک جهنم کلیدهای جهنم را میگذارد در دست پیغمبر
و میدهد بدست پیغمبر صلی الله علیه وآله و پیغمبر باز امر میکند که بدهید بعلی
و میدهند بعلی و همچنین لوای شفاعت را میآورند بدست پیغمبر میدهند
و در دست او میگذارند میگوید لوا را بدهید بدست علی جمیع آنچه بدست
پیغمبر میآید میدهد بدست علی دیگر فکر کنید انشاء الله و بدانید که
جمیع نبوت را خداوند عالم در ولایت امیرالمؤمنین قرار داده آن
نبوتی که ولایت همراه او نیست بدان نبوت نیست آن نبی که ولی
همراهش نیست نبی نیست آن نبی تنها است که ولی ندارد و دو پاره
خودشان بتراشند کسر الیس آن نبی و مقام پیغمبر صلی الله علیه وآله
مقام باطن

مقام باطن حضرت امیر است و حضرت امیر مقام ظاهر حضرت
پیغمبر است و حضرت امیر و حضرت پیغمبر هر دو با هم یک شخص‌اند حضرت
امیر نصف شخص است و حضرت پیغمبر نصف شخص است اینها هم لفظ حدیث است
که عرض میکنیم چراکه پرسیدند از حضرت امیر ما الشیء و ما نصف الشیء
آن شخص که پرسید کافر بود پرسید که چیز کدام است و نصف چیز کدام است
فرمودند چیز کافری است مثل تو مثل تو چیز است اما نصف چیز
مؤمنی مثل من است اما تو چیزی تمامی دیگر در این حدیث
فکر کنید که معنیش را بر خورید انشاء الله پس حضرت امیر نصف چیز است
چنانچه حضرت پیغمبر نصف چیز است این دو نصف که با هم جفت شدند
چیز پیدا شد یکی پیدا شد پس والله اشهد ان ارواحکم ونورکم
وطینتکم واحده طابت وطهرت بعضها من بعض پس والله محمد
و علی یک شخص‌اند انشاء الله دقت کن ببین هر چیزی ظاهری دارد
باطنی دارد و چیزی نیست که ظاهر و باطن نداشته باشد چیز یکه

همه اش باطن باشد نخواهی یافت یا ظاهرش پیداست باطنش مخفی است
این چه چیز ظاهری دارد که خود آنرا می‌بینی و باطنی دارد که آنرا نمی
بینی هر چیزی جماد و نبات حیوان انسان جمیع آنچه هست همه ظاهری
دارند پیداست باطنی دارند که مخفی است هر چیزی که چیز شد لا محاله
یک ظاهری دارد یک باطنی دارد پس بدانکه آنچیزی که خدا وضع
کرده آن حجتی که خدا وضع کرده آنرا ظاهری دارد آن حجت و باطنی
دارد باطن آن حجت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و ظاهر آن
حجت حضرت امیر است صلواة الله و سلامه علیه پس این خانه ظاهری دارد
که می‌بینند مردم آنرا و آن حضرت امیر است صلواة الله علیه و باطنی دارد
که آنرا نمی‌بینند و ادراک نمیکنند و آن حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه و آله چنانکه همین را حضرت امیر فرمایش فرمود که ظاهری
امامة و وصیة و باطنی غیب ممتنع لا یدرک ظاهر من امامت
و وصی پیغمبر بودن است و باطن من غیبی است ممتنع که ادراک
آنرا کسی نمیتواند بکند پس بدانید که باطن حضرت امیر حضرت
پیغمبر است

پیغمبر است صلی الله علیه و آله و آن غیبی است که لا یدرک که کسی بنور جمال
آن ذو الجلال نمیتواند نظر کند و لکن حضرت امیر را ظاهر خود قرار داد
در میان خلق هر کس اقرار بآن ظاهر کند اقرار بظاهر اقرار بباطن است
پس هر کس اقرار بحضرت امیر نکند شما انشاء الله میدانید که پیغمبری ندارد پس
نبوت باطن ولایت است و ولایت ظاهر نبوت است
و آنچه ظاهر است دست رس مردم است پس بدانید که آن اول دست
رسهای مردم آنحضرت امیر است که او را خلیفه و جانشین خود قرار
داده و خیال نکنی که حضرت پیغمبر هم ظاهر بود و مردم میدیدند
او را این چه حرفی است که تو میگوئی که پیغمبر لابد است پیغمبر خودش
ظاهر بود میان مردم و مردم میرفتند ایمان می‌آوردند باو
در سفر بودند در حضر بودند و مردم خدمت او میرسیدند و پیغمبر تنها
بود در میان مردم و هنوز حضرت امیر بدنیا نیامده بود که ظاهر او
باشد چه طور پیغمبر لابد است پس عرض میکنم یک کتابی دارند حضرت

ائمه علیهم السلام که این لباس لباس جمادیست و انما انا بشر مثلکم
لباس بشری است لباس جمادی است مانند اینکه عبائی میکنند کاهی عبائی
را می پوشند کاهی آن عبا را میکنند عبائی دیکر میپوشند این لباسهای بشریت
برای ایشان از رنگ ایشان کاهی سرخ است کاهی سفید است کاهی از رنگ
سرخ و این لباس را میکنند رنگ دیکری می پوشند پس این بدن
بشری ایشان میشود یکی در جنگ باشد یکی در مدینه یکی در سفر باشد یکی در حضر
این بدن بشری حکمش اینها یکی پیشتر متولد شود یکی بعدتر تولد کند تو نکاه بکنی
با این بدن و بدان از برای ایشان یک مقام اتحادیست که همه
یکنور واحدند آن مقام اتحاد است که هر کس اعتقاد کند مؤمن میشود
و الا فکر کنید ببینید کدام کافر ناصبی است که انکار دوازده امام ایشان
ایشان را بکند کدام ناصبی است که انکار امامتشان را بکند بکوید امام
نبودند بکوید پیشنماز نکرده بودند کدام سنی است که بکوید عالم نبودند
حکیم نبودند زاهد در دنیا و راغب در آخرت نبودند یا بکوید امام نبودند
همه سنیها

همه سنیها توی کتابهاشان نوشته اند امام علی امام حسن امام حسین همین
طور توی کتابهاشان مینویسند دیکر فکر کنید اینها الآن پس مقام تعریف ایشان
مقامی است که جمیع نواصب و سنیها بلکه جمیع یهودیها و نصاری همه آن
مقام را میشناسند و میدانند این فضیلت نیست آن معرفت نیست
والله اکر بنا تان باشد که فکر کنید میدانید که آیتی را که حضرت امیر پسر
ابوطالب بود این را هیچ یهودیها انکار نداشتند هیچ نصاری انکار
نداشتند آیتی که حضرت امیر پسر عموی پیغمبر است هیچکس انکار این را
نداشت مادرش فاطمه بنت اسد بود هیچکس انکار این را نداشت ببینید
در آیتی که حضرت امیر مردی بود شجاع آیا کسی هست حرفی داشته باشد
یا انکار شجاعت او را داشته باشد همه او را شجاع میدانستند این
فضیلتی نشد که مخصوص مؤمنین باشد همه کس میدانند شجاعت او را
هر کس که تاریخ نوشته و دیده میداند همچنین حضرت امیر مرد عالمی بود
شاید تو خیال کنی که این را همین تو اعتقاد داری نه والله جمیع

سنیها او را عالم میدانند ملاهای نصاری میرفتند با او مباحثه
میکردند مشکلات میپرسیدند جواب میشنیدند میدانستند عالم است
یهود میرفتند چیزها می پرسیدند جوابها میشنیدند همه می دیدند مرد
عالمی است میدیدند مرد حکیمی است مرد دانائی است هر کس چشم
داشت میدید که حضرت امیر نماز میکند جهاد میکند سخاوت او را هیچکس
نیست انکار کند که بگوید سخاوت نداشت جمیع اهل تاریخ میدانند
سخاوت آنحضرت را لکن اینها فضیلت او نیست که مخصوص مؤمنین
باشد دیگر عبرت بگیرید اللّه پس آنچیزهائی در مخصوص مؤمنین است باید
یاد بگیرید و ایمان خود را تازه کنید یا تحصیل کنید و آن چیزی است
که خودش فرموده است می فرماید یا سلمان و یا جندب انّ معرفتی بالنورانیة
هی معرفة اللّه عزّ و جلّ و معرفة اللّه عزّ و جلّ معرفتی میفرماید ای سلمان
و ای ابوذر بدانید که معرفت من بنورانیت خدای عزّ و جلّ است
و معرفت خدا ای که شنیده اید تمامش معرفت من است حالا دیگر

اگر

ایشان اللّه فکر کنید پس آن معرفت نورانیت ائمه طاهرین است
سلام اللّه علیهم که من عرفهم فقد عرف اللّه و من جهلهم فقد جهل اللّه
اما معرفت بدن ظاهرشان و عباشان و قباشان که است انکاری
ندارد نه یهود نه نصاری نه سنّی نه خارجی نه ناصبی هیچکس انکار ندارد پس
سعی کنید و بدانید تمام معرفت خدا معرفت حضرت امیر است و تمام معرفت
حضرت امیر معرفت خدا است اما معرفت حضرت امیر عرض کردم نه معرفت
عبای او را و قبای او را خواسته اند عبا دخلی بایشان ندارد یکبار می بینی
عبا را می بخشند بیک کسی و خودشان عبا نمیپوشند و خود او را اگر شناسی
و اللّه خدا را او را شناسی و خدا را اگر او را شناسی و اللّه خود او را شناسی
و خدا را اگر شناس و اللّه خود او را نمیشناسی و اللّه تا کسی نشناخت
علی را نشناخت خدا را و اللّه نشناخت خدا را آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و هیچ پیغمبری از پیغمبران هیچ حجتی از حجتها
نشناخت خدا را مگر اینکه حضرت امیر را شناخت شد و شناخت

حضرت امیر را اگر اینکه خدا را شناختند و اینها همه آن معنیهای
دیگر در نیست که عرض کردم که هر چه شناخته شد بنمونه او شناخته شده بآیت
او شناخته شده هر چیز را اگر بشناختن بآیت او خواهد شناخت پس
تو آب را میشناسی یک کاسه آب دیدی یک حوض آب دیدی حالا
دیگر اگر دریا ببینی نهر ببینی هر جا آب می بینی می شناسی آب را این
نمونه آب است چنانکه اگر متاعی بخواهی بخری میروی پیش صاحب متاع او نمونه
را اول می آورد برای تو که برنجهائی که توی انبار دارم این نمونه اش است
بیا ببین اگر میخواهی بخر گندم های توی انبار نمونه اش این است بیا ببین
اگر میخواهی بخر پس بدانید که هر چه هر جا شناخته شده بنمونه شناخته
شده حالا تو عربیش کنی بگو با آیه شناخته شده فارسیها بنشانی
میگویند شناخته شده این لفظ نشانه و نمونه و نموده را عربیش
که کردی میشود آیت میشود اسم میشود صفت پس هر چیز را بدان
که بعلامت شناخته شده و ائمه طاهرین علامات خدا هستند و هر چیزی

بآیت

بآیت خود شناخته شده و ائمه طاهرین سلام الله علیهم آیات خدا و علامات
خدا دیگر اگر زمین و آسمان و ماه و آفتاب و روز و شب و کوه و آب و آتش اینها
آیات خدا باشند آخر خدا میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق مینمایم بمردم آیات خودمان را تا ظاهر بشود که ما هستیم
و صاحب این زمین و آسمانهائیم حالا این زمین و این آسمان و این آب و این
آتش اگر آیه شد چرا حضرت امیر آیه نشود پس اوست آیه کبرای خدا عم یتسائلون
عن النبإ العظیم الذی هم فیه مختلفون میفرماید کدام نبأ عظیمی از من بزرگتر است
کدام آیه از آیات خدا از من بزرگتر آیه بزرگتر از او نیست همه آیات خدا
اوست در وقتی که موسی رفت در نزد فرعون فرعون خواست موسی را
بگیرد و ببندد و بزند حضرت امیر ظاهر شد برای فرعون نیزه طلائی در دست
حضرت بود حمله کرد بر فرعون که اگر اذیت بکنی موسی را میزنم توی شکمت همینکه
فرعون آنحضرت را دید دست از موسی برداشت حالا ببین خدا میفرماید
ولقد اریناه آیاتنا کلها میفرماید کل آیات خودمان را نمودیم بفرعون

و نشانه اش تو میدانی که نموده نشد بفرعون کل آیات نه تا آیه موسی پیشتر
نداشت همه آنها را هم بفرعون نمود آن کل آیاتی که نمود بفرعون که آیا
موسی ندیده بود یعنی آنروز ندیده بود آن کل آیاتی که نمود بفرعون آنحضرت
حضرت امیر بود که آنرا دید تمام آیات را دیده بود اوست جامع جمیع کمالات
اوست اوّل اوست آخر اوست ظاهر اوست باطن در یکوقتی در همین عصرها
یعنی در عصر پیغمبر در فضیلت امیرالمؤمنین حرف میزدند پیغمبر فرمود هر کس آفتاب باو
حرف زد او وصی من است خلیفه من است مردم رفتند بیرون که ببینند
آفتاب با که حرف میزند از کسانیکه رفتند ابابکر بود عمر بود همین لواطی بودند
همین پدر سوخته‌ها بودند همه رفتند و بآفتاب سلام کردند معلوم است البته آنها
جواب نشنیدند بعد حضرت امیر رفت و سلام کرد بآفتاب آفتاب جواب گفت باین طور
که السّلام علیک یا اوّل السّلام علیک یا آخر السّلام علیک یا ظاهر
السّلام علیک یا باطن السّلام علیک یا من هو بکلّ شیء علیم
ظاهر اسم خدا است باطن یکی از اسمهای خدا است اوّل یکی از اسمهای خدا است
آخر یکی

آخر یکی از اسمهای خدا است جمیع اسمهای خدا جمع شده پیش حضرت امیر خود
حضرت امیر اسم بزرگ خدا است اوست اسم اعظم خدا اوّل اسم اعظم نیست
بجهتی که آخر در جلوش افتاده آخر اسم اعظم نیست که چرا اوّل برابرش افتاده ظاهر
اسم اعظم نیست چرا که باطن برابرش افتاده باطن اسم اعظم نیست چرا که ظاهر
برابرش افتاده امّا آن اسمیکه اسم اعظم است اسمیکه جامع جمیع اسمها
و صفتها است حضرت امیر است میفرماید ما للّه نبأ اعظم منّی ما للّه آیة
اکبر منّی پس بدانکه هیچ اسمی خدا بزرگتر از اسم علی ندارد و آن اسم علی است
اسم اعظم اعظم خدا چنانکه همین را حضرت امام رضا فرمایش میفرمایند که
خدا بود و هیچکس نبود و هیچ اسمی هم نداشت صریحاً میفرمایند و حدیث در
اصول کافی است میفرمایند که خدا بود و هیچکس نبود و خدا را هیچ اسمی هم نبود
و دلیلش فرمایش میکنند حضرت امام رضا میفرمایند بجهتی که اسم بجهت رفع
اختلاف است خدا خودش با خودش اختلافی ندارد پس اسمی برای او نبود
تا وقتیکه خلق کرد مخلوقات را و مخلوقات محتاج شدند که او را بنامند
باسمها آنوقت بجهت رفع احتیاج این مخلوقات خلق کرد

باسمهائی چند را و آن اسمها را تعلیم مخلوقات کرد تا وقتی میخواهند بخوانند
خدا را بآن اسمها او را بخوانند و میفرماید آن اوّل اسمیکه برای خود
اختیار کرد آن علی عظیم بود صلوات الله وسلامه علیه که پیغمبر اوّل بود عرض
کردم پیغمبر اسم خداست اما اسم باطن نیست از آن اسمهائیست
که سبّوح است قدّوس است بهیچ خیالی در نمی آید آن اسمها پیغمبر است که
اسم باطن است لکن مردم اسمی را میخواهند که بزبان بتوانند جاری کنند
دست رسشان باشد آن اسم حضرت امیر است صلوات الله وسلامه علیه جمالهای
اوست کمالهای اوست دیگر خسته شدم وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

موعظه روز بیستم بسم الله الرحمن الرحیم شهر رمضان المبارک

الحمد لله رب العالمین والصلواة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطیبین
الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم
وناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین والاخرین
الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب محکم خود میفرماید ان اوّل بیت
وضع

وضع للناس للذی ببکة مبارکاً وهدی للعالمین فیه آیات بینات مقام
ابراهیم ومن دخله کان آمنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین عرض کردم ترجمه فارسی
آیه شریفه را بطوریکه اصل لفظش را ان شاء الله فارسی و عربیها همه مساوی
باشند و همچنین باز این ترجمه فارسی خیلی مناسب است برای آنهائی
که نشنیده اند بلکه ان شاء الله عزم حجّی بکنند پس ترجمه فارسی آیه شریفه اینست
که خداوند عالم فرموده که بدرستیکه آن اوّل خانه که وضع شد و خلق
کرد خدا از برای منفعت مردم آنخانه ایست که در زمین بکّه ساخته
شده و عرض کردم زمین بکّه همان زمینی است که شهر مکّه در آن
ساخته شده چنانکه خود شهر را مکّه و آنخانه را که بر گردش طواف میکنند
کعبه میگویند و چون اینخانه را برای منفعت مردم آفریده به برکتها و توشه
گذاشته به بینید خانه را که برای منفعت مردم بلکه برای منفعت خلق
بگذارند باید چیزی و توشه بگذارند که منفعت مردم در آن باشد و خانه

ظاهر برای مردم میروند و می‌پسندند مسجد است هیچ توش نیست که
منفعتی داشته باشد پس اینخانه خانه ایست که برای منفعت خلق گذارده
شده پس باید منفعت در آن گذارده شده باشد اصل معنی برکت این است
که کسی چیزی علاوه از خود داشته باشد و آنچه علاوه بغیر هم برسد فلان غذا
برکت کرد یعنی باندازه عیال خودمان کفایت کرد و زیاد هم آمد پس اینخانه
صاحب برکت است یعنی باندازه حوصله‌اش که دارد و باندازه هم که مردم را کفایت کند دارد
پس سرریز میکند آن برکتها و بسایر خلق میرسد پس اینخانه باید مبارک باشد
و از جمله مبارکی اینخانه مبارک اینست که هدًی للناس اینخانه هدایت است
برای عالمین و هدایت کننده برای جمیع اهل عالم برای جمیع آنچه خدا خلق
کرده همه را هدایت بسوی خدا میکند ببینید اول میفرماید وضع للناس
وضع شده برای منفعت مردم حالا بسا کسی خیال کند که همین وضع شده
برای منفعت مردم و منفعتی برای سایر مخلوقات ندارد بلکه وضع شده برای
منفعت خلق ببین چگونه اشاره میکند و یک برکتی خدا در این خانه

قرارداده

قرار داده که از انسان میگذرد و بجمیع آنچه خلق شده میرسد پس فرمود
این خانه مبارکست برکت دارد و برکتش چیست اینست که هدًی للعالمین
هدایت میکند عالمین را کدام عالمین را عالمینی که خدا رب العالمین است
عالمینی که پیغمبر رحمة للعالمین است این خانه جمیع خلق را بسوی خدا هدایت
میکند پس این خانه نماینده خداست و می‌نمایاند خدا را بجمیع خلق و میشناساند
بجمیع خلق خدای آنها را بآنها و هدایت میکند جمیع آنها را و هدًی
للعالمین فیه آیات بینات در این خانه آیات بینات هست آیات
واضحات هست علامتهای ظاهر است و علامتها چنانکه عرض کردم
علامت هر چیزی نمونه اوست و این نمونه را انشاء الله فراموش نکنید
داشته باشید نمونه هر چیزی از جنس اوست از سنخ اوست گندم
بخواهی بفروشی نمونه‌اش را که میآوری نشان میدهی از جنس اوست
جو بخواهی بفروشی نمونه که نشان میدهی از جنس اوست برنج
همین طور یک قطعه یک تکه یک خورده از آن متاع نمونه آن متاع است

و هیچ فرق مابین نمونه و اصل نیست الا اینکه نمونه کم است و اصل
بسیار و الله همین طور است این خانه آیات قدرت خدا در این خانه هست
که هیچ فرق مابین خدا و آن آیات نیست چنانکه در دعای رجب هر روز
میخوانی بآیاتك و علاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان خداوندا
ترا میخوانم بآن آیات و علامات تو که پر کردی بآن آیات و علامات
آسمان خود و زمین خود را که هیچ جا نیست که آن آیات نباشد و هم جا هست
یعرفك بها من عرفك هر کس ترا شناخت بآن آیتها تو را شناخت
بعد میفرماید لا فرق بینك و بینها هیچ فرقی مابین تو و آن آیات
نیست ببینید اگر فرق باشد چه طور میشود دقت کنید ببینید اگر فرقی
میان آیه و آن متاعی که میخواهند بفروشند مثلا اگر فرق باشد
معامله درست نیست از روی صدق معامله نشده از روی غش
و غل معامله شده پس هر متاعی را از جنس او باید نمونه کرد مؤمن
عاقل حکیم متدین هر نمونه که نشان میدهد از جنس اصل نشان
میدهد

میدهد پس نمونه بآن اصل هیچ فرق باید میانشان نباشد تا نمونه نمونه
او باشد دیگر دقت کنید اگر نمونه قدری بهتر باشد و اصل پست تر باشد
بحث میکنند مردم که تو اینی که نمودی خوب بود و این بآن خوبی نیست
و همچنین اگر بر عکس باشد اینها آن نمونه را درست دقت کن بدان که نمونه را
از برای اختصار می نمایانند تا اینکه بدانی در متاعی که صاحب متاع دارد
چه متاعی است پس اینکه می نمایانند نمونه را اگر شخص عاقل متدینی است
همان را می نمایاند نه یکخورده زیادتر نه یکخورده کمتر پس هیچ فرقی میان
متاع و میان نمونه نیست مگر اینکه نمونه کم است متاع بسیار حالا
بهمین طور میفرماید لا فرق بینك و بینها خدایا هیچ فرقی میان
تو و میان آن آیات تو نیست هیچ فرقی میان تو و میان آن
آیات تو نیست هیچ فرقی میان تو و میان محمد و علی و حسن و حسین
و سایر امامان نیست الا اینکه اینها کمند تو بسیاری تو اصلی اینها
فرع تواند تو تمام و کاملی اینها نقص تواند تو متاعی اینها نمونه تو

پس هیچ فرقی درمیان متاع و نمونه نباید باشد بشرطیکه فکر کنید و جرئت
نترسید حرف را دیگر کسی فارسی تر از این و واضح تر از این کسی بگوید
گمان نکنید اینهائی را که عرض میکنیم هر کس صاحب حس باشد می فهمد
پس آیت را برای همین قرار داده که جمیع متاعش را نمونه بنمایاند بخلق
چنانکه همه صاحب متاعها همین جور کار کرده اند چنانکه خدا هم چرا هر که
نمونه ها نمونه او را نموده تمام آنرا نموده اگر کسی میشناسد آبی را که یک شهر
را دیده نمونه آب دیده دیگر آبهای توی دنیا را ندیده اگر
کسی میشناسد طلا و نقره را معلوم است نمونه طلا و نقره را دیده تمام طلا
و نقره های توی دنیا را ندیده متاعهای خداوندی چون بی اندازه است
و بسیار است باین جهة تمام متاعها را به هر یک هر یک خلق نمیتوان
نمود و حکمی نیست نمودن لکن از هر متاعی باندازه نمونه برای
هر یک واضح میکنند باری پس ملتفت باشید و سر این معنی را
بدانید انشاء الله حکیم باشید و عاقل باشید که چرا خدا قرار داده که خودش

خودشرا

خودشرا نشناسانند بمردم و آیاتش را بشناسانند جهة این است که
محال بود خدا طوری باشد که خودش را بشناسانند چرا که خدا از عرصه قدم پائین
نمی آید که بیاید در میان خلق که خلق ادراکش کنند خلق هم نمیتوانند
بعرصه قدم بروند تا او را ادراک کنند پس چون نمی توانستند او را
آنطوریکه هست ادراک کنند آیت خود را نمود همین طوریکه تو متاع بسیار
داری و نمیتوانی تمام آنها را بنمائی بمردم قبضه قبضه بر میداری از آن و نشان
میدهی که متاع من اینجور است خدا هم همین جور کار کرده لا یکلف الله
نفسا الا وسعها لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها و چون در وسع مردم
نبود و طاقت نداشتند جمیع خلایق را نمی توانستند به بینند خودشان
جزئی بودند خلایق کلی بودند جزئی ادراک کلی نمیتوانند بکنند دیگر این دو
کلمه جزئی و کلی برای کسانی باشد که عربی میدانند پس عرض میکنیم
که خداوند همان کارهائی را که خلق میتوانستند ادراک کنند تکلیف
آنها قرار داد چیزهائی که میتوانستند بفهمند همان کارها گفته

بفهمند پس ذات خدا را نمیتوانند بفهمند اما آیات خدا را میتوانند
بفهمند از این جهت حتم فرمود که آیات را ببینند و از آیات
پی ببرند پس فرمود سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم
انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید پس میفرماید که زود باشد
که بنمایانیم بایشان آیات خود را در جمیع آفاق عالم و در جمیع نفسها
می نمایانیم آیات خود را تا اینکه ببینند و تبیین کنند و بر ایشان
واضح شود که خدا است خدای مردم آیا کفایت نمیکند در شناختن
خدا بتو اینکه او بر همه چیز شهید است او وسیعی است که در بر گرفته جمیع آیات
خود را او محیطی است فرا گرفته جمیع آیات خود را بطوریکه آیات او را
بنمایانند و خود را نمی نمایانند پس انبیا و اولیا حالتشان حالتی است
که خود را نمی نمایانند و او را مینمایانند یا بگو خودشان را نمی نمایانند و غیر
خودشان را می نمایانند لکن تو خودشان را ببین اگر خودشان آب
نیستند خودشان خاک نیستند خودشان هوا نیستند آتش نیستند
خودشان

خودشان آیت خدا هستند جمال خدا هستند کمال خدا هستند خودشان
آیت خدا هستند اما آنچه آیتی که من عرض میکنم آیتی که بنمایانند
ذی الآیه را آیتی که ننماید ذی الآیه را خدا نشان نداده چرا که خدا
عاجز نبود که آیتی نشان بدهد که ذی الآیه را بنماید پس آیات خود
را در این خانه قرار داده و این آیات کفایت جمیع خلق که خدا
خلق کرده میکند و خدا را بهمه نموده و همه را خداشناس کرده فیه آیات
بینات مقام ابراهیم در اینخانه است آیات واضح که یکی از آنها
بملاحظه یا تمام آنها بملاحظه دیگر و دیگر با خودتان که فکر کنید ملاحظات را
بعضی آنهائی که اهل علم هستند پس بملاحظه که مقام ابراهیم بدل است
بر آن آیات بینات باین ملاحظه تمام آیات بینات مقام ابراهیم است
صلی الله علی ابراهیم پس مقام ابراهیم مقامش مقامی است که تمام آیات
بینات است باین ملاحظه یا بگو که بعضی از آن آیاتی که در خانه است
مقام ابراهیم است و این را بهتر قبول میکنند پس بعضی از آن

آیات بینات که در آنخانه است آن سنک است که حضرت ابراهیم پا
بر روی آن سنک گذاردند و رد پای آنحضرت آنجا ماند پس
فیه آیات بینات در آنخانه است آیات بینات مقام ابراهیم
و این مقام را مقام ابراهیم قرار داد بجهة آن سنک که اشاره شد
بجهة آنکه وقتی ابراهیم فارغ شد از تعمیر خانه با اسمعیل و خانه ساخته
شد بعد نشست در نزدیکی از ارکان آنوقت خطاب شد بآن رکن
که بلند شو آن رکن بلند شد باندازهٔ که برابر کوه ابوقبیس رسید
آنوقت ندا رسید با ابراهیم که اذّن فی النّاس بالحجّ اذان
بگو در میان مردم یعنی ندا کن اذانهای متعارف را هم اذان
میگویند یعنی داد کن و ندا کن بصدای بلند پس ندا کرد ابراهیم
و دعوت کرد جمیع مردم را که بیایند بحجّ خانه خدا و خدا رسانید باهل شرق
و غرب عالم صدای ابراهیم را باهل زمین و باهل آسمان حتّی اینکه
میفرماید صدای ابراهیم را رسانید بآنهائی که در پشت پدرها بودند و در رحم

مادرها

مادرها بودند پس هر یکشان که مؤمن بودند و مستطیع بودند اجابت
کردند بعضی یک لبیک گفتند یک دفعه رفتند بمکه بعضی دو دفعه لبیک
گفتند دو دفعه رفتند بهر عدد که لبیک گفتند بهمان عدد میروند بمکه
اما کفار که مستطیع بودند و نخواستند بروند و نرفتند و ندانستند که
هر کس بتواند برود بمکه و نرود کافر است بنص همین آیه و من کفر
فانّ الله غنیّ عن العالمین کر جمله کاینات کافر کردند البته چه ضرری
دارد کفر آنها برای خدا خدا از همه خلق بی نیاز است احتیاجی
بخلق ندارد و اینقدرها البته معرفت دارید که خدائی که خالق کل کاینات
و خلق را خلق کرده منفعت از مردم باو نمیرسد چنانکه خودش فرموده که
خلق را خلق کردم که منفعت بآنها برسانم و آنها از من منفعت ببرند
خلق را خلق نکردم که منفعت از آنها ببرم پس میگوید اینخانه را از برای
منفعت مردم خلق کردم جمیع منفعتها را چه دنیائی چه آخرتی همه را
در اینخانه گذارده پول میخواهی باید بمکه بروی دنیا میخواهی آخرت

میخواهی به چیزی محتاجی البته بدان خدا آنچیز را در این خانه قرار داده
و اینرا هدایت برای عالمها قرار داد پس اینخانه یک انباری است
برای خدا که جمیع نعمتها را خدا در این خانه انبار کرده و نهایت بعضی را ظاهرا
انفاق میکند بعضی را باطنا باین طور که ملائکه می آرند میرسانند بارگاه
هر کس ندای ابراهیم را شنید و مستطیع بود رفت مؤمن شد و هر کس ندای
ابراهیم را شنید و پول نداشت و ناخوش بود و نتوانست برود و عذر داشت
عذرش را پسندیدند و هر کس ندای ابراهیم را شنید و میتوانست برود
و نرفت کافر شد این است که میفرماید و من کفر فان الله غنی عن العالمین
هر کس کافر شد بداند که خدا بی نیاز است از همه خلق خود پس ملتفت باش
ای اهل الله ظاهر اینخانه همین خانه معروف است که مردمی که مستطیع اند
باید بروند آنجا اما باطن اینخانه را از ظاهرش ای اهل الله اگر فکر کنی
میتوانی بفهمی پس بدانکه باطن اینخانه خانه ایست که جمیع فیوض بطور
حقیقت از او بخلق میرسد این خانه ظاهر یکنوع اصلیتی دارد در برای

باقی خانها

باقی خانها که مادر خانهاست و خدا اسم این خانه را مادر گذارده
ام القری اسمش است یعنی اصل جمیع زمینها اینخانه است یعنی اول موجودات
و اول مخلوقات است در روی زمین اول زمین مکه را آفرید بعد جمیع زمینها
را از زیر زمین مکه بیرون آورد و در ظاهر هم می بینی که طفل از زیر دامان
مادر بیرون میاید پس هر فیضی که خدا میخواهد بسایر زمینها بدهد آن
فیض نازل میشود از آسمان بآن خانه مبارک و از آن خانه زیادتی
میکند و نشر میکند بباقی زمینها و هر فیضی که بسایر زمینها باید برسد
از آنخانه بسایر زمینها میرسد از زمینها میرود نباتی میشود آنرا حیوان
میخورد بحیوان میرسد حیوان را انسان میخورد بانسان میرسد این فیضها
جمیعش اول میرسد بآن ام القری و مادر زمینها و اول ما خلق الله روی
زمین و از او بباقی زمینها و چیزهای دیگر میرسد اصلش اول در آنجاست
چنانکه طفل در رحم هست مادر غذاها میخورد و غذا را برای طفل آماده میکند
آنوقت از زیادتی غذای مادر میخورد آنطفل پس بهمین طور که مادر

غذا میدهد طفل خود را وقتی که در شکم است وقتی بیرون هم میآید همین طور باز مادر
باید غذا بخورد و شیری آماده کند برای طفل پس مادر متصدی رزق فرزند است
وارزاق را بمادرها میدهند و مادرها بفرزندها میدهند آنچه از مادرها زیاد
آمد زیادی را برای اطفال بکار میبرد نمونه این حکایت اینکه خداوند در بدن
تو یک اصلی خلق کرده که آن قلب است و خدا حیات ترا در دل تو نشانیده
و از دل تو آنحیات منتشر میشود و بسر و دست و پا باعضا و جوارح همه را
زنده میکند و همه صاحب حیات میشوند و اصل حیات در دل منزل دارد
و آن دل اول ما خلق الله و اول زنده است از اعضا که زنده میشود
بروح ملقب بتشبیه میگویم در اول زنده است که در این بدن زنده میشود
و آخر کسی است که در این بدن میمیرد اول دل زنده میشود بعد چشم بعد یکی یکی
اعضا زنده میشوند تا حیات بهمه بدن میرسد همچنین وقتی هم که میخواهد
بمیرد اول اعضا و جوارح یکی یکی میمیرند و روح از آنها بیرون میرود تا
آن آخر کار قلب میمیرد و روح از آن بیرون میرود پس دل اول زنده است.
که در این

که در این بدن زنده میشود و آخر عضوی است که در این بدن میمیرد
به پسینه جمیع فیضها که بشما میرسد بآن اصل شما اول میرسد و بباقی
اعضا و جوارح بعد از آن میرسد و باندازه هر عضوی قسمت میکند غذا را پیش
چشم پیش گوش پیش دست و پا انگشتان بهر جزء جزء خدا موکل کرده است
جاذبه را ماسکه را که نگاه میدارند و قسمت میکنند و میرسانند بآنها بلکه تو این
چیزها را هم بگو ملائکه چند را خدا موکل کرده بر این غذا که آن ملک میکشد
از توی دهن تو میبرد بهر جائی که باید برساند میرساند ملک دیگر آنرا آمده
توی معده نگاه میدارد آتش میکند و آنرا از راهی که باید میفرستند
بهر عضوی میرساند بعدد ذراتی که در بدن هست بهمان عدد ملائکه
موکلند طبقها بر سر میگذارند باندازه هر یکی قسمت میکنند و تحویل آن
جزء از عضو میکنند بهمین طورها مادر غذا را که برای ملک میفرستد برای
طفل و ملک آنرا برمیدارد از راه ناف برای طفل میبرد باز از آنجا آنها
را میبرند بانجائی که باید ببرند قسمت میکنند باعضا و جوارح بهمین طورها

واز جمیع فیضهای آسمانی نازل میشود بهمین خانهٔ ظاهر و آنجا بباقی
زمین میرسد زمین بهم متصل است رگها دارد و راه دارد پس با آن
رگها و آن اتصالاتی که هست فیضها منتشر میشود دیگر حالا نمونه اش
درست هست نمونه اش اینکه به بینید سیم تلگراف را می بینید یکپارچه
جاهای زمین نمک و کات و این دواها را بکار میبرند لکن صد هزار
فرسخ راه اثر این میرسد آیا تعجب نمیکنی که چگونه یکپاره جاهای زمین
این نمک و کات استعمال میشود و هزار هزار فرسخ راه هم اثرش
میرسد همین طور است فیض های خدا خدا میریزد آنها را در خانهٔ کعبه و همین
طور راهها دارد و سیمها کشیده شده بجمیع زمین و همینها لفظ حدیث است
که عرض میکنم بسبب زلزله را پرسیدند فرمود رگها در توی زمین هست
مانند رگهائی در بدن انسانست سرهای این رگها متصل بیکدیگر شده
آن آخرش سر داده شده بدست یک ملک و آن ملک موکلست
بر آن رگها هر وقت هر جا را خواستند بلرزانند آن ملک میلرزاند
بعینه

بعینه مثل اینکه تو انگشت خود را می جنبانی میخواهی تجربه کنی یکپای غرا
بردار با آن بازی کن ببین هر پنجه از آن رگی دارد که جدا می جنبد پس
رگها متصل شده و سر جمیع رگها بدست آن ملک است و تعجب اینست
که اگر بگوئی بدست آن ملک است هیچ تعجب هم نمیکنند بلکه صلوات
هم میفرستند فریاد میکنند که اللهم صل علی محمد و آل محمد عجب ملکی است
که جمیع رگ و ریشهٔ زمین در دست اوست نمونهٔ این را خدا توی
بدن شما نشانیده و اگر بگوئی ملک است و نشسته حرکت میدهد
زمین را هی صلوات میفرستند یا بگوئی ملکی است نشسته بربام کعبه
و سر رگهای زمین در دست اوست تعجب نمیکنند و وحشتی ندارند
و آن انقلاب وقتی که میشنوند که کسی میگوید سر این رشتها جمیعاً بدست
امام است تعجب میکنند و وحشت میکنند و تو بدانکه سر این رشتها
جمیعاً بدست امام است و سر این رشتهای خودت هم بدست امام است
و الله هر جا را بخواهد حرکت بدهد حرکت میدهد هر جا را بخواهد ساکن

کند ساکن میکنند و الله آن ملائکه را که می شنوی و صلوات میفرستی
خدام محمد و آل محمد اند صلوات الله علیهم اجمعین حضرت امیر میفرماید ملائکه
صادر نمی شوند مگر باذن خاصی از من هر جا بخواهند بروند میآیند
اذن از آن بزرگوار میگیرند و میروند حتی پیش خدا که میخواهند بروند
اذن از او میگیرند چرا که این است امیر ایشان و این بزرگوار امیر
المؤمنین است و ملائکه مؤمنان اند پیغمبران مؤمنان اند جمیع مؤمنینی
که هستند مؤمنند و امیر مؤمنان است سید جمیع مؤمنان این
بزرگوار است و همه نوکر اویند نوکرها باید بروند اذن از آقاشان و
سیدشان بگیرند پس بدانید انشاء الله که باطن این خانه آن امامتی است
که وضع شده در اینخانه و آن کسیکه وضع شده در این خانه باتفاق
شیعه و سنی حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه و وضع حمل او در خانه
کعبه شد و جمیع آیات خدا در وجود مبارک او گذارده شد و جمیع آثار
نبوت و جمیع آنچه در خانه نبوت است در این خانه گذارده شد

وعرض

وعرض کردم مگر پیغمبر خودش بچه که میداد و میگرفت چرا که پیغمبر باطنی است
که ظاهر نشده و آن غیب ممتنعی است که لا یدرک بچه و هست چنانکه حضرت
امیر فرمود صریحاً که ظاهری امامته و وصیته ظاهر من امامت
و وصایت پیغمبر و باطنی غیب ممتنع لا یدرک و باطن من غیب ممتنعی است
که دسترس کسی نیست و کسی ادراک او را نمیتوانند بکند چنانکه باز عرض
کرده ام این حرفها هم تازه گی ندارد و مبادا خیال کنی که این فضیلت
خیلی بزرگی بود که عرض کردم نه بلکه هر چیزی را که خدا خلق کرده باطنش ظاهر
نیست هر چیزی جماد نبات حیوان انسان هر چه خلق کرده ظاهری
دارد و باطنی و باطنش مخفی است همین طور حضرت امیر باطنش مخفی است
از ادراک کسی نمیتوانند آنرا ادراک بکنند لکن باطنش پیغمبر است صلی الله
علیه و آله و پیغمبر غیب ممتنع لا یدرک است که هیچکس او را ندیده و درک
نکرده مگر در خساره علی هیچکس او را نشناخته مگر شناختن علی
هیچکس او را اطاعت نکرده مگر با طاعت علی هیچکس از او خبر ندارد

مگر بخبر شدن از علی پس حضرت امیر است که جمیع آیات خدا در او قرار
گرفته و او است مبارکی که بقدر ذرات موجودات خدا برکت در
وجود مبارک او قرار داده و اگر این حرفها را با چشم میتوان دید
اگر کسی در بند باشد فکر کن ببین خدا هر فیضی را که بهر کس میدهد آیا
نه اینست که چیزی را خلق کرده و آن چیز فیض اوست مثلا کسی را نانش
میدهند گندمش را خلق کرده اند می بینی آسیا خلق کرده اند آسیابان
خلق کرده اند نانوا خلق کرده اند جمیع اسباب موجب شدن این
نانرا خلق کرده هر چیزی را که مردم محتاجند خلق کرده پس مردم
همه بیک مخلوقی محتاجند و محتاجند بخدا که آن مخلوق را خلق کند
برشان پس محتاجند بخدا که گندم خلق کند اینها بخورند برنج خلق کند
اینها بخورند و آنچه خلق محتاج باشند جمیعش از این قبیل است پس
خلق بعلم محتاجند خدا باید خلق کند برشان علم را بهر چه احتیاج دارند
در عالم خلق است حال وقتی چنین شد پس چه عیب دارد در عالم
خلق یکی

خلق یک آقائی داشته باشند یک صاحبی داشته باشند انبارداری
داشته باشند میخوانی در زیارت ایشان خزنة لعلم خدا ایشانرا
خزانه علم خود قرار داده ایشان را خزینه جود خود قرار داده پس ایشانند
صاحب خزانه خدا و جمیع خزاین خود را خدا بایشان عطا کرده اینست
که در بعضی اخبار هست و این مضمون بسیار است در اخبار که جبرئیل نازل
شد بر پیغمبر و کلید جمیع دفینهای زمین را آورد خدمت آنحضرت
حضرت فرمود نمیخواهم آیا هیچ میدانی که کلید جمیع دفینهای زمین چیست
یکی از کلیدها علم اکسیر است و این علم اکسیر علمیست که مانند اینکه
یک مثقال پنیرمایه را دیگر این را همه کس دیده یکمثقال پنیرمایه را
بصد من شیر میزنی و صد من شیر می بندد حالا هست چنین چیزی
که اگر یک مثقالش را بصد من مس بزنی نقره میشود و یکمثقال از آنرا
بصد من نقره بزنی طلا میشود دیگر توی پنیرمایه ها فکر کن بسا پنیر
مایه که قوتش زیاد تر است نیم مثقال آن این اثر را دارد

ب با یک نحو دارد آن این اثر را دارد انجا هم اکسیرها همین طور است
پس یکی از کلیدهای دفینه‌های زمین که خدا دارد علم اکسیر است خدا
علم اکسیر اصل را معلوم است به پیغمبر خویش داده یکی از انبارهای خدا
که پیش ایشانست این است که اکسیر دارند و آنکه یک نخودش را بجمیع
دریاها بهمین آبهای ظاهری بزنند طلا میشود دیگری از انبارهای خدا
علم جفر است و تاثیرها در او است [2] همین طورها بدانید که هست چیزی
که بر آب بزنند طلا میشود هست چیزیکه بر کاغذ بخوانند و کاغذ طلا شود
و علم قرطاس که شنیده‌اید همین است پس علم اکسیر یکی از خزانهای
ایشانست علم حروف یکی از خزانهای ایشانست علم جفر یکی از خزانهای
ایشانست کیمیا سیمیا لیمیا ریمیا هیمیا همه علوم ایشانست همه را خداوند
عالم در سینه ایشان قرار داده جمیع این علوم را بغیر از فضایل باطنه
که دارند خدا در سینه ایشان خزانه کرده پس ایشانند آیة الله در
ایشانست هر رزقی هر برکتی هر طول عمری هر چه بخواهی خدا انجا خزانه
کرده همه

۱ یکی از انبارهای خدا علم حروف است و تاثیرها در او است

کرده همه را در آن اوّل خانه قرار داده و همین که گفته اوّل خانه
معلوم است دوّم هم دارد سیّم هم دارد و هکذا و جمیع این خانه‌ها
و آنکه حکمشان حکم یکدیگر است الا اینکه او اوّل است آن دوّم آن سیّم
و هکذا و انّا اشهد انّ ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت
و طهرت بعضها من بعض ای امامان من من شهادت میدهم که
شما یکنورید یک طینتید و از یکجائید و هر یکی هر چه بتوانند بکنند
آن دیگری هم همان را میتواند بکند و بدانید که امروز امام شما صاحب
الزمان است او است امام و پیشوا او را باید مقدّم بدارید باید در
طلب حوائج او را پیش روی خود قرار دهید پیش خدا که میروید او را
مقدّم بدارید اگرچه همه ائمه این طورند لکن به همین اگر ائمه می مردند
و کفایت مردم را همه میکردند همان یک امام کفایت میکرد
حضرت امیر که شهید شد اگر در شهادتش کاری میکرد که در حال
زندگیش میکرد دیگر امام حسن ضرور نبود اگر امام حسن که شهید شد بعد

ازشهادتش کارهای حال زندگیش رامیکرد دیگر امام حسین ضرور
نبود اگر امام حسین بعد از شهادتش کارهای حال زندگیش رامیکرد
دیگر امام بعد ضرور نبود و همچنین پس بقیة الله زنده در روی زمین ضرورست
همیشه مثل اینکه قلب اگر در بدن نباشد بدن نمیتواند زندگی کند
دقت کنید به بینید قلبی که خودش جزء بدن است و میگوید باعضا
وجوارح انّما انا بشر مثلکم منهم مثل شما عضوی هستم فرقی که با
شما دارم این است که یوحی الیّ انّما الهکم اله واحد فرق همه همین است
که جمیع فیضهارا شما از من باید اخذ کنید منم سید شما و شمائید تابع
من پس بدانید در این میانه یک کسی باید باشد پس شما اگر شما عضائی
باشید که زنده باشید میباشید مثل مردمی دیگر و آن مردم والّا مثل
حیواناتند بلکه اضلّ گمراه تر از حیواناتند هرگز حیوانات منکر فضایل
امیرالمؤمنین نیست شد و آنها هست شد خدا امید اند که این مردم بنا شان
شده که چنین بد باشند با امیرالمؤمنین این مردم عداوتشان با امیرالمؤمنین

ازیهود

ازیهود بیشتر شده از نصاری بیشتر شده از سنی بیشتر شده از خوارج بیشتر
شده چرا که بسیار از فضایل را پیش مردم دیگر بگوئی وحشتی ندارند
پیش سنی میشود بگوئی بلکه اگر به سنی بگوئی تو منکر فضایل امیرالمؤمنین
شده فحش با دم میدهد میگوید امیرالمؤمنین را من اماش میدانم
من خلیفه چهارمش میدانم مناقب بر تصویر ابر دار رنجان بیین با وجود یکه
سنی بوده و نوشته چیزها از فضایل در آن کتاب نوشته که این
سنیها و امیر نشد آنها را این سنیها همینکه اسم حضرت امیر را به
رنگشان سیاه میشود دیدیکه های گردنکشان پر میشود شمار الحذا
انصاف دهید که بغیر از این دیگر با ما جنگ و نزاعشان چه چیز است
میان ما و انها چیز دیگر نیست حرف تازه نیست بغیر از اینکه بعضی
فضایل ما را میبریم آنها را نمیبرند همه جهة این است که با او بدند
اظهار عدا وترا با ما میکنند و الّا در میان مردم بخواهند علانیه
بگویند ما با امیرالمؤمنین بدیم که دیگر مردم توی ریششان تفّ و طاهم

نمیکنند پس با ما عداوت میکنند وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین
تمام شد در یوم جمعه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۴

موعظه روز بسم الله الرحمن الرحیم چهارم است

الحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وآله
الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی
حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین
والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مجید خود میفرماید
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین
فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا ولله علی
الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی
عن العالمین ترجمه فارسی این آیه شریفه عرض شد ومعلوم است که ظاهر این
این آیه شریفه در باب همین خانه معروف و مکه معظمه و خانه کعبه
نازل شده و خداوند عالم اینخانه را از برای منفعت مردم آفریده این
خانه اول خانه است در روی زمین که از برای منفعت و جمع شدن مردم آفریده شده

وضع شده و در اینخانه است آیات بینات و مقام ابراهیم و هدایت است
اینخانه برای اهل همه عالمها و بر مردم لازم است بعد از آنکه خدا امر کرد
که هر کس مستطیع شد که برود بسوی این خانه بعد از آنکه ابراهیم فارغ شد
از تعمیر خانه ندا رسید که ندا کن در میان عالم واذان بگو واذن فی
الناس بالحج ندا کن و دعوت کن مردم را بسوی اینخانه که بیایند دور
گرد اینخانه طواف کنند خواه رجال باشند یعنی پیاده باشند هر کس
پیاده هم تواند برود بمکه باید برود یأتوک رجالا وعلی کل ضامر
یأتین من کل فج عمیق میایند بسوی اینخانه پیادگان و همچنین کسانیکه
بر اسبهای لاغر و شترهای لاغر سوارند یعنی از راههای دور آمده اند
که حیواناتشان لاغر شده و بعد از آنکه کسی مستطیع شد و این ندا
باو رسید و نرفت خدا اسمش را کافر گذاشته فرموده ومن کفر
فان الله غنی عن العالمین هر کس کافر بشود خدا بی نیاز است از همه
عالمها معلوم است خدائی که خالق کل خلق است هیچ احتیاجی

بعبادت ایشان ندارد والا ایشان محتاج بودند که خدا را بخود بشناسند
وخدا محتاج نبود که خلق او را بشناسند والا خلق محتاج بودند که
بندگی کنند وخدا محتاج نبود که خلق بندگی او را بکنند وتمام بندگی خدا
همه همین است که راه خیر وشر را خداوند عالم نموده یعنی آثاری در ملک
خود برای هر چیزی قرار داده فرموده پس در هر چیزی نفعی هست وضرری
در هر چیزیکه خدا آفریده یک نفعی قرار داده ویک ضرری این
معروفست چیزهای خوب را تعریف می‌کنند وچیزهای بد را مذمت
میکنند شما ببینید که هیچ چیز نیست که همه جایش خوب باشد خلق نشده
چیزیکه همه جایش خوب باشد چنانکه خلق نشده چیزیکه همه جایش بد باشد
حالا مثلا عسل چیز خوبی است عسل از همه جهت خوب نیست اگر زیاد
بخوری حرارت زیاد میشود ناخوشی میکند محرقه میآرد مطبقه
میآرد ناخوشیهای بدی می‌آرد پس در هر چیزی که فکر کنی خواهی یافت
که نفعی از برای او هست باندازه معینی وضرری از برای او هست
باندازه

باندازه معینی ودر همه جا این جاری است حتی در سموم نفعها هست
اگر سم الفار را مثلا باندازه خود صحیح بگیرند داخل معجونها کنند
خاصیتهای بسیار دارد ومنفعتهای زیاد دارد زیادتر از آن بخوری
میکشد تریاک را باندازه یک ماش بخوری مثلا منفعت دارد بیشتر
بخوری البته میکشد همه چیز این طور است خداوند عالم که خلق را خلق
کرده برای هر چیزی نفعی خلق کرده وضرری خلق کرده واین خلق
جاهل بودند بجمیع این نفعها وبجمیع این ضررها حالا خدا اگر تعلیمشان
نمیکرد جاهل میماندند واتفاقاً سموم را استعمال میکردند وهلاک
می‌شدند پس از این جهة که جاهل بودند بمنفعت خودشان وجاهل
بودند بضرر خودشان خداوند عالم علمائی آفرید که آنها دانا بودند بمنافع
آنها ودانا بودند بضررهای آنها پس هر چه نفع داشت امر کردند وهر چه
ضرر داشت نهی کردند بطور عموم داشته باشید این را که هر چه را انبیا
واولیا امر کنند معلوم است نفعی داشته وهر چه را نهی کرده اند معلوم است

ضرری داشته والّا شما به بینید مگر کسیند که خدا چه احتیاج دارد که بگوید فلان
چیز را بخورید فلان چیز را نخورید چه احتیاج داشت که بگوید سگ نخورید گوسفند
بخورید هیچ احتیاج نداشت هرچه بکنند هرچه بر سرشان بیاید نفعی برای
خدا ندارد و ضرری برای خدا ندارد چرا که خدا محتاج نیست همچنین آنهائی
هم که از جانب خدا می‌آیند در میان خلق آنها هم محتاج نیستند اقلاً
میدانی خدای آنها غنی قادر مطلق است که احتیاج بکسی ندارد
حالا اگر هم آنها خودشان عاجز باشند خدا اشان که عاجز نیست
میتواند نانشان بدهد که آنها محتاج نباشند باین خلق پس بدانید
که آنخدائی که پیغمبر فرستاد رسولانرا والّا رسولانش محتاج باعمال
این خلق و چیزهائی که این خلق دارند و باموال اینها محتاجشان نمیکند
بلکه این خلق محتاجند سلطانی داشته باشند عالمی داشته باشند تعلیم
بگیرند منافع خود را بدهند مضار خود را پس بدانند که هیچ احتیاجی
از برای خدای شما نیست و این قدری که حالا فهمیده بعد از آنکه

صدو

صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمده اند و گفته اند برای تو تو فهمیده
که خدا اینتو محتاج نیست پس بدانکه انبیا و اولیا خوب راه میبرند که خدا
محتاج نیست و آنها فرمایش کرده اند که خدا قادرست و حالا تو یاد گرفته
آنها گفته اند خدا مطلع است بر حالات مردم و بر فقر و احتیاج خلق
و تو یاد گرفته این را که خدا مطلع است از شأنها پس ایشان خیلی
خوب راه میبرند که خدا عالم است حالا ببین کسیکه خوب راه میبرد که
خدا عالم است البته چنین کسی میرود پیش خدا گدائی میکند نمیآید پیش
خلق محتاج گدائی کند بدانید انبیای خدا نیستند مثل این واعظها
در روضه خوانها که منبری بروند مسجدی بروند نمازی بکمرشان
بزنند که کسی چیزیشان بدهد و انشاالله باز دقت کنید که اگر فکر
کردید چنین بذهنتان آمد که اینها اگر محتاج نیستند چرا قرض
میکنند چرا خمس میگیرند چرا خمس برای عیال و اولاد خود قرار میدهند
بسا کسی شیطنت بکنه اش را بگیرد و چنین خیالی کند تو انشاالله از دست

مده قاعدهٔ کلیه را بدان خدای تو محتاج نیست یقیناً خدای خالق اشیأ
که از عدم بوجود آورده خلق را هیچ منتفع از این خلق نمیشود و همچنین اگر
پیغمبر فرستد این خدا قاصدی در میان شما معلوم است با دو خرجی میدهید
و پیغمبر فرستد عبرت بگیرید انشاالله ببینید شما اگر بخواهید بجائی قاصدی
بفرستید خرجیش میدهید پوشاکش میدهید حیوان سواریش میدهید
تهیه و تدارکش او را می‌بینید و او را بقاصدی میفرستید حالا فکر کنی
ببین آنخدا بقدر من و تو هم عقلش نمیرسد که قاصدیکه بجائی
بفرستد خرجیش بدهد پولش بدهد پوشاکش بدهد تهیه و تدارکش
را ببیند البته میدهد چرا که محتاج نیست بمحض اراده خلق بخواهد
بکند میکند و هرچه بخواهد بدهد میدهد البته هیچ محتاج نیست و انبیا
رسولانی که پیغمبر فرستد رسولان خود را مستغنی میکند و پیغمبر فرستد و هیچ
حواله نمیکند به بندگانش خرجی آن قاصد را که چون من قاصد برای
شما فرستادم شما بیائید خرجش را بدهید حاشا قل لا اسئلکم
علیه اجرا

علیه اجراً ان اجری الا علی الله بگو من از شما اجر و مزدی برای رسالت
خود نمیخواهم اجر و مزد من بر خدا است پس اجر شان با خدا است و دوم
هیچ محتاج باین خلق منکوس نیست ولکن عرض میکنم که والله الخلق
محتاج هستند باینکه بعضی از اموالشان را بایشان بدهند چرا که بعضی
از بلاها هست که رفع نخواهد شد مگر اینکه بعضی از اموالت را به فقیر
بدهی با مام بدهی السید بدهی الفقیر بدهی از این جهة خمس قرار داد
اندازانچه زکوة قرار داده اند باری مرادم این چیزها نبود مرادم
همین بود که خدای شما خدائیست غنی و رسولان او و رسولان هم مستغنی
و هر کس از جانب اوست بحول و قوة او بی نیاز است از جمیع کارهای
شما لکن چون شما را خدا آفریده همینکه شما را آفریده معلوم است که
اعتنائی بشما داشته که شما را آفریده دیگر دقت کنید انشاالله بقدری
حرکت کنید انشاالله فکر کنید که اگر خدا هیچ در بند من نبود و اعتنائی
بمن نداشت مرا خلق نمیکرد نگوئید که خدا چه اعتنا بمن دارد

من داخل آدم که خدا با آن عظمت بمن اعتنا کند این ها از وساوس
شیطان است خیلی از وسوسه ها هست که شیطان با زبان نرم ملایم میاید
وسوسه میکند که من داخل آدم که خدا اعتنائی بمن داشته باشد یعنی
که همیشه معصیت او را میکنم کفران نعمت او را میکنم ذکر او را نمیکنم و خدای
با آن جلال و عظمت پس من چه بگویم چه دعا بکنم چه عبادتی بکنم چه کاری
میتوانم بکنم بسا شیطان اینجور خیالات برای انسان میاورد القا
میکند اینجور وساوس را در دلهای مردم برای اینکه آنها را از عبادت
و بندگی باز دارد ولکن تو دست بردار مباش ان شاء الله فکر کن ببین
این بدن را و ترا خدا خلق کرده اینهمه صنعت و حکمت را خدا در این
بدن بکار برده و ترا خلق کرده معلوم است اعتنا داشته بتو که
ترا خلق کرده حالا اگر محل اعتنا هستی بدان یکپاره گفتگوها بتو میکند
پس فکر کن ان شاء الله ببین مرحمت خداوندی با توجه قدرت و رحمت
او با توجه اندازه هست ببین خدا بار عامی داده که جمیع مخلوقات با او تکلم
کنند هم

کنند همه حاجات شان را از او بخواهند و این نهایت مرحمت است از
جانب خدا بقاعده های ظاهر می بینی کسیکه قدری متشخص شد هم کس
با او نمی تواند حرف بزند لکن بدانید که این قاعده ها میان خدا و خلق
نیست این پادشاهان ظاهر دلشان میخواهد اینجور بزرگی را چند
با اینجور بزرگ که آدم خیلی متشخص باید تا با ایشان حرف بزند اقتضای
طبیعتشان اینست لکن شما ان شاء الله بدانید که ذات خدای شما
اقتضائی ندارد و معنی اقتضا هم ان حاجت است خدا حاجت ندارد
اینجور بزرگی ندارد اینجور تفرعن ندارد و برای چه داشته باشد اینجور بزرگی
را خدا میافریند و بزرگی میدهد از اینجهة بار عامی داده که هر کس در
آن اندازه که هست اگرچه دختر نه ساله باشد دختر نه ساله ببین چه قدر
فهم دارد حتی آنرا هم گفته بیا حاجات را از من بخواه این دخترهای
نه ساله را اغلب می بینید چه قدر فهم و شعور دارند پس خداوندی
بار عام را داده و اذن داده که هر کس در هر درجه که هست مایوس

نباشد از رحمت خدا باید سؤال کند آنچه را میخواهد و خدا خواسته شما
را نجات بدهد دیگر دقت کنید دلیل اینکه خواسته نجات شما را
اینکه شما را خلق کرده که اگر در بند شما نبود و باکیش نبود شما هلاک شوید از
اوّل خلقتان نمیکرد پس بدانید چون خلق کرده شما را در بند شما
هست و میخواهد نجات بدهد شما را و شما را جاهل خلق کرده و چون جاهل خلق کرده
و چون جاهل خلق کرده بود از انجمله انبیا و اولیا خلق کرد و آنها را فرستاد
که منافع شما را برای شما بگویند و مضرتهای شما را برای شما بگویند و اینها
منفعت و مضرت اختصاصی بخوردن و آشامیدن و خوابیدن
و بیدار شدن ندارد و در هر چیزی منفعتی هست در هر چیزی ضرری
هست در هر چیزی باندازهٔ منفعت هست در هر چیزی باندازه ضرری هست
در هر چیزی باندازه که منفعت می بینی آن منفعت در هر حال نیست
در هر چیزی در حالی منفعت هست در حالی مضرت پس می بینی یک
چیزی صبح بسا منفعت میکند شب ضرر میکند یک چیزی شب منفعت

دارد

دارد و صبح ضرر میکند مثل اینکه میفرمایند صبح پنیر مخورید ضرر میکند
شب بخورید که نفع میکند باری پس چون خلق محتاج بودند بعبادت
اسباب عبادت را برای ایشان آفرید و از جمله اسباب عبادت یکی
این خانهٔ کعبه است که اینرا قبله قرار داد برای بنی نوع انسان چراکه
بنای انسان چون براین بود که هر کس را بخواهد احترام کند و حرمتی
از او بکند رو بآن چیز یا آنکس بکند و هر کس را که بخواهد بی احترام
کند پشت خود را بآن چیز یا آنکس کند و تو محتاج بخدای خود
بودی میخواستی رو کنی بسوی خدای خود و خدای شما را مکانی نبود شما
محتاج بودید که رو کنید بسوی خدای خود بجهتی از جهات و بخوانید
او را در حاجات خودتان و خدای شما را مکانی نبود چون مکان ندارد
این خدای شما در آسمان ننشسته چنانکه در روی زمین ننشسته
در مشرق ننشسته در مغرب ننشسته اگرچه خیلی احمقها خیالش میکنند
در خیال خودشان که خدا العیاذ آنکسیکه توی تاریکیها نشسته

توی عالم روح نشسته از این است که وقتی استخاره میکنند چشمها
شانرا هم میگذارند خیالشانرا میبرند یکجای تاریکی آن بالاها خیال
میکنند خدا آنجا نشسته نشسته خدا در جائی اینجور خدائی که بنشیند
در جائی اعتقاد کردن بدینها شرکست چیزیکه مکان داشته باشد خدا نیست
خلقی است از خلقهای خدا خدا بالا نیست که در آسمان نشسته باشد پائین
نیست که در زمین نشسته باشد پس از برای خدا چون مکانی نبود و تو
محتاج بودی بیک مکانی رو کنی در وقت حاجات خود از آنجهت خدا خانه
آفرید در روی زمین و آنرا در سمتی قرار داد که تو هر وقت بخواهی رو
بسوی خدا کنی رو بسوی آن خانه کنی و این خانه از خودش هیچ ندارد و خودش
ادعا نکرده که من خانه ام بیائید رو بمن رکوع کنید سجود کنید بلکه جمیع آنچه
میکنی همه اش تعارفاتست پیش پادشاه حقیقی بخاک که میافتی همه تعظیمات
تکریم است که برای خدا میخواهی بکنی شما به سینه هیچ سنگ و کلوخی
و آجری در دنیا بحرف میآید که بگوید بیائید رو بمن نماز کنید هرگز ادعا
نکرده اند

نکرده اند بیچاره ها پس خشت و گل هیچ ادعا ندارند که بیائید خضوع کنید
خشوع کنید پیش ما لکن عرض میکنیم که چون خدای شما میدانست که در وقت
خضوع و خشوع رکوع و سجود باید کرد و این را لامحاله باید رو بسمتی بعمل بیاوری
و بی‌نشان رو بسمتی بکنی پس سمتی را خدا اختیار کرد که میدانست در آن سمت
یک اثری است که در سمتهای دیگر نیست منفعت ببینید اینها را که عرض
میکنیم باز کارهای خدا را خیال مکن کارهای اتفاقی که هیچ اثر در آن نیست
چه بسیاری از علما همچو خیال کرده اند که این وجوب حرام و پاک و نجس و حرام
و حلال اینها همه که خدا گفته نتیجه اثری است که در چیزها هست بلکه محض
که خدا گفته و همچو شده چون خدا گفت گوسفند حلال است حلال شد
چون خدا گفت سگ نجس است نجس شد و حرام شد اگر خدا نگفته بود
گوسفند حلال است هیچ مثل هم بودند چون خدا گفته گوسفند حلال است
حلال شده و چون خدا گفته سگ حرام است حرام شده فرضا اگر
خدا نگفته بود بول نجس است نجس نبود اثری هم نداشت مثل آب بود حلال

که کعبه بول انجس است نجس شده همچو میگویند شما انشاءالله همچو خیال نکنید بلکه
بیقین بدانید که در امر خدا لامحاله در هر امری از امرهای او یک فایده
بوده و این فایده بخدا که نمیرسد بتو میرسد پس معلوم است در باره چیزها
نفعها بوده که حلال کرده در باره چیزها ضررها بوده که حرام کرده در بول
معلوم است سمیتی بوده و رقیقی بوده ضررها داشته که گفته اند اجتناب
کنید از آن در آب آن ضررها نبوده مرخص کرده اند که آنرا بخورید
و استعمال کنید در گوشت سگ معلوم است یک تاثیری بوده که
ضرر داشته باینجهة آنرا حرام کرده اند در گوشت گوسفند معلوم است
تاثیری بوده که نفع داشته باین جهة حلال کرده اند نه این است
که اینها حلال و حرام شده اند محض گفته خدا خیر بلکه پیش از آنکه
که خدا بگوید حلال است یا حرام است تاثیری در آنها بوده که یا نافع
بوده یا مضار چون در اینها اثرها قرار داده بود و نافعها و مضارها
آفریده بود با نفعها مردم را امر کرد و از ضرر زننده ها مردم را نهی کرد

حالا این

حالا این قبیل است رو کردن باین خانه پس خیال نکنی که محض همین که خدا
گفته رو باینخانه کنید باید رو کرد و دیگر اثری در آن نیست معلوم است
اثر خاصی در این سمت هست که امر کرده معلوم است در این قطعه
زمین تاثیری بوده عرض کردم که این زمین اول زمینی است
که خلق شده و خدا اول همه را آفرید بعد زمین های دیگر را از زیر
اینخانه بیرون آورد و همه از زیر آنخانه تولید که و اصل زمینها
همان زمین اول است از اینجهة جمیع فیضهائی که خدا میخواهد بسایر
زمینها برساند اول باین زمین میرساند و از آنجا نشر میکند بسایر
زمینها مثل اینکه خدا هر وقت بخواهد روح را در اعضا و جوارح جاری
کند اول روح را در قلب میفرستد بعد از آن از قلب از رگ و پی
و آن مسامات که برای اعضا و جوارح هست روح را منتشر میکند
در آنها پس باینخانه کعبه محل عنایت خدا و محل انوار خدا است انوار خدا
و آیات خدا جمیعا در اول وهله آنجا منزل میکنند آنچه از آنجا

سرریز کرد بتج بلاد میرسد و بآن عبادی که در تج بلاد میرسد
وکو که خانهٔ کعبه را پیشترها مردم این طورها نمیدانستند باری پس
اینخانه را خداوند عالم برگزید و انتخاب کرد در روی زمین و آنرا قائم
مقام خودش کرد قائم مقام خودش کرد یعنی اگر بنا بود ظاهر شود بصورت
خانه کعبه ظاهر می شد لکن منزّه مبرّی است از اینکه ظاهر شود پس اینخانه
را قائم مقام خود قرار داد باینطور که تو هر کاری میخواهی بکنی باین
خانه بکن پس اگر میخواهی دور خدا بگردی بلاگردان خدا شوی بدان
خدا اینجور خدائیست که نمیشود دورش گشت خود را فدا کرد بلاگردان کرد
لکن تو دلت میخواهد خود را فدا کنی بلاگردان او شوی برو آنجا قربانی
کن مردم هنوز شرح را نمیدانستند هرگز بنا نبود در شریعتها گوسفند
قربان کنند بسا آنکه خود را قربان میکردند ابراهیم خواب میدید که
اسمعیل را قربان کند خدا رسید بسا اینکه امر می شد یکدیگر را بکشند
و قربان کنند پسر پدر را میکشت پدر پسر را میکشت در بنی اسرائیل مامور
شدند

شدند همه را بکشند همه هم ایمان بموسی آورده بودند وحی میرسید که
شما تا یکدیگر را نکشید توبهٔ شما را قبول نمیکنم میافتادند در میان
یکدیگر هم را میکشتند منظور اینست که خود انسان خودش را باید
خودش بکشد چیز غریبی نیست و یکوقتی شریعتها همه این امر بنا بود لکن
اگر بنا بود هر کس بهوس خود خود را بکشد نمیشد از اینجهة عوض قرار داد پس
این قربانیها را قرار دادند که عوض باشد عوض خودت گوسفند قربانی کن
پس میخواهی خود را فدا کنی برو در مکه خود را فدای مکه کن بجهة آنکه
خدا اینرا بجای خود قرار داد پس هر خضوع و خشوعی که برای خدا میخواهی
بکنی برای اینخانه خدا بکن ببین چه قدر حرمت خدا برای قبله قرار داده
آنقدر حرمت قرار داده که هر کس در هر جای زمین که بخواهد رو بخدا بکند
رو باو میایستد پس اینخانه قائم مقام خداست و خدا اینرا از نسبت
خود قرار داده و قرار داده که آنکسانیکه میخواهند رو بسوی او کنند
روی خود را بسوی اینخانه کنند و گمان مکن که دیگر سمتی برای خدا هست

که مثل اینخانه باشد حاشا اینخانه خودش سمت خداست و این خانه خودش سوی
خداست پس هر که بخواهد روی خود را بسمت او کند بسوی او کند باید رو بخود
را بسوی خانه کند بهمین طور اشیائی که هستند که ملتفت این معنی شدی
که یقیناً امرهای خدا را سرّی و حکمتی هست اگرچه تو بخصوص ندانی سرّ آنرا
و حکمت آنرا پس همینکه دیدی خدا امر کرده بچیزی یقین کن که منفعتی توش
بوده اگرچه بخصوص منفعتش را نفهمی و همینکه دیدی خدا نهی کرده از چیزی یقین
کن که ضرری توش بوده اگرچه بخصوص ضررش را نفهمی حالا حرص میزنی و خیال
میکنی منفعت تو در آن است ببین اگر مصلحت الخلق این بود که همه دست
داشته باشند این دنیا را چنانکه خودشان خیال میکنند و باین جهت
جمعش میکنند که جلوش را میخورم لباسش را میپوشم اگر مصلحتشان این بود
خدا نهی نمیکرد معلوم است از اینها یک چیزی بوده اگرچه خودت نفهمی در
این متاع دنیا یک اثر بدی بوده برای تو از آنچه گفته اند هوشت
باشد فرزندت را زیاد دوستش مدار مگر آنقدریکه خدا گفته مالت
رازیاد

را زیاد دوست مدار جانت را فدای مالت مکن خودترا دوست تر
مدار از مالت و اغلب اغلب مردم طبیعتشان اینست که هرچه
مال بدست آورند مال را دوست تر میدارند از خودشان و همچنین هرچه قدر
علاقه بفرزندشان دارند چه قدر علاقه بزنهاشان دارند چه قدر علاقه
بخانههای خودشان دارند و این یک شریست از شرها که در حب میکنند
مردم بروند بلکه برای اینکه یکدفعه باید دل از خانه ببرند دل از زن
ببرند دل از فرزند ببرند خودش برود و اینها برجا خود بماند بهمین طور
ملک الموت میاید جان آدم را میگیرد و بدن سر جاش هست پس
سعی کن مشق کن رفتن از این دنیا را خیلی مشق میخواهد چون مشق
نکرده خیلی ضررها می بری البته چرا که انسان روش خود نکرده
آن چیز یکدفعه وارد بیاید انسان وحشت میکند یکدفعه صدائی
از جائی غفلة بشنود یا اینکه نشسته است یکدفعه شکل مهیبی پیش
رویش حاضر شود وحشت میکند پس هر که راه هرگز ندیده یکدفعه

حاضر میکنند پیش روی آدم آدم ضعفها میکند غشها میکند
پس چون خواسته خدا مشق بدهد شمارا پس سفر مکه را واجب کرده
باین جهة زیارت امام حسین ع را واجب کرده بقول بعضی از ملاها
یا اینکه مستحب کرده بقول بعضی از ملاها تا بروی و ترک کنی جمیع آنچه را
که داری تا اینکه خورده خورده نفس تو انس بگیرد بمفارقت از این دنیا
اگر مصلحت شما در ماندن بخانه خودتان بود این شریعت را قرار نمیداد
اگر شمارا بر آن خوردن و آشامیدن و خوابیدن و بیدار شدن
و جماع کردن و امثال این کارها آفریده بودند چنانکه اغلب اهل روزگار
همتشان همین است که یا بخورند یا بیاشامند یا جائی بروند تماشا
کنند یا با زنها جماع کنند دیگر هیچ منظوری ندارند فکر کنید به بینید اگر
منظور خدا اینجور چیزها بود این خلق ضعیف را باین تعبها گرفتار نمیکرد
هیچ پیغمبری نمیخواست همین طور بروند توی بیابانها بخورند و بخوابند
مثل آهوهای دنیا آهو در بیابان براحت هرچه تمام تر بآنجا میخورد چرا میکند

هرچه دلش

هرچه دلش میخواهد میخورد هر آبی دلش میخواهد می آشامد هر سایه دلش میخواهد
میخوابد هر جفتی میخواهد بر میگزیند اختیار میکند هیچ همتی ندارد هیچ ترس
از دشمن ندارد و آسوده تمام در بیابان چرا میکند و عمر خودش
را بخوشی میگذراند در نهایت رفاهیت امر خود را بانجام میرساند
بی هم بی غم بی غصه بی خوف بی طمع بی گدائی بی تملق قدری فکر کنید و
عبرت بگیرید انشاء الله به بینید خدا اگر همین میخواست تو بخوری و
بخوابی و بیدار شوی و باز بخوری مثل آهو خلقت میکرد هم عیب
داشت خدا خلق کند جزائر بسیار چنانکه الآن هست و گردو
و بادام و میوه های بسیار دارد و آنخلق را در میان آنها سر بدهد
از همه بخورند و لذت ببرند این خدائی که تو داری وقتی فکر کنی
می یابی که پلو چلوها هم میتوانست خلق کند همین طور که میوه ها خلق
کرده که خیلی بهتر از پلو چلوهاست میوه خلق میکرد که طعم قرمه پلو بدهد
و مردم هم هرچه میخواهند بخورند چه عیب داشت چنین کند و می بینی که

نکرده پس ببینید که خدا شما را از برای خوردن و آشامیدن خلق نکرده
و بدانید آهو را برای همین خلق کرده که بخورند و بخوابند تا چاق
شوند از برای همین که بزرگ شوند که گوشتی داشته باشند که شما بخورید
آنها هیچ پادشاه ضرور ندارند که خدا نمیخواهند حاکمی نمیخواهند ضابطی
نمیخواهند پیغمبری ندارند نماز نباید بکنند که پیغمبر و امام بخواهند اصل
مقصود از خلقت آهوها همه مقصود این است که بزرگ شود تو آنرا
بخوری اصل مقصود از خلقتشان این است که برای وجود تو فایده
داشته باشند بکشی آنها را و گوشت آنها را بخوری اما تو فکر کن
ببین ترا خلق نکرده خدا که گوشت ترا کسی دیگر بخورد که اینهمه پیغمبران
این بدتر و پرخوری آن آهو اگر پر بخورد حق دارد و باید چاق
شود که او را بکشند تو چرا اینهمه زحمت میکشی و پرخوری برای
چه برای اینکه چاق بشوی آدم چاق بشود برای چه برای اینکه کی بخورد نعش
هیچکس باز چه باره لاغر شود باز چاق کند خود را و باز لاغر شود فایده
ندارد

ندارد پس خلقت انسان اینها را که برای خوردن غرض نیست خدا فرموده
صریحاً ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون خلق نکردم جن و انس را مگر
برای عبادت اینها را برای محض عبادت آفریدم و هیچ نیافریده ام
برای کاری دیگر ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون نمیخواهم
مرا میهمانی کنند نمیخواهم اولیای مرا میهمانی کنند بلکه آفریده ام ایشانرا
که مرا عبادت کنند باز نه این است که خدا محتاج باشد بعبادت خلق
اینها را محتاج بعبادت خود آفرید بجهتی که منافع بسیار داشتند
بجهتی که مضار بسیار داشتند بجهتی که جاهل بودند عالمی خلق
کرد که عالم است بجمیع منفعتها و جمیع مضرتهای اشیا که در همین عرضها
که میکنم اگر فکر کنی یکپاره فضایل خواصه بدست خواهد آمد که دیگران
انکار دارند چه بسیار از مطلبها که میگویند ائمه غیب نمیدانند خیلی
چیزها نمیدانند یک دعواشان با ما همینست که ما میگوئیم همه چیز
میدانند آنها میگویند غیب نمیدانند و خیلی چیزها را نمیدانند شماها

فکر کند به بیند هر کس در هر جائی که واقع شده با چیزهای دیگر نسبتی
دارد نسبت خود را قیاس کن ببین هر جائی که واقع شوی یک نسبتی
داری با چیزهای بیرون از وجود تو و در آن نسبتها لامحاله یک نفعی است
و یک ضرری است مثالی عرض کنم ببین اگر آتشی روشن کنند و تو
باندازهٔ معینی بنشینی نزدیک آن آتش باندازهٔ معین که
بنشینی منتفع میشوی یک خورده از آن اندازه نزدیکتر بنشینی متضرر
میشوی میسوزی یک خورده دورتر بروی سرمات میشود لکن اندازهٔ معین
که نشستی هم رفع سرمات شد هم نسوختی این مثل را عرض کردم
برای توضیح مطلب بدان جمیع چیزها مثل آتش یک اثری دارند
هر چیزی یک نفعی دارد و یک ضرری باندازهٔ معینی که نزدیک آن
رفتی منتفع خواهی شد یک قدم پیشتر از آن اندازه بروی خواهی سوخت
یک قدم پست‌تر از آن اندازه بروی سرمات خواهد شد
بهمین طور جمیع چیزها را ابدان هم آثار دارند چرا که این اثرها فایده
خلقت است

خلقت است دیگر دقت کنید ان شاء الله خدا چون کار بی فایده نمیکند چیزی بی اثر
و بی فایده خلق نکرده پس هر چیزی فایده دارد و این فایده بدور شدن
از چیزها و نزدیک شدن بچیزها تفاوت میکند از آن چیزها یکی آتش که
اثر خلق کرده آن آتش نفع داشته برای تو ضرر هم داشته برای تو باندازهٔ ۲
یا نزدیکتر از آن اندازه برایت ضرر دارد مثلا در یک ذرعی آتش
بنشینی گرم میشوی و این منفعت را برای تو دارد دورتر بنشینی گرم
نمیشوی و این ضرر است برای تو یکقدری بیشتر بروی گرمت میشود
تا میسوزی و این ضرر را دارد پس انبیا آمدند که تعلیم تو کنند که تو
وقتی آتش دیدی برو روبآتش باندازهٔ معینی ۲ بایست این باید بجو از
علم که عرض کردم اگر کسی شعوری داشته باشد خیلی چیزها بدستش میآید
همه چیز همین طور است جمیع چیزها آتشهائی است روشن شده جمیع
چیزها اثرها دارد و این اثرها نسبت بتو تفاوت میکند یک ذرع دورتر باشی
از آتش اثری میکند دو ذرع دورتر باشی اثری دیگر دارد ده ذرع دورتر باشی

[illegible]

[illegible]

اثری دیگر دارد پس بدان همین موضعی که واقع هستی جمیع ذرّاتی
که خدا خلق کرده در تو اثر میکند اثرها هم بتو نفع دارد یا ضرر دارد
چون تو جاهل بودی باین نفعها و باین ضررها اگر ترا بخودت وا میگذاردند
نمیدانستی چه چیز را هلاک میکردی علی العمیا خود را در آتش میانداختی یا خیلی
یا نزدیک آتش نمیرفتی گرم نمیشدی پس چون تو جاهل بودی عالمی آفریدند
بمنافع چیزها عالمی آفریدند بضرر چیزها حالا دیگر انشاء الله خودت فکر کن ببین
آیا معقول است پیغمبر نشناسد چیز را و نداند اثر آنرا آنوقت بگوید حلال است
یا حرام است معقول نیست چرا که آنکه حلال و حرام برای من بگوید وقتی
که نمیداند کدام سنگ کجا خواهد بود تا بداند اثر سنگ را بشناسد مزاج او
را بداند ضرر سنگ را برای بدن انسان تا اینها را نداند چطور حرام میکند
سنگ را تا کو عنصر را نداند اثرش چه چیز است چه منفعت دارد چطور حلال
میکند پس باید جمیع چیزها را بداند و آثار آنها را هم بداند و اگر فکر کنی خواهی
یافت که این باب جزو علم که عرض کردم اگر فکر در آن کنی هزار باب از علم برای
تومفتوح

برای تو مفتوح خواهد شد پس در هر چیزی یک منفعتی هست و یک مضرّتی
و در هر چیز که منفعتی هست و مضرّتی در همه حال نافع نیست گاهی نفع دارد
گاهی ضرر دارد باندازه نفع دارد باندازه ضرر دارد و همه را هم پیغمبر باید
بداند خودش هم همین طور فرمود فرمود آدم در میان شما و نماند چیزی که شما
را نزدیک کند به بهشت و دور کند از جهنم مگر اینکه امر کردم شما را بآن و نماند
چیزی که شما را دور کند از بهشت و نزدیک کند بجهنم مگر اینکه نهی کردم شما را از
آن دیگر عبرت بگیرید انشاء الله ببینید که این امرهای ظاهر و این نهیهای
ظاهر هم کفایت نمیکند این حلال و حرامهائی که میتوانیم یاد بگیریم معدودی است
بسیار زیاد میتوان یاد گرفت این منفعتها و مضرّتها و حلالها و حرام
خیلی کم است و تو فهمیدی که هر چیزی حلالی دارد که منفعتها باشد و حرامی دارد
که مضرّتها باشد پس بدان آن نفعهائی که باید بتو برسد و تو نمیدانی آنها را
و آن ضررهائی که باید از تو دور کنند و تو نمیدانی آنها را آنها خیلی است و دوام
اگر بخواهی بسنجی و قیاس کنی منافع و مضار را که میدانی با آن منافع

و مضاری که نمیدانی نسبت قطره بدریاست بلکه از اینهم بیشتر میشود فکر کن
ببین ما سوی الله چه قدرست خیلی است و ببین تو چه قدر جاها را از ما سوی
الله احاطه داری خیلی کم از آن را پس ان شاء الله دقت کنید به بینید
شما یک کسی را میخواهید که منافع شما را بشما برساند یک کسی را میخواهید
که دفع مضرت شما را از شما بکند نه همین چهار کلمه حرف و حلال و حرام
دانستن کار تو میگذرد گاهی هم یادت برود کار تو بهمین نمیگذرد چرا
که منافع و مضار بسیار داری پس یک متصرفی در وجود میخواهی
که منافع ترا بتو برساند و مضار ترا از تو دفع کند و آن اسمش
امام است میفرماید انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم و لولا
ذلک لاصطلمتکم اللاواء و احاطت بکم الاعداء و همچنین در احادیثی
که درباب امام رسیده که وضع امام از برای اینست که کیما ان زاد
المؤمنون شیئا ردهم و ان نقصوا اتمه لهم و همچنین این
خاصیت حجت است که اگر روی زمین نباشد زمین خسف خواهد شد
اسمان

اسمان درست حرکت نخواهد کرد عالم فانی خواهد شد قدری فکر کن
ان شاء الله که معنی این احادیث از آنچه عرض کردم بدستت میاید پس
عرض میکنم که آن حجتی که هست و آن خانه را که برای منفعت تو قرار داده
و برای منفعت مردم وضع کرده آنجحت جمیع چیزها را برای تو انبار کرده
آنجا بعض قلیلی را از آنها بتو تعلیم کرده اند هم منافعش را هم مضارش
را و اگر فکر کنی خواهی فهمید که آنهائی را که بتو تعلیم نکرده اند از منافع
تو زیاده از حوصلهٔ تو بوده و نمیتوانستی آنها را یاد بگیری و یاد گرفتن آنها
برای تو دیدند کار بی ثمری است برای تو نگفتند همچنین مضرتهائی که
بتو تعلیم نکرده و نمیتوانستی ضبط کنی مصلحت آنها را برای تو نگفتن
چرا که زیاده از حوصلهٔ تو است مثلا میرود آنجائی که بخواهد جائی باشد
که عقرب نزند او را جائی که زلزله نشود خسف نشود سقف خراب نشود
اینها را یاد نمیشد بدهند خدا میداند این مردم مثل کسی هستند
که روی کشتی نشسته باشد و کشتی در طوفان افتاده باشد و نمیدانند

کدام ساعت غرق میشوند یا نجات می یابند همین طور روی زمین
که مسکن کرده غافلی که اطمینان داری بلکه این سقف الآن خراب شد بلکه
زمین الآن فرو رفت پس وقتی دقت میکنید آنها می یابید آن
منافعی را که شما میدانید و از حد و حصر بیرون است بسیار است و ضررهای بسیار
است که شما میدانید و از حد و حصر بیرون است و در ذرات جمیع موجودات
غیر از خودت منافع است و در ذرات جمیع موجودات مضار است و همه این
منفعتها را میدانند حجتهای خدا و همه این مضرتها را میدانند
حجتهای خدا چنانکه همه آن ذرات موجودات را میدانند حجتهای خدا پس بایستی
علمشان چه علمی خواهد بود پس میدانند جمیع آنچه را که خدا خلق کرده و میدانند
اثر هر چیزی را که خدا خلق کرده و این کیفیت اثر خیلی از حوصله بشر بیرون است
مردم وقتیکه میگوئی ائمه علم ما کان دارند یا علم ما یکون دارند وحشت
میکنند علم ما کان و ما یکون که نقلی نیست آنرا که دارند لکن یکبار چیزها
هست که در ضرب و نسبت پیدا میشود و حال آنکه اینست که در این مسجد
چند نفر

چند نفر نشسته اند پس مشکل نیست معلوم میشود لکن ضرب کنی به این
چه قدر میشود چهار تا شمردنش آسان است لکن این چهار را که در یکدیگر
ضرب میکنی شانزده میشود باز چهار را که در شانزده ضرب میکنی به همین طور به این
چه قدر میشود و هکذا کیفیت ضرب از حوصله بشر بیرون میرود پس این ذرات
موجودات را حجتهای خدا میدانند و والله اینست علم ما کان و ما
یکون که هر چیزی را میدانند کجا هست و والله ضرب اینها را میدانند
تبارک الله از این ضرب که همان نسبتها است و آن اثرهائی است که
برای آن نسبتها است که عرض کردم و این ضرب همان اثر نسبت است که
عرض میکردم یک زرع با آتش مانده را میدانند چه اثر دارد و گفته اند آنجا بایست
نیم زرعش را میدانستند چه اثر دارد و گفته اند آنجا بایست فلان چیز
را دارد و دو زرع را میدانستند چه اثر دارد و گفته اند بایست فلان چیز را
دارد پس جمیع نسبتها را و ضربها را میدانند و جمیع آنچه را خدا خلق کرده
میدانند باز بگو چه فرق کردند با خدا خدا که همه چیز میداند حجتهایش هم همه چیز

میداند چه فرق کرد با خدا فرقش میان خدا و بنده همان قدریست که
خدا و بنده فرق دارند خدا با پیغمبر و حجتها همان قدر فرق دارد فکر کن
به بین هیچ غلوی درش نیست بین هیچ تقصیری درش نیست اغلب
مردم تقصیر کرده اند که بجهنم میروند پس بگو آنچه خدا خلق کرده میدانند
و هیچ چیز نیست که ندانند و مگو خدا هم البته میداند آنچه را که خدا خلق
کرده الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر اما حالا که این طور شد آیا اینها
شدند مثل خدا حاشا وکلا بلکه اینها آنچه میدانند خدا تعلیمشان کرده و خدا
را کسی تعلیم نکرده پس خیلی فرق دارند با خدا خدا خداست اینها بنده
تو هم یکپاره چیزها را میدانی همان چیزهائی را که تو میدانی خدا میداند
پس حالا آیا تو با خدا مساوی شدی که تو میدانی و خدا هم میداند
نه خیلی فرق دارد دانستن تو با دانستن خدا و دانستن تو را خدا داده بتو
و دانستن خدا را دیگری بخدا نداده پس خدا خودش میداند اما من خودم
نمیدانم باید خدا بمن تعلیم کند تا من بدانم همین طور بیا ائمه طاهرین را

اعتقاد

اعتقاد کن و آنکه میدانند جمیع آنچه را که خدا آفریده و و آنکه جمیع آنچه را که
آفریده از نور ایشان آفریده و آنکه ایشانند آفتاب روشن کنندهٔ عالم
خلق عالم امکان و هر چه هست یا نور ایشانست یا سایهٔ ایشانست
و بغیر از نور و ظلمت چیزی دیگر نیست ایشانند که هم نور دارند هم سایه
دارند باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب پس
ظاهرشان عذابست از برای فجار و باطنشان نعمتست برای ابرار
اینست که در زیارت حضرت امیر هم هست این عبارت السلام
علی الرحمة الله علی الابرار ونقمته علی الفجار هر کس ایشان را بآن طوریکه
هستند شناخت داخل شیعیانست و داخل شده در اندرون
خانه و رحمتی که در خانه موجودست شامل حال او شده و او را نجات داده
و هر کس داخل نشده البته بیرون میماند من قبله العذاب خواهد بود
البته فجار را اذیت میکند باری منظور این بود که میدانند جمیع چیزها
را سهل است آثار جمیع چیزها را میدانند اینهم سهل است آثار همه

را برای تو میدانند بعد آثار همه را برای او میدانند بعد آثار همه را برای
آن دیگری میدانند بجهتیکه تفاوت دارد و آثار نسبت بهر کسی یک
غذائی برای این نافع است برای او ضار است برای آن دیگری
طوری دیگر است پس نسبت جمیع موجهات را برای جمیع موجودات
و آثار آن نسبتها را میدانند نسبت بهر کسی و بهر چیزی پس این کسی
میتواند حصر کند این علم را و هم از نور ایشان و سایهٔ ایشان خلق
شده بلکه فرقشان با خدا همین که اگر خدا ایشانرا اینطور خلق نکرده
بود خودشان اینطور نمیدانستند باشند مثل تو اگر ترا هم خدا خلق
نکرده بود حرکت تو هم نبود و سکون تو هم نبود کار تو هم نبود همین طور
ایشانرا خدا خلق کرده و حرکتی دارند سکونی دارند و اگر بحرکت ایشان
حرکت میکنند جمیع کاینات و اگر بسکون ایشان ساکن میشوند جمیع
کاینات و اینهم باز در زیارت ایشان است که میخوانی بکم تحرکت
المتحرکات و سکنت السواکن یعنی با آل محمد حرکت میکند هر حرکت
کنندهٔ

کنندهٔ و با ایشان ساکن میشود هر ساکن شونده وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

موعظه روز پنجم بسم الله الرحمن الرحیم شهر رمضان المبارک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله
الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی
حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین
والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب محکم خود میفرماید انّ
اوّل بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات
بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین چنانکه در
عالم ظاهر می بینید که چون محتاج شدید رو خود را بسوی سمتی از سمتها
بکنید در وقت عبادت خود و خداوند سمتی مخصوص را اختیار کرد
و آن سمت را سمت خود و سوی خود قرار داد می بینید در عالم جسم هر کس
رو بقبله میکند رو بکعبه میکند رو بخدا کرده همین که میخواهی خضوع کنی

خشوع کنی رکوع کنی بجا که بیفتی سجده کنی رو یخود را بکعبه میکنی فکر کنید ان شاء الله
در ظاهر و در باطن هم همین طور است و میدانید خانه کعبه خدا نیست
و خانه کعبه را نمی پرستید و اگر کسی بشما گفت چرا رو بکعبه میکنی و کرنش
میکنی میگوئی من کرنش برای گچ و سنگ و آجر نمیکنم من کرنش میکنم
برای آن خدائی که مرا امر کرده رو باین سمت کرنش کن چون این سمت
را خدا برگزیده منهم رو باین سمت میکنم اگر سمت دیگر را خدا برگزیده بود
منهم رو بآن سمت خضوع میکردم قلیلی ظاهرش را و طوریکه فهم ظاهرش
را فهمیدند جماعتی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و رفتند بحث کردند
و آنها کفار و بت پرستان بودند بحث کردند که یا رسول الله آیا نه اینکه
ادعا میکنی که رسول خدا هستم صلی الله علیه و آله تو ما را منع کردی از
این که سنگ و چوب به پرستیم یا طلا و نقره به پرستیم و خودت اختیار
کردی در دین خودت این کار را یک پاره سنگ و گل و خشت رو بهم
گذارده گفتی رو باینجا سجده کنید این چه فرق دارد با کاریکه ما میکنیم
پیغمبر صلعم

پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب آنها را اینطور دادند و فرمودند اگر کسی شما را
وعده بگیرد در زمان معینی و شما آنروز نروید روز دیگر بروید بخانه او
آیا نه این است که بفرموده او عمل نکرده اید عرض کردند بلی چنین است فرمود
اگر کسی شما را بخانه معینی وعده بگیرد و شما بآنخانه نروید بخانه دیگر بروید
آیا نه این است که بوعده او وفا نکرده اید اگرچه هر دو خانه مال همان یکنفر
باشد عرض کردند چرا حالا دیگر دقت کنید به بینید معنیش چه چیز است این
فرمایش کسی دو خانه داشته باشد شما را بخانه وعده بگیرد و شما بخانه دیگر
بروید آیا وفا کرده اید بوعده که از شما گرفته نه خیر حالا تمام روی زمین
مال خدا است لکن وعده نگرفته جای دیگر را و همین خانه کعبه را وعده گرفته
چون او گفته و امر کرده مردم باید رو باو سجده کنند جاهای دیگر را چون نگفته
فرمان او را اطاعت کرده اند پس چون خلق روئی داشتند و پشتی
داشتند با روی خود تعارفات و آداب خود را بعمل میآوردند و پشت
سر او بارها و بی ادبیها را بعمل می آوردند و این خلق محتاج بودند که

تعظیم کنند خدا که خود را و آداب بندگی را در حضور او بعمل بیاورند دیگر فرقی
داشتند که باید بآن سمت آداب و تعارفات بجا بیاورند و خدا هم در سمتی
نشسته باشد نه در آسمان نشسته بود نه در زمین دیگر حالا امیدست که شما را
اینقدر فهم داشته باشید که خدا را اینقدرها شناخته باشید مثل بعضی
مثل مردم مردم خیال میکنند خدا آن بالا توی آسمان نشسته
از اینست که وقت دعا کردن دستهاشان را بلند میکنند و هی بلند
تر میکنند و بالاتر میبرند که زودتر بآسمان برسد و داد میزنند یا الله را
بلند میگویند و هی بیشتر داد میزنند که صداشان بگوش خدا برسد آنجا که نشسته
خدا خدای مسلمین مکان ندارد خدای اهل حق را مکانی نیست
نه در آسمان نشسته نه در زمین زمین و آسمان همه مخلوق اوست مکان
و غیر مکان همه مخلوق اوست او خودش احتیاجی ندارد که در مکانی بنشیند
او نزدیکتر است بهمه چیزها از همه چیزها او دورتر است بهمه چیزها از همه چیزها
او نیست کسیکه در سمتی قرار گرفته باشد که مردم رو باو بروند یا از او
بتوانند

بتوانند دور بشوند پس چون خدا در سمتی نشسته بود و خلق لابد بودند
بسمتی توجه کنند چه توجه ظاهر که همین رو بقبله کردن باشد چه توجهات
باطنی پس چون مقدور شان نبود مردم که رو بسمتی نکنند و آداب
و رسوم را باید از جهت مواجهه و از صورت بعمل آورند و لابد بودند
که اینجور تعظیم و تکریم کنند و خدا هم در سمتی نشسته نبود از این جهت
خداوند عالم اختیار کرد و برگزید سمتی از سمتها را و آن سمت
را نسبت خود قرار داد و سمت خود قرار داد و خانه خود قرار داد
آن وقت امر کرد و فرمود که هر کس میخواهد رو بسوی من بیاید
این سو بسوی منست و این عادت در پیش همه انبیا سلف هم بود
چرا که غیر از این طور خلق نمیتوانند بکنند حتی اینکه بموسی و هرون
امر شد که خانه‌ها بسازند در آن شهرها بسازید خانه‌ها و اجعلوا
بیوتکم قبلة و خانه خودتان را قبله مردم قرار بدهید همین طور در
هر زمانی خدا یک خانه آفریده یک سمتی و جهتی آفریده و آنخانه

و آن سمت و آن جهت را قبلهٔ اهل آن زمان قرار داده و آن جهت را
جهت عبادت میدانستند دیگر انشاء الله فکر کنی در عالم ظاهر و بدان
از اینجور جهات در عالم ظاهر و در عالم باطن هست چنانکه در عالم
ظاهر اگر کسی وضو بسازد و جمیع مقدمات نماز را بجا بیاورد
ولکن پشت خود را بقبله کند و نماز کند البته نماز او مقبول نیست
اتفاق کل سنی و شیعه و عوام و خواص است که نماز او مقبول نیست
چه بسیار چیزها که فکر نمیکنند و چون فکر نمیکنند از خیلی خیرات محروم
میشوند شما فکر کنید ببینید که خدا از راهیکه خواسته عبادت بشود
باید از آن راه او را عبادت کرد چرا که آن راه راه خداست اگر از
غیر آن راه برود عبادت خدا نیست بلکه احمقی که بگوید خدا که میداند
من توی دلم اخلاص دارم بخدا اما دیگر رکوع و سجود نمیکنم برای
او همانکه توی دلم اخلاص دارم کفایت میکند خدا که میداند
من اخلاص دارم چرا در حضور مردم بایستم نماز کنم که شایبه ریا
در آن

در آن پیدا شود عبادت خدا این است که بنشینم در دلم ذکر نفسانی
کنم اینهم عبادت خداست بجهت آنکه فرق نمیکند نسبت بخدا ظاهر
و باطن خدا نسبت بظاهر و باطن یکسانست خدا همین طوریکه نزدیک است
بعقول دور است از عقول همین طوریکه خدا جسم نیست دور است که
جسم باشد خدا روح نیست دور است که روح باشد همین طور خدا
عقل نیست روح نیست جسم نیست درست است راست است فرق
نمیکند نسبت بخدا تو هر جور بندگی بخواهی بکنی همین که از روی هوا
و هوس شد او قبول میکند و بدبختی این مطلب را قدری تفصیل
بدهم انشاء الله باعث عبرتتان میشود فکر کنید ببینید کسانیکه محتاج چند
بچیزی و نگفته باشند بکسی که فلان چیز را برای ما بیار این اشخاص
را اگر خدمتی برشان کردی اگر چه هیچ هم نگفته باشند هیچ با آدم
نمیگویند که چرا این کار را کردی چرا این را آوردی سوغات
برشان بردی قبول هم میکنند بجهتی که احتیاج دارند لکن خدا

احتیاج ندارد که خلق او سوغات برایش ببرند و او میدانست
اصلاح بندگان در چیست آنچه میدانست که صلاحشان در
آنهاست او تعلیم کرد با آنها پس اینها هر چه فکر کنند که ضمنتی کنند فکرشان
بجائی نمیرسد و این خلق نمیدانند صلاح و فساد خود را و چون صلاح
و فساد و خیر و شر خود را نمیدانستند محتاج شدند بانبیاء و اولیاء
پس وحی کرد خیر و شر آنها را با انبیا و انبیا فرمایش کردند برای
ایشان این ها خودشان هیچ چه نمیفهمند خیر خود را اگر چه لذت از یکی
چیزها ببرند حلوا که میخورد می‌بیند دهنش شیرین میشود نمیداند خیرش
در آن هست یا نیست تریاک که میخورد می‌بیند دهنش تلخ میشود
دیگر نمیداند خیرش در آن هست یا نیست چه میداند عسی ان تحبوا
شیئاً و هو شر لکم و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم چه بسیار
چیزها که دوست میدارید و خیال میکنید خیر شما در آن است و آن
شر است برای شما و چه بسیار چیزها که بدتان میآید و خیال میکنید
بد است برای شما و آن خیر شماست پس خلق چون منافع

خودرا

خود را و مضار خود را نمیدانستند و خدا میدانست منافع خلق را
و مضار آنها را از این جهت وحی کرد بسوی پیغمبران آنچیزها را و این
خلق از پیش خودشان هم چیزی را و اگر راه نمیبردند ابداً و هیچ شر را
نمیدانند شر است چه بسیار امرهای صعب که خیر است برشان بعمل
بیاورند و چه بسیار امرهای سهل که شر است برشان و اگر خودشان
هیچ نمیفهمند این است که میفرماید در قرآن ما کان لهم الخیرة من
امرهم خدا هیچ اختیاری بدست عباد نداده این ملک را خدای
وحده لا شریک له ساخته اختیار این ملک را بکه بدهد ببین تو
خودت خشت خدا و گل خدا را بر میداری و خانه میسازی بحول و قوه
خدا و حال که از خشت و گل خدا بدست خلق از خلقهای خدا خانه
ساختی تصرف در آن خانه بدون اذن تو کسی نمیتواند بکند و خانه‌ئی
که خشتش را تو خلق نکرده گلش را خلق نکرده آبش را خاکش را
هیچکدام را تو خلق نکرده الا اینکه اینها را رو هم گذاشته و خانه

نوشته حالا کسی بی اذن تو هیچ تصرف در آن نمیتواند بکند حالا
بهبین اینخانه را خدا خلق کرده و ساخته البته بدون اذن او
در آن نمیتوان تصرف کرد دیگر حالا عقل حجتست ببین چه طور میشود
بارک پس خلق چون نمیدانستند خیر و شر چه چیز است از این جهة محتاج شدند
که کسی بیاید بآنها تعلیم کند پس از هر راهی که خدا گفته رو بمن
بیا از همان راه برو که منفعت تو در آنست مثلا صبح گفته دو رکعت
نماز کن تو هم دو رکعت نماز کن اگر رفتی سه رکعت کردی قبول نمیکنند
چرا که سه رکعت ضرر دارد برات نمازت باطل است باید دو مرتبه
نماز کنی خدا گفته چهار رکعت نماز ظهر بکن حالا بخواهی تو اخلاص
تحویل کنی پنج رکعت نماز ظهر کنی میگوید باطلست باندازه که خواسته
ام همان را خواسته ام طوریکه خواسته ام چهار رکعت است دیگر
از روی این قاعده که عرض کردم خیلی از ریاضت صوفیه معلوم میشود
که زحمت میکشند ریاضت میکشند خدا قبول هم نمیکند خسر الدنیا

والاخره

والآخرة ذلك هو الخسران المبین بسا کسی احمقی که پایش را بگیرد
برود در ریاضت بکشد چنانکه یکپاره ریاضتهای شاقه میکشند مثلا
روی تخت را میخ میزنند باین طور که سر میخها از روی تخت بیرون
آمده باشد و برهنه میشوند و بر روی این تخت میغلطند تا ریاضتی کشیده
باشند بدبختها هیچ ضرورتیست این کارها و این شقها و این ریاضتها
خدا هیچ محتاج نیست کسی خرکاری کند خدا است گفته آدم باش حرفت
که میزنند بشنو گفته بنشین بنشین گفته برخیز برخیز کارهای آسانی که میتوانی
از تو خواسته فضولی نمیخواهد بکنی پس بدبختها که جمیع را اینها مال صاحبان
رای است کاری بخدا ندارد خیلی از هواها و هوسها و خیالهاست که
جهنم جایش است هرچه را خدا خواسته همان را باید کرد از هر راهی که گفته
برو باید رفت هر طوری که گفته همان طور باید بعمل آورد اینطور که
عرض میکنم لفظ حدیث است یکوقتی بشیطان خطاب شد که باید خضوع
کنی خشوع کنی برای آدم این تکبر کرد گفت خلقتنی من نار و خلقته

من طین گفت خدایا مرا از آتش خلق کرده‌ و آدم را از خاک خاک را اگر گوئی
برای آتش خضوع کند جا دارد چرا که خاک را از آتش خلق کرده‌ اما حالا
آتش میگوئی که برای خاک خضوع کند این جا ندارد و تکبر کرد و گفت من
نمیکنم این کار را عرض کرد خدایا تو از این کار بگذر این جهت را از من
نیار که من خضوع کنم پیش آدم و این ذلت را بکشم که پیش آدم خاک
خضوع کنم تو این کار را بر سر من نیار من آنقدر عبادت برای تو بکنم
که جمیع ملائکه عبرت بگیرند همه حیرت کنند وحی رسید که مگر من
محتاج بعبادت تو هستم برو هر جا که میخواهی اسرت بکن من ارادت
میدارم که از آن راهیکه من خواسته‌ام عبادت من کنند اطاعت کنند
و از آن راه عبادت مرا کنند از آن راه که بشد دیگر حالا برو
هر غلطی میخواهی بزن هیچ فایده ندارد اینهائی را که عرض میکنم
این‌ها یکپاره مثلهای واضح است برای اهل حلای مخفی جمیع شرایع را
مثل نماز و روزه شما خیال کنید مثلا خدا گفته نماز صبح دو رکعت
تو باید

تو باید دو رکعت بکنی اگر سه رکعت کردی قبول نمیکنند آن یکی رکعت که زیاد
کردی که قبول نمیکنند آن دو رکعت دیگر را هم قبول نمیکنند باید از اول
دو رکعت بکنی معامله با خدا اینست مثل معامله خلق که یکتومان بدهی بکنی
اگر دو تومان پس آورد قبول کنی همان قدری را که گفته‌اند و داده‌اند
باید همان را بری زیادتر بشود قبول نمیکنند کمتر بشود قبول نمیکنند پس نماز
دو رکعتی را همان دو رکعت باید کرد اگر زیادش کنی نماز نیست کمش
کنی نماز نیست روزه حد معینی دارد وقتی سفیده صبح طالع شد
باید چیزی نخورد تا وقتی سیاهی شب بیاید بالا و مغرب بشود دیگر نه
زیادتر نه کمتر حالا کسی احمق بشود که من غذا نمیخورم شب‌ها هم تشنه باشد
گرسنه میمانم خدا قبول نمیکند از او پس خدا اراده میدارد که از
راهی که گفته داخل شوند بر او و از این قبیل است که اینخانه را راه
خود قرار داده اینخانه را مطاف خلق قرار داده باقی خانه‌ها را راه خود
قرار نداده مطاف قرار نداده و حال آنکه نسبت اینخانه و باقی خانه‌ها

با و علی السویة و هیچ خانه ندارد و بر هر توش نخواهد لکن چون
تو محتاج بودی بسمتی و لابد بود خدا خواست تو رو باو بکنی که
سد فاقه تو را بکند کعبه را برگزید که رو بکعبه کنی بهمین طور در مقامات
باطن هست یکپاره مقامات ان شاء الله وقتی میخواهی نیت کنی و قصد
کنی باید توجه کنی بسمتی وقت کن ان شاء الله ببین باید قربة الی الله
نماز کنی و در فکر نمازت باشی و خیالات واهی نباید بکنی پس از
خیالی باید منصرف بشوی و بخیالی دیگر باید توجه کنی اگر چه این خیال
و آن خیال هیچکدامش خدا نیست مثل اینکه خانه کعبه و سایر خانها هیچکدام
خدا نیست لکن این سمت را خدا برگزیده و سمتهای دیگر را برنگزیده
همین طور در عالم باطن خدا ضراحی خلق کرده و ضراح موافق
بعضی اخبار در آسمان هفتم است و موافق بعضی از اخبار در آسمان
چهارم و اسم بشکل خانهٔ کعبه است اینخانه را بشکل آنخانه ساخته اند
بیت المعمور و ضراح که شنیدهٔ کعبه است در آسمان چهارم برای ملائکه
قرار داده

قرار داده هم چنین آن مقاماتی از تو که مانند ملک هستند و ملتفت باشید
که ملائکه ارواحی هستند در آسمانها میروند خدا آنها را هم بیفایده
خلق نکرده آنها را هم برای عبادت خلق کرده و باید خدا را عبادت کنند
آنها هم باید رو بسمتی کنند و خدا را عبادت کنند سمت آنها را بیت
المعمور است و ضراح اسم آن سمت است مثل اینکه کعبه را برای عالم
جسام قرار داده پس مطاف ارواح آن بیت المعمور است دیگر فکر کن
ان شاء الله ببین روح داری یا نداری زنده یا مرده و این مردم زنده
نیستند انک لا تسمع الموتی انک لا تسمع من فی القبور مردم
همین طور روحشان هم مرده کانه همه مرده اند زنده نیستند اگر کسی
زنده باشد اینقدر فکر میتواند بکند که ما روحی داریم و بدنی داریم
خوب این سمت معروف که خانهٔ کعبه است سمت بدن ما است
حالا سمت روح ما کجاست این فکر را نمیکنند پس چنانکه ضراح
و بیت المعمور را در آسمان خلق کرده و ملائکه روحهائی چند هستند

که معبدشان و سمتشان بیت المعمور است تو هم در روح با ملائکه
شریکی و باید معبد خود را بشناسی و رو بسوی آن معبد کنی و الا
بدن تنها ات نماز کرده روحت نماز نکرده دیگر فکر کن ببین اگر قبله را
نشناسی سمت کعبه را ندانی میگویند بچهار سمت نماز کن احتیاطا که یکی
بسمت کعبه لا محاله واقع خواهد شد و اگر قبله را بشناسی و پشت بکعبه نماز
کنی جمیع شیعه و سنی اتفاق دارند که این نماز باطلست نماز نماز نیست و اولی
بدانید در توجهات روحانی همین طور است علی العمیا توجه مکن باز خوب
دقت کن ان شاء الله طبع انسانی یعنی انسان هم نیست بحقیقه حیوان است
طبع این و با آن و الله براین سرشته شده که همین که هیچ در خیالش نیست دارد آرام
همین که میخواهی چیزی دستش بدهی وحشت میکند مرد که فکر کن به بین وقتی
میایستی بنماز با که داری حرف میزنی چه داری و الله هیچ ندارند پس بدانید
کسی که از اهل خبره هست از خیالات مردم خبر دارد همینکه هیچ بخیال
مردم خطور نکرد یاد بازار نباشند یاد زن نباشند یاد فرزند نباشند

یاد هیچ

یاد هیچ چیز نباشند آنوقت که میگویند الله اکبر خیال میکنند توجهی کرده‌اند
خطور قلبی دارند اما تو ببین آیا هست وقتیکه خیال تو بجائی متوجه نباشد بهر جائی
که توجه کنی آنجائی که توجه کرده توجه بخلق است از خلقها و ترا گفته اند توجه
بتجارت نداشته باش توجه ببازار نداشته باش توجه بخانه و زن و فرزند
و زندگیت نداشته باش همه درست آخر یک جائی توجه میباید باشد
آنجا کجاست خدا امید اند خیلی مسئله بزرگیست و تا حالا هم نگفته بجهت
بجهتیکه مردم نتیجی نگرفته بودند مرد که آخر کجا توجه میکنی رو بکه میکنی
توجه میکنی بآسمان بزمین بروح ببدن بپرسید از ایشان که بکجا توجه
میکنید ندارند و الله جواب که بدهند و نیستند خدا امید اند اهل این
و فهما آن مقدسین و متدینین شان هیچ در ذهنشان نیست و هیچ
ندارند آنهائی که دین ندارند باز این قدر بیدین نیستند مثل اینها
آنهائی که میخواهند بگویند دین داریم و مقدسند خدا امید اند بیدین
تر از بیدینها هستند آنها هیچ راضی اند و هی دارد زور میزند که

فکر کسب نباشم فکر کاری نباشم فکر تجارت نباشم فکر گوشت نباشم فکر نان
نباشم همینها فکر است که فکر نباشم یک کسی اهل اکسیر بود بجوانی تعلیم کرد
گفت شرطی دارد که هر وقت بخواهی دوا را بزنی بمس که طلا شود اسم روباه
بیادت نیاید این بیچاره هرچه میخواست روباه تو ذهنش نیاید و روز بروز
که روباه در ذهنش نباشد آخر هم روباه در ذهنش میآمد حالا تو بفکر
غیر خدا مباش هی فکر میکنی که بیاد غیر خدا نباشی همین آیا این میشود این
خودش یاد روباه است همین که یاد غیر خدا نباشم یاد غیر خداست همین
توجه طور میتوانی کاری بکنی که توجهی نداشته باشی خدا امیدانند نهایت
سعیشان آن مقدسینشان متدینینشان که بگمان خود بند دیدند
هیچ است آن بیدینهاشان که در بند نشد اصلا آنهائی که در بند ند
وقتی ذهنشان خالی شد از جمیع خیالات آنوقت خیال میکنند توجه
کرده اند خوب توجه کجا شد هیچ جا دست بکجا بند است هیچ جا
پس بدانید که خوبان دنیا هیچ ساخته اند و هیچ والله هیچ ندارند هیچ
خدا

خدا جهة عبادت قرار نداده پس بدان انشاالله که باید توجه کنی بجائی و مترس
که حالا توجه بجائی شده توجه بخلق شده توجه میکنی بکعبه و باید توجه کنی و
میدانید که کعبه خلقی است از خلقهای خدا امیدانم خدا نیست حالا شد
یکپاره جماعتی که والله توجه بایشان توجه بخداست و این مردم غافلند از
اینجاست پس عرض میکنم که در زیارتشان میخوانی که من اراد الله بدء بکم
و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم ای سادات من هر کسیکه
میخواهد برو رو بخدا ابتدا بشما میکند هر کس قصد کند خدا را توجه بشما
میکند مکرر با لفظهای دیگر عرض کرده ام همین مطلب را همین مطلب با
اما بلفظ دیگری میگفتم بجهتیکه میترسیده ام تصریح کنم چون حالا قدری
تفحی گرفته عرض میکنم گمان نکنید میتوانید توجه کنید بخدا بدون
اینکه توجه کنید بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم والله هر خدائی را که بخوانی
و محمد و آل محمد و اهل بیتش نیست جلوش بدان آنخدا خدا نیست شیطان است
خدا اسمش گذارده الله اکبر میگوئی آنکسیکه الله اسمش گذارده شیطانست

اگرش هم همین طور خدای انجی اتحادات را و آن خیالات را و آنخودت را

بجهنم خواهد برد خدای انجی همان خدائیست که ائمه ترا ائمه کرده و قرار داده

که تو ایشانرا مقدم بداری در جمیع حوائجت در جمیع مطالبت در دنیا

و آخرت پس هر وقت میخواهی بروی بزیارت خدا برو بزیارت

ائمه طاهرین سلام الله علیهم در حال حیاتشان که این طور است در

حال موتشان هم همین طور باز حدیث دارد که من زار الحسین

بکربلا کان کمن زار الله فی عرشه پس واله بدون تفاوت هر کس

زیارت کند امام حسین را فاریش کنید هر کس دیدنی امام حسین

را خدا را دیده که هر کس بره دیدن پیغمبر رفته دیدن خدا را

کرده هر که به بیند پیغمبر را خدا را دیده بجهتی که پیغمبر معصوم است و مطهر

از هر چه که غیر خدا است پس غیر خدا در پیش نیست هو نه از خود ندارد

حرکتی از خود ندارد سکونی از خود ندارد امری از خود ندارد نهیی از خود

ندارد از غیر خدا هیچ ندارد پس هر چه می گوید خدا گفته است هر چه میکند

خدا کرده است پس ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ما ینطق

عن الهوی

عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس جمیع معاملاتی که نسبت باو

میشود همانجور معاملات نسبت بخدا شده پس هر کس شناخت او را

شناخت خدا را خود را هر کس او را نشناخت و همین قدر گفت

من مخلوقم پس یک صانعی دارم و هیچ محمد و آل محمد یادش نیست

این خدای فلاسفه است این خدای عامه است مگر سنیها اینقدر

عقلشان نمیرسد مگر یهودیها اینقدر عقلشان نمیرسد که یک

ایشانرا ساخته که غیر ایشانست و آن خدا است نصارا هم

همین طور اینقدر عقلشان میرسد باری اینجور توحید را بدانید

توحید نیست اینی که یک خدائی داریم کیست که نگوید چه مصرف از

این توحید پس بدانید انشاء الله و فراموش نکنید که ما خدای محمد و آل محمد

را داریم خدای محمد و آل محمد خدای ما است صلوات الله علیهم اجمعین الخدا

که بگوئی ما حادثیم محدث میخواهیم اینها دلیل نیست دلیل این است که

پیغمبر آخر الزمان مبعوث بر کل خلق است اینقدرش که مسلم است

رز زمان خودش تا روز قیامت که مسلمی است که مبعوث بر انها است
او همچو قرار داده که هر کس بشناسد او را خدا را شناخته باشد هر کس نشناسد
او را خدا را نشناخته باشد پس همین جور هاست عرض میکنم نسبت
میان او و میان خدا نسبت اثر است بموثر نسبت او و میان خدا
نسبت نور است بمنیر همین هیچ فرقی میان نور و صاحب نور نیست
اما بشرطی که ملتفت باشی الان آنچه را که دیروز عرض کردم ملتفت باش
این نوریکه عرض میکنم چه میگویم این نور همین محل اشتباه میشود نوریکه
تو می آینه پیداست در آن فکر کن ببین نوریکه در آینه است رنگش
بعینه رنگ آفتاب است گردیش مثل گردی آفتاب است زردیش
مثل زردی آفتاب است پرتو دارد اینهم که در آینه است می بینی
پرتو دارد نمی بینی لکه می اندازد آفتاب چشم را میزند این هم
که در آینه است چشم را میزند آفتاب گرم است این هم که در آینه است
گرم است بسا آنکه بیشتر گرم میشود بحدیکه میسوزانند ببین بلورهائیکه
عینک میکنند

عینک میکنند برابر آفتاب میگیرند چگونه میسوزانند خلاصه پس بدانید
که نور بر شکل منیر است بطوریکه سر موئی تفاوت میان او و منیر نیست
و این نوریکه می بینی پهن شده در هوا عرض کردم نیست مگر قرصهای
بسیاری قرص قرص است که روی هم ریخته شده بسر هم ریخته شده بر
بسر هم داده اند تو خیال میکنی یکپارچه است بعینه مثل خرمن گندمی که
وقتی از دور نگاهش میکنی تل گندم گونی پیداست وقتی پیش میروی
می بینی دانه دانها بپهلوی هم‌اند تو خیال میکردی یک چیز یکپارچه است
همین طور این نوریکه در فضا منتشر است این نور یکپارچه نیست قرص
قرص است که بر بر هم داده اند یک تخته بنظر میآید منظور این است
که آنچه در آینه است خیلی واضح میکند مطلب را نور بر شکل منیر است
و بر طبع منیر است بطوریکه لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک
مگر اینکه آن نور است این منیر است آن اصل است این فرع است اما
در کارها اینها هیچ تفاوت ندارند هر جور کاریکه مؤثر میکند

وهیز میکند همان جور کارها را اثر میکند و نور میکند و خدا همه کار میتواند

بکند و میپرسی که حضرت امیر هم همه کار میتواند بکند یعنی چه اما فرق

این است که خدا همه کار را میکند بهیچکس حول و قوه باو نمیدهد و حضرت

امیر هم همه کار را میکند اما بحول و قوة خدا میکند و فرق همه همین است

پس این میداند همه چیز را و هیچکس تعلیمش نکرده و حضرت امیر هم

میداند اما خدا تعلیمش کرده او همه کار میتواند بکند اما هیچ کس قوتش

باو نمیدهد اما حضرت امیر هم همه کار میکند و ائمه هیچکار نمیتوانند

بکنند مگر بحول و قوة خدا اما فرقش با خدا همه همین که خدا هیچ جا

او را خلق کرده و خدا خودش این طور است خدا همه جا حاضر است

و ائمه حضرت امیر هم همه جا حاضر است بدون اغراق الا اینکه

خدا خودش همه جا حاضر است کسی او را حاضر نکرده و حضرت امیر را خدا

اینطور خلقش کرده که همه جا حاضر باشد و اینکه عرض کردم با دلیل از علم

که عرض کردم که اگر در آن فکر کنی خیلی چیزها توش بود پس میفرماید

سنریهم

سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق

اینکه آیه قرآن است که آنرا همه کس هم میخواند دیگر فکر کنید به بینید

این آیه که در آسمان است و زمین است که خدا نموده است این چه

آیه است بکجور ده مطالعه کن در احادیث هست در اصول کافی احادیث

که آیات ائمه یعنی ائمه طاهرین باها قرار داده که آیات ائمه یعنی ائمه

طاهرین در دعا میفرماید بآیاتک و مقاماتک التی لا تعطیل لها

فی کل مکان در اینجا میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی

انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی بآن آیات میشناسند مرا

پس آن آیات و مقامات علاماتی است که هیچ تعطیلی برای آنها در هیچ

مکانی نیست و ائمه همه جا حاضرند همه جا ناظرند بکم تحرکت المتحرکات

و سکنت السواکن پیش ایشان همه جا حاضرند بهمه چیز ناظر و مطلع

در ظاهر و باطن و ایشانند شهداء ائمه و شهیدان بر خلق ایشانند

شاهدان بر خلق کسی تا چیز را نه بیند شاهد اسمش نیست اینکه

در مدینه خوابیده باشد پرده کشیده باشد پیش روش چرا شاهد باشد چرا

اسم مرا شاهد بگذارند چرا ابقال را شاهد نگویند چرا جمادات

را شاهد نمیگویند چرا نباتات را شاهد نمیگویند چرا حیوانات را

شاهد نمیگویند شاهد آن است که مشاهده کند شاهد بر خلق اشیاء

آنکسی است که خلقت اشیا را مشاهده میکند اینست که هر جا که

دلت میخواهد بایست بگو السلام علیک یا رسول الله السلام علیک

یا امیر المؤمنین هر جا که و الله سلام کنی سلام ترا می شنوند و اگر در است

سلام کنی و بدانی که میشنوند جواب را میدهند و اگر همچو بدانی

که مرده اند چگونه می شنوند و اگر می شنوند چگونه جواب را میگویند

اشهد انک تسمع کلامی و ترد سلامی و در زیارتشان میخوانی

پس هر کس با این اعتقاد سلام کند که میشنوند جوابش را هم رد میکنند

و هر کس اعتقادش نیست خیلی احمق است که سلام میکند بکی سلام

میکنی ای احمق تو که اعتقاد نداری که می شنوند بهمین سلامی که میکنند

بعضی بر بعضی

بعضی بر بعضی عداوت بر عداوت جهلی بر جهلی شر که بر شر که الحمد لله افزوده

میشود مرد که اگر کسی نیست اینجا که بشنود چه ایستاده و سلام میکنی اگر

میشنوند چرا انکار کسانی میکنی که اثباتش میکنند اگر نمی شنوند که امر لغو

بیهوده چرا میکنی کسیکه نیست بشنود چه سلامی میکنی ببین هیچ مستحب کرده

اند که آجر و سنگی را در جائی بگذار و سلامش کن یا کچوبی را بگذار در جائی

و سلامش کن اقلاً بکسیکه میفهمد باید تعارف کرد دیگر وقت کنید ان شاء الله

پس بدانید که ایشانند حاضر در همه جا و ناظر و مطلع بر همه چیز پس بگو

چه فرق مابین ایشان و خدا او هم همه جا حاضر است میگوئیم ایشانند

و الله حضور خدا و این کلمه را اگر دقت کنی میدانی که ابالاتر بود از

آن حرفها پیش البته خدا است حاضر وحده لا شریک له اما خدا الی بنظر

حاضر میشود که اگر بطور ملایم بخواهی بگوئی همان حرفهای اول را بگو بگو خدا

داده بایشان این حالت را و اگر نداده بود نداشتند چون حالا دیده قابل

اینند که داده بایشان ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله

بلکه از این مقام هم بالاترند پس بگو حضورشان حضور خداست چنانکه
قولشان قول خداست امرشان امر خداست نهیشان نهی خداست
تو ببین حکم این علماها ی پور را میکوئی حکم خداست اگر کسی واز زند
میکوئی حکم خدا را وازده حالا آیا حکم پیغمبر حکم خدا نیست نعوذ بالله
کلام او کلام خدا نیست اگر هست حالا دیگر همه را بگو جمیع نسبتها بایشان
بر میگردد بخدا چرا که للّه هند فی الله هند معصومند از غیر آنچه خدا میخواهد
در هیچ مرتبه از مراتب هیچ از خود ندارند و آنچه دارند خدا باو داده
و هیچ مشرکی نیستند بخدا باقی خلق معصوم نیستند گاهی شیطان
با ایشان میدارد بشرک اما در معصوم حقیقی شیطان داخل آدم نیست
که بتواند تصرف در ایشان کند سگی است از سگهای ایشان هر وقت
هر فرش را است میخواهند میکنند سگیست مطیع ایشان بهیچ وجه تخلف
نمیتواند بکند پس ایشان چون هیچ شر که در هیچ مقامی نورزیدند معصوم
شدند و مطهر شدند چون چنین شدند جمیع منسوبات بایشان
منسوبات

منسوبات بخدا شد پس معرفت بایشان معرفت بخدا شد توجه بایشان
توجه بخدا شد و والله یاد ایشان یاد خدا شد ذکر ایشان ذکر خدا شد آنچه
نسبت در هر مقامی بحسب خودش دارند نسبت بخداست یکجا جسمشان
بحسب جسمشان منسوب بخداست یکجا روحشان نسبت بحسب روحشان
منسوب بخداست در هر جائی بحسب خود ظهور الله و ظاهر الله هستند
پس بدانید که هیچ مکانی نیست خالی از ایشان باشد بجهتی که
لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
موعظه روز ششم شهر بسم الله الرحمن الرحیم رمضان المبارک
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم
و منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الآخرین الی یوم الدین
خداوند عالم در کتاب محکم خود میفرماید ان اول بیت وضع للناس
للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم

و من دخله کان آمنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا

و من کفر فان الله غنی عن العالمین عرض شد که چون خلق در ادب

و تکریمات خودشان لابد بودند و ناچار بودند که روی خود را بسمتی بکنند

وضع او ند در سمتی واقع نمود سمتی از سمتها را در عالم خلق از برای خود

اختیار فرمود و در آن سمت قرار داد آیات بینات خود را و در

آن خانه قرار داد آیات بینات خود را و طوری قرار داد آن آیات را

که هرکس آن آیات را به بیند خدا را خود بشناسد لفظها بسیار

گفته میشود قرآن را همه کس معلوم است میخوانند سنیها هم میخوانند لکن

معنیش را بدانند در پیش غیر اهل حق و از حرف کلمه یافت نمیشود لکن

لفظ ظاهرش معلوم است سنیها هم میخوانند آنرا پس عرض میکنیم آیات

خدا هر که آن آیات را دید خدا را فهمید و هر کس آن آیات را شناخت

خدا را خود را شناخت چرا که آیت هر چیزی دلیل اوست و هنوز نمیدانی

آیت یعنی چه و هنوز نمیدانم دلیل یعنی چه بگوش نخورده و این که عرض میکنیم

منحصر

منحصر بکلامهایست که نمیدانند خیلی عمامه ها هم نمیدانند پیش غیر اهل حق

نیست این حرفها پس عرض میکنم آیت هر چیزی دلیل اوست بطوریکه هرکس

آیه را دید صاحب آیه را میتواند بشناسد فکر کنید ان شاء الله در یکجا یاد بگیرید بلکه

ان شاء الله خودتان استاد شوید و اگر فکر کنید و آنچه را عرض میکنم ضبط کنید

عالم خواهید شد مبتین خواهید شد در همه جا آن آیه را خواهید دید عرض

کردم هیچ حقیقتی نیست مگر اینکه آیتی دارد و نمونه دارد خدا هیچ حقیقتی را

نیافریده مگر اینکه نمونه برای او آفریده و اگر نمونه نباشد حقیقت او کی

ظاهر میشود و مگر که حقیقتی نیست پس از جمله حقیقتها یکی آبست به بینید

این آب ممکن نیست بی نمونه باشد همین که آبرا خلق کرد لامحاله دریک حوضی

دریائی جوئی در یکظرفی باید باشد این ظرف آبی که تو میبینی این نمونه آبست

تو که تمام آبهای دنیا را نمیتوانی به بینی در تمام عالمها نمیتوانی هر چه آبست ببینی

لکن یک نمونه حوضی جوئی دریائی را تو مینمایانند میگویند این نمونه آبست

این است که رویتش رویت آبست ان شاء الله خیلی فکر کنید که خیلی چیزها

بعرض کردم خیلی هم آسان بجواهر خدا همیشه آسان است مردم مشکلش کرده اند
که پیش خدا خود نرفته اند پیش هوا و هوس خود رفته اند شیطان را بر خود مسلط
کرده اند و او در گلوی شان انداخته بر چشمشان انداخته دیگر فکر کنید
به بینید خدای قادر علی الاطلاق چیزی را از کسی بخواهد و محتاج هم نباشد
چیزی را که طلب کند از کسی برای رفع حاجت آن کس باشد مگر مشکل است
که آسان خلق کند چرا باید مشکل خلق کند پس بدانید که هیچ امر مشکلی از خدا خلق
نیست و تمام امرهای خدا آسان و بسیار آسان است و بدانید که این خلق
هم خیلی بیخبرند که امر با این آسانی را خیلی مشکل کرده اند بر خود بجهتی که نرفته
اند یا دیگر نمیروند یا دیگر دلشان نمیخواهد یا دیگر نخواهی هم
پایشان بدهی باز یاد میگیرند نمیشنوند توی مجلس بر اثرش حرف میزنند چرتش
میگیرد خوابش میبرد چیزی را که انسان میل ندارد به زور بخواهی با او بدهی نمیشود
خوابش میبرد چرت میزند کسالت میکند لکن بدانید که امر و اعتقاد خیلی آسان است
در نهایت آسانی پس عرض میکنیم نمونه هر چیزی را ان شاء الله که کل نمونه
هر چیزی

هر چیزی از جنس آن چیز است بطوری که هر کس نمونه را دید دیگر این اهل
خبره است دیگر از آن جور متاع هر جا دید میداند که فلان متاع است
پس اگر یک جام آب دیدی و آب را شناختی دیگر در ظرف آب
را به بینی در هر عالم آب به بینی آب شناسی میشناسی این آب است اهل خبره
هر متاعی حالتش این است و این نمونه را عربها آیت میگویند علامت
میگویند پس این کاسه آب آیت آبهائی است که خدا آفریده و برای
این که آسان کند برای تو شناختن آب را آب را کاسه کاسه کرد
ظرف ظرف کرد و در ظرفها آنرا به تو نمود تا بتوانی بشناسی آب را چرا که
تو نمیتوانی بگردی جمیع جاهای عالم را تا آنها را ببینی احتیاجی هم نیست
بگردی پس آیت هر چیزی دلیل اوست یعنی آیت هر چیزی که نشان خود
اوست بطوری که در دعای رجب که در روزهای ماه رجب میخوانند و هر که
اینجا بوده و خوانده اند شنیده هم فرمایید لا فرق بینک و بینها الا انهم
عبادک و خلقک خدا و نیست هیچ فرقی در میان تو و در میان آیات

تو نیست مگر اینکه اینها آیات تواند و تو صاحب آیه مگر اینکه تو اصلی
و آنها فرع توئی خالق و آنها بندگان تو دیگر این لفظها را آنکه
بشنوی که گفته میشود خدایا هیچ فرقی میان تو و ایشان نیست مگر
اینکه تو خدائی آنها بنده خیلی از مردم که میشنوند این را میگویند این هم
فرق شد میگویند پس فرقی میان ما و خدا هم نیست مگر اینکه او خالق
ماست و ما بنده او دقت کنید انشاء الله که مقامات آل محمد را میخواهند
بیان کنند در آن دعا صلوات الله علیهم و حرفهائی که برای همه کس
میشود زد برای بزرگ آن حرفها را زدن قبیح است خیلی قبیح است
مدحیکه برای سلاطین میکنند آنرا برای گدا و رعیت کنند صفاتیکه برای
ملوک و سلاطین باید اثبات کنی قبیح است آن صفات را برای
رعیت اثبات کردن دقت کن در اینکه میگوئی خدایا هیچ فرقی
مابین تو و آن آیات نیست در کار در صفت در طور در طرز الا اینکه
تو اصلی و آنها فرع و تو خدائی و آنها بندگان و مخلوقات تو هستند

پس نمونه

پس نمونه را عرض کردم اگر اغراق نگرفتی و چون اغلب مردم اهل
مجازند لامحاله باورشان نمیشود هر حرف راستی که بزنی دروغی خیال
میکنند توش نیست و اهل مجاز حالتشان این است که هر چه اغراق
کنی در حقیقت میگویند یکجزو ده مجاز لامحاله توش میباید اما شماها که
فکر کنید راه مسئله بدستتان بیاید بفهمید توی کارش تا آنوقت
باورتان بشود پس عرض میکنیم که نمونه هر چیزی از جنس آن چیز هست و فرقی
که مابین نمونه و صاحب نمونه است همین است که این نمونه کم است
مختصر است و آن اصل بسیار است خروار است انبار است میفرمایند
در بسیاری از مواضع بطوری فرقی نیست که اسم این نمونه را که میبری
اسم نمونه همان اسم صاحب نمونه است این ظرف آب را میگوئی آب
آنهائی هم که در حوض است و در دریا و در نهر و در چاه و در سایر جاها
آنها را هم میگوئی آب است هیچ فرقی نیست مگر اینکه او بسیار است
این کم است مگو بسیار است اگر بگوئی بسیار است دروغ علانیه

گفته‌ئی اگر بگوئی تمام آب را دیده‌ام دروغ گفته‌ئی تو همان یکجا که آب
را بگو درست گفته‌ئی پس اگر کم را بگوئی بسیار است غلو کرده‌ئی یا بسیار را
بگوئی کم است بگوئی آبهای کل عالم توی این کاسه است که دست
من است تقصیر کرده‌ئی و غلو هم کرده و هم غلو بد است و هم تقصیر چرا
که غلو نصب است و کفر و تقصیر شرک است و کفر و طریق حق آن
نمره‌ئی وسطی و راه راست است هر چیزی را همان طوریکه هست بگو کم
را بگو کم است بسیار را بگو بسیار کم آیت است بسیار است پس آیت
نمونه‌ئی صاحب آیت است و عرض کردم هر که در عالم هر چه را دیده
بنمونه آنرا دیده و هر که هر چه را شناخته از نمونه تجاوز نکرده و تمام
معرفت نمونه تمام معرفت صاحب نمونه است نه اینکه مثل
او میماند همانکه عرض کردم هیچ فرقی نیست میان نمونه و صاحب
نمونه مگر اینکه او بسیار است این کم و الا رنگش طعمش و نرمش
خاصیتش همه چیزش همان است پس آیت هر چیزی نمونه‌ئی او است
و هر چیزی که

و هر چیزی که ندارد بدانید که او خودش هم نیست اینکلمه هم اشاره است یادبانی
نزده هر حقیقتی را بشنوید که نمونه ندارد بدانید آن حقیقت هم نیست
نمونه هم نیست و هر چیزی که هست لا محاله نمونه‌ئی از آن هست آب اگر خدا
خلق کرده لا محاله یا در نهر است یا در حوض است یا در دریاست یا در صحرا است
یا در همدان است یا در شهری دیگر هر چیزی که نمونه ندارد خودش هم نیست
و هر چیزی که نمونه دارد خودش هست و هر چیزی که نمونه دارد بنمونه شناخته
میشود پس هست که بنمونه شناخته شده صاحب نمونه و از این است
که خدا با ائمه طاهرین شناخته شده هر کس ایشانرا شناخت و الله
خدا را شناخته هر کس جاهل بایشان شد جاهل بخدا شده همین طور
هر کس شرک بایشان ورزید و گفت علی باشد و یکی دیگر هم باشد
ابابکر هم باشد شرک بخدا ورزیده طوری دیگر نمیشود شرک بخدا ورزید
شرک بصاحب نمونه است شرک بهر کاسه آبی شرک بجمیع آبها است
پس معرفت نمونه معرفت صاحب نمونه است جهل بنمونه جهل بصاحب

نمونه است معاملات با نمونه معاملات با صاحب نمونه است پس جمیع
نسبتهائی که بصاحب نمونه میخواهی بدهی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله اگر راست میگوئید و خدا را دوست میدارید واقعا
خدا را دوست میدارید و تقلید نیست مرا دوست دارید فاتبعونی
یحببکم الله متابعت مرا کنید تا خدا شما را دوست دارد و اینی که
عرض کردم و الله حقیقی بود که اگر کسی بگیرد دیگر معطل نخواهد شد هیچ جا
مردم غالب اینست اهل مجازند اهل فضلند چون اهل فضلند بمسئله
اتصال باورشان نمیشود و امیزشند مسئله اتصال را بهیئه بخیالات
آن پیره زن و آن ماما و آن لله که یاد مان داده که خدا داریم حالا
هم میگوئیم خدا داریم این خدا نیست بابا این خا است و دال است
خاء و دال که خدا نیست پس دقت کنید انشاء الله پس خدا به جهت بدان
خدا نیست خدای با آیت بدان خدا نیست همان طوریکه چیزهای
دیگر را می بینی آب بدون اینکه در جوئی یا در حوضی یا در نهری یا
در چاهی

در چاهی یا در دریائی به بینی آب نیست خدای بی خلیفه مثل سلطان بی
رعیت است مثل سلطان بی وزیر است مثل پادشاه بی مملکت است
این ها حرفهای دروغ است پس خدای بی سلطنت دروغ است باید
سلطنت او غیر او باشد و سلطنت او غیر او است و خلق او است
بشرطی که خدا را توی تاریکیها ننشانی توی کلمات توی عقلت
ننشانی آنی را که آن بالای آسمانها میبری مینشانی آن خدا نیست
خدا را نباید جائی نشانید خدا آن است که هر چه هست خلق میکند خدا
نه تاریکی است نه روشنائی نه کسیکه در تاریکی نشسته خدا است
نه کسیکه در روشنائی نشسته خدا است آن خدائی را که میبردی
یک گوشه اش مینشاندی ولش کن این را بدان که خدا در پرده
غیب نمی نشیند که او آن طرف پرده نشسته باشد تو این طرف پرده باشی
دیگر با هم شنیده باشی در دعاها وارده اینجور عبارات را که
انت فی غوامض مسترات سریرات الغیوب پس در یکجائی فکر کن

پس در آفتاب و نور آفتاب که روشن است فکر کن پس عرض میکنم که
هیچ فرقی میان آفتاب و نور آفتاب نیست مگر اینکه آفتاب آسمانی است
و نور زمینی دیگر آنچه از آفتاب آسمانی سر میزند از آفتاب زمینی هم
سر میزند اما این آفتاب زمینی زبان حالش این است که اگر آفتاب
آسمانی نبود من هم نبودم همین آفتاب منتشر را هم بخواهید فکر کنید مطلب
ما در اینهم هست این نورهای منتشر که می بینی همه تماماً قرص قرصهای
آفتابست که پر به پر یکدیگر داده اند و یکپارچه بنظر میآید و تو در توی
این ها واقع شده خیال میکنی یک تخته است مگر اینکه جسمی در مقابل
آفتاب بگیری مانند آینه که این آینه بجای بخصوصی اش مقابل
آفتاب و جاهای دیگر مقابل باقی آسمان باشد همین که بگیری مقابل
گرفتی با آفتاب و جایش مقابل است و جایش مقابل نیست اگر اینطور
شد آنوقت آفتاب معلوم میشود و در این میانه میان آینه میدرخشد
مثل آفتاب آسمانی زرد است مثل او گرد است مثل او چشم را میزند
بهتر میخواهی

بهتر میخواهی توی عینک فکر کن عینک را که میگیری برابر آفتاب
بقدر عدسی قرص را بیشتر نمینمایاند بهمان شکل است و همان رنگ
و میسوزاند مثل اینکه شمس میسوزاند بلکه آفتاب های جار عینک
نمیسوزاند و آفتاب عینک میسوزاند چرا که جمع شده آفتاب نورش
در یکجا در آنجاها جمع نیست منتشر است پس اگر آتش را از و هم بریزی
قلوه های ذغال سرخ شده را روی هم بریزی حرارتش زیاد میشود
گرم میکند و اگر روی هم نریزی یک منقل آتش را قلوه های ذغالش را
جدا جدا کنی در یک اطاق پهن کنی همه تمام میشود و اطاق یخ میکند
بهمین طور توی این هواها نور شمس منتشر و متفرق شده اثرش کم شده
همینکه عینکی یا آینهٔ میگیری که نورها را جمع میکند اثرش زیاد میشود پس
آنچه در آینه است عمل میکند مثل عمل کردن آنچه در آسمان است
می بینی لحاف میاندازد و پرتو دارد پس همان جور کاری که که آفتاب
میکند همان جور کار را آفتاب زمینی و عکس آفتاب میکند و هیچ فرق

میان آفتاب آسمانی و آفتاب زمینی والله هیچ بهیچ من الوجوه نیست
چرا که آفتاب زمینی را برای اهل زمین خلق کرده اند و چه فایده که
نمیدانی که چه عرض کنم علی ما ینبغی و اگر میدانستی چه عرض میکنم عرض
میکردم که همین آفتابی هم که در آسمان می بینی همین آفتاب زمینی است
همینی که تو توی آسمان می بینی عکس آفتاب است نه خود آفتاب نمی بینی
کاهی بزرگتر می بینی کاهی کوچکتر پس عکس است که می بینی از [illegible] وقت
بخارات زیاد است مثل طلوع صبح یا غروب آفتاب نگاه میکنی
قرص را بزرگ می بینی بجهت آنکه بخار زیاد است وقتی بخار کم میشود قرص
را کم می بینی کوچک می بینی آفتاب آسمانی یک آفتاب است
هیچ بزرگ و کوچک نمیشود پس همین آفتاب آسمانی را هم اگر فکر کنی
خواهی یافت که آفتاب زمینی است که می بینی دیگر اینها قدری مشکل است
کارش نگذشته باش باری عجالةً بدان هیچ فرقی میان آفتاب آسمانی
و آفتاب زمینی نیست مگر آنکه آفتاب زمینی از خودش هیچ ندارد پس
میگوید

میگوید لا املک لنفسی نفعاً و لا ضراً و لا موتاً و لا حیوةً و لا وجوداً من
هیچ چیز ندارم از خود مگر اینکه آفتاب عکسش را بیندازد در من آنوقت
من بگویم من منم پس اگر او اشراق کند التفات هم نمی کند او اگر
نظر مرحمت نمی کند من هستم اگر او نظر مرحمت خود را بردارد و اشراق
خود را بردارد من نیستم من نابودم من هیچ نیستم و اصل آفتاب
آسمانی است او بقدر عنایتش بمن مراد را این زمین قرار داده
و این آفتاب زمینی بقیه ایست از آفتاب آسمانی که آن آفتاب
آسمانی این را در روی زمین گذارده که اهل زمین را تربیت کند
دیگر فکر کنید انشاءالله ببینید اگر ابر باشد دائماً و هیچ آفتابی
نباشد معلوم است هیچ گیاهی نیست اگر هیچ گیاهی نباشد معلوم است
حیوانی نیست چرا که چیزی نیست که بخورد اگر هیچ حیوان نباشد انسان
نیست چرا که حوائج آنها بر زمین میماند پس آفتاب آسمانی بقیه در روی
زمین برای خود گرفت برای تعمیر اهل زمین و الا اگر بقیه را نمیگرفت

[illegible]

روی زمین گیاهی نبود حیوانی نبود انسانی نبود پس این بقیه تربیت که میخواهد
بکند باید بگوید انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد پس آینه
خطاب میکند بدر و دیوار میگوید من هم بشر هستم مثل شما صاحب اطراف هستم
هیچ فرقی مابین من و شما نیست الا اینکه من رنگ خود را از خود زدوده
ام رنگ و شکلی از خود ندارم رنگ و شکلی که در من پیداست رنگ و شکل
آفتاب آسمانی است و آفتاب آسمانی وحی کرده بمن چه وحی کرده
که آفتاب آسمانی زردست کو است درخشان است در قلب من وحی کرده
که آفتاب آسمانی چنین است حالا ببین اگر نبود این آینه در روی زمین
کسی نمیدانست آفتاب آسمانی چه رنگست چه شکل است چه کار میتواند
بکند بشرطیکه فراموش نکنی و بدانی که تمام روی زمین آینه ایست زیر
آفتاب اگر آینه نبود آفتاب پیدا نبود عرض کرده ام این رنگ آبی
که تو انجا می بینی پیداست و تو رنگ آسمان اسمش میگذاری این
رنگ آسمان نیست این تاریکی است این طرف روشن است ظلمت
آنطرف

آنطرف با روشنائی این طرف که مخلوط شد رنگ آبی پیدا میشود زغال را
با سفیداب مخلوط کنند رنگ سیاه را با رنگ سفیدی بیک اندازه
مخلوط کنند خصوص براق باشد رنگ آبی حاصل میشود پس عرض میکنیم تمام
این زمین آینه ایست در زیر آفتاب آسمانی گذارده شده و آفتاب آسمانی
نور خود را مثل اینکه در آینه القا میکند در روی این زمین القا کرده و این
زمین بطور اتصال خرمن قرصی شده مثل اینکه از دور نگاه بخرمن گندم
میکنی یک چیز یک تخته گندم کوئی یکپارچه بنظرت میاید وقتی پیش میروی
و دقت میکنی همه دانه دانه های گندم است روی یکدیگر ریخته شده پس
بدانید که این نوری که بر روی زمین است همه قرص قرص آفتاب است
بعدد ذرات موجودات قرص محجوب است چون قرصها پر به پر یکدیگر دو
اند قرص بودنش معلوم نیست دیگر اگر کسی بخواهد تحقیق کند اینها را اینها
در مجلس درس باید بیان شود در مجلس عام نمیشود شرح کرد خلاصه این
نور آمد روی زمین و این نور آمده روی زمین رسول آن نور آسمانی است

واین نور هیچ فرقی با آن نور آسمانی ندارد چراکه این هیچ ندارد از خود
هرچه دارد از آن نور آسمانی است یعنی شمس که غروب کرد اینهم
غروب میکند همین طوریکه اینجا هست هیچ از خودش نیست تمام حقیقتش
مقابل بودن با آفتاب است از خودش هیچ ندارد لکن آمده در روی زمین قائم
مقام او شده خلیفه او شده جانشین او شده چراکه آفتاب آسمانی
جاش در آسمان است پائین نمی آید اگر پائین بیاید روی زمین جاش نمیشود اینجا
را چهارده مقابل زمین تخمین کرده اند معلوم است جاش نمیشود این تخمین
این طور تخمین کرده اند والا در اخبار چهل مقابل هم گفته اند هزار مقابل هم
گفته اند پس آن آفتاب نمیاید در روی زمین میآید لکن باین طوریکه
آمده طور آمدنش این است که خلیفه خودش را فرستاده حالا هرکس تربیت
شد از این آفتاب معلوم است تربیت شده از آفتاب آسمانی هم اصلش
اینست که در روی زمین آفتاب یعنی ما نداریم که خودش بخودی آفتاب باشد
مگر آفتاب یعنی معنیش هم همین است که هیچ از خود نداشته باشد پس بگوید
لاحول

لاحول ولا قوة الا بآنکسیکه در آسمان است باز در این سخن هیچ
که عرض میکنیم دقت کنید میگوئیم آفتاب آسمانی قاصد فرستاده یک
کسی هم هست که این طور نیست و قاصد نمیفرستد آیت ندارد حالا
عرضم این است که آنجاهائی را که باید شناخت و تکلیف کرده اند باید
پیدا کرد آنهائی را که باید شناخت آنهائی اند که قاصد فرستاده اند
حالا یکپاره مقام هم باشد که نتوانی حرف آنها را بشنوی باشد لکن آنجاها نیز
که حرف زده اند همین طور زده اند و هر متاعی را تو بدست آورده نمونه
آن بدست تو آمده و بدست هیچکس اصل متاع نیامده اصل هیچ
متاعی بدست هیچکس نیامده در خلق اولین و آخرین هرچه بدست هرکس
آمده نمونه آن آمده پیش هرکس آمده قاصدی آمده نبی آمده حجتی آمده
هیچکس نتوانسته آن حقیقت را بچنگ بیاورد در هیچ جا لکن طور
و طرزش را خدا چنین خلقت کرده که نمونه مثل صاحب نمونه باشد
معامله با این معامله با صاحب نمونه باشد جمیع منسوبات باین

منسوب بصاحب نمونه باشد اینطور قرار داده خدا پس اگر بخواهی آثار
در آفاق نظر کنی اینهائی که عرض کردم دلیلهای آفاقی بود پس در آفاق
میخواهی نظر کنی با آفتاب و نورش نظر کنی با آب و سردیش بخاک و خشکیش
بهوا و تریش باتش و گرمیش و هکذا تمام آسمان و زمین همه بیان
و شرح همین حرفهاست که عرض میکنم این است که علم شیخ مرحوم اینقدر
منبسط شده یکچیز را که یکجا فهمیدی دیگر همه جا میتوانی آنرا جاری کنی
یکوقتی مؤید الدوله خدمت آقای مرحوم عرض کرده بود که شما چه کتاب
درس میدهید آقای مرحوم اشاره باسمان و زمین کرده بودند و فرموده
بودند از روی این کتاب مؤید الدوله تعجب کرده بود وحشت کرده بود عرض
کرد چه طور فرمودند یکجور ده گوش بمن بدهید ببینید میشود و یا نه
بیک تیر کاهی مشق زدند و گفتند و گفتند تا اینکه دیده میشود آنوقت
گفت باورم شد که نوعاً این سخن راست بود خلاصه پس دلیلی که
خدا قرار داده اینجور دلیل است حالا مردم وحشت دارند داشته
باشند

باشند انهائی که وحشت دارند منور داخل سلسله حقه نشده اند دلیلی
که خدا قرار داده نمونه اش در آفاق و نفس همه جا هست پس در
آفاق میخواهی نظر کنی بهر جائی که دلت میخواهد نظر کن ببین آفتاب
اثری دارد چراغ اثری دارد هر چیزی نوری دارد هیچ فرق
میان نور و منیر نیست الا اینکه نور نور است و منیر منیر است هیچ
فرق میان آفتاب آسمانی و آفتاب زمینی نیست الا اینکه آن
آفتاب آسمانی است و این آفتاب زمینی است هیچ فرق میان
حقیقت آب و میان این کاسه نیست الا اینکه او بسیار است و
این کم است اینکه در آفاق حالا میخواهی در نفس خودت بشناسی
فکر کن آیت الله آمده در تو پس فکر کن در خودت تو همینکه خودت
را بشناسی بشرطیکه بشناسی آنوقت میتوانی خدای خود را بشناسی
من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس خود را بشناسد خدای خود را
شناخته همچنین پیغمبر باید اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه یعنی هر کس بهتر

خودش را بشناسد خدای خودش را بهتر میشناسد هیچ فرقی نمیکند هر جائی
که یک مسئله را درست بشناسی خدا یکجور را درست شناخته هر جائی
که یک مسئله را بهتر بشناسی خدا یکجور را بهتر شناخته بشرطیکه از آن راهی
که عرض میکنم در نظر دوری و تو در راه باشی انشاء الله پس عرض میکنم که
دلیلی در نفس خودت هست و خدا اقامه کرده خودترا برای تو
و خدا تورا دلیل توحید خود قرار داده ببین خودت شخصی هستی واحد
تو یکنفری دیروز خودت همین یکنفر بودی امروز هم خودت همین
یکنفری فردا هم خودتی می جنبی خودتی ساکنی خودتی هر کاری
بکنی خودت خودتی و خودت یکنفری و این یکنفر گاهی ایستاده
است گاهی این یکنفر نشسته است نشسته هرگز ایستاده نیست
همیشه نشسته است و ایستاده هرگز نشسته نیست همیشه ایستاده
نشسته هیئتش دخلی بهیئت ایستاده ندارد ایستاده هیئتش دخلی
بهیئت نشسته ندارد و هیئت متحرک دخلی بهیئت ساکن ندارد و
هیئت

هیئت ساکن دخلی بهیئت متحرک ندارد و پس این تو یک شخصی هستی
اسمهای بسیار داری انشاء الله دقت کن در آنچه عرض میکنم بلکه در نفس
خودت بهتر بتوانی مسئله را بیابی پس خودت یکنفر هستی وقتی
می ایستی اسم تو ایستاده است نشسته نیست وقتی می نشینی اسم
تو نشسته است ایستاده نیست امّا تو یکنفر هستی در حال ایستاده توئی
ایستاده در حالی که نشسته توئی که نشسته و تو نه نشسته و تو
نه ایستاده ولکن و ایستاده و نشسته هر دو کار تو است که بعمل آورده
آن هر دو مصنوع تو است آن هر دو آیا نمی بینی میگوئی من راه میروم
میگوئی من ایستادم من نشستم پس این کارها است که تو کرده
و کار تو غیر از تو است و این خیلی واضح است که کار هر کسی غیر از
ذات او است پس تو همان صاحب کاری و صاحب کارهائی که
یکنفری امّا کارهای بسیار داری کار تو یکی ایستادن است
یکی نشستن است یکی رفتن است یکی برگشتن است یکی تکلّم است

یکی سکوت است پس این کارها می تو بسیارند اینها صفات تو است همش

پس وقتی ایستاده شخص را است تو که نگاه میکند میکوید ایستاده می بینم

وقتی نشسته کسیکه نگاه میکند اگر راست کو است میکوید نشسته می بینم

وقتی حرف میزنی را است تو میکوید کوینده می بینم وقتی ساکتی میکوید

ساکت می بینم پس این ساکت واین متکلم واین متحرک واین ساکن

این خورنده این آشامنده اینها همه صفات تو است پس اینها

بسیارند حالا هر کس بخواهد بیاید پیش تو با تو کاری داشته باشد

اگر آید پیش تو یا پیش ایستاده میرهد یا پیش نشسته یا پیش متکلم

یا پیش ساکت یا پیش خواب یا پیش بیدار یا پیش متحرک یا پیش

ساکن نمی توان بتو رسید مگر اینکه اوّل باین ها رسید اینها را

که مقدم بداری می رسی بر بنده پس تو مقدم میداری این ظهورات

را پیش هر که میخواهی بروی تو هم ظهورات خود را بر او هر که میخواهد

پیش تو بیاید مقدم داشته و هر کس بخواهد بتو متصل شود لامحاله

ظهورات

ظهورات ترا مقدم میدارد و امام خود پیش روی خود و امام خود

قرار میدهد و بوسیلهٔ ظهورات تو با تو حرف میزند چرا که تو در آن

وسیلها در جای آن وسیلها بهتر از آن وسیلها منزل کردهٔ باین جائی

که ایستادهٔ ایستاده است تو بهتر از ایستادهٔ در مقام ایستاده

ایستادهٔ ایستادهٔ بغیر از تو نیست کیست ایستاده بغیر از تو کیست

نشسته بغیر تو توئی ایستاده وحدک لا شریک لک توئی نشسته

وحدک لا شریک لک پس از برای تو صفات بسیار است اسمهای بسیار است

معنی اسمها را هم ملتفت باش اسمهای اشتقاقی و اسمهای که است

صفات شخص است اسمهای دروغ مثلا پینه دوز اسم پسرش را سلطانی

بگذارد این دروغ است اگر نه کو مملکت این سلطان و این

و این مثلی بود که عرض کردم همه مردم اسمهای دروغ میگذارند

پس اسمهای دروغی که مردم میگذارند مثلا فلان کس شیخ الفلان است

یا ناظم الفلان است این قبیل اسمها همه دروغ است و پیش خدا

دروغ بکار نمیاید پیش خدا اسمهاش همه ازاین قبیل است اگر می بینی
ایستاده است بگو ایستاده اگر می بینی نشسته است بگو نشسته اگر می بینی
متحرک است بگو متحرک اگر می بینی ساکن است بگو ساکن پس از برای تو
اسمهای بسیار است و هر کس ترا دعوت میکند یکی از اسمهای تو تورا
دعوت میکند اگر ایستادهٔ و دعوت میکند تورا داد میکند و میکوید
ای ایستاده و اگر نشستهٔ و ترا میخوانند میکوید ای نشسته آنحالت
را می بیند و بآن حالت تورا داد میکند پس باسمهای تو ترا میخوانند
و بهر اسمی ترا بخوانند البته تو اجابت میکنی اورا اگر نشسته میکوید
ای نشسته تو اجابت میکنی اگر ایستادهٔ میکوید ای ایستاده تو اجابت
میکنی قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الأ
سماء الحسنی نمیدانم چه عرض میکنم باری بهمین طوریکه عرض کردم
برای خدا هم اگر شنیدهٔ نود و نه اسم است یا هزار و یک اسم است
برای خدا اسمها بسیار است خدا یکی است و حجتهای او بسیارند
پیش هر یک

پیش هر یک برو خدا اجابت میکند تورا پیش هر یک برو پیش خدا
رفتهٔ ایمان بهر یک بیاوری ایمان بخدا آورده نعوذ بالله کافر بهر کدام
بشوی کافر بخدا شدهٔ و کافر بکل شدهٔ فکر کن ببین زید ایستاده باشد
سیلی بگوشش بزنی دشمنی با زید کردهٔ دشمنی با ایستاده و نشسته و با متحرک
و یا ساکن با همه کردهٔ اگرچه اینی که سیلی بگوشش خورده همان ایستاده بود
این است که میفرماید در حدیث قدسی من اذل لی ولیا فقد بارزنی
بالمحاربة و دعائی علیها خدا میفرماید هر کس اذیت کند ولیی از
اولیای مرا امر الجنگ خود خوانده میخواهد با من بکین بنشیند و با من جنگ
کند معلوم است هر که با خدا بجنگد خدا غالب است هر کس که با خدا بجنگد البته
مغلوب خواهد شد نهایت این است که حالا مست میکند فردا میکرد
فردا است که روز دیگر میکرد اینجا است کردیعد از مردن میکرد در
برزخ میکرد آن آخر کار در قیامت خواهد گرفت باری منظور این است
که معاملات با اسماء الله معاملات با خدا است و اسماء الله ائمه هدی

هستند سلام الله علیهم خودشان قسم خورده اند وفرموده اند
نحن والله الاسماء الحسنی التی امر الله ان تدعوه بها بخدا قسم ما ئیم
آن اسمها ئی که در قرآن خدا فرموده ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها
پیش هرکس که میروی بظهور آتش پیش او میروی پیش خدا هم که میروی
باآیات ودلیلها باید پیش خدا رفت در عالم خلق هم هرکس پیش کسی میرود
پیش نمونها وظهورات او میرود پس این وسیله از قرار داد خدا است
واین را در زمین وآسمان همه جا قرار داده واوّل دلیلش را قرار داده
تا حجّت خودش را تمام کند پس این مطلب را در نفس هرکس گذارده در
روز قیامت احتجاج میکند که چرا این مطلبی را که در نفس تو گذاردم
وتو همه جا این را میفهمیدی چرا وقتی نوبت بما رسید نافهم شدی
نمیفهمیدی چرا در معاملات دنیائی هیچ بطور تردید وبطور شک راه
نمیرفتی پیش ما که آمدی شک داشتی متحیر بودی ومیگفتی که این حرفهائی
که میزنی همان حرفهای پارسال است بسیار از احمق ها هستند که میگویند
پارسال

پارسال همین حرفها را زدی امسال هم همان است که میگوئی این حرفهای
ترا همه کس میفهمد اینهمه اصرار نمیخواهد عرض میکنم حرف با این سادگی را این
راهی که عرض میکنم اگر بگیری خدا پرست میشوی خدا ترس میشوی وهنوز
همان کارهائیکه پارسال میکردی میکنی واین همه گفتم واصرار کردم وتو
خدا پرست نشدی باری پس خدا معرفت خود را معرفت آیات خود
قرار داده هرکس آیات او را شناخت او را شناخته هرکس در آیات
او تامّل کرد تامّل او را میکرد وبخدا چنانکه هرکس زیارت کند حجّ او را
او را زیارت کرده حتی شاهزاده ها را این امام زاده ها را که هستند هرکس
زیارت کند میفرماید من زار عبد العظیم بری کمن زار الحسین بکربلا
ومن زار الحسین بکربلا کان کمن زار الله فی عرشه در امامزاده ها هرکس
زیارت کند زیارت خدا کرده بشرطی که امام زاده ها که صحیح النسب
باشد باری پس تمام نسبت را به پسند خدا قرار داده در عالم
واین نسبتها جهات عباد شد بزبان ملائی واین جهات عبادت

خدا نیست اما از خدا هم جدا نیستند پس جهت عبادت مثلا نماز میخواهی

بکنی خانه کعبه خمس میخواهی بدهی سادات اند زکواة میخواهی بدهی فقرا

وقتی خمس میدهی یا زکواة میدهی خدا اگر از تو در آن جهات میکرد

قبول میکند ان الله یاخذ الصدقات نانرا میدهی بدست گدا او که

گرفت خدا میگیرد خمس را بدست سادات میدهی خدا میگیرد از

انطرف گدا هم باید اعتقادش این باشد که خدا است معطی خدا است

رازق وحده لا شریک له پس این بندگان جمیعشان جهات

عبادتند جهات عبادت معلوم است خدا نیست لکن چون اینها

از قرار داد معبود است هر کس با اینها درست راه رفته با خدا درست

راه رفته هر کس با اینها درست راه نرفته با خدا درست راه

نرفته وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین رحمک الله ارحم الراحمین

موعظه روز هفتم شهر بسم الله الرحمن الرحیم رمضان المبارک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وآله

الطیبین

الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی

حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم اجمعین الی یوم الدین خداوند عالم

در کتاب محکم خود میفرماید ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا

وهدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا

ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی

عن العالمین عرض شد مکرر که چون خلق محتاج بودند در عبادات خود

خصوص در نماز که روی خود را بسمتی بکنند و ذات خداوند عالم در سمتی

ننشسته بود و از برای خدا مکانی نبود از این جهت اختیار کرد در عالم

جسم خانه کعبه را و این خانه را خانه خود قرار داد باز مکرر عرض

کردم که امرهای خدا را هیچ خیال نکنید که مثل امرهای بندگان راهی ندارد

حکمتی ندارد پس کل جمیع اموری را که خدا امر میکند به بندگان لا محاله

حکمتی درش هست دیگر هر کس فکر کند و آنها را بفهمد حفظ میکند از

ایمان خودش و از هر چه نهی میکند بندگان را لا محاله ضرری درش هست

وآن نفعها و ضررها بخدا نمیرسد لکن بخود بندگان میرسد و خدا میخواست
بندگان منتفع شوند از او و خلق کرده خلق را که منتفع شوند از او و نمیخواست
متضرر شوند معروف است که خدا سبقت گرفته رحمت او بر غضب او و خیلی
از مردم متحیر اند که چرا خدا خلق را از برای هلاک بیافریده از برای نجات
آفریده دیگر درست ملتفت باشید تا عرض کنم خدا نجات خلق را میخواهد
هلاک خلق را نمیخواهد ما دامیکه خودشان خودشان را نخواهند هلاک کنند
وقتی خود بخواهند هلاک کنند خود را البته او هم خذلان میکند و اصل خلقت
خلق از برای نجات است نه از برای هلاک و اصل خلقت خلق برای
حق است نه از برای باطل ربنا ما خلقت هذا باطلا این اوضاع را خدا
از برای باطل خلقت نکرده درست دقت کنید انشاء الله و اصل چیزهائی را
که خدا خلق کرده درش فکر کنید به بینید چه چیزهائی است اگر اصل نبود
باقی دیگر هم نبودند پس از جمله اصلها و مبدءها یکی آتش است که خلق کرده
حالا آتش به نسبت رفع امور دنیا بهمین آتش و گرمی میکند و اگر آتش
نباشد

نباشد هیچ غذائی طبخ نمیشود هیچ چراغی روشن نمیشود هیچ معدنی عمل
نمیاید پس آتش وجودش لازم بود در ملک و رحمت خدا بود این آتش
که خدا این آتش را آفرید تا اینکه رفع امور خود را این خلق اصلاح کنند
با آتش هم چنین باز نگاه کن ببین رفع امور خلق میکند و آب پس این
آب رحمتی است از رحمتهای خدا که خلق کرده محض اینکه رفع کارها
تو بکند و اگر آب نبود رفع کارها اصلاح نمیشد باز می بینی اگر آب نبود
و آتش بود و خاکی نبود کار نمیکند تا خاکی باید باشد آبی روش بریزند گل
بسازند و عمارت کنند همچنین خاکی باید باشد که آب بر آن جاری شود که
گیاه بروید و همچنین پس این خاک رحمت خدا است که سبقت گرفته بر غضب
خدا اگر این خاک نبود رفع کارهای دنیا بر زمین نبود و همچنین رفعی نبود آن سه چیز هم
کاری از ایشان نمی آمد پس هیچ کاری نمیشد همچنین اگر بنا نبود هوا باشد
کارهای دنیا بر زمین نبود پس هوا را خدا خلق کرده و رحمت او است که سبقت
گرفته بر غضبش پس ببین چه قدر از مخلوقات منتفع میشوند از هوائی که خدا خلق

کرده از آب که خدا خلق کرده از آتش و خاک که خدا خلق کرده و هکذا اینها خلق
خداست که خدا اینها را رحمت خود قرار داده و این رحمت خدا سبقت
گرفته بر غضب خدا حالا غضب خدا کجاست جایش را عرض میکنم غضب خدا
در آتش قرار داده شده غضب خدا در معامله تو نسبت بآتش قرار داده شده
پس بتو گفته شد تو که شخصی هستی که با آتش میسوزی ما فهم و شعور و ادراک
بتو دادیم و گفتیم اگر خواستی از این آتش منتفع شوی بطور خاصی نزدیک
این آتش برو خود را در آتش نینداز حالا بعد از آنکه لامسه بتو دادیم
بتو چشم دادیم بتو شعور دادیم با وجود این حالا خودت را همین طور
بینداز در آتش و بخواهی لج کنی حماقت است البته آتش تو را میسوزاند حالا
ببین که این غضب خداست که تو گرفتار شده پیش از آنکه خود را در آتش
بیندازی این آتش غضب نبود رحمت بود وقتی تو نافرمانی کردی و مخالفت
کردی و رفتی خودت را انداختی توی آتش کار خودت کردن اگر خودت
شد خودت خودت را بعذاب انداختی ابرا خلق کرده ببین چه قدر باید
منتفع از

منتفع از این آب بشوی پس این آب رحمتی است از خدا و رحمت خدا
همین طورهاست مباشید مثل ملاها که بگویند که رحمت معنی مصدری است
اینها نامربوط است برای اینها خوب است رحمت خدا همین باران است
همین آب است همین هوا است همین خاک است همین آتش رحمت خدا است
ببین چه قدر از این آتش از این رحمت منتفع میشوی و بتو گفته و شعور
و ادراک بتو داده حالا اگر تو خود را بیندازی در آتش دلسوزی خدا آتش
را برای منفعت تو خلق کرده و آب را هم برای منفعت تو آفریده حالا تو
یکوقتی جنون میگیرد خودت را در آتش بیندازی بسوزی یا اینکه خود را
در آب بیندازی و خود را غرق بکنی خدا ضررش نکرده که مانع شود لامحاله
آتش ترا میسوزاند لامحاله آب ترا غرق میکند پس یکی خود را در آب انداخت
و غرق کرد البته این آب کشنده او است و عذاب است که خود را گرفتار
کرده بآن با وجودیکه این آب رحمت بود پس به بینید که غضبها پس از
رحمت است رحمت سابق است بر غضب اسباب غضب الهی خودمان میشویم

که تخلف میکنیم از امر او اصل خلقت خدا اینست جمیعش بر رحمت است جمیعش
بر منفعت است ما همیشه بدان هلاکت ما دست تست همیشه نجات ما دست خداست
در هر موقعی هر جایی که نعمتی دیدی بدان از خداست خیری از کسی نمیتواند
صادر شود کسی کار خیری نمیتواند بکند مگر از جانب خدا پس منفعتها همه
از جانب خداست منفعتها چه چیز است آب است آتش است آب را
هیچکس خلق نکرده مگر خدا آتش را هیچکس خلق نکرده مگر خدا جمیع این آسمان
و زمین و روح و بدن اینها همه را خدا خلق کرده این رحمتها جمیعش از
خداست وحده لا شریک له حمد باید کرد آن خدا را که این رحمتها
را فرو میفرستد برای تو خودت را میاندازی توی آب غرق میشوی
خودت را با آتش میسوزانی خودت کردهٔ هیچ برای این خدا تو را خلق
نکرده بود پس بدانید که مراد خدا نجات خلق است و شما ببینید که
این خلق چه قدر بی مروت شده اند و چه قدر بیزارند اینهمه اوضاع را
خدا خلق کرده که نفع باینها برساند و اینها اینهمه اعراض میکنند دستی

میروند

میروند برای خودشان ضرر درست میکنند رشوه میدهند ضرر برای خودشان
میخرند ناخوش میشوی یک ضرری است ایمان نداری یک ضرری است یقین
نداری ضرر است شک و شبهه داری ضرری است پس جمیع ضررها را بندگان
خودشان بجان خودشان میخرند و رشوه میدهند که آن ضررها را
تحصیل کنند پول میدهند بپادشاه که حاکم بشود همین حکومت یک زهر
ماری است که چه ضررها دارد عذابها است از عذابهای خدا دیگر
یکپاره چیزها را که بر اصرار میکنی بی ادبی هم میشود من نوع مسئله را عرض
میکنم هر کس عاقل باشد می بیند همین طورها است پس بدانید که مردم
بسعی تمام برشوه های تمام میخرند ضرر خود را و تعجب این است که ضررهای
که باینها میرسد داد میزنند تو اگر از ضرر بدت میاید چرا رشوه میدهی
ضرر میخری چرا خوشحالی باین ضرر تعریفهم میکنی که خوب خود را توی این
آتش انداختیم خوب خود را توی این آب انداختیم غرق کردیم خود
را باین ضررها میاندازی و خوشحالی که خوب شده که حالا درست شده

این حکومت و این هنر برای من است پس خلق را بپسند که بچه سیاق
بغفلت انداخته شیطان که وا نمیگذارد مهلت نمیدهد که انسان
بنشیند فکر کند و در غفلت میاندازد آنها را که غافل مشغول کارهای
خود باشند یکدفعه که بمیرند آنوقت پشیمان میشوند و این را بدانید که
کار شیطان نیست مگر غفلت انداختن چنانکه کار خدا نیست مگر متذکر
کردن لکن باز بدانید عنان اختیار را تمامش را بدست شیطان
نداده چنانکه خدا همین جور حکایت میکند در قرآن منیر مائده شیطان
را راندند شیطان عرض کرد خدایا مرا مهلت بده که کارهای خودم را
خوب بکنم خدا هم مهلتش داد شیطان دماغش چاق شد گفت لاغوینهم
اجمعین همه مردم را من گمراه میکنم بجهنم میبرم الا عبادک منهم المخلصین
عباد مخلصین را دستش میچاید نمیتواند اغواشان کند هر کس همجنس این
شیطان شد این شیطان مسلط است بر اولیای خودش سوار گردنشان
شده دهنه توی دهنشان زده هر جا میخواهد آنها را میبرد مسخر او هستند
لکن اولیا

لکن اولیاء الله را نمیتواند مسخر کند تو اگر خدا را بشناسی و توجه کنی بخدای
خود شیطان فرار میکند بعینه بدون تفاوت بعینه مثال نور و ظلمت
ببین بجهتی که در نور واقع شوی ظلمت نمیتواند زیست کند پس تو سعی کن
خدا بشناسی دیگر نماز کنی و روزه بگیری و این اعمال را بجا بیاوری این
عملها علاوه است خدا میداند همین قدر که توی دلت خدا را بشناسی
دیگر شیطان جرئت نمیکند پیش آدم بیاید مثل اینکه در جائی که
ظلمت است نور نمیتواند زیست کند در جائی که نور است ظلمت نمیتواند
زیست کند آنچه از جانب خداست همه نور است آنچه از جانب شیطان است
همه ظلمت است هنگامیکه شناختی خدا را دیگر شیطان نمیتواند زیست
کند البته فرار میکند دیگر اگر اثر آن معرفت از پیش چشمت جاری شد
شیطان نمیتواند چشمت را اغوا کند که بنامحرم نگاه کند آن اثر
از گوشت جاری شد شیطان نمیتواند اغوا کند که گوش بغیبت بدهد از
دست تو جاری شد نمیگذارد دستت مرتکب حرامی شود یا دزدی کند

آن اشراکر در پا جاریشد نمیگذارد بجاهائی که خدا حرام کرده برود و در فراغم
تو جاریشد نمیگوید حرام بخور رشوه بخور دنیا را دوست بدار و هکذا امر کند
این است که خداوند عالم نوری است که هیچ ظلمت در او نیست و شیطان
از نور او گریزان است و این نوریکه ظلمت از او گریزان است مال خدا است
و این نورهای ظاهری با ظلمتهای ظاهری هر دو مال خدا است هر دو را
خدا خلق کرده لکن آن نوریکه نور نجات است مال خدا است وحده
لا شریک له و ظلمت هلاک ظلمت شیطان است انهم به شبهات وحده لا شریک علم
بشبهات اغوا میکند مردم را لکن تو سعی کن خدا شناس شو وقتی که
شناختی اول کاریکه میکند جمیع وسوسها را از تنت بیرون میکند
و هیچ جائی شک نداری شبهه نداری وقتیکه چنین شد خورده خورده
باطن تو در ظاهر تو سرایت میکند چشمت را میدارد بعبادت
خدا گوشت را میدارد بعبادت خدا دستت را پایت را اعضات را
راحت را میدارد بخدمت و عبادت باری منظور این بود

که خداوند

که خداوند عالم در هر عالمی که خلق خواستند عبادت کنند سمتی ضرور
داشتند پس سمتی از برای ایشان اختیار کرد چنانکه این سمت ظاهر
خانه کعبه است در روی زمین بدانید در هر عالمی همچو کعبه است جمیع عالمها
مخلوقند و جمیع عالمها برای عبادت مخلوق شده اند پس سمتی میخواهند
قبله میخواهند و قبله همه عالمها از جنس آن عالمها خواهد بود پس اول موجودات
است آنخانه که در هر عالمی آفریده و بعد باقی قطعات و اجزای آن عالم
را از زیر آن کعبه کشیده و این کعبه در هر مقامی ام القری میشود و این مادر
را هم ام میگویند بجهة آنکه اصل طفل از مادر است در هر عالمی اصلی است
و فرعی است نمی یابی چیزی را در جائی مگر اینکه اصل است یا فرع دیگر امر
سیمی نیست در هیچ عالمی از عالمها که نه اصل باشد و نه فرع هر چه که هست
یا اصل است یا فرع است انسان هست و کار او هر چه یافت میشود یا
اصل است یا فرع آن اصلها را خدا اصل قرار داد و فرعها را فرع اصلها
قرار داده پس اول میآفریند زیدرا آنوقت بزید میگوید حرکت کن یا ساکن

شوانیهم یک اصلی است از اصول حکمت انشاءالله که داشته باشید پس آن
خدا را مدبهید نه اصل چیزی است نه فرع چیزی است نه مثل کرباس است
که رنگ را بپوشد نه مثل رنگ است که کرباس آنرا بپوشد و این مثلی است
که عرض کردم شما خیلی جاها ببرید هر جا که باقی اصلی را و فرعی را اصل را بگو
اصلی است که خدا اصلش قرار داده فرع را بگو فرعی است که خدا فرعش قرار داده
قرار داده شاخها محتاج‌اند بریشه درخت اگر ریشه نباشد شاخ خلق نخواهد شد
اما اگر شاخ نباشد ممکن است ریشه باشد پس اصل محتاج بفرع نیست اما
فرع تمام آن محتاج است باصل اما ذات خدا نه اصل است نه فرع
نه زید است نه کارهای زید و در این امر اگر فکر کنی هر جائی که اصلی می‌بینی
و فرعی می‌بینی میدانی او خدا نیست آنوقت چیزی که بخیالت خطور میکند
خدا اسمش نمیگذاری و خدای خود را میشناسی پس هر چیزی که بچیزی تعلق
گرفت اصل چیزی شد یا فرع چیزی شد نه اصل خداست نه فرع خداست
خدا کسیست آنست که اصل و فرع را خلقت کرده پس اصل و فرع را
ازپیش

ازپیش چشم بردار برو تا هر جا دلت میخواهد برو بالا پس بهمان دلیلی که
خدا رنگ نیست که روی کرباس نشسته باشد و خدا کرباس نیست که توی
رنگ درآید کرباس که در رنگ میآید کانه این را در زندان رنگ
حبس میکنی و خدا اینطور محبوس نیست و همچنین این رنگ گاهی می‌نشیند
و گاهی برمیخیزد و فانی میشود و خدای تو فانی نمیشود پس اگر بهمین دلیلی
را که خدا رنگ نیست و کرباس نیست بدست بگیری با بهمین دلیل میفهمی که
آنجاها که هم که میشنوی مثلا خدا بصیر است آنجاها هم بعینه مثل رنگ است
و کرباس تو که می‌بینی چه طور می‌بینی چشم دخلی بتو ندارد حتی مقله هم
بتو ندارد پس این دیدن بعینه مانند رنگ است که تعلق میگیرد
باین مقله آیا نمی‌بینی که گاهی هست روی مقله گاهی نیست مثل
آنکه رنگ که گاهی هست روی کرباس و گاهی نیست و این مقله
و این تخم چشم مثل کرباس است که اگر دیدن روی آن نشست می‌بیند
اگر برخواست نمی‌بیند حال که چنین است پس این دیدن را نسبت بخدای

خود مده چنانکه میگوئی خدا رنگ شد و میگوئی رنگ خدا شد خدا
نه کرباس است نه نیل کرباس را خلق میکند نیل را خلق میکند خدا نه رنگ است
نه کرباس بهمین طور خدا دیده نمیشود و خدا اینجور نمی بیند اینجور دیدن
که چیزی است و تعلق میگیرد و خدا نه بجائی تعلق میگیرد نه چیزی با و تعلق
میگیرد پس اینجورها نمی بیند خدا ذاتش چنان است بدون جارحه ذاتش
شنوا است بی گوش دقت کن می بینی تو گوشی داری که گاهی می شنود گاهی
نمی شنود گاهیکه می شنود چیز برا میگوئی شنوا است همچنین باز با آن قاعدهٔ
که عرض کردم بدانکه خدا اینجور شنوا نیست اینهاش را اگر فکر کنی انشاء الله
بدستت میاید فکر کن ببین قوت یکچیزی است دقت کنید انشاء الله
قوت یکچیزی است که وقتی تعلق میگیرد بشخص اورا قوی میگویند چیز
مقوی میچیزی قوت تعلق میگیرد مثل اینها ان رنگی که بکرباس تعلق
میگرفت وقتی آن قوت تعلق میگیرد بتو تو حرکت میکنی همین قوت
باز مثل رنگ است پس این قوت تعلق گرفته بآن اقویا مانند رنگ که
بکرباس

بکرباس تعلق میگیرد پس هر قوتی را که اینجور خیال کردی بدان توی ملک
خدا خیال کردهٔ خدا از آن منزه و مبرا است زورش مثل زور گاو
باشد نعوذ بالله از این منزه و مبرا است یک گاو بزرگ است که جمیع
زمین روی شاخش است و او برای خودش هیچ و هیچ نمیفهمد چیزی
روی شاخش هست یا نه اینقدر قوت دارد پس خدا اینجور قوت را
خلق میکند و عطا میکند به بندگان خود اما خودش را خیال مکن مثل خلقی
از خلقها لیس کمثله شیء این جور قوتها را خیال مکن برای خدا اگر خدا
اینجور قوت داشته باشد اینجور قوت را بخواهی برای او اثبات کنی
مثل آن ضعیفی است که برای او اثبات کنی چنانکه اگر بگوئی ضعیف است
هیچکاری نمی تواند بکند کفر است و زندقه اینجور قوی هم نیست خدا نه
آب است نه آتش نه قوت است نه ضعف خدا آب و آتش را و قوت
و ضعف را خلق میکند بگوئی خدا داناست و عالم است باز خیالش
میکنی که مثل تو عالم است پس گاهیکه درس میخوانی عالمی وقتی درس نخوانده

بودی مثل کرباسی بودی که رنگ نداشت رفتی درس خواندی خورده
خورده اکتساب علم کردی مثل کرباسی که اکتساب رنگ کرد پس تو
جاهل بودی و خورده خورده رنگ شدی و اکتساب علم کردی اینجور
علم را بدان خدا خلق میکند و انعام میکند بهر که میخواهد لکن ذات
خودش دیگر جور عالمی است انجا علمی نیست که مقابلش جهل باشد ذات او
قدرتی نیست که مقابلش عجز باشد همچنین باقی صفات پس صفات خدا
بدان ضد ندارد و مقابل از برای او نیست حالا تعجب کنی چرا که خدا ازنی
که این مطلب را انشاء الله یافتی می بینی در دین و مذهب خودت که
همینجور صفاتیکه مقابل دارد باید اثبات کرد یکپاره جاها هست که اگر بگوئی
خدا کور است جمیع دین ها که از آسمان نازل شده آدم را تکفیر میکنند اگر
بگوئی کر است جمیع دینها تکفیر میکنند پس همین جور صفاتی را که ضد دارند
می بینی در جمیع دین ها اثبات میکنند برای خدا و تو میدانی که ذات او
ضد ندارد و غیر ندارد و صفاتی که ضد دارد مال ذات او نیست دیگر از
اینها

اینها نتیجه بگیر انشاء الله و اعتقاد کن انشاء الله و بعد از آن عمل کن انشاء الله
تا ثمر ببینی اینجور صفات مال خدا است خلق کرده توی ملکش دخلی
بذات او ندارد پس اینجور علوم را بدان علوم انبیای او است علوم
اولیای او است اینجور قدرتها را بدان قدرت انبیاء و اولیای
او است قاعدهٔ کلیهٔ عرض کنم هر چیزیکه می بینی زیاد میشود و کم میشود
اینهم قاعدهٔ باشد بدست تو که اگر فکر کنی چیزهای بزرگ بدست
میآید هر چیزیکه قابل است زیاد بشود و کم بشود بدان پیش ذات خدا
نیست در ملکش خلق کرده آنرا ذات خدا هیچ وقت نمیشود باد کند
بزرگ شود هیچ بار لاغر نمیشود که کوچک شود ذات خدا ذات
خدا است بزرگ را خلق میکند کوچک را خلق میکند ذات خدا نه
بزرگ است نه کوچک در هیچ حاجتی الله اکبر که میگوئی با آنکه خیال
کنی که خدا اینست و بزرگ روز قیامت میآید رو کرسی می نشیند
و از اطراف کرسی بزرگتر است چنانکه آنکسانیکه اعراض کردند

از ائمه‌ها بهمین طور گفتند و باین احمقیها گرفتار شدند پس بدان
خدایتو بزرگ نیست و کوچک نیست این را عرض کنم و ملتفت باشید
که علمی دارند حکما که همینکه یکطرف مسئله را نفی کردند آنطرف مسئله را
اثبات میکنند یا یکطرف مسئله را که اثبات کردند آنطرف مسئله را
نفی میکنند پس باین جهة میگویند که چیزی اگر غیر خدا نیست عین خدا است
و بسیط الحقیقة ببساطتها کل الاشیاء که میگویند باین شبهه است
لکن تو ان شاء الله محکم باش در دین و مذهب و بدانکه چیزی که ضد دارد
باضدادش مقابلی میکند خدا نه کوچک است نه بزرگ خدا کوچک آفرین است
بزرگ آفرین است اگر میگوئی خدا بزرگ است بدان معنیش این است
که یعنی بزرگتر از این است که من وصف کنم او را میگوئی عظیم است
نه معنیش این است که بقدر کوهی است یا بقدر آسمان بزرگ است
یعنی عظیم‌تر و برتر از این است که تو بدانی چه طور است و برتر از
این است که طوری و طرزی برای او اثبات کنی پس این را بدان
که خدایتو

که خدایتو بزرگ آفرین و بزرگ آفرین است خدای تو کوچک آفرین
و کوچک آفرین است خدای تو قوت آفرین است و قوی آفرین است
قوی در ملک اوست قوت در ملک اوست قوت البته مال
قوی است چنانکه علم در ملک خدا است و علم البته مال عالم است
جمیع افعال فرع فاعلند پس علم مال عالم است نه مال ذات خدا
ذات خدا عالم خلق میکند و علم را توی سینه اش خلق میکند قدرت را
خلق میکند و قادر را خلق میکند و ذات او منزه و مبرا است میفرماید
لیس کمثله شیء یک کلمه از خودش بگیر و معنی کن بمطلب برسی این
دستور العمل است خدا یتو داده که کلمه بیشتر نیست نصف سطر نیست
آیه هم نیست لیس کمثله شیء همه اش که کلمه است پس تو می‌بینی رنگ نشسته
توی کرباس و کرباس صاحب آن رنگ میشود پس خدا مثل رنگ نیست
و می‌بینی کرباس توی رنگ در میاید پس خدا مثل کرباس نیست که توی
رنگ در آید شخص بقوت قوی است خدا بقوت قوی نیست شخص

بعلم عالم است خدا بعلم عالم نیست او نه قوت است که تعلق بجائی بگیرد
نه قوی است که قوت باو تعلق بگیرد او اگر عالمی است عالمی است که ضد
ندارد اگر قادرست قادریست که ضد ندارد چرا که ذات خدا مقابل ندارد
بهیچوجه من الوجوه پس آن علمیکه مقابل ندارد نیست جز او در ذات
او بهیچوجه من الوجوه و قادری که بجز او قادری نیست کسی نیست مقابل او
پس بدانکه وضع این قبیل اسمها از برای مبادی است پس مبدء کار
خدا است و منتهیات همه جا باید رو بمبادی کرد روند و اهل هر عالمی باید رو
بکعبه خود کنند اگر چه میدانند کعبه خدا نیست مثل اینکه ناخوش میداند طبیب
خدا نیست مریض هم پیش طبیب و رو باو میکند و درد خود را باو میگوید
دوا هم در دش را او میکند جاهل میداند عالم خدا نیست مریض هم پیش
عالم و از او علم تعلیم میگیرد پس هر ضعیفی باید قویتی پیدا کند هر جاهلی
باید عالمی پیدا کند هر فقیری باید غنیی پیدا کند و همکذا و این فقیر
و این غنی و این ضعیف و این قوی و این جاهل و این عالم همه قوی
ملک شانی

ملک جاشانست و جمیعاً مخلوق خدا هستند پس چون خلق در مقامی
واقع بودند که لابد بودند رو بسمتی کنند و نمیتوانستند رو بجهتی نداشته باشند
چون چنین بود اختیار کرد خداوند عالم سمتی را و این سمت را سمت
خود قرار داد و نه اینکه محض قرار داد و بمحض اختیار حالا باید تعبداً
این کار را کرد و اثری در آن سمت قرار نداد حاشا بلکه در آن مبدء
آثار قرار داده همین طوریکه بیانش میکند که فیه آیات بینات مقام
ما جمیع آیات خود را در آنخانه و در آن مبدء گذارده ایم و تا چنین کاری
نکرده بود جمیع آیات و بینات خود را در آنخانه قرار نداده بود لایق
این نبود که قایم مقام او باشد و سید کل شود که باید همه اطاعت و انقیاد
او کنند پس قرار داد در مبادی آیات بینات آیات الله را حالا دیگر
بخواهی بدانی چه چیز است مختصری عرض کردم بخوان خودش کبیر را
ببین مدار را چه نامها باید بخوانی این اسمها خودشان خدا نیستند
اما اسمها هستند پس وقتی میگوئی رحمان است رحیم است عالم است

قادر است حکیم است رؤف است رحیم است اینها هر یک خودشان خودشان
هستند هیچکدام الله نیستند الله الله است وحده لا شریک له بعد از آن رحمن
پشت سر الله افتاده است دیگر رحیم میتواند پشت سر رحمن بیفتد رحیم
میباید پشت سر رحمن باشد و هر کدام جائی دارند و موقعی دارند پس هر یک
از این اسما خودشان خودشانند هیچکدام ذات خدا نیستند و این
خدا در هر اسمی فیضی عطا میکند رزق میخواهی بگو یا رازق یا رزاق
میخواهی شفا بیابی بگو یا شافی یا کافی و باید مکرر بگوئی وقتی بخواهی از
دشمنت انتقام بکشی یا منتقم یا جبار یا قهار باید بگوئی پس هر یک از
اسما عمل خاصی دارد و کار مخصوصی میکند و تمام اسمای آن همه آن اسماء الله است
دیگر اسماء الله اگر یاد بگیری این حرفها را یکپاره تر آنها را که در هر دعا هست یاد میگیری
می بینی در هر دعا بسیار است یا الله یا رحمن یا الله یا رحیم یا الله یا کریم و هی تکرار میکنی
الله را سر اینها بدست میآید سرش این است که الله ذاتی است جامع
جمیع صفات کمالیه ذاتی است که در بر گرفته جمیع اسمای خدا را خودش

بطوری

بطوری است که گویا اسم نیست مسمی است اما مسمی هم اسمی است از اسما
مشتمل بر همه اسما را دارد لکن رحمن اسمی است از الله رحیم اسمی است از الله منتقم
اسمی است از الله اینها هر یک بکار خود مشغول اند خلاصه باید در هر حاجتی خواست
اسمی مناسب آن حاجت خدا را بآن اسم خواند و آنخانه که محل
این اسماست بطور مثل عرض میکنم دیگر تو پی ببر پس این بدن را خانه ایست که
محل اسمای بسیار است پس یکی از اسمهای او بصیر است خانه ایست که اسم البصیر
آنجا نشسته یکی سمیع است خانه ایست که اسم السمیع آنجا نشسته پس
بدن یکخانه ایست که هم سمیع است هم بصیر است هم شام است هم
ذائق است هم لامس است پس بدان اولیاء الله و بشناس حجج الهیه را
اینها هستند آنخانه که آن آیات الله در ایشان منزل کرده عین الله
اند اذن الله اند جنب الله اند علم الله اند قدرة الله اند بسیاری در اخبار
وارد میشود که مائیم قدرة الله مائیم جنب الله مائیم وجه الله پس خودشان
آن واحد و هم هستند که در ایشان جمیع اسمای خدا نوشته شده

وجمیع اسمها را خداوند با قلم قدرت خودش بر مراتب ایشان نقش کرده
و هر حجتی در وقت حضورش بدنش قطب است برای عالم اجسام خیالش
قطبی است برای عالم خیالات نفسش قطب است برای عالم نفوس نفس آن
حجت حجت است برای نفوس بهمین طور عقلش حجت است برای اهل عالم
عقول بهمین طور فؤاد او حجت است برای اهل عالم افئده پس ایستاده
این شخص بقیة اللهی که در روی زمین است در هر عالمی در مقام قلب و قطب
آن عالم چرا که او خانه ایست که در اول موجودات واقع است و آن خانه
سمت غذا است اسمها هر یکی جائی نوشته شده سطرها هر کدام در جائی
واقع است در خودت فکر کن ببین چشم اینجا است سطری است یعنی
اینجا است سطری است زیر آن و همکذا یا بگو سطرها نوشته شده بسم الله
اینجا نوشته شده زیرش الحمد لله اینجا نوشته شده زیرش الرحمن الرحیم نوشته
شده زیرش مالک یوم الدین نوشته شده پس بگو این آیات الله کتابی هستند
و اینها فاتحه دارند و خاتمه دارند و بر این مطلب داد هم میزنند پس اگر
حقیقة

حقیقت قرآن را بخواهی بدانی چیست بل هو آیات بینات فی صدور
الذین اوتوا العلم قرآن آن است که توی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشته شده
آن است که توی سینه ائمه طاهرین سلام الله علیهم نوشته شده توی سینه علما
نوشته شده همین جور تعبیرات هم بسیار آورده اند حالا که قرآن در آن
سینه ها است دیگر ببین وقتی روحی هم دمیده شود در آن چه میکند
ببین آن اللهی که روی کاغذ نوشته شده روحی ندارد و لکن اگر عیسائی
آمد و در آن کلمه روحی دمید زنده هم میشود دیگر او با حرفها هم که میزند
که انا فلان انا فلان میگوید دیگر یکپاره اسرار است در این عرضها که
میکنم پس وقتی زنده شدند کلمات میته بروح حیات حالا دیگر
حرف میزند پس هر کلمه میگوید من منم با ادعاها هم میکند پس آن
که آن کلمه جامعی که هیچکس نمیتواند از آن تجاوز کند آن کلمه الله است
که جمیع را نسبت بخود میتواند بدهد میگوید همه زیر پای من واقع
خود او فوق جمیع است اما ذات بالائی که این الله یکی از اسمهای

اوست نه اصل چیزی است نه فرع چیزی است نه اول چیزی است نه آخر چیزی است
خلق میکند اصل را و خلق میکند فرع را خلق میکند اول را خلق میکند
آخر را مثل اینکه مخلوقات خود را خلق میکند حضرت امام رضا علیه السلام
صریحاً میفرماید خدا بود و هیچ اسمی نداشت محتاج باسم نبود برای خود
بجهتیکه خود را میخواست دعوت کند تا اینکه خلق کرد مخلوقات را و
مخلوقات محتاج شدند که دعوت کنند او را پس خلق کرد برای ذات
خود اسمهائی چند را و آنها را تعلیم کرد بخلق خود و امر کرد آنها را که
او را با آن اسمها بخوانند و اول آن اسمها علی عظیم بود که از برای خود
اختیار کرد وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین اجمعین

موعظهٔ هشتم شهر رمضان المبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا محمد
و آله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم و مبغضیهم
و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس
من الاولین

من الاولین والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب محکم میفرماید
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً و هدی للعالمین فیه
آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمناً ولله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین
عرض شد که چون مخلوقات در عرصات خودشان بودند و میخواستند
رو بسوی خدا بخود کنند و خداوند عالم در سمتی نشسته بود نه خدا می‌آید
درمیان خلق که خلق او را ببینند و باو توجه کنند و از او سؤال کنند خلق
نمیتوانستند بروند آنجا پیش خدا و آنجا سؤال کنند پس چون در عرصهٔ
خودشان بودند و خداوند خواست با ایشان تکلم کند با زبان خودشان
با آن لغتی که میتوانستند بفهمند و ادراک کنند با آنها تکلم کرد پس طوری
قرار داد که خلق بتوانند با آن چیز برسند همان را تکلیفشان قرار داد
پس اختیار کرد درمیان خودشان بعضی از ایشان را مثل اینکه در ظاهر
می‌بینی که چون خلق میخواستند رو بسمتی نماز کنند و خدا در سمتی نشسته نبود

سمت کعبه را سمت خود قرار داد و حالا دیگر خلق میتوانند رو باین سمت
نماز کنند و هر کس نماز رو باین سمت کرد نماز کرده اطاعت کرده و
قبول است و هر کس وضو بسازد و همه شرایط نماز را درست بجا آورد
از رکوع و سجود و سایر کارهای نماز اما پشت بقبله می ایستد که جمیع علما
گفته اند نمازش باطل است پس از این جهت خدا خواسته عبادت کرده
شود نه از سمتهای دیگر پس هر کس از این سمت عبادت کرد خدا را عبادت
او مقبول است و خدا پرست است و هر کس از سمتی دیگر نماز کرد پشت
کرد بقبله و هی رکوع کرد و سجود کرد و گریه هم توی نمازش کرد نماز نکرده لکن
چه بسیار جهال که مغرور میشوند و خیلی مغرور میشوند و امر بر ایشان مشتبه
میشود پس بسا کسی را می بینند که رو بقبله نماز میکند این مثل است که
عرض میکنم دیگر تو بر هر جا که دلت میخواهد پس بسا کسی که رو بقبله
نماز میکند و کسی پشت بقبله نماز میکند و بسا اینکه آنشخص که پشت بقبله نماز
میکند قرائتش را هم خیلی خوب میکند و لا الضالینش را هم غلیظ
میگوید

میگوید و مدتش را هم میکشد در بین نمازش گریه و زاری هم میکند جاهل
معرور میشود که این چه خوب نماز میکند میگوید این مرد باین خضوع و باین
خشوع باین قرائت باین گریه باین زاری معلوم است این
خوب آدمی است اقلا بقدر آن یکی که هست بسا جاهلها که خیال کنند
او بهتر نماز میکند او خضوعش بیشتر است خشوعش بیشتر است جاهل
اینجور مغرور میشود اما شخص عاقل دانا میداند که آنکه پشت بقبله نماز
میکند رو بشیطان ایستاده و گریه ها را در نزد شیطان میکند و خطابات
خود را در نزد شیطان میکند و از برای شیطان رکوع و سجود میکند مثل
بت پرستان که رو ببتها میکنند و گریه میکنند و خضوع و خشوع میکنند
و تو میدانی که بتها و سنگها خدا نیستند شیطانند باین صورت
در آمده اند در زمان موسی در بنی اسرائیل شخص عالمی بود خیلی
او عاش میشد و اقعا هم خیلی چیزها را راه میبرد و شخص مرتاضی بود
و گریه و زاری بسیار میکرد شبها و روزها در مغارها عبادت میکرد

و ریاضت میکشید چون شخص عاقلی بود یکوقتی بخود آمد بفکر افتاد با خود
گفت خوب من اینهمه علم که دارم اینهمه هم که ریاضت میکشم در حضور
کسی هم که این کارها را نمیکنم در خلوات گریه و زاری میکنم ریا و سمعه هم
که نمیکنم مع ذالک چه طور شده عبادات من اثر ندارد و دعاهای
من مستجاب نیست چرا یکپاره فکرکرد عقلش بجائی نرسید باز چون شخص
عاقلی بود رفت پیش حضرت موسی و عرض کرد من در مسئله بسیار در مانده
ام و آن این است که اینهائی که تابع تو هستند بسیار میرا می بینم
جاهلند و اعمالی را که بعمل میآرند همه سر و دست شکسته و در اینکه
آنها عالم هم نیستند حرفی نیست ریاضتی هم نمیکشند حرفی نیست
بر میخورند بر میخوابند اگر عملی هم بکنند سر و دست شکسته میکنند
مع ذالک می بینم اثر دعاهای اینها ظاهر است و من هر چه دعا میکنم
اثری در دعا خود نمی بینم و من می بینم خود را اعلم از اینها تو هم
میدانی که من اعلم ریاضت هم خودم میدانم که چه قدر میکشم
وباز خودم

و باز خودم از خودم خبر دارم که برای مردم ریاضت نمیکشم ریا نیست
سمعه نیست بلکه مردم توی مغارها در خلوتها گریه و زاری میکنم کسی
خبر ندارد و من چه قدر زحمت میکشم و اینها را برای خدا بعمل میآورم مع ذالک
یک دعای ما مستجاب نمیشود سر اش چه چیز است تو هر وقت میروی مناجات
کنی با خدا بخود بپرس که سبب این چیست موسی وقتی رفت بمناجات
عرض کرد خدایا تو میدانی چه سؤال کرده آن سائل و چه تحیری دارد من
جوابش را چه بگویم وحی شد بحضرت موسی که من احتیاج بزحمت کشیدن
مردم ندارم مگر اینکه من خدائی هستم مالک ملک و صاحب ملک هست
میدارم که مرا بپرستند از راهیکه من میگویم بیایند بیایند از همان
راهیکه امرشان کرده ام میخواهم رو بمن بیایند آن راه هم با آنکه راه
آسانی باشد و آن راه دیگر را با خیلی مشکل هم باشد و آن راه مشکل را
من نخواسته ام از راهیکه باید بیایند و بمن برسند و از من بخواهند
و من عطا کنم هر کس آمد و مرا خواند و مرا عبادت کرد از او قبول میکنم

حالا سبب اینکه این جهال دعاشان مستجاب است اینست که اینها
در تو شک و شبهه ندارند میدانند تو یک رسول من هستی و من راه آشنائی
پیششان گذارده ام باین جهة وقتی مرا میخواستند دعاشان را مستجاب میکنیم
و اما شخص عالم مرتاضی که بسیار عبادت میکند و گریه و زاری بسیار میکند
و برای مردم هم میکند راست میگوید لکن این در تو شک دارد و یقین
ندارد و بر حقی از این جهة از آن راهیکه من خواسته ام که تو باشی داخل
خانه توحید نشده حالا که از آن راه داخل خانه توحید من نشده حالا
دیگر هر چه هم ریاضت بکشد این زحمت میشود برای خودش هیچ از حلیش
میرد مثل خری که آن را آسیا بسته باشند این خر هر چه میرود باز سر جای
خودش است و همین طورها هم قربش کرده اند مثل بمانید عبادت را از
راهش بکنید از روی شعور و ادراک عبادت کنید خیال نکنید که هر کس
زحمت بیشتر کشید او مقرب تر است حاشا این خدا خدائی است
که از روی معرفت اجابت را قرار داده نه از روی زحمات شما دقت
کنید انشاءالله

کنید انشاءالله و بدانید که زحمات را حیوانات از انسانها بیشتر میکشند
اگر بمحض زحمت کشیدن بآدم چیز بیشتر میدادند باید الاغ مجتهد العصر
و الزمانی باشد چرا که الاغ از همه بیشتر زحمت میکشد این خر بیچاره را هی
بارش میکنند هی بخش میکنند هی باید راه برود پس از زحمت بسیار خیال
نکنید که چیزها نشان آدم میدهند و چون سخن کشید باینجا بهیت
شرحش را بکنم عیب ندارد بسیاری از جهال همین که دو رکعت نماز بکنند
شبی را بیداری میکشند دو رکعت نماز میکنند حالا دیگر نازی میکنند
روی زمین که راه میروند خیال میکنند که مستجاب الدعوه شدند مقرب الخاقان
شدند شما انشاءالله بدانید اینها از روی جهالت و خدا نشناسی میگویم
تو هم انشاءالله چشمت را باز کن و هوش خود را بکار ببر فکر کن ببین آخر این
الاغ هم مخلوق خداست خدا چرا بزحمتهای بسیاری که این الاغ
میکشد رحمش بالاغ نباید برسد چرا ترحم بالاغ نمیکند و این الاغ بیچاره
اینقدر زخم میشود اینقدر بارها میکشد اینقدر راه میرود این قدر زحمت میکشد

و هیچ ترحمش نکرده چرا این را المجتهد العصر والزمانی نکرد چرا این را مقرب
الخاقانش نکرد همچنین باز ببینید اگر کسی از ریاضتها چیزی میشد از خواب
نکردن چیزی به آدم میدادند باید سگها مقرب الخاقان باشند خیال نباشید
که بگویند فلان آقا کم میخورد یا خیلی نماز میکند یا گریه میکند این آدم خوب است
نه دقت کن ببین علمش چیست فضلش چیست معرفتش چه قدر است
ببین خدا شناس است یا نه خدا ترس است یا نه خدا امید اند اغلب مردم
هنوز خدا را نشناخته اند و الا اگر کسی خدا را بشناسد محال است که از خدا نترسد
کسی که بشناسد سلطان قهار را هر قدر شجاع باشد وقتی میرود در حضور سلطان
می بینی دست و پایش سست میشود آنهائی که نمیترسند بدان که نشناخته اند
خدا را «انما یخشی الله من عباده العلماء» صریح قرآن است میفرماید
این است و غیر این نیست که میترسند از خدا کسانی که علم دارند که خدا را
می شناسند حالا اینهائی که نمیترسند علم ندارند اگر چه ضرب ضربا ضربوا
خوانده اند و خیلی یاد گرفته اند و هر چه یاد گرفته اند بیش از قاطرچیهای

عرب

عرب یاد نگرفته اند حالا مایه فضیلتشان همه همین شده که من ضرب ضربا
ضربوا خوانده ام یک عمامه سعیدی هم سرش گذاشته ضرب ضربا ضربوا
خوانده حالا دیگر عالم شده و همه عالم باید اطاعت او را بکنند شاید وقت
کند انشاء الله دست نگه داشته باشید نمونه را که بدست شما داده هر کس نترسید
از خدا اگر چه بلعم باعورا باشد که باز علم ندارد و اینهائی که دارند علم نیست
بلعم باعورا خیلی چیزها میدانست این بلعم شخصی بود که بنا بر حکایتی در مجلس
درس او چهار فرسخ در چهار فرسخ شاگرد می نشستند و درس برایشان
میگفت و شما بدانید کسیکه چهار فرسخ راه شاگرد در مجلس درسش بنشینند
و برایشان درس بگوید صدایش باید صدائی باشد که بهمه برسد و هیچ صدائی
محال است که اینهمه راه برود و معلوم است این ملعون تصرف باطنی هم
داشته سحری شعبده داشته که صدای خود را باین چهار فرسخ راه میرسانیده
علمش اینقدر بوده که اینقدر طالب داشت و تصرف هم داشت که صدایش را
باینهمه میرسانید با وجود این علم و این تصرف چون از خدا نترسید

مثلش را خدا میزند میفرماید مثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه
یلهث مثل سگ میماند این بلعم که هر کار یش بکنی وق وق خود را میکند
چه اعتنا باو بکنی چه نکنی کارهای سگی خود را میکند خلاصه پس عرض میکنیم
بدانید هرکس از خدا ترسید خدا را شناخته و هر کس از خدا نترسید
خدا را نشناخته خدا ندارد که از او بترسد بجهت منفعتی که از مردم باو
برسد پشت بقبله کرده و نماز میکند تحت الحنکش را در آورده و گریه میکند
خل و پورش سر بهم گذارده این کارها را میکند که تو نگاه تش بدهی یک
زهر ماریش بدهی بخورد و پس بدان انشاء الله که نه از ریاضتهای بسیار
و کم خوردن انسان مقرب درگاه خدا خواهد شد اگر چنین بود سگهای
دنیا باید مقربُ الخاقان باشند ببین کدام روزه دارست بقدر سگ
قناعت کرده باشد سگر ایک استخوان پیشش بیاندازی میخورد
و قناعت میکند شبها جمیعش بیدارست ببین شبها هر شب تا صبح
احیا میکند جمیعش وق وق میکند و هیچ فرق نمیکند پیش خدا
خدا میداند

خل و پورش زبان اهل کرمان است یعنی آن زن و آن مرد یعنی این سر بهم گذارده

خدا میداند وق وق سگ با صدای جهال هیچ فرق نمیکند صدای جهال
پیش خدا بعینه صدای سگ است میرود رو با سمان لکن جهال البتّه
بگویند این احیا بیدار و مناجات میکند خدا در باره اینها میفرماید
ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاءً و تصدیة مغرور نکنند شما را که
در گرد این خانه کعبه بر آیند جهال و این صداها را بلند کنند و میآیند
اهل جاهلیت در گرد خانه گریها میکردند خدا از حال ایشان خبر داده فرمود
صدای اینهائی که در خانه مناجات میکنند مغرورت نکنند ای شخص غافل
صدای اینها صدای مکائیست که هیچ معنی توش نیست اگرچه باز این
معنی دارد و خر میفهمد آب باید بخورد مکاء ان صدائیست که آن
کسیکه حیوان آب میدهد سوت میزند که حیوان آب بخورد میفرماید نیست
صدای آنها مگر صدای مکاء و مگر تصدیه که هیچ معنی ندارد و باز از
تصدیه گوسفندها می فهمند که بهمراه شبان خود بروند و تصدیه صدای
دست بدست زدن شبانانست که گوسفندان بیایند و این صدا

خدا میداند که بقدر مکاه و بقدر تصدیه معنی ندارد ابداً چرا که اینها خدای
خود را نمی شناسند چرا که خدا خود را شناسانیده باین خلق مگر بواسطه محمد
و آل محمد سلام الله علیهم و هر کس ایشان را نشناخت تا بان خدا را نشناخت
خدا را نشناخته اگرچه خدا خدا بگوید تو ببین یهودیها هیچ انکاری از
خدا ندارند و خدا میگویند و نصاری انکاری از خدا ندارند خدا میگویند
سنیها انکاری از خدا ندارند نواصب انکاری از خدا ندارند خوارج انکاری
از خدا ندارند انکاری از حضرت امیر کرده اند که خوارج شده اند اغلب
این خوارج آنهائی که سفر کرده اند و عربستان رفته اند معلوم است
دیده اند آنها را اغلبشان خیلی مقدس هم هستند خیلی سبیلهاشان را
از بیخ می چینند خیلی تقدس میفروشند نماز زیاد و گریه و زاری زیاد میکنند
مع ذالک با امیرالمؤمنین بدند و تو میدانی که از اهل جهنمند بدتر از
سگند از سگ نجس ترند پس عرض میکنم که خدا از راهیکه خواسته و اختیار
کرده خلق را خواسته از همان راه داخل شوند براو پس راه عبادتی

قرارداده

قرارداده و از همان راه باید عبادت کنند او را و اگر از غیر آن راه
عبادت کنند قبول نمیکند و راه معرفتی قرار داده که اگر از غیر آن راه
بخواهند معرفت حاصل کنند نتوانند آن هم بعینه مثل راه عبادت است
پس در راه عبادت اول باید وضو بگیری و روت را به قبله کنی و رو
باین طرف نماز کنی تا خدا قبول کند همچنین وقتی بخواهی او را بشناسی
اول راهش را پیدا کن راهش را که پیدا کردی میشناسی و الا اینجور که
مردم میشناسند اگر شناختن است پس چرا دین ندارند اگر شناختن
خدا این طور است پس چرا یهودیها که اینجور خدا را شناخته اند بآنها میگوئی
بیدین چرا نصاری که اینجور خدا را شناخته اند بآنها میگوئی بیدین سنی
را چرا بیدین میگوئی پس انشاءالله وقتی که ببینی این حرفها را محض
حیدری و نعمتی میگوئی محض اینکه ما شیعه ایم و آنها سنی یا واقعاً
فهمیده و از روی بصیرت و از روی دین است محض حیدری
و نعمتی است که فحش میدهی بدشمنان پیغمبر آخر الزمان یا فهمیده

وازروی یقین است پس بدان که دین و مذهب تو این است که
دوست بداری دوستان محمد و آل محمد را سلام علیهم هم چنین دین و مذهب
تو این است که دشمن بداری دشمنان محمد و آل محمد را با یهود یها باید
آدم یباشد دیگر حالا یهودی هم بندهٔ خدا است چه کارش داری این دین
نشد یهودی دشمن پیغمبر است دشمن خداست باید تو تبری کنی ازاو
باید دشمن بداری او را این دین است و این مذهب که والی لمن والا
کم وعدو لمن عاداکم در جمیع زیارات و در دعاها در قرآن از اخبار
مضامین بسیار است پس دقت کنید ان شاء الله بدانید هر کس خدا را
شناخت بواسطهٔ ائمه طاهرین خدا را شناخته و هر کس ایشان را
نشناخت و آنوقت اسمی از خدا میبرد و آن اسم خدا را در ذهن
و در خیال خودش گذارده و او را می پرستد و خدای او بداند
خدا نیست چرا که راه خدا منحصر است در ائمه طاهرین سلام الله علیهم
هر کس از غیر این راه رفت و خیال میکند بجائی رسیده بدانید بدرک
اسفل رسیده

اسفل رسیده پس ان شاء الله دقت کنید و این قاعده را محکم کنید در دل
خود یعنی آنهائی که در دلتان میخواهد دین داشته باشید و الا آن
کسیکه دلش دین نمیخواهد من کارش ندارم میخواهد منافق باشد باشد
هر غلطی میخواهد بکند شما ان شاء الله سعی کنید خودتان دین داشته باشید
آنچه را عرض میکنم فراموش نکنید یادتان نرود بدانید خدا امر الخصوص
قرار داد شما مباشید مثل وحدت وجودیها که بگوئید همه کس میگوید خدا
خدا همه جا هست و هیچ جا نیست داخل است در همه جا خارج است
از همه جا و اگر داخل است در همه جا پس توی میکده هست توی خمی هست
توی بتخانه هست توی بت هم هست توی مسجد هم هست و اگر نیست
هیچ جا که توی میکده نیست توی خمی نیست توی بت و بتخانه نیست
توی مسجد هم نیست فرق نمیکند صوفیه از همین راه رفتند که گمراه
شدند گفتند تو اگر چشمی داری آن حقیقت را ببین وجود را ببین همه جا
وجود را ببین خدا همه جا هست پس برو شراب بخور چنده بازی کن

رقاصی کن هر کار میخواهی بکن خدا همه جا هست و اگر خدا را میشناسی بمسجد
هم بروی چه فایده دارد دیگر تو پس مذهب آنها تو خدا پرست باشی
دیگر میخواهی پشت بقبله نماز کن میخواهی رو بقبله میخواهی بمحمد اقرار کنی
میخواهی بموسی و آنوقت محمد را دار زنی و اینها تمامی را که عرض میکنم صریح
کلمات خودشان است و در کتابهاشان و شعرهاشان از این قبیل
بسیار است که میگویند گاهی بصورت موسی است خدا گاهی بصورت
فرعون و هم چنین میگویند خدا گاهی بصورت علی است گاهی بصورت
عمر است پیش علی بروی پیش خدا رفته پیش عمر هم بروی پیش خدا رفته
چه فرق میکند بابا ما همه طالب مولی المولی هستیم تو هر جا او را دیدی برو
همانجا او پیدا است از هر در و دیوار و هر سنگ و کلوخی دیگر بسا آیه
قرآنی هم بطور شبهه بخواند که اینما تولوا فثم وجه الله شما اشخاص
بفکر خود باشید و فریب اینجور مزخرفات را نخورید فکر کنید ببینید
که این خدا نباشد همیشه این بود که اعمال مخصوصی را برگزیده و باقی
اعمال را

اعمال را وازده می بیند اعمال بت پرستان را وازده از انبیا
بروید یا دیگر بیاید آدم که آمد آمد شریعت قرار داد گفت اینجور بخورید
اینجور مخورید این جور راه بروید اینجور راه مروید این کارها را بکنید
این کارها مکنید و همچنین هر یک از انبیا که آمدند اعمال مخصوصی
قرار دادند و باقی را وازدند حالا دیگر بعد از آمدن انبیا بعد از آنکه
که آدم آمد و گفت و حالی اولادش کرد بخواهند خودسری کنند و کلمه
بزمین بزنند قبول نمیکنند همچنین نوح آمد و حرفش و سخنش همین
بود که شما باید تابع من باشید شما ببینید اگر بپسند مردم و هوا
و هوس مردم خدا راضی بود که هر کسی خودسر باشد بخیال خودش هر جا
بخواهد برود و هر چه بخواهد بگوید هر چه بخواهد بخورد هر چه بخواهد رفتار کند اگر
رضا این بود هیچ نبی نمیفرستاد اینهمه معجزات و خارق عادات
بدستشان نمیداد جبرئیل لغو است و اینهمه جنجال و دستان برای چه
برای اینکه ما خودسر باشیم پس جمیع وضع انبیا بر این است که

های مخصوصی را خدا خواسته جمیع رحمات انبیا و اولیا همه برای
همین است که اعتقاد مخصوصی از شما خواسته است آن اعتقاد مخصوصی
را که خدا خواسته از تو اگر آنجور اعتقاد کردی نجاتت میدهد خدا
اعمال مخصوصی از تو خواسته دیگر باقی عملها را که نگفته از تو نخواسته
همینکه هیچ رائی هوائی هوسی اجتهادی میخواهی بکنی خودت میخواهی
کاری بکنی خودت بر میدارد آنچه میکنی باید از روی وحی باشد
پس اینها اگر دقت کنید به بینید خداوند جهة معرفتش را ائمه طاهرین
سلام الله علیهم اجمعین قرار داده و این حرف خیلی کم بگوش مردم
میرود و محل تعجب است و محل انکار است میگویند ما خودمان میتوانیم
خدا را بشناسیم چرا که می بینیم هیچ ما یاد پیغمبر نیستیم پیش خود می نشینیم
فکر میکنیم که این زمین و آسمان را یک کسی ساخته آنکسیکه ساخته
اسمش خدا است می بینیم ما هیچ امیرالمؤمنین یادمان نیست و می
نشینیم فکر میکنیم که ما را یک کسی ساخته آنکس اسمش خدا است وهکذا
یادم هیچک

یادمان هیچیک از ائمه نیستیم و خدا میشناسیم پس میتوانند خلق جاهل
به پیغمبر باشند و خداشناس هم باشند غالب مردم همین طور خیال
میکنند و کیشان این است و مذهبشان این است و غالب این است
که کسانیکه صاحبان این دینند با صاحبان دین و مذهب دشمنی
میکنند پس عرض میکنم تو خودت را نجات بده مردم بهر درکی میخواهند
بروند تو خودت دو دستی سر خود را بگیر میخواهی خدا بشناسی
ببین در زیارت میخوانی من اراد الله بدأ بکم و من وحده قبل
عنکم و من قصده توجه بکم هرکس که اراده میکند خدا را ابتدا بشما
میکند هرکس و آل از آدم گرفته تا موسی تا عیسی تا جمیع انبیا
را و اولیا و اوصیا هر کدام هر کدام خواستند اراده کنند خدا را
امام خود قرار میدادند ائمه شما را ایشان را مقدم میداشتند و بواسطه
ایشان خدا را میشناختند و هر وقت میخواستند عبادت کنند
خدا را از آدم تا خاتم هر نبیی هر ولیی هر وصیی وقتی میخواستند

توجه کنند بخدا با ائمه شما توجه میکردند وعرض کردم شخص تا از این در
داخل نشود خدا قبول نمیکند از او اگر خدا میخواست از غیر این در
او را بخوانند اگر میخواست قادر بود چنانکه خودشان فرمودند خدا
قادر بود که بدون واسطهٔ ما خود را بشناساند بخلق لکن راهش این چنین
قرار گرفت که ما را وسیله معرفت و وسیله عبادت خود قرار
داد حالا چنین کرده ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله
من فضله چکار میتوانند بکنند جنگ خدا میتوانند بروند پس
ایشانند والله که معرفت ایشان معرفت خداست هر چه میخواهی
خدا را بهتر بشناسی ایشان را بهتر بشناس هر قدر ایشان را بیشتر
شناختی خدا را بیشتر می شناسی هر قدر فضیلت ایشان را بهتر
دانستی صفات خدا را بهتر دانسته چرا که ایشانند آنخانهائی
که نور توحید در آنخانهاست و توحید مخصوص آنها شده و در
جائی دیگر نیست پس مباشید مثل وحدت وجودیها که بگوئید هر جا که

بروی

بروی خداست میخواهی بمسجد برو میخواهی بمیکده برو خیر حاشا
همه جا خدا نیست خیلی از جاها دام شیطانست اگر کسی برود بجای دام
شیطان می افتد اما خدا ایشان در صراط ائمه طاهرین نشسته
ان ربک علی صراط مستقیم صراط مستقیم و راه خدا ائمه طاهرین اند
خدا در همین راه نشسته که راه راستست خدا در راه کج و دام
ننشسته امر تو مخصوص بجماعتی است میفرماید الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح این نور جای بخصوصی است
اینها همه در خانه بخصوصی گذارده شده فی بیوت اذن الله ان
ترفع و آن بیوتی است که خدا اذن داده و مشیتش چنین قرار
گرفته که مرتفع باشند و آن بیوت والله خانهای خشت و گل نیستند
آیه قرآن را بخوان تقلید هم اگر میکنی تقلید قرآن را بکنی از دیگران
تقلید مکن پس میفرماید فی بیوت آن نور خدا و آن قندیل و آن
چراغ و آن چراغدان در خانهائیست که اذن الله ان ترفع اذن

داده خدا آنجا نهار رفیع الشان باشند در این خانهها خانههای
خشت و گلی نیستند چرا که بعد در آیه بعد میفرماید رجالٌ خیال
نکنی که خانه خشت و گل را گفتم بلکه رجالٌ لا تلهیهم تجارةٌ ولا بیعٌ
عن ذکر الله پس اینجا نهار رجالی چند هستند مردانی چند هستند
که هرگز فراموش نمیکنند خدا را و همه خدا در ایشان مذکور است
ظاهرشان ذکر خداست و باطنشان ذکر خداست هیچ ندارند
از خود و آنچه دارند از خداست چرا که معصومند
از هر نقصی و عیبی این عصمت را وقتی درست از پیش بالا میروی
می‌بینی هیچ شیطان شرکی در ایشان ندارد آنچه دارند از خداست
هیچ شریک نشده شیطان در ایشان در نطفه مردم شرک شیطان
بسیار است باین جهت مشرک شده اند و بدانید که حجج الله هیچ
مشرک نیستند بخدا و خود پس هیچ چیز در ایشان نیست مگر
که آنچه مخصوص خداست زیرا که شرح این را مکرر عرض کرده ام در هر مرتبه
درمقام

در مقام خودت اشاره اگر میتوانی فکر کن ببین تو ئی آن شخص که ایستاده
و آن ایستاده را تو بعمل آورده و حادث است از حادثها که
خود تو او را ساخته و با او گفته بایست او هم ایستاده حالا ببین آن
شخص ایستاده هرچه دارد از زید دارد تو هی بدن خودت می‌بینی
خدا اگذارده در بدن خودت سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
ببین تو خودت می ایستی و این ایستاده ذات نیست و این را
تو یک چه خورده دقت کن و بیاب چه عرض میکنم وقتی می‌نشینی ایستاده
فانی میشود و تو هستی پس بدان که ایستاده ذات تو نیست پس
تو ایستاده نیستی اما ایستاده کار توست و تو ایستاده وحده
لا شریک له حالا ببین که این ایستاده جلوه توست قائم مقام
توست یا بگو اثر توست یا بگو عکس توست در آن آینه پس این
ایستاده را تفحص کن تجسس کن در خلال دیارش ببین غیر است
یکسر است زمینست آسمان است ببین غیر از خود کیست غیر از تو

داده خدا آنخانها رفیع الشان باشند در این خانها خانهای
خشت و گلی نیستند چرا که بعد در آیه بعد میفرماید رجال که خیال
نکنی که خانه خشت و گل را گفتم بلکه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع
عن ذکر الله پس اینخانها رجالی چند هستند مردانی چند هستند
که هرگز فراموش نمیکنند خدا را و همه خدا در ایشان مذکور است
ظاهرشان ذکر خدا است و باطنشان ذکر خدا است هیچ ندارند
از خود و الله مکرر از خدا آنچه دارند و الله از خدا است چرا که معصومند
از هر نقص و عیبی این عصمت را وقتی درست از پیش بالا میروی
می بینی هیچ شیطان شرکی در ایشان ندارد آنچه دارند از خدا است
هیچ شریک نشده شیطان در ایشان در نطفه مردم شرک شیطانها
بسیار است باین جهة مشرک شده اند و بدانید که حجج الله هیچ
مشرک نیستند بخدا ابدا پس هیچ چیز در ایشان نیست مگر
که آنچه مخصوص خدا است راهش را مکرر ها عرض کرده ام در هر مرتبه
درمقام

درمقام حضرت اشتاالله اگر میتوانی فکر کن ببین تو نه آنشخص که می ایستی
و آن ایستاده را تو بعمل آورده و حادث است از حادثها که
خود تو او را ساخته و با او گفته بایست او هم ایستاده حالا ببین این
شخص ایستاده هر چه دارد از زید دارد تو بی بدن خودت می بینی
خدا گذارده در بدن خودت سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
ببین تو خودت می ایستی و این ایستاده ذات نیست و این را
تو یکه خورده دقت کن و بیاب چه عرض میکنم وقتی می نشینی ایستاده
فانی میشود و تو هستی پس بدان که ایستاده ذات تو نیست پس
تو ایستاده نیستی اما ایستاده کار تو است و تو ایستاده وحده
لا شریک لک حالا ببین که این ایستاده جلوه تو است قائم مقام
تو است یا بگو اثر تو است یا بگو عکس تو است در آن آینه پس این
ایستاده را تفحص کن تجسس کن در خلال دیارش ببین عمر است
بکر است زمین است آسمان است ببین غیر از خود کیست غیر از تو

کسی نیست پس این ایستاده اگر هیئتی دارد مال زید است مال هیچکس دیگر
نیست اگر رنگی دارد شکلی دارد چشمی دارد گوشی دارد بینی دارد و دستی
دارد پائی دارد و مال کیست مال ایستاده ایستاده مال کیست مال زید
خیلی واضح است انشاء الله اگر فکر کنی پس این شخص ایستاده می بیند
می شنود حرکت میکند ساکن میشود هر کس که میخواهد معامله کند با زید
با این شخص ایستاده معامله میکند و این شخص ایستاده ظاهرش باطنش
همه از جانب زید آمده باطنش روحی است از جانب زید آمده
ظاهرش بدنی است از جانب زید آمده باز فکر کنی چشمش از کجا
آمده از پیش زید گوشش از کجا آمده از پیش زید پس زید است که
می بیند زید است که میشنود زید است که میدهد و عطا میکند زید است
که منع میکند هیچ فرقی مابین زید و ایستاده نیست الا یک فرق
و آن این است که ایستاده هیچ از خود ندارد اما زید ایستاده را
دارد چیزهای دیگر را هم دارد این ایستاده بغیر از خود هیچ مالک نیست
زید است

زید است ایستاده پس این ایستاده مملوک زید است پس میگوید این
شخص ایستاده لا املک لنفسی نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حیوة ولا
نشوراً من هیچ ندارم آنچه دارم از زید است که دارد کار
میکند زید وقتی ایستاد من ایستاده هستم وقتی نشست من فانی
میشوم والله بهمین نسبت واقع شده انبیاء و اولیاء خدا در اصول کافی
که کتابی است که همه کس میشناسد و معروف است آن کتاب هست در
حدیث غریبی که میفرماید درباره مؤمنین چه جای معصومین وقتی
مؤمنین اینطور باشند که در این حدیث میفرماید معصومین چه
چه خواهند بود در حدیث قدسی میفرماید انما یتقرب الی العبد بالنوافل
حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به
و یده التی یبطش بها این است و غیر این نیست که مقرب میشود شخص
مؤمن بواسطه نافله گذاردن و چون نافله گذارد و نزدیک شد بمن
نزدیک میشود آنقدر که از نزدیکی میگذرد و نزدیکتر از نزدیکی میشود

تا اینکه میشوم من چشم او و من از چشم او می بینم من میشوم گوش او
و من از گوش او میشنوم من میشوم دست او و من از دست او میگیرم
و میگیرم در حدیثی دیگر پیغمبر باید من میشوم پای او و بپای او حرکت میکنم
دیگر حالا ببینید در باره مؤمنی که همین قدر که ریا نکند و سمعه نکند
و با خدای خودش درست راه رود و نوافل را درست بعمل آورد
خدا در باره او پیغمبر باید چون بنده مقرب شد بمن بکو بطلب نافله کذارد ...
من میشوم چشم او و من میشوم گوش او حالا دیگر ببینید انبیا و اولیا
چه مقامی دارند ضرورت شیعه براین قائم است که هیچ بیتی و هیچ وصی
کناه نمیکنند شرک شیطان در ایشان نیست چرا که بنص آیه قرآن
کسی هست از اولاد آدم که شیطان از او مایوس است خود شیطان گفته
لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین پس معلوم است که
عباد مخلصین هستند که شیطان مایوس است از آنها خودش مستثنی
کرده و طمع نکرده در آنها پس روی زمین هستند جماعتی که شرک شیطان
نیستند

نیستند مایوس شده شیطان از آنها پس وسوسه نمیکند در توحید
از برای ایشان و نمیتواند وسوسه کند وسوسه نمیکند در نبوت از
برای ایشان و نمیتواند وسوسه کند وسوسه نمیکند در امامت از برای
ایشان در جمیع اصول دین در جمیع فروع دین در جمیع مسائلی
که متعلق بدین و مذهب است شیطان مایوس شده از ایشان
هیچ جهلی بر ایشان باقی نمانده هیچ شکی هیچ شبهه بر ایشان باقی نمانده
و ایشانند آنجماعتی که پیغمبر باید ان لنا فی خلف عدولا ینفون
عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین
پیغمبر باید در هر زمانی عدولی چند از جانب ما هستند در میان
مردم اولا ببین که ائمه طاهرین شهادت داده اند بر عدالت
آنجماعت خبر داده اند عدالت آنجماعت را ائمه غیب هم میدانستند
اقلا اینقدر را بدهید که ائمه از روی هوا و هوس حرف نمیزنند
هرچه را که خدا گفته میگویند هرچه را پیغمبر گفته میگویند پس آنها کو بگویند

که از برای ما عدول چند هستند چنان عدول لیکه ائمه شهادت داده اند
که آنها عادلند شب توی خانه اش زنا میکند همچنین شب توی خانه اش
توی خلوت حرام نمیخورد و رشوه نمیخورد مال مردم را مال مردم میدانند
هیچ تصرف در مال مردم ندارند هیچ طمع ندارد هیچ طالب دنیا نیست
بجهتیکه میفرماید حب الدنیا راس کل خطیئة دوستی دنیا سر همه گناهان است
حب دنیا در واقع وقتی اشکال حب دنیا بدتر است از زنا و قتل
نفس چرا که از اینها انسان یکوقتی متنبه میشود توبه میکند اما از محبت دنیا
کردن بچیزی کسل نمیشود در دوستی انسان هیچ کسالت نمی آرد برات
کسی را که دوست بداری هرگز از معاشرت او کسل نمیشوی این
دوستی با انسان هم منحصر نیست محبت بهر چه پیدا شد کسالت ندارد
محبت اسب باشد محبت خانه باشد هر چه باشد دیگر کسالت بر نمیدارد
پس کسیکه دنیا را دوست میدارد هرگز کسالت نمیکند از جمع دنیا
هرگز متنبه از آن نخواهد شد پس این توبه نمیکند بسا کسیکه زنا میکند
آخرش

آخرش نادم میشود بسا کسیکه دزدی بکند آخرش پشیمان میشود بسا کسیکه
فحاشی و کج خلقی میکند وقتی غیظش تمام میشود میگوید بدکاری کردیم
نانجیبی کردیم رذالت کردیم که فحش دادیم عرض از هر گناهی یکوقتی
آدم پشیمان میشود اما حب دنیا چیزی است طبع محبت کسالت نمیآرد
کسی دوست داشت دنیا را دیگر کسالت نخواهد کرد پس متنبه از آن
نخواهد شد پس دوستی دنیا راس کل خطیئة است و ائمه علیهم السلام
طالبان دنیا را سگ نامیده اند الدنیا جیفة و طالبها کلاب
دنیا مرداری است گندیده و طالبان آن سگها هستند حالا دیگر
ببینید اینهائی را که طالب دنیا هستند البته میدانی که عادل نیستند
چرا که کاری میکند بدتر از زنا و لواط و قتل نفس گیرم زنا نکند از ترس آبرویش
میترسد گیرم که دزدی نکند میخواهد چه را با عرضه بدارد هیچ از این
گناهان را مرتکب نشود همینکه دیدی محبت دنیا است فاتهموه علی دینکم
پس هیچ اعتنائی باو نیست بدانید که از جانب ائمه طاهرین هست

کسیکه از جانب ایشان است عدلست که در خلوت مثل بیرون
از خدا میترسد بلکه در خلوت بیشتر میترسد آنجا بهتر هستند که خود
بهتر توجه دارد در میان مردم اگر توجه را ندارد و اگر تذکر برایش
نمیاید پس در میان مردم با غافل بشود با چیزی از دستش در رود
لکن در خلوات نهایت سعی را بعمل می آرد که حفظ دین بکند پس
عادلست پس عدولی چند در روی زمین هستند که دین را حفظ میکنند
اگرچه لفظ عالم توی حدیث نیست لکن شیعه که نگاه میکند بلحن حدیث
میفهمد بیان میفرماید در هر عصری عدولی چند هستند که نفی کنند
از دین تحریف غالین و انتحال مبطلین و تاویل جاهلین را کسی که علم
توحید نداشته باشد تا کسی علم توحید نداشته باشد کسانیکه در توحید
شبهه خدشهها میکنند نمیتواند رفع آنها را بکند تا کسی علم در نبوت نداشته
کسیکه علم نبوت ندارد کسانیکه شبهها در نبوت میکنند نمیتوانند
رفع آنها را بکند تا کسی علم بامامت نداشته باشد هیچ شک و شبهه
که در

که در امامت وارد آید نمیتواند رفع آنها را بکند پس باید اینها عالم
باشند بلکه باید حکیم باشند عادل باشند پس اینهایند که شیطان مأیوس است
از آنها و بحفظ امامشان محفوظند وقتی در شیعیان امر این طور باشد
حالا دیگر امام را سلم بدان که شیطان کوچکتر از آنست که طمع بتواند بکند
که رو بامام بکند بجهتی که هر جا برها امام شیطان از آنجا فرار میکند مثل نور
و ظلمت بلکه نور و ظلمت برای اینجا مثل نیست و ائمه امام تمامش نور است
و شیطان تمامش ظلمت است با هم کارسازی ندارند پس بدانکه ائمه
طاهرین نور صرفند که هیچ ظلمت در ایشان نیست و توحید صرفند که هیچ شرکی
در ایشان نیست پس ظاهرشان ظاهر توحید است و باطنشان باطن
توحید است جمیع چیزهاشان منسوب بخدا است حالا برای اینها حدیث
وارد شده یا نشده تو برو توی زیارتهاشان بخوان ببین اینها
همه برهانست اگر کسی بگوید زیارتها سندش صحیح نیست و انکار زیارتها
را میکند برو توی اصول کافی حدیثهاش را بخوان دیگر کسی حجت نیست

نمیکند اصول کافی را و از زندیقی و انمیرسند اگر چه جرئت کردند منتهیها
و بیشتر از ستیها کفتند در اصول کافی بابی هست که آیات خدا ائمه طاهرین هستند
گوش خدا ایشانند چشم خدا ایشانند دست خدا ایشانند هر یک
از اینها جدا جدا بابی دارد در هر بابی حدیثها دارد دلیل بر اینکه
ایشانند الحاصل بدان که دوازده خانه از برای منفعت مردم خلق شده و اول
این خانها للذی ببکة آن خانه ایست که وضع حمل او در آن شده و او
امیر المؤمنین علیه صلوات الله و سلامه علیه و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

موعظه روز نهم بسم الله الرحمن الرحیم شهر رمضان المبارک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله
الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی
حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین
والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب محکم خود میفرماید
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه
آیات

آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا ولله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین عرض
کردم که چون خداوند عالم از جنس مخلوقات نبود و از این جهتی که از جنس
این مخلوقات نبود این مخلوقات نمیتوانستند او را بشناسند خوب دقت
کن انشاء الله فکر کن ببین چیزی را که با چشم میشناسی رنگهاست روشنیهاست
تاریکیهاست خدا نه روشنائیست نه تاریکی نه رنگ آن چیزی را که با گوش
میشنوی صداهاست و خدا صدا نیست که با گوش بتوان او را ادراک کرد چیزی را که
بویش را میکشی بوهاست و خدا از جنس بوها نیست که بتوان با بینی
او را ادراک کرد چیزی را که با ذائقه و زبان میفهمی طعمهاست و خدا
از جنس طعمها نیست چیزی را که با لامسه میفهمی گرمی و سردی و نرمی و
زبری است و خدا گرمی و سردی و نرمی و زبری و امثال اینها نیست
رنگ گاهی هست گاهی نیست صدا گاهی هست گاهی نیست بو گاهی هست
گاهی نیست طعم گاهی هست گاهی نیست و همچنین اینها گاهی هستند

کاهی هستند خدا نیستند خیلی واضح است این‌ها را آسان می‌شود فهمید لکن
مرادم این آسانها نیست مرادم چیزهای دیگر است لکن این را بدانید
دلیل توحید و خداشناسی را خیال نکنید که مشکل است جمیع مراتب
توحید را بهمین حرفها میتوان شناخت پس بهمان دلیلی که رنگ خدا
نیست چرا رنگ محتاج است روی جائی بنشیند و خدا محتاج نیست
خدا اگر محتاج شد مثل تو است خودت می‌بینی هیچ کار نمیتوانی بکنی
و محتاجی رنگ محتاج است روی جائی بنشیند طعم محتاج است روی
چیزی بنشیند صدا محتاج است از کسی باشد از چیزی باشد جمیع آنچه
در عالم خلق است هر جاییش را فکر کنی می‌بینی محتاج است انسان همه
مراتبش محتاج است پس خدای شما محتاج نیست پس خدای شما مثل
محتاجین نیست حالا اگر تو در اول وهله خدا را تو درست نتوانی
بشناسی خدا خواسته ترا توی راه بیندازد گفته خوب است تو که هیچ جهت
را خود میتوانی بشناسی خودت را میتوانی بشناسی خودت را
بشناسی

بشناسی پس مخلوقات را که می‌بینی محتاجند پس حکم می‌کنی که خدا نیستند
بهمان دلیلی که خودت خدا نیستی می‌بینی که به هیچ وجه قادر نیستی که جلب منفعت
برای خود و دفع مضرت از خودت آنطوریکه خودت میخواهی بکنی
خواهشهای خود را نمیتوانی بانجام برسانی می‌بینی برادرهات را هم
که نمیتوانند پس بدان خدای شما مانند چیزها نیست حالا اگر تو اول وهله
خدای خود را نشناسی حالا که نمیشناسی چشم باز کن در عالم خلق
و نگاه کن پس در عالم خلق بعضی از خلق در روی زمین اند بعضی در
آسمان خدا مثل اهل زمین نیست خدا مثل اهل آسمان نیست خدا
نه در زمین است نه در آسمان نه از اهل زمین است نه از اهل آسمان
چیزهای شما یا بلندند یا پست خدای شما نه بلند است نه پست نه دراز است
نه کوتاه خیال از احمقها هستند که اگر بگوئی خدا کوچک است وحشت
میکنند و اگر بگوئی خدا بزرگ است وحشتی نمیکنند ببین در ملک خدا
می‌بینی چیزهای بسیار کوچک را باید بگوئی خدا مثل این نیست

تا خدا را بشناسی در مخلوقات فکر کن تا خدا را بشناسی

می بینی کوههای عظیم را آسمان را اینها را که می بینی بگو خدای ما بزرگ است هم نیست
بله خدای ما بزرگ است را خلق کرده مثل کوچک و اگر ملتفت بفهمید راه توحید به
که بدستان دادم و خود تان میتوانید فکر کنید که چیزها بفهمید پس خدای شما
نه دور است از شما که صدای شما را نشنود نه نزدیک است که پهلوی شما
نشسته باشد چرا که خدا مثل خلق نیست خلق با خلق است اگر پیش هم نشسته
اند نزدیک اند اگر پیش هم نیستند از هم دور اند خدا مثل دورها و مثل
نزدیکها نیست که مردم نزدیک باشد او دور است در حالی که نزدیک است
و نزدیک است در حالی که دور است و خلق اگر دور اند نزدیک نیستند
و اگر نزدیک اند دور نیستند اما خدا اینکه مثل این خلق نیست آن وقتی
که دور است در همان وقت دور است و نزدیک است و آن وقتی که
نزدیک است در همان وقت نزدیک است و دور است و در وقت
دور و نزدیک است و بیوقت دور و نزدیک است مخلوقات
در وقتها دور و نزدیک اند خدای شما فوق وقتهاست در بیوقت
دور است

دور است و نزدیک است و دوری او عین نزدیکی اوست و نزدیکی
او عین دوری اوست و خلق در مکانها نزدیک هم مند در مجلسی که
نشسته میگوئی نزدیک اند و در مکانها دور میشوند و بدان خدای شما
اینجور نیست قاعده بوده خدا بدست داده لیس کمثله شیئ کسی از اهل
حقیقت باشد خدا میداند با چشم میتواند به بیند و آن مسئله توحید
را با چشم میتوان دید طوری است که با گوش میتوان فهمید با شامه با ذائقه
با لامسه با خیال با عقل میتوان فهمید با چشم میتوان فهمید با جمیع
جهات میتوان فهمید و والله نه با چشم میتوان دید نه با گوش میتوان شنید
نه با شامه نه با ذائقه نه با لامسه نه با خیال نه با فکر نه با عقل از هیچ راهی
نمیتوان فهمید این مسئله الطریق مسدود و الطلب مردود اما به پسند
که اینها معنی است عرض میکنم یکدفعه میگویم مسئله را با چشم میتوان دید
با گوش میتوان شنید با حواس میتوان فهمید یکدفعه میگویم او را نمیتوان
فهمید نه با چشم نه با گوش نه با حواس و ضد هم بنظر میاید لکن

وقت کن ان شاء الله زیراش را بدست بیار زیراش را که بدست آوردی
خودت هم همین حرفها را میزنی پس عرض میکنم خدا چون از جنس این
مردم نیست مردم نمیتوانند او را بشناسند پس چون از جنس این
مردم نیست در مکانی ننشسته چیزها در مکانها می‌نشینند و عرض
کردم خلق محتاجند رو کنند بجهتی و بسمتی که آن سمت در مکانی است
چاره ندارند مخلوق غیر از این و خدای شما نه آن سمت نشسته نه این
سمت نشسته پس از این جهة سمتی را برای خود اختیار کرد و گفت حالا
که بنای شما این است که عبادت کنید و کرنش کنید رو تان را باین سمت
کنید این سمت را سمت خود قرار داد این جهت را جهت خود قرار
داد حالا دیگر فکر کنید ان شاء الله چون تو هم باز میدانستی که او را نمی توان
شناخت یک محل معرفتی برای خود قرار داد که هر کس او را بشناسد
او را شناخته باشد پس معرفت او معرفت او باشد پس فکر کن
که میفرماید انّ اوّل بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً و هدیً
للعالمین

للعالمین لکن آیه را بیاب ان شاء الله و فکر کن در آن ببین این تعریفات
تعریف این خانه ظاهری نباید باشد تعریف خانه دیگری است خدا
کرده نهایت اینهم ظاهرش هست باشد لکن این خانه هدایت است
برای جمیع اهل عالم ببین هدایت زبان میخواهد عقل میخواهد طور و طرز
هدایت را باید بداند این خانه خشت و گلی که حرف نزد برای مردم
حالا اگر میگوئی هدایت است برای عالمها است امّا بعد از آنی
که خدا خانه زبان داری آفرید او حرف زد و گفت حالا دیگر این
خانه معظّم است محترم است حالا دیگر آن خانه مرا هدایت کرد منهم
حالا هدایت یافتم و قبله خود را شناختم پس آنخانه که قبله تمام است
و قبله را تعیین میکند بگرد و پیدایش کن و الله آنخانه است که میفرماید
هدیً للعالمین و آن خانه است که در آن خانه فیه آیات بیّنات
آیات بیّنات مخصوص آن خانه است دیگر هر کس مقامات میداند که وقتی
که ظرف و جار و مجرور را پیش می اندازند افاده حصر میکند در آن

خانه‌ست آیات بیّنات دیگر جای دیگر نیست اوّلا که در جای دیگر
آیه نیست اگر هست واضح نیست داخل مشکلات است امّا در این خانه
آیات بیّنات است که هر کس برود و درست نظر کند علانیه می‌بیند خدای
خود را می‌شناسد و آن آیات همان آیاتی است که خدا میفرماید
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق او لم یکف
بربک انه علی کل شیء شهید پس این آیاتی که خداوند عالم در این
خانه قرار داده آیتی است که در آسمان و در زمین و در جمیع مخلوقات
این آیه پیداست سنریهم آیاتنا فی الآفاق در جمیع
آسمان و زمین هر جا نگاه کنی پیداست پس عرض میکنم می‌بینی یک
قدرتی را که شامل شده و جمیع آسمان و زمین را در بر گرفته پس
این را بدان مال کیست و یکجا چسبیده بهمان جور حرفهائی که اوّل
عرض میکردم عرض کردم رنگ را می‌بینی محتاج است روی کرباس نشسته
قوت هم محتاج است تعلق بگیرد بیک قوتی دیگر ببینید انسان
کاهی

کاهی قوت میگیرد کاهی قوتش کم میشود قوت کاهی جائی می‌نشیند
کاهی بر میخیزد مثل رنگ که روی کرباس می‌نشیند و بر میخیزد پس
بدان این قدرت و قوت ظرفی و محلی میخواهد که قدرت و قوت
آنجا هست شد و اشکال آنرا میدانی که این قوتها و قدرتهائی که می‌فهمی
جمیع اینها در یکجائی نشسته قدری از قوت در گاوها هست قدری
از قوتها در فیلها هست قدری از قوتها در شترها هست در حیوانها
در انسانها در پهلوانها هر یک قدری قوت دارند خدا را خیال ممکن
اینجور قوت داشته باشد اگر خدا را این طور خیال کنی خدا را خیال
کرده که شخصی است خیلی زور دارد خیلی بار میتواند بردارد و چنین
خدائی را البته آنکه پرستیده و کافر شده همان جوریکه اگر خیال کنی
خدا رنگش سرخ است یا زرد است آیا نه هست که کافر شده
بدان هیچ فرق نمیکند که خدائی بپرستی که رنگ و شکل داشته باشد
یا خدائی بپرستی که زور زیادی داشته باشد همین طور که رنگ می‌نشیند

روی جائی همین طور قوت وقدرت می نشیند روی جائی و همین جور

علم وجهل تعلق میگیرد بجائی همین دانائی می نشیند روی جائی و بر میخیزد

اوّل جاهلی میرود درس میخوانی علم تو زیاد میشود مادامی که یاد

نگرفته جاهلی وقتی علم آمد جهل میرود وقتی جهل آمد با علم یادت میرود

اینها همه حرکت میکنند همه متغیر اند خدای تو اینجور نیست متغیر نیست

نه روی چیزی می نشیند و نه چیزی روی او می نشیند نه حال در

جائیست نه محل چیزی واقع میشود نه مانند کرباسی است که رنگ

روی او بنشیند نه مانند رنگ است که روی کرباسی بنشیند در همین

مسئله است آن که فکر میکنی می بینی که خدا نه قادری است که توی جائی

بنشیند نه قدرتی است که روی جائی چسبیده باشد نه علمی است که

بجائی تعلق بگیرد نه عالمی است که علمی با و تعلق بگیرد باشنیده

که خدا قادر است خدا عالم است امّا نمیدانی معنیش چه چیز است

چرا که نمیدانی که علم با و نمی چسبد چیزی باین خدا نچسبد مثل

اینکه

اینکه در عالم خلق چیزی بچیزی چسبیده رنگ بکرباس چسبیده علم بعالم

چسبیده قدرت بقادر چسبیده مثل اینکه کوتاهی بکوتاه چسبیده

بلندی به بلند چسبیده این ها در عالم خلق است پس چیزی بخدای

تو نمی چسبد و هیچ چه خدای تو بچیزی نمی چسبد پس ذات او

سبوح و قدوسی است که نه چیزی مثل اوست نه او مانند چیزی است

حالا دیگر یکپاره معنی این کلمه لا اله الا الله میتواند بدستت بیاید وقتی

میگوئی لا اله لا الهش بدستت می آید وقتی میگوئی الا الله الا اللهش

بدستت می آید پس لا اله الا الله دو مطلب است که باید یاد گرفت

یکی این است که او را مانند چیزی ندانی پس اوّل توی این فکر کن

و خدا هم این را پیش انداخته گفته اوّل بگو لا اله پس خدا نه مثل

انسانست نه مثل حیوانست نه مثل نباتست نه مثل جمادات است

پس خدا مثل و مانند ندارد و هیچ چیز مثل او نیست و این قول

خلاف صوفیه است لعنهم الله که میگویند خود اوست لیلی و مجنون و وامق

وعذرا خودش براه خودش نشسته وخودش انتظار خودش را می کشد
اگر چنین نیست پس لیلی است پس مجنون است پس خدا تویی همه اینها
نشسته پس این جماعت جماعتی هستند که در لا اله گیر کرده اند
و انگریزرا که خدا انفی کرده از خود اینها میخواهند اثبات کنند شما بدانید
که ضربه چیزی نمیخواهم بگیرم غالب این حرفهائی که من میزنم بیان نوع
مسئله ایست با کسی کاری ندارم و والله من با هیچکس جنگ ندارم
چکار دارم هر کس هر دینی دارد خوب است کسی دینی دارد برای خودش
دارد دین ندارد بمن ضرر نمیتواند برساند بجهنم پس بدانید والله بخصوص
ضربه بکسی نمیخواهم بزنم لکن آخر یک کلمه حقی برای یک کسی که طالب
حق است میخواهم بگویم پس عرض میکنم که خدا مثل هیچ چیز نیست حالا
که مثل هیچ چیز نیست پس خدا آسمان نیست زمین نیست دنیا نیست
آخرت نیست روح نیست بدن نیست و هکذا اما چیست خدائیست
دنیا خلق کرده آخرت خلق کرده زمین خلق کرده آسمان خلق کرده انسان
خلق کرده

خلق کرده حیوان خلق کرده روح و بدن و جمیع آنچه هست مخلوق اوست
مخلوق مثل خالق نیست خالق مثل مخلوق نیست پس مثل او چیزی نیست
و حالا که مثل او چیزی نیست نامربوط است که میگویند دریاچه نفس زند
بخارش گویند چون متراکم شود ابرش خوانند چون فرو چکد بارانش
نامند چون روان شود سیلش خوانند چون بدریا رسد همان
دریا باشد البحر بحر علی ما کان فی القدم خدا را با این بعینه مانند این
اوضاع خیال کرده اند مثل رطوبات این زمین خدا را خیال کرده اند
که گرمی با اینها میزند بخار میکند بخار که گرد بالا میرود سرما با آن میزند
می بندد و ابر میشود گرما با ابر میزند آب میشود از ابر فرو میریزد آنها باران
که جمع شد سیل میشود تا میرود بدریا میرسد حالا میگویند خدا هم با این
شکلها در آمده است پس گاهی بشکل حیوان در می آید گاهی بشکل انسان
گاهی موسی گاه عیسی شده اند کیست گاه خرس گاه خوک است شده اند
کیست جمیع اینها را بدانید خدا نفی از خود کرده خدا خدائی است لیس کمثله شیء

چیزی مثل او نیست او مثل چیزی نیست پس او لیلی نیست مجنون نیست
وامق نیست عذرا نیست آسمان نیست زمین نیست تو هم اگر بخواهی
دین داشته باشی بگو خدا چنین نیست اما چه طور است تو اوّل اینش
را بدست بیار تا تجسّس نکنی در جائی که پیدا نمیشود مثلی عرض کنم
انسان اگر چیزی گم کرده باشد و نداند کجا افتاده این بیچاره باید همه جائی
که راه رفته بگردد تا اینکه پیدا کند یا نکند امّا اگر آن چیزرا در جائی معیّنی
در مسجدی در حمامی در راه معیّنی گم کرده دیگر نباید دور بزند تا آنرا
پیدا کند همان جا باید بگردد حالا فکر کن ببین آنجاهائی که مطلب تو نیست
آنجاها مرو بیا آنجاها مگر دیدی که بیشتر حیران میشوند می‌بینی که کسی نمیداند متاعش
کجا افتاده با آنکه اگر بگردد دور بر هم بر میشود از آنمکانی که متاعش را
گم کرده و همی میدهد از این طرف و از آن طرف و خودش طلب متاع
خودش را میکند و حال آنکه متاع با در خانه خودش است و همی دور
میزند بخلاف کسی که میداند مالش را بیرون خانه گم نکرده در مسجد گم کرده

در راه

در راه گم کرده آنوقت می آید در خانه چراغش را روشن میکند و جمیع
سوراخهاش را میگردد تا پیدااش میکند بهمین طور فکر کنید انشاالله اوّل
نمونه که بدست داده خدا لا اله است باید آنجاهائی که نیست بدنبال بعد
از پیش بگردی پس اوّلا بدان که خدا نه زمین است نه آسمان نه آب
نه بخار نه ابر است نه قطرات نه سیل است و نه دریا خدای تو خلق میکند
آب را و بخار را و ابر را و قطر را و سیل را و دریا را همه را او خلق میکند
پس بگو خدا اینها نیست انبیا که اینجور داد زدند که بابا بدانید خدا
خالق اینهاست و مثل اینها نیست خلاصه پس چون خدا مانند چیزی نیست
بدانید چیزی مانند او نیست پس چون چیزی مانند او نیست ما هر چه را بفهمیم
مخلوق است فهمیده ایم این کلمه هم داخل فقیهات لا اله است پس چیزرا
که می بینی داخل رنگهاست میگوئی رنگها خدا نیست چیزیرا می بینی داخل
بوهاست بگو بوها خدا نیست و هکذا بهمین طور انشاالله فکر کن الخ تا شیرا
هم که خیال میکنی همین جور چیزهاست خیال میکنی روشنائی را و تاریکی را

چیزی را که خدا نیست بگو که خدا ... در نفی

خیال میکنی جنگی را وصلحی را آنچه را که خیال میکنی همین ها ئی است که
در بیداریها دیده و شنیده و فهمیده بهمان طور که آنچه در بیداری
دیده و فهمیده خدا نیست بدان خیالات هم خدا نیست بهمین طور
بیاب انشاالله که اگر با عقل خود میفهمی چیزیرا بدان خدا نیست و خدا
و خدا با عقل هم شناخته نخواهد شد پس عقل را بکار میبری و عقل تو
احاطه میکند بچیزی و میفهمی و خدا چیزی نیست که عقل تو احاطه بآن
کند و محاط عقل تو واقع شود تو بتوانی بفهمی خدارا این است که خودش
در قرآن فرموده لا تدرکه الابصار و این لا تدرکه الابصار را امام معنی
میفرماید که اینجا ابصار بمعنی چشم نیست ابصار بمعنی مشاعر است
بمعنی احلام است پس لا تدرکه الابصار یعنی هیچ مشعری خدارا نمیتوانند
ادراک کند نه چشم نه گوش نه اعضا نه جوارح نه خیالات هیچکدام اینها
خدارا نمیتوانند ادراک کنند چرا که اینها همجنس خود را ادراک
میکنند مخلوق چیزیرا که ادراک میکند مخلوق است و بجائی که میرسد
مخلوق است

مخلوق است و مخلوق نمیتواند بخالق برسد و خدارا نمیتوان شناخت
باز ملتفت باش چه عرض میکنم تو ای همین حرفها معما حل کن عرض میکنم
باز نمیتوان شناخت خدارا اینجوریکه تو می فهمی مرادم نیست چرا که
اینجوری که تو میفهمی در عالم خلق است در عالم خلق قدری فکرت را
بکار ببر ببین چیزیرا که میشناسی در یکی از مشاعر تو بیرون آمده است
که میشناسی چیزیرا که نمیشناسی در هیچ مشعری از مشاعر تو بیرون
نیامده پس کسیرا که میشناسی در حضور تو حاضر است و کسی را که نمیشناسی
بیرون از وجود تو است و تو چشمت او را نمی بیند گوشت صدای او را
نمی شنود و پس نمیشناسی اهل هند را اهل چین را تو نمی شناسی پس چون
نمی بینی چین را و چین جائی است بیرون این شهر و تو نرفته اینجا اهل
چین را نمیتوانی بشناسی حالا بشنوی خدارا نمیتوان شناخت
خیال کنی یعنی این طور نمیتوان شناخت شما که حرت میزنید بکنید اقلا
باید بیدار باشید باری چیزیرا که نمی شناسی بیرون از وجود تو است

چنانکه هر چیزیرا که فهمیدهٔ داخل وجود تو است که فهمیدهٔ پس هر چیزرا
می شناسی مخلوقی است از مخلوقات محدود است از محدودات
رنگ کسی را دیدهٔ می بینی رنگش مقداری دارد اندازه دارد اینها را
محدود میگوئیم بقول آسان پس هر چه میشناسی محدود است و تعجب اینکه
وقتی میگوئی خدا اشناخته نمی شود بعضی ذهن هائی که مرتاض بحکمت نیست
خیال میکند خدا را نمیشود شناخت مثل اینکه اهل چین را نمیشود شناخت
چینی چون در مکانی واقع است غیر این مکان تو میدانی چین محدود است
و تو هم محدودی و تو نرفتهٔ در حدود آن محدود پس میگوئی چین را
نمیشناسم و چون این ولایت محدود است و چین هم محدود است پس
اهل این شهر معروف تو اند اهل شهر چین غیر معروف تو اند اینها
مجهول تو اند اینها معلوم تو اند پس بدان خدای تو نه معروف تو است
نه مجهول تو است نه خیال کنی مجهول تو است نعوذ بالله هر چیزی که مجهول
کسی است هر چیزی که یک کسی او را اشناسد آن محدود است و خدا نیست و هم

چیزرا

چیزیرا که یک کسی اشناسد محدود است و خدا نیست الآن که دقت
کنید به بینید چه میگویم حرف خیلی بزرگی است که عرض میکنم توی همین
حرفها فکر کنید ابتدای دین داری خدا اشناسی است مباشید مثل این مردم
مردم و اگر به بینید یعنی انس گرفته اند تا میخواهی دین نشان بدهی
وحشت میکنند شما پس اول کاری که میکنی این است که میگوئی خدا را میشناسم
بعد از آنکه خدا را شناختیم این خدا پیغمبر دارد پیغمبر را باید بشناسم بعد از
آنکه پیغمبر را شناختیم این پیغمبر خلیفه دارد وصی دارد اینها را باید بشناسم
آقایان را که شناختی این آقایان فرمایشها کرده اند نماز کن روزه بگیر
حج برو این کارها را بکن پس اول خدا را باید شناخت اما تو به بین خدا
را شناسی پیغمبر را می شناسم یعنی چه با و غین و میم و با و را ئی است که
میگوئی خدائی که نمی شناسی پیغمبر را چه طور می شناسی قدری دلتان درد
بگیرد از این حرفها پس پادشاهی را که نمیشناسی حاکم منسوب از پادشاه را
آیا میتوانی بشناسی اگر پادشاه را شناسی حاکمش را نمی شناسی صحیح میدانی

حاکم یعنی چه پس اوّل سعی کنید که فرمود حضرت امیر اوّل الدّین معرفته
آن اولی که میخواهم دین داشته باشم و کافر نیستم آن اولی که انکاری
ندارم از حقی آن اوّل این است که خدا را البته شناسی او که درست شد
همینکه خدا را درست شناختی و آنکه پیغمبر او را آنوقت درست میشناسی
و میدانی چه قدر بزرگ است و همینکه پیغمبر را درست شناختی و آنکه امام
خود را درست میشناسی و میدانی بزرگی او را و آنکه اگر امام را شناختی
نجات می یابی و پیش از شناختن طلب مکن نجات را که عامهٔ مردم
طلب میکنند و همه شب و روز در آرزوها ی بیجا عمر را تمام میکنند
امسال با آرزو بسر بردیم نشد سال دیگر نشد سال دیگر همین طور
تا آخر عمر و آنکه نخواهد شد لکن سعی کن انشاء الله توحید را اوّل بدست
بیار اوّل خدا را البته شناس و بدان اوّل دین معرفت خدا است و بعض
شناختن او پیغمبر شناخته خواهد شد بعض شناختن پیغمبر ائمه شناخته
خواهد شد و بعد نجات خواهی یافت و الّا هذا ی ناشناخته خیال کن
کههمینکه

که همینکه دیگ میکوبد این نجاتی خواهد شد برای تو یا همینکه گرسنگی خوردی
چیزی خواهد شد حاشا اگر بگرسنگی خوردن کسی چیزی میشد سگها باید
خیلی چیزها شده باشند بایستی سگ شخص کاملی باشد سگها از همه کس گرسنه
ترند اگر از بیخوابی شخص کامل میشد سگ باید کاملترین کاملان باشد بجهتی
که تا شب و تاریک است سگ بیدار است اگر کسی از دنگ کوفتن چیزی
میشد دنگ برنج کوبه کاملترین کاملان باید باشد حالا تو خیال میکنی که
عبادت میکنی در ریا و سمعه و عجب هم میکنی و لکن و آنکه نخواسته خدا
مگر معرفت حجّتش را عرض میکند خدمت امام که وقتی حجّت غایب شد
ما چکنیم دستمان را بدامان کی بزنیم دعای عجب غریبی تعلیم میفرمایند
و بخوانید این دعا را البته انشاء الله خدا نجات بدهد عرض میکند کدام است
آن دعا میفرمایند اللّهم عرّفنی نفسک فانّک ان لم تعرّفنی نفسک
لم اعرف رسولک اللّهم عرّفنی رسولک فانّک ان لم تعرّفنی رسولک
لم اعرف حجّتک اللّهم عرّفنی حجّتک فانّک ان لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی

خدایا خودت را بمن بشناسان که اگر خودت را بمن نشناسانی رسولترا
نمی‌شناسم خدایا رسولت را بمن بشناسان که اگر رسولت را بمن نشناسانی
من حجتت را نخواهم شناخت خدایا حجتت را بمن بشناسان که اگر حجتت
را بمن نشناساندی من گمراه خواهم شد و معلوم است که خدا گمراهی خلق را
نخواسته باز خیال مکن که خدا در بند این نیست که تو کافر شوی یا نشوی
راست است که جمله کائنات کافر گردند ضرری بخدا نمیتوانند برسانند لکن
اینقدر بدانید که خدا در بند این هست و میخواهد که خلق نجات یابند
شما ببینید این همه انبیا این همه اولیا فرستاده اینهمه کرامات
بآنها داده این همه صدمه که انبیا خورده اند ائمه خورده اند اینهمه صدمه
که بر آنها وارد آمده لاعن شعور نبود این کارها اگر بخواهی بفهمی که
خدا چه قدر دلش میخواهد شمارا نجات بدهد قتل سیدالشهدا را درش
فکر کن ببینید اینها لاعن شعور بوده و برای کاری نبود یا برای کاری بوده
و از این قبیل کارها همه شان کرده اند لکن سیدالشهدا کاری کرد که هیچکس
نکرده

نکرده که کسی نمیتواند بگوید گناهی کرده بود گمان ندارم که کسی ادعای
شیعه بودن کند و بگوید سیدالشهدا را یک تقصیری کرده بود که باید
خودش را بکشند بچه‌اش را بکشند زنها و دخترهاش را اسیر کنند
و اینهمه بلا بر او وارد آید سنیها هم درباره او چنین اعتقادی ندارند که
اینهمه تقصیر داشته که باین بلا مبتلا شده حالا پس بدان او شخصی بود معصوم
و مطهر و ابداً هیچ گناهی از برای او نبود از وقت نطفه از ابتدای خلقتش
تا آخر عمرش و حال آنکه می‌بینی چه قدر خود را در بلا انداخت برای نجات
دوستانش بود پس ببین چه قدر خدا سعی دارد در برای نجات بندگان
همان قدر که امام حسین سعی کرد در نجات دوستانش سعی او در اولیای
او پیدا است چنانکه رضای او در رضای اولیای او پیدا است غضب او در غضب
اولیای او پیدا است در ذات خودش رضائی ندارد و غضبی ندارد
بلکه خلق کرده از برای خود اولیائی چند و از برای آن اولیا رضائی است
و غضبی و رضای ایشان را رضای خود قرار داده و غضب ایشان را

را غضب خود قرار داد هدایت ایشان را هدایت خود قرار داد خدا
اگر میخواست هدایت کند خلق را همچنان دینی خلق نمیکرد همچو مقصری خلق
نمیکرد که با اینهمه اصرار هدایت کند پس هرچه که هست بیان کار
این خداست پس بدان حالا که روز نیست خدا خواسته روز باشد
روشن نیست خدا خواسته که روشن باشد پس هرچه در ملک واقع شده
بدان کار خداست حالا از جمله چیزهائی که در ملک واقع شده
این است که امدند نبی موعظه کردند نبی اصرار کردند نبی شمشیر کشیدند
نبی ضرب زدند و بدان که همه اینها کار خداست پس بدان خدا
نمیخواهد تو گمراه باشی پس سعی کنید متذکر باشید شبها روزها گاهی
که از دنیا فارغ میشوی بحال خود هستی قدری بفکر معرفت الله
اول خدای خود را بشناس تا اینکه بشناسی پیغمبر او را بعد پیغمبر او را درست
بشناس تا اینکه بشناسی حجت او را بعد از اینکه اینها را شناختی آنوقت
فرمایشاتی که کرده اند هر قدر عمل کردی جزات میدهند هرچه را
ترک

ترک کردی یا مخالفت کردی اگر آن اصلش را که اعتقاد باشد درست
کرده باشی خدا آن ها را می آمرزد خدا صریحا توی قرآن میفرماید
ان الله یغفر الذنوب جمیعا یعنی هیچ خدا نترسیده از این فرصالحها
هرچه گناه باشد والله می بخشند و ان الله یغفر الذنوب جمیعا اما ان الله
لا یغفر ان یشرک به تو بخواهی خدا را نشناسی باز هم می آمرزد نگفته
می آمرزم بخواهی مشرک بخدا باشی و مشرک برسول مشرک بخدا است
ان الله لا یغفر ان یشرک به ولکن الله یغفر ما دون ذالک لمن یشاء
دو الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا پس انشاء الله سعی کنید اعتقادات تان را
درست کنید که آن اعتقادات مانند روحی است دمیده در بدن
اعمال همینکه روح در بدن دمیده شد تربیت میکند بدن را اگر امروز
یکجائیش دملی پیدا شد چون روح درش هست فردا سرش وا میشود
پس فردا چرکش میرود پس تر فردا دیگر دملی نیست چاق میشود جمع
بدن دملی است و چرک و فساد زیاد دارد اگر روحی باشد اینها

سروا میکنند وچرکش میرهد وبدن سالم میشود وبدانید روح شما اعتقادات
صحیح شماست نه این روح حیوانی خیال میکنند مردم که زنده اند واله
باصطلاح خدا ورسول این مردم مرده اند الا اینکه هرکس مؤمن شد
زنده اش خوانده اند یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم
لما یحییکم ای آنکسانیکه ایمان آورده اید اجابت کنید خدا ورسول را بآن
چیزیکه دعوت میکنند شما را که شما را زنده کنند پس معلومست که مرده اند
که زنده میکنند ایشان را شما این روح حیوانی را خیال نکنید
زندگی است این زندگی حیوانیست این روح حیوانی اگر زنده شد
بروحی دیگر زنده است والا مرده است پس سعی کن اعتقادات را
صحیح کن از گناهان مترس از خدا بخود بترس از خدا شرم کن که
مخالفت نکنی او را از رسول شرم کن که مخالفت او نکنی از امام شرم
کن از خود معصیت ترس نداشته باش چرا که وقتی کسیرا در عرصهٔ معصیت
خلق کرده باشند باو تکلیف مالایطاق میکنند که معصیت مکن و وقتی
شمارا

شمارا در درجهٔ نقصان خلق کنند نمیگویند که چرا در درجهٔ نقصان واقع
شدهٔ بلکه آنجائی که مؤاخذه میکنند آنجاست که میگویند هرچه بهت
بهی آیا خدا نداشتی آیا رسول نداشتی آیا امام نداشتی خلاصه سعی
تمام کنید اوّل توحید را درست کنید بعد چیزهای دیگر درست
خواهد شد وصلی الله علی محمد واله الطاهرین   موعظه روز دوم شهر رمضان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی سیدنا ونبینا محمد واله
واله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی
حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین
والاخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب محکم خود میفرماید ان اوّل بیت
وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین فیه آیات بینات مقام
ابراهیم ومن دخله کان آمنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین عرض کردم که چون خداوند

عالم در عرصهٔ خلق نمی آید که خلق او را به پسند ولش ناسند و خلق هم
خیلی معلوم است یعنی برای شماها اگرچه یکپاره خیالات نامربوط کرده اند
گفته اند خلق میتوانند خدا شوند لکن شما اینطور نمیگوئید خلق عاجز چه
بسیار واضح است که خدا نخواهد شد خلق اگر کاری میتوانستند
بکنند در عالم خلق میکردند چیزی میتوانستند بفهمند در عالم خلق میتوانستند
البته جائی که بودند چکار میتوانستند بکنند پس خلق در جائی که هستند
میتوانند کاری آنجا بکنند یا آنجا بفهمند چیزی را و در آنجائی که نیستند
نمیتوانند کاری آنجا بکنند یا چیزی آنجا بفهمند و شما میدانید ان شاء الله
که خلق در ذات خدا نیستند نه کاری آنجا میتوانند بکنند نه چیزی
میتوانند بفهمند پس ذات خدا را نمیتوان فهمید بلکه نمی توان نفهمید
ان شاء الله دقت کن بلکه این نمی توان نفهمیدش را ملتفت نشوی این
نمی توان نفهمید را هم درست اگر ملتفت هستی چه میگویم بتحقیق
توحید بر میخوری لاکن حالا که نمیدانی سعی کن بدست بیاری من میدانم
کلمات را

کلمات را بطور تناقض میگویم اول گفتم او را نمیتوان فهمید حالا گفتم
او را نمی توان نفهمید این بجهة این است که هرچه در عالم خلق می بینی
و میفهمی بدان خدا از جورش جور خلق است نه طورش طور خلق پس
در عالم خلق می بینی بعضی چیزها را می شناسی بعضی چیزها را میفهمی بدان
آنجا آنجور نیست در عالم خلق می بینی بعضی چیزها را نمی فهمی بدان آنجا
جاش است پس چیزهای نفهمیده و چیزهای فهمیده جاش در عالم خلق است
و اگر توحید را بدست آورده باشی میدانی آنجا این حرفها گفته نمیشود
آنجا نمیتوان فهمید و نه میتوان نفهمید خدا از همه چیز بر است از همه چیز نزدیک است
بهمه چیز همه را بالعکس باید گفت جمیع صفات خدا را که میخواهی
بگوئی همه را همین طور باید گفت و این را بسیاری از علما و حکما
حتی آنهائیشان که کتابهای کنده نوشته اند نفهمیده اند و متحیر
ده اند بجهت آنکه خیال میکنند چیزهائی را که در خلق میگوئی پیش خدا
میشود گفت پس در عالم خلق چیزی اگر متصل است منفصل نیست اگر منفصل است

متصل نیست چراکه راست باید گفت متصل را منفصل نباید گفت و
دروغ است که متصل را منفصل بگوئی و منفصل را متصل نباید گفت و دروغ
است که متصل را منفصل بگوئی حالا در عالم خلق اتصالی است و انفصالی است
خلق را با خدا اتصالی نیست خلق را با خدا انفصالی نیست خلق را
از خدا جدا نیست خلق بخدا نزدیک نیست پس عرض میکنیم که در عالم خلق
خلق اگر متصلند منفصل نیستند اگر منفصلند متصل نیستند لکن خلق
نسبتشان بخدا چنین نیست که اگر متصلند منفصل نباشند و اگر منفصلند
متصل نباشند پس خلق بخدا هم متصلند هم منفصلند حالا که هم منفصلند
هم متصلند بگونه متصلند نه منفصلند و اتصالش عین انفصالش است
انفصالش عین اتصالش است نمیدانم چه بگویم اینها حرفهائی است که
لفظهای ظاهرش خیلی آسان است لکن مطلبش خیلی بلند است از عین
حقیقت توحید بیان میشود و مجبوری است این لفظها که واسطه میان
جمیع فرقها آنها را بگوئی نمیتوانند وا زنند توی یهودی بر دی بگوئی

بقاعدهٔ

بقاعدهٔ که موسی بدستشان داده می بینند نمی توانند وا زنند توی نصاری
بگوئی بقاعده که دارند نمیتوانند وا زنند و همچنین هیچ فرقهٔ نمیتوانند آنرا
وا زنند لکن فهمش را هم همین قدر بدانید که عجالةً فهم این حرفها واسطه
مخصوص اهل حق است و بس دیگر به زرنگی و زیرکی نیست راه اینها
راهی است مخصوص اهل حق و کسی تا از اهل حق نباشد ممکن نیست
خدا بگذارد کسی باین مسئله برسد مسئله مسئله‌ایست که میفرماید
و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لایؤمنون بالآخرة
حجاباً مستوراً و جعلنا علی قلوبهم اکنّة ان یفقهوه و فی آذانهم وقراً
در دلشان قفل میزنیم و بر چشمهاشان پرده میپوشیم که نفهمند این راه خدا
همچو خواسته آن اسرار خودش را و آن توحید خودش را پی برند و بدانند که
هیچ سری از اسرار بالاتر از خدا نیست بالاتر از توحید نیست و این
سری که بالاتر از همه سرهاست بلفظهای آسان میتوان بیان کرد
امّا اگر کسی خیال کرد که فهمید یا نه بسنجد خودش را اگر بجمیع ضروریات
دین و مذهب اعتقاد دارد و اعتقادات صحیحه تحصیل کرده آنوقت

یا الّه اکر بتواند و اکر بمیدانند ضروریات را چیزی نخواهد فهمید لکن
نه این است که مشکل است بفهمند لکن چون اهلش نیستند خدا از
آنها پنهان میکند چرا که اکر بدانند فساد میکنند مثل اینکه علم اکسیر
نه این است که مشکل باشد لکن چون دیدند فساد پیدا میشود اکر
همه کس این علم را داشته باشد چرا که طلا و نقره بسیار میشود و زیاد که
شد خوار میشود باید اینها عزیز باشد نایاب باشد کم باشد تا کار بگذرد
اکر معاملات مردم جمیعاً باید بسنک و خاک بگذرد میگذشت
چرا که قیمتی نداشت حالا طلا و نقره هم اکر مثل سنک و خاک باشد که
قیمت ندارد حالا از این جهة مشکل نیست علم او لکن پرده روش
میکشند که همه کس ندانند آنرا اصل طور و طرزش این علم مثل چیز
بستن است یک مایه است بشیر میزنی می بندد بعینه انهم یک مایه است
که میزنی بمس طلا میشود همین طور است مسائل اهل حق و الّه مشکل نیست
بلکه آسان ترین مسائل است هر کس که غرض و مرض نداشته باشد
والّه می

والّه می آرند با صرار تمام او را میاندازند پیش توی سلسله و هر کس
غرض و مرض داشته باشد او را بیرون میکنند بتدبیرات زیاد و
تدبیرات بدانید مال اهل حقست هزار بلا بسرش میآرند تا
بیندازندش بیرون بر هر چه کار خودش مطلب مشکل نیست اما
پرده ها روش میکشند پرده ها هم تعجیل مکن خیال مکن که چیزی که
اینهم پرده روش باشد من چه طور بفهمم والّه پرده ها را برای اهل غرض
و مرض میکشند نه برای بی غرضان خیال مکن خدا پرستی مخصوص
علماست خدا پرستی مخصوص علما نیست اکر مخصوص علما بود خدا بعوام
تکلم نکرده بود و بآنها تکلیف نکرده بود و آنها تکلیف نداشتند پس
مخصوص ملاها نیست پس امر ها است امر توحید آسان از برای بی غرضان
مشکل از برای ما با غرضان این است که اکر بر هم پرده پوشی کنند خاطر جمع‌اند
که خدا پرده روش کشیده آنهائی که منافق هستند کافر هستند عمداً
خدا پرده بر روی کوششان بر روی چشمشان می کیرد باری پس عرض میکنم

ذات خدا باین قاعده که خدا در قرآن بتو تعلیم کرده بدو کلمه آسان
که لیس کمثله شیء فرموده هیچ چیز مثل خدا نیست و حالا که خدا این را
بتو تعلیم کرد توی عالم ملک قاعده خوب بدستت آمد پس در عالم
ملک بعضی چیزها را می‌بینی بدان خدا دیدنی نیست بعضی چیزها را
نمی‌بینی بدان خدا ندیدنی هم نیست یکپاره احمق‌ها اگر چه خیلی کم‌اند
و کتاب هم نوشته‌اند که تا بگوئی خدا دیدنی نیست میگویند
پس خدا ندیدنی است اگر میگوئی خدا دیدنی نیست خیالش
میکنند پشت دیوار است پشت پنهان است در عالم اجسام
نیست در عالم ارواح است در عالم عقل است اگر خدا ندیدنی
بود مثل عقل و مثل روح بود اگر خدا دیدنی بود مثل رنگها و شکلها بود
خدا نه مثل عقل است نه مثل جسم است پس نه دیدنی است نه ندیدنی
خدا را اگر این طور میشناسی بشناس پس خدای شما خدائی است
احد خدائی است که او را نسبت بخلق که میخواهی بدهی یا خلق را
که نسبت

که نسبت باو میخواهی بدهی همه طرفش را باید گفت بگو نزدیک است
بهمه چیز دور است از همه چیز نزدیک است در همان وقتی که دور است
و در همان وقتی که نزدیک است دور است و همچنین در باب صفات
پس خدا مثل چیزی از چیزها نیست حالا از جمله چیزهائی که فکر کنی و باز
راه توحید است که بدستت خواهد آمد و توی راه خواهی افتاد ان شاء الله
در هر چیزی که فکر میکنی می‌بینی ظاهری دارد این را دیگر علما بزبانهای
مختلف تعبیر می‌آرند میگویند هر چیزی ماده دارد صورتی دارد
ظاهری دارد و باطنی دارد هر چیزی را که تو فکر کنی یک اندرونی دارد
یک ظاهری دارد پس در عالم خلق که فکر می‌کنی خلق ظاهری دارند
باطنی دارند ظاهرها بباطنها چسبیده شده و باطنها در اندرونی
ظاهرها بیرون آمده مثل اینکه رنگ ظاهر کرباس شده و کرباس توی
این رنگ بیرون آمده و این رنگ اطراف کرباس را گرفته چه طور
گرفته بطوریکه اگر کرباس را پاره پاره‌اش هم بکنند رنگ مغز کرباس را

هم گرفته اگر سفید هم باشد باز سفیدی هم رنگست پس کرباس رنگی
دارد که این رنگ اطراف این کرباس را از جمیع جهات گرفته حتی
مغزش را و جائی از کرباس نمانده که رنگ فرو نرفته باشد در آن
و مع ذالک میفهمی که رنگ غیر از کرباس است دقت کن که این یکی از
مقدمات است پس این رنگ فرو رفته در جمیع اعماق کرباس و رفته
تا جائی که کرباس رفته و مع ذالک می بینی که رنگ غیر از کرباس است
می بینی رنگ میرود و کرباس میماند رنگ آبی اگر آمد در اعماق و اطراف
کرباس فرو میرود باز میفهمی این رنگ غیر از کرباس است باز ضربی باو
میزنی این رنگ تمام میشود رنگ دیگری می آید روی کرباس را میگیرد پس
ظاهرها گرفته اند باطنها را در عالم خلق و باطنها بیرون آمده اند در ظاهر
پس احدی از آحاد این خلق را نخواهی یافت که این ظاهر و باطن را
نداشته باشد لامحاله هر کرباسی یک رنگی دارد لامحاله هر جسمی یک وزنی
دارد یک رنگی دارد در عالم خلق چه در عالم جسم فکر کنی چه در عالم خلق تفاوت
نمیکند

نمیکند عقل هم ظاهری دارد و باطنی ببین عقل حجت است که بکار
میبری در فهمیدن چیزها این عقل تو یک اندرونی دارد که وقتی زیاد
او را بکار بردی این عقل تند و تیز میشود هر چه او را بکار ببری
البته دقیق تر میشود زیرک میشود استاد میشود پس ببین که عقل هم
ظاهری دارد که بعضی چیزها را میداند بعضی چیزها را باید فکر کند تا
بفهمد آنی که باید فکر کند ظاهر عقل است آنی که بی فکر میداند باطن
عقل است جمیع خلق بقول ملائی متر کبند یعنی باطنی دارند و ظاهری
جفت شده اند این باطن و ظاهر چنانچه حضرت امام رضا صلوات الله
و سلامه علیه فرمایش میفرمایند که خداوند عالم احدیت را مخصوص
ذات خود قرار داده و هیچ چیز را احد نیافریده و نمیتوان چیزیرا
احد آفرید و آنچه را که خلق کرده جمیع آنچه را که خلق کرده از اجزا خلق
کرده اجزائی را گرفته بهم چسبانیده آن اجزا که بهم چسبیده خلق
شده فلفل و زنجبیل و دارچینی و عسل داخل هم کرده معجون میشود

هر چیز را این جور درست کرده اند اجزائی چند را بهم چسبانیده اند
آنرا درست کرده اند اما خدا دیگر اجزا ندارد لیس کمثله شیء مثل خدا
چیزی نیست جلاله از جمله چیزهائی که خدا دارد این است که خدا را کسی درستش
نکرده اما اشیا را خدا درستشان کرده از چیزها درست شده اند و
خورده خورده جمع شده اند و ترکیب شده اند ذات خدا از چیزهای چند
فراهم نیامده پس ذات خدا لیس کمثله شیء است پس ظاهری ندارد
غیر از باطنش خدا و باطنی ندارد غیر از ظاهرش خدا ظاهرش عین
باطن اوست و باطنش عین ظاهر اوست بلکه بگو ندارد ظاهر
و باطن و وحدت دارد اما در خلق در هر چیز یکه فکر میکنی می بینی
واحد نیست این مسجد را میگوئی یک مسجد است لکن وقتی دقت
میکنی می بینی که یک نبود این ستونش یک آن ستونش دو آن ستونش
سه این سقف آن سقف آن سقف و هکذا دیگر این ستونش
چند تا آجر دارد هر آجری از چند ریزه فراهم آمده پس یک نشد

پس تو یک

پس تو یک جا پیدا کن که هزار نباشد انشاء الله دقت کن در عالم خلق
یکهائی که می بینی یک نیست مجاز است وقتی آن یکها را تفصیل میدهی
هزارند یکهزار را باید شمرد یکصد نه یک دهند پس در عالم خلق
یک پیدا نخواهد شد هر کس ادعا کند که یک پیدا کرده ام بسم الله
اما در عالم خلق یکهزار را خلق میکنند اما یکهزار یکهزار است یک لک
یک لک است پس در عالم خلق آنچه خلق کرده یک نیستند ولذا
اجزای چند فراهم آمده اند عصائی را قلمدانی را ریز ریزش کنی
ریز ریزهای آن از صد هزار هزار هم بیشتر میشود پس این ترکیب است
از صد هزار هزار چیز و میگوئی یک قلمدان پس خدای تو یک است
نه باین طور که اینها یک است پس این آفتاب یک آفتاب نیست
این آسمان یک آسمان نیست این زمین یک زمین نیست همه اجزا
دارند مثل بدن خودت ببین سرت جدا پات جدا دستت جدا
چشمت جدا گوشت جدا عضوهای بسیار دیگر هر عضوی رگ رگ

دارد در ریزه ریزه‌اش دارد پس در ملک یک حقیقتی واقعی بهم نمیرسد
یافت نخواهد شد همین طور یکه معصوم بیان میفرمایند دیگر معلوم است
وقتی امام رضا بناشد حکمت بیان فرمایند دیگر به بیسند چه جور
فرمایش میکنند میفرماید انّ الله سبحانه لم یخلق شیئاً فرداً قائماً
بذاته للّذی اراد من الدلالة علیه پس خدا هرچه را خلق کرده
مرکب خلق کرده و ترکب محتاج است باجزاء سکنجبین اگر باید
باشد هم محتاج است بشکر هم محتاج است بسرکه تا سرکه نباشد
سکنجبین نمیشود و تا شکر نباشد سکنجبین نمیشود پس هر چیز ترکیبی
لا محاله محتاج است و این عالم را عالم خلق میگویند و عالم احتیاج
میگویند برای همین پس سکنجبین محتاج است بانگبین و سرکه
اش را هم فکر کنید که محتاج است بانگور انگورش را فکر کنی آنهم
محتاج بآب و خاک همین طور فکر کن و برو بالا می بردت تا
بمطلب میرساندت پس جمیع خلق مرکبند پس ان شاء الله این را
بالبصرت

بالبصرت داشته باش و این را مقدمه بگیر برای مطلبی بزرگ پس این
نمونه باشد دست تو که هر جائی که ترکیبی یافتی آنجا را خدا اسم مگذار
بجهتیکه خدا ترکیب نیست پس وقتی که میگوئی خدا عالم است جاهل نیست
خدا قادر است عاجز نیست خدا بیناست کور نیست شنواست
کر نیست این طور که میگوئی حمد و ثنا داری میکنی دقت کن ان شاء الله
ببین چه میگویم پس اینجور اسمهائی که میشنوی آنچه از این قبیل باشد
محمود است بشرطی که هوش خود را جمع کنید نزدیک چیز نامربوطی
بگوئید و نقل کنید پس میشنوی خدا هست قادر خداست عالم خداست
حاضر خداست ناظر بیناست شنواست همه این اسمها را می
شنوی و باید اعتقاد کنی بدان در لحاظ در این اسمها هست معنی
دارد یک معنی اینها این است که خدا را چه بگوئی خدا چه بگوئی قادر
فرق نمیکند و قدرت و ذات یکچیز است و قدرت یک چیز نیست
که روی ذات خدا چسبیده باشد چرا بجهتیکه ما مکلفیم که خدائی

که محل چیزی نیست و حال در چیزی نیست اعتقاد کنیم پس خدا مثل
کرباسی نیست که رنگ روی او بچسبد مثل رنگی نیست که روی کرباس
بچسبد پس کشله مشیئ وقتی پس کشله شی شد چنین خدا قدرت
باو نمی چسبد مثل اینکه علم باو نمی چسبد دیدن باو نمی چسبد شنیدن
باو نمی چسبد پس او چون ترکیب نیست نه او بجائی می چسبد نه چیزی باو
می چسبد نعوذ بالله بسیاری از مردم هستند که اگر بگو شخصها سرخ است
وحشت میکنند میگویند کافر شدی و اگر بگوئی بصیری است که کور نیست
سمیعی است که کر نیست عالمی است که جهل ندارد قادری است که
عجز ندارد وحشتی نمیکنند لکن شما انشاالله دقت کنید و مثل مردم
نباشید پس ذات خدای خود را بشناس چنانکه امام تو گفته است
و آن اول چیزی که وضع شده برای منفعت مردم که مبارک است
و هدایت کرده جمیع عالمین را یعنی آنهائی را که باید هدایت کند بیان
کرده و فرموده کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة

انها

انها غیر الموصوف وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة وشهادتهما
بالاقتران کمال توحید این است که او را بطور صفت و موصوف نگیری
و او را بیرون از جمیع صفات بری و او را موصوف صفتی قرار
ندهی پس بین چطوری حدیث را فرمایش میکنند که دلیل همراهش است
دلیل عقلی میآرد بلکه دلیل فؤادی بیان میکند میفرمایند آیا نمی بینی
هر صفتی با موصوف خودش قرین است هر چه با چیزی قرین شد دارد
میکند که من محتاجم لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف وشهادة
کل موصوف انه غیر الصفة هر چیز را که شما صفت میکنید تعریف میکنید
که مثلا فلان چیز رنگ خوبی دارد این فلان چیز غیر از رنگش است
رنگ با آن چسبیده فلان چیز قد و قامت خوبی دارد این قد و قامت
چسبیده باو و معلوم است غیر اوست پس فلان شخص عالمی است
وصف میکنی او را تعریف میکنی که فلان شخص عالم است علمش
غیر هست باو چسبیده و همچنین همه صفات این طور است پس

هر موصوفی بصفت خودش چسبیده جمیع رنگها چسبیده اند باجسام
جمیع علمها چسبیده اند بعلما جمیع قدرتها چسبیده اند بقادرین جمیع
بینائیها چسبیده اند به بینایان جمیع شنوائیها چسبیده اند بشنوایان
جمیع صفتها چسبیده اند بموصوفات خودشان و جمیع موصوفات
بیرون آمدند درمیان آن صفتها و این ها مقترن شدند و جفت
شدند پس هر صفتی محتاج است بموصوف و هر موصوفی محتاج است
بصفت عصا را اگر خواهی بگوئی مستقیم است تا استقامت نداشته
باشد عصا نیست چنانکه صفت محتاج است بموصوف همان طور
موصوف هم محتاج است بصفت هر دو بهم بسته اند مانند اینکه
هر پدری محتاج است بپسر هر پسری محتاج است به پدر بقول اطبا
مسئله تضایف است پس پدر با اولاد اسمش پدر نیست پدرش
نمیگویند اولاد به پدر نمیشود وقتی تولید کرد او را میگویند اولاد
فلان پدر وقتی پسر نداشته باشد پدر نیست پسر وقتی پدر نداشته باشد
پسر نیست

پسر نیست پدری و پسری بسته است بیکدیگر وصف و موصوف بسته است
بیکدیگر چنانکه هر اصل و فرعی بسته است بیکدیگر و بدان هیچ چیز بذات
خدا بسته و هیچ چیز بخدا نچسبیده ذات خدا قرین هیچ چیز
نمیشود و هیچ چیز قرین بذات خدا نمیشود اینهائی که می چسبند بیکدیگر
خدا نیستند بجهت اینکه می چسبند دیگر دقت کنید که چرا اینهائی که می چسبند
خدا نیستند فکرش را بکن بجهت این است که اینهائی که بهم می چسبند
جمیعشان محتاجند سکنجبین محتاج است بسرکه و بانگبین دیگر هر جا
دلت میخواهد فکر کنی فکر کن همه جا اینطور است اینهائی که بهم می
چسبند محتاجند پس این محتاجها خدا نیستند بجهت اینکه بهم چسبیده اند
و بدان خدا بهم نمی چسبد چرا که اجزا ندارد خدا بمخلوقات خودش
نمیچسبد و مخلوقات باو نمی چسبند از این جا بدان که هیچکس نمیتواند
برود و بخدا برسد و از این جا بدان که صوفیه اشتباه بزرگی کرده
اند که گفته اند از ریاضت میتوان اله شد شعری است گفته اند

مزخرفست بافته اند کفر محضست که گفته اند از ریاضت هیچ نمیتوان
هیچ نمیتوان خدا شد هیچ نمیتوان موسی کلیم الله شد اگر خیال کنی
که یکجائی هست که خلق میروند آنجا میرسند بخدا آنجا که میرسند
خدا هست پس اگر میروی بکربلا کربلا خدا است بعرش بروی عرش
خدا است چه بسیاری از مردم خیال میکنند پیغمبر رفت بمعراج زیارت
خدا پیغمبر توی خانه اش هم که خوابیده بود خدا را میخواند و از خدا جدا
نبود بلکه رفت آنجا چیزهای دیگر ببیند در این شهر یکپاره چیزها هست
که در شهرهای دیگر نیست میبرندش از این شهر در آن شهر که آن
چیزها را ببیند چه بسیار مردم خیال میکنند که پیغمبر که بمعراج
رفته آنجا رفته دیدن خدا اگر نه پیغمبر توی رختخواب خودش هم که بود از
خدا جدا نبود لکن بردندش آنجا که آیاتنا الکبری را نشانش بدهند
لقد اریناه آیاتنا کلها کل آیات را خواستند نشانش بدهند
شهرهای دیگر بود اوضاعی دیگر بود رفت آنها را ببیند و اگر بدانی که

که بچه

که بچه پشت پرده نشسته بود با او حرف میزد آنوقت حظ میکنی و انشاالله
میدانی که حضرت امیر بود میفرماید وقتی نشستم پشت پرده دیدم صدای
امیر بگوشم میآید و غذا آورد برای پیغمبر عرض کرد خدایا تو که غذا
نمیخوری الکن طوری شد که آن دستی که از پشت پرده بیرون آمد این
دست مثل دست علی ابن ابیطالب بود خطاب رسید که چون من
علی را از همه کس بیشتر دوست میدارم تو را هم خبر دارم که علی را از همه
کس بیشتر دوست میداری از این جهت صدام را کرده ام مثل صدای علی
دستم را کرده ام مثل دست علی و معلوم است غذا هم نمیخورد و هیچ کس
و هیچ کسی بدان ذات خدا نیست پس یکی از آیات کبری خدا را
نشانش داد و آن باطن امیرالمؤمنین بود و از این حرف حالا دیگر
خیال نکند کسی که حضرت امیر شخص ترا بود از حضرت پیغمبر عرض میکنیم
باطنی داشت حضرت امیر که پیغمبر تا معراج نرفت آنرا ندید
اما نه این است که ظاهر پیغمبر پست تر است از باطن حضرت امیر

و پیغمبر گذشت از آن مقام و بمقام باطن خود رسید باطنش باطن
حضرت امیر است که میفرماید ظاهری امامة و وصیّة و باطنی غیب
ممتنع لا یدرک در معراج ادراک کرد پیغمبر یکپاره چیزها آنجا یکپاره
چیزها دید ما کذب الفؤاد ما رأی هیچ دروغ نگفت فؤاد آنچه را
که دید و دید آن دست او و شنید آن صدا را اما یکپاره جاها هست
که دیدنی و شنیدنی نیست آنجاها غیب است و ممتنع است و لا یدرک است
دیگر کسی آنجا راه ندارد موهومات آنجا محو میشود آنجا دیگر جای گفتگو
و جای حرف و جای رسالتش نیست آنجاها که جای گفتگو بوده همین جاها هم
که کرده اند و شنیده خلاصه هر جائی که یکچیزی با چیزی قرین شده
بدان جایش توی ملک خداست حتی حدیث معراج آنکه
حرف زد با او علی اعلی بود که حرف زد و آن علی اعلی و الله علی خود
مال است پیغمبر وقتی برگشت از معراج عرض کرد حضرت امیر که
من بگویم آنجا چه شنیدی و چه دیدی یا تو میگوئی معلوم است که خودش بوده

حرف

حرف زده حالا یکجای دیگر بالاتر از آنجا هم هست که میفرماید
انا عبد من عبید محمد آن سر جای خودش هست و البته باطنهای
پیغمبر از باطن امیر المؤمنین خیلی بلندتر است چنانکه ظاهرهای پیغمبر
خیلی بلندتر است از ظاهر امیر المؤمنین در همه جا بدانید این کلمه را
که استاد کل پیغمبر است و شاگرد اوّل حضرت امیر است صلوات الله
و سلامه علیه و شاگرد مثل استاد میشود خلاصه برویم سر مطلبی که داشتیم
و آن مطلب این است که هر جائی که موصوفی و صفتی یافتی بدان ذات
خدا نیست و آنرا بدان یکی از اسمهای خداست پس در ذات خدا
همان طوری است که حضرت امیر فرموده کمال التوحید نفی الصفات
عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه
غير الصفة حال که چنین است پس ذات خدا چنین است و چنین است
و چنین است نمیتوان گفت هست یکجائی که نمیتوان گفت پس ذات خدا
ذات خداست پس ذات خدا عالم است یعنی عین ذات خداست

علم نه اینکه اگر یکی علم را از او جاهل بماند مثل انسان که وقتی جاهل است
تحصیل علم میکند علم میاید با وی چسبد وقتی کنده میشود علم از او جاهل
میشود وقتی متذکر میشود عالم میشود تا فی چسبانده هست بر میدارد یا نیست
ذات خدا این طور نیست خدا متغیر نیست پس اگر میگوئی ذات خدا
عالم است علمی که عین ذات خدا است عین ذات است نه اینکه چیزی
باشد بمعنی دانائی که تعلق بخلق میگیرد که اگر آنرا بگیری ذات خدا جاهل
بماند نعوذ بالله حاشا همچنین اگر میگوئی ذات او قادر است خیال نکنی
مثل گاو خیلی زور دارد مثل آن گاو بزرگ است مثلا که جمیع این
زمین روی شاخ او است زمین روی شاخش است و بر که خود
دارد میچرخد و هیچ خبر ندارد نمیداند چیزی روی شاخش هست یا نیست
حالا خیال نکنی که این زمین و آسمان را ذات خدا بر داشته و آنقدر
قوت دارد که ولا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم هیچ عاجز نکرده او را
بلکه همان علی عظیم است که برداشته و حفظ میکند پس ذات او هیچ
چیز نیست

چیزها نیست که بجائی بچسبد یا چیز زیرا انکه دارد یا دل کند پس هیچ صفتی بدان
در ذات خدا نیست و هر صفتی را که از باب لابدی و از ترس مردم در
ذات خدا اثبات کرده اند آن صفت بدان عین ذات خدا است
پس علم چیزی دیگر نیست که ذات چیزی دیگر باشد و با هم قرین شده
باشند لکن عرض میکنیم در جائی دیگر هست که واقعا حرف میخواهند
بزنند از روی مشاهده و واقعا عالمی هست که وقتی بیان میخواهند بکنند
هر چیزی همان طوریکه هست بیان میکنند پس نگاه میکنی بآتش میگوئی
سوزنده و این حرف است راست نگاه میکنی بآفتاب میگوئی تابنده
بجهتی که روشن است چرا ابر غال میگوئی تابنده پس ذات خداوند
عالم چیزی با او مقترن نیست و او بچیزی مقترن نخواهد شد در جائی
نیست و بجائی تعلق نخواهد گرفت لکن ببین این آفتاب را که میفرماید
خداوند عالم الله نور السموات والارض حالا ببینید حرف راست
را چه جور فرمایش میکند الله نور السموات والارض این حرف راست است

یا دروغ خودت فکر کن ببین اند که شائبه اسلام هر که در او باشد میداند
که خدا دروغ نمیگوید کلمه راستی است خدا فرمود الله نور السموات
والارض حالا این الله نور السموات والارض خدا روشن کرده زمین
و آسمان را راست است دروغ نمیگوید چرا که احتیاج ندارد بدروغ
خلق محتاجند که دروغ میگویند پس خدا چون روشن کننده زمین
و آسمان است نور زمین و آسمان است خدا با این آفتاب نور زمین
و آسمان نشده این آفتاب مثل هندوانه گردی است آن روشن براق است
و صیقل از آن روشن که رو بآسمان است آسمانها را روشن میکند و از
این روشن که رو بزمین است زمینها را روشن میکند و خدا است
روشن کننده زمین و آسمان و انشاء الله میدانی که قرص آفتاب ذات
خدا نیست و مع ذالک میگوئی خدا روشن کننده زمین و آسمان است
اما چه چیز با آفتاب ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها با آفتاب
روشن میکند زمین را و با آفتاب باز روشن میکند آسمان را و این آفتاب
اسمی است

اسمی است از اسمهای خدا که وقتی میگوئی خدا است روشن کننده
این اسم را خوانده و این اسم را مطالعه کرده و دانسته خدا است
روشن کننده یکدفعه میگوئی و میفهمی خدا روشن کننده آسمان و زمین است
یکدفعه همین اسم نون و واو و را میگوئی این اسم آفتاب است
اما خود آفتاب روشن کننده است چنانکه وقتی میگوئی آب این
الف و الف و با اسمی است از برای آن آب و خود آن آب
چیزی است که رفع عطش میکند بهمین طور نون و واو و را اسم
آفتاب است و خود آفتاب اسم خدا است که روشن میکند آسمان
و زمین را اسمهای اعظم و اسماء از این قبیل اند جمیعا تاثیر میکنند
و مؤثرات هستند این اسمهای ظاهری را می بینی که هی میخوانی
بالله و می بینی مستجاب نمیشود بجهة این است که نمیدانی که را دعوت
میکنی و حالا نور را می بینی و هی بگوئی ای نور مرا روشن کن روشن
نمیشوی چرا که دروغ میگوئی که میگوئی ای نور وقتی راست گفته ای

نور را که بدوی ابری توی آفتاب کیرم بزبانت نکفته باشی سرتاپات
بزبان فصیح کفته که ای آفتاب مرا روشن کن از انطرف هم وقتی
بخواهی روشن نباشی بروی بجائی که تاریکی باشد تاریک میشوی حالا هم
سرتاپات بزبان فصیح کفته که مرا تاریک کن و اکر ملتفت باشی
اسم اعظم از این قبیل است یاد بکیرش اسم اعظم خدا را خواندن
از اینجور است از آن زبانیکه باید کفت اکر کفتی از آن راهی که باید
رفت اکر رفتی فی الفور مستجاب میشود طرفة العینی و اثر تاخیر نمیافتد
ببین بعضی که وارد شدی بصحن خانه در برابر آفتاب روشن میشوی
اسمهای اعظم جمیعش از این قبیل است اسم القادر العالم الحکیم
النور و هکذا این ها اسمهائیست که روی کاغذ مینویسند اینها
هم محترم است باید خواند اینها را بخوان اینها را اما بشناس و بخوان
وقتی میکوئی ای روشن کننده بدان این اسم در آسمان چهارم
نوشته شده اسم خدا هم هست چه عیب دارد اسم خدا باشد خدا اسمهائی

روی

روی جائی نوشته میشود پس این اسم بزرک نوشته شده در آسمان
چهارم و این اسم مربی شد جمادات را آبها را تربیت میکند نباتات
را تربیت میکند حیوانات را تربیت میکند انسانها را تربیت میکند
پس اکر یکوقتی زبانش وا شود بنا کند حرف زدن میکوید منم تربیت
کننده جمادات و نباتات و حیوانات و اناسی راست کفته چنانکه کاه
کاهی حرف میزد این آفتاب و ادعا میکرد آن اشاره ملتفت باشی
و بدان این آفتاب و اثر اسم یکی از آنجاهاست که من میخواهم
عرض کنم و در احادیث هم هست در حدیث های خاص است که
حسین بهتر است از بهشت میفرماید خدا بهشت و حور العین را از نور
حسین آفرید و حسین بهتر است از بهشت و حور العین و میفرماید خدا
از نور امام حسن آفتاب و ماه را خلق کرد و امام حسن بهتر است از آفتاب
و ماه و اثر اینها سایه امام حسن است دیکر خود او بخواهد صد آفتاب
بسازد صد عالم بسازد در هر عالمی آفتابی بسازد یا آنکه این آفتاب

ند ابرای این عالم ابسازد یا انکه چهل عالم ابسازد در هر عالمی آفتابی
بر اش درست کنند بدان جمیع ازمه امور بدست ولی خداست
جمیع اینها از نور جبین مبارک او خلق شده اند و بکم تحرکت المتحرکات
وسکنت السواکن هرچه ساکن شده ایشان تسکین میکنند هرچه هرجا
حرکت کرده ایشان تحریک میکنند در جمیع ملک خدا آنچه حرکت هست
در جمیع ملک خدا آنچه سکون هست جمیعش در دست ایشان است
و ایشانند که تحریک میکنند و تسکین میکنند چرا که ایشانند مقرّبان
سایر خلق و ایشان سید خلقند و آقای خلقند اصل خلقند ذات خدا
اینها اسمش نیست ذات خدا با چیزی قرین نمیشود منزه است مبرّا است

وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین — من غطر روز یازدهم شهر رمضان المبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وآله
الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی
حقوقهم

حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین
والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب محکم خود میفرماید
انّ اوّل بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین
فیه آیات بیّنات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا ولله علی
الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن
العالمین عرض شد که چون خداوند عالم از جنس مخلوقات نبود که مخلوقات
بتوانند ذات او را ادراک کنند چرا که مخلوقات چنانکه می بینی در
هر جائی که یکچیزی میفهمند مخلوقات مخلوق است از مخلوقات
چشم رنگ می بیند میدانی رنگ مخلوق است و محتاج است
روی جائی بنشیند گوش صدائی میشنود و میدانی صدا مخلوقات است
و محتاج است از جائی بلند شود می بینی تو میفهمد و میدانی بو مخلوقات است
و محتاج است روی جائی بنشیند همچنین ذائقه ولامسه بهمین طور در
عالم خیال هم آنچه خیال میکنی یا سرخ است یا زرد است یا دراز است

یا کوتاه یا صدا خوب است یا بد یا بوی خوب است یا بد یا طعم خوب است
یا بد یا گرم است یا سرد است یا زبر است یا نرم همین جور چیزهائی
که در این دنیا می‌بینی و می‌فهمی همین چیزها را خیال میکنی پس بدان
آنها خدا نیستند و همچنین در عقل هر جائی که تو چیزی بیابی مخلوقه از
مخلوقات را می‌یابی بیشتر نمیتوانی بفهمی پس چون خداوند عالم از
جنس مخلوقات نبود مخلوقات از فهمیدن ذات او عاجز بودند
و چونکه عاجز بودند آیات خود را ظاهر کرد در ملک تا اینکه آن آیات
را ببینند و آنوقت پی ببرند بخدای خودشان و آن آیات را
در خانه‌های چندی قرار داد اول آنخانه‌ها خانه ایست که در زمین بکه
که همان زمین کعبه باشد وضع شده آن اول آن خانه‌ها آنخانه اول است
که وضع او در زمین بکه شده و وضع حمل او در خانه کعبه شد ان شاء الله
دقت کنید ببینید خانه هر چیزی ایست ترتیب از هر چیزی هر خانه را
بحسب جوهرش برای حفظ صاحب خانه میسازند خانه ظرف است برای
آنچیزی

آنچیزی که در آن است دیگر خانه را بهر جور معنی بکنی ببینید کاسه چشم
خانه چشم است اینجور قرارش داده اند که حفظ کند چشم را چیزی را در
صندوقی قایم میکنند که حفظ کند آن متاع را پس عرض میکنم بیائید فکر بکنید
در آن آیاتی که در آن خانه‌ها گذارده شد و این خانه‌ها اگر چه خانه‌های
خشت و گلی هستند این خانه‌ها را خیال مکن خانه‌های خشت و گلی است
این مسجد که از خشت و گل ساخته اند درست است اینجا نیست لکن آنجاست
که باید جمیع اهل روزگار قصد آنخانه را کنند ان شاء الله درست ملتفت باشید
میفرماید وضع للناس تا آنجا که میفرماید من استطاع الیه سبیلا در صفت
او میگوید که آیات بینات در آن گذارده شده و هدایت است برای
جمیع عالمها ان شاء الله توی این لحنها مطلب را بیابید مؤمن باید زیرک
باشد وقتی مؤمن می‌بیند اینطور وصف میکند خانه را امید است
مراد تعریف این خشت و گلها نیست چرا که می‌بیند اینجا نه کعبه را
جمیع مردم نباید قصد کنند بعضی مردم باید قصد کنند مسلمانها باید

قصد کنند یهود یها میروند بیت المقدس پس این خانها هدایت است برای
اهل جمیع عالم و این خانه خشت و کلی را که می بینیه کسی را هدایت نکرده
اگر کسی بگوید هدایت اینخانه خشت و کلی همین است که مردم بروند در او
بگردند حجی بعمل آورند و این است هدایت او عرض میکنیم اولا اینکه
این خانه زبانی ندارد و حرفی نمیزند علمی ندارد هدایت کند مگر بعد از آنکه
که خانهای اصل ما را هدایت کردند باین خانه خشت و کل که مردم باید بروند
بحج این خانه و این را تعظیم و تکریم کردند ما اقتدا بایشان میکنیم و
این خانه خشت و کل را تعظیم و تکریم میکنیم والا این خانه خشت و کل
اولا که هیچکس را هدایت نکرده چنانکه می بینید بجهتی که زبان ندارد
ثانیا همه مردم را نگفته اند که قصد آن کنند و در صفت آنخانه میفرماید
هدی للعالمین میفرماید هدایت کننده است از برای جمیع عالمها
و میدانی این خشت و کل هدایت کننده جمیع اهل عالمها نیست
پس بدان ان شاء الله که مراد از این خانه که تعریف میکند خدا خانه خشت و کل
نیست خانه

نیست خانه انسانیست خانه الهیست که او را تعبیر بخانه آورده اند
انسانست و او را خانه گفته اند و در انسان آیات بینات و علامات
واضحات قرار داده و آن انسانست که هدایت میکند جمیع عالمها را
این انسان و آنه عیسی نیست زیرا که پیش از زمان خودش مبعوث نبود
بلکه در زمان خودش هم هدایت عالمین را نکرد و موسی هدایت پیش از
زمان خودش را نکرد همچنین ابراهیم نبود چنین کسی چرا که مبعوث نبود
بر کسانیکه در زمان نوح بودند نوح نبود چنین کسی چرا که مبعوث نبود
بر کسانی که پیش از او بودند آدم نبود چرا که مبعوث بر همه نبود پس ملتفت باشید
ان شاء الله و بدانکه آنکسی را که خدا هدایت کننده از برای جمیع عالمها قرار
میدهند باید پیش از جمیع عالمها باشد بجهتیکه هدایت کننده باید پیش از
جمیع مهتدین باشد و حجت خدا باید پیش از محجوجین باشد و آنها کسانی
هستند که اول ما خلق الله هستند و خدا اول ایشان را خلقت فرمود و ایشان
را هادیان کسانی که بعد مخلوق شده اند قرار داده و ایشان سابقند

بر کل موجودات و اول ایشان معصوم است اول ایشان حضرت امیر است
صلوات الله وسلامه علیه و در او است جمیع آیات بینات خدا و فرق
میان آیه و ذی الآیه را اگر خواهید بدانید عرض کردم آیت هر چیزی را
که فارسی بخواهی آیت را در فارسی نمونه میگویند و نمونه هر متاعی از
جنس آن متاع است بطوریکه هیچ فرق ما بین آن جنس و آن نمونه نیست
نمونه مشتی است از آن خروار فرق که هست او بزرگ است و این کوچک است
والا دیگر رنگی نیست برای این بغیر رنگ او طبع همان طبع است خاصیت
همان خاصیت است نمونه اش را عرض کردم قرص آفتاب را در توی آینه
می بینی می بینی گرد است مانند گردی آفتاب زرد است مانند زردی آفتاب
نورانی است مانند اینکه آفتاب نورانی است سوزان است مانند اینکه
آفتاب سوزاننده جاها را اما اگر عینکی را مقابل آفتاب بگیری و عکس
آفتاب در آن بیفتد و جمیع تأثیر آفتاب در این عینک جمع شود
آنوقت می بینی جمیع قوه ها را آتش میزند بلکه اگر در امی پیدا کند جو

[illegible]

ها را هم

ها را هم میسوزاند بلکه اگر در امی پیدا کند آهن را میگدازد اما بدان
اصل آفتاب گرمیش مثل گرمی عینک است بلکه هفتاد مقابل بیشتر
اما مقابل آن آفتاب گرفته اند حجابها از آسمانها بخارها غبارها آمده
که سورت او را گرفته تا اهل زمین بتوانند طاقت نور آفتاب را
بیاورند و اگر آفتاب بحرارت خود بتابد جمیع زمین و اهل زمین
را میگدازد جهت بابیکاس ملتفت باشید ان شاء الله که هیچ فرق نیست میان
نمونه و صاحب نمونه میان آیه و ذی الآیه الا اینکه آیه کوچکتر است
و صاحب آیه بزرگتر است این است که میفرماید لا فرق بینک و بینها
خدایا هیچ فرقی میان تو و میان آن مقامات و علامات تو نیست
و در همان دعا میفرماید که مقامات و علامات محمد و آل محمد سلام الله
علیهم اجمعین الخ خدایا هیچ فرقی میان تو و میان آن مقامات و علامات تو
نیست الا اینکه آنها مخلوقند و تو خالق آنها از این فرقها که بگذری
و اگر خدا هر کاری بکند با چشم ایشان میکند با دست ایشان میکند

[illegible]

با قوت ایشان میکند با روح ایشان میکند بهمین نورانی میکند عالم
را که بواسطه آفتاب و هیچ طوری نمیشود گرم میکند عالم را که بواسطه آفتاب
و هیچ طوری نمیشود فکر کن در زغال سرخ شده پس زغال البته از آفتاب
را گرم میکند و نقصی نیست و آب تر میکند و نقصی نیست شریکی نیست
کفری نیست چه عیب دارد خدا همین طوری که کرده باشد که بواسطه ایشان
کرده و میکند جمیع آنچه را که کرده و میکند این آفتاب را می‌بینی
اینجور کارها را میکند پیش چشمت است هیچ تقلید دلم نمیخواهد بکند خودت
فکر کند ببیند این آفتاب در عالم جسم واقع شده و چه تصرف
خدا باین آفتاب داده یکخورده زمستان پائین تر می‌آید چه قدر
هوا سرد میشود اگر یکخورده پائین تر برود یخ میکند جمیع روی زمین یکخورده
بالا می‌آید هوا را گرم میکند این آفتاب و بگرمی این آفتاب جمادات
ساخته میشوند مثل اینکه خشتها را آجر بزها بگرمی آتش درست میکنند
این جمادات که هست اولش خاک است و آب است مخلوط که شد
آفتاب

آفتاب بر آن می‌تابد بدوام اشراق آفتاب اینها خورده خورده میگذارد
وقتی که خشته شد جمادات از جمادها ساخته میشود پس جمیع جمادها را این آفتاب
می‌سازد چنانکه پیش چشم تو است و می‌بینی گیاهها را این آفتاب میرویاند
می‌بینی زمستان این آفتاب دو ذرعی پائین میرود همه گیاهها خشک
میشود خزان میشود طراوتش تمام میشود پس ببین که این آفتاب جمیع
گیاهها را میسازد باذن خدا و ببین که اگر گیاهها نبود حیوانات
نبودند چرا که حیوانات گیاه میخواستند که بخورند و اگر چیزی نبود که بخورند
نبودند و ببین بدن انسان هم مثل بدن سایر حیوانات بسته
باین گیاهها و باین حیوانات است باز ببین سبب بقای انسان ظاهری
همین آفتاب است پس این آفتاب است که میرویاند گیاهها را این
آفتاب است که جاری میکند آبها را این آفتاب است که بحرکت میآورد
متحرکات را ساکن میکند ساکن را و حال آنکه این آفتاب در عالم
جسم واقع است پس آن آفتاب عالم مثالی که فوق جمیع عوالم واقع

شده و اوّل موجودات است اوّل مخلوقات است بهمین دیگر او چه ادعائی
میتواند بکند بهمین اگر این آفتاب بگوید من جمیع این برگها را از درخت بیرون
میآورم و دلیلش اینکه بهمین بگو زرده پائین که میروم جمیع برگهای فی خشکد و
میریزد آنها کم میشود پس اگر بگویم منم مورق اشجار منم مونع ثمار راست
گفته است چنانکه آن اصل آمد و اینها را گفت و از او باور نکردند اصحاب
که این قول غالیهاست مرد که غالی چه عقلش میرسد اینها را بگوید اینها را
صاحب کار گفته صاحب امر گفته پس ایشانند اوّل موجودات هیچ فرق
با خدا ندارند در کار و کردارشان مگر اینکه ایشان آنچه میکنند بحول و
قوه خدا میکنند لکن خدا آنچه را میکند بحول و قوه خود میکند و بحول
و قوه کسی احتیاج ندارد پس ایشان بحول و قوه خدا می‌کنند آنچه
میکنند مشیة الله در دستشان است اراده الله در امرشان است
آنچه را که میکنند و نمیکنند مگر آنچه را که خدا کرده و خدا بهمین طور میکند
باری فرق میان آیه و ذی الآیه فرق میان نمونه و صاحب نمونه
فرق

فرق میان علامت و صاحب علامت است همان نحو که عرض کردم
پس مثلی عرض کنم تا خوب روشن بیاید ببین هیچ فرقی میان تو
و اینکه ایستاده نیست تو می ایستی این ایستاده نمونه تو است و تو
خودت صاحب نمونه در همین فکر کن خیلی چیزها بدستت میآید پس
گاهی ایستاده گاهی می نشینی نشسته نمونه ایست از تو چنانکه ایستاده
نمونه ایست از تو هیچ فرقی میان تو و نشسته نیست جمیع کارهائی که
تو میکنی لامحاله انسان کاری که میکند یا در حال حرکت میکند یا در حال
سکون و نمیشود کاری بکند مگر یا در حال حرکت یا در حال سکون فرقی
که هست میان این دو و آن یک این است که اینها محتاج اند و او
احتیاج ندارد ان شاء الله اگر خودت فکر کنی فضایل بسیار بزرگ
میتوانی بفهمی و اگر آن فضایل را فهمیدی آنوقت این منبرها و صحبتها
را میتوانی بفهمی چه قدر حرام زاده اند پس هیچ فرقی میان تو و میان
اینکه می ایستی نیست مگر اینکه تو خودت گاهی می ایستی گاهی می نشینی

ایستاده جدا است نشسته جدا است اینها دو هیئت دارند و شکلها
دارند اما تو یکی هستی پس فرقی که هست این است که اینها دوتا هستند
و تو یکی هستی و الا از تو هر چه برآید از دست اینها جاری میشود پس
اینها ترکیب کنند و محتاج و تو نسبت باینها احتیاج نداری میخواهی می
ایستی میخواهی می‌نشینی و اینها احتیاج بتو دارند اولا فکر کن ببین این
هیئت ایستاده غیر از هیئتی است که نشسته و ببین این هیئت
جفت شده با بدن تو تا ایستاده پیدا شده خیلی واضح و ظاهر است
و خیلی مطلبهای بزرگ است که عرض میکنم باین زبان وقتی
که هیئت استقامت متصل میشود باین بدن تو آن وقت این بدن
را میگوئی ایستاده وقتی هیئت نشستن متصل میشود باین بدن تو
میگوئی این بدن نشست پس همین نشسته ترکیب است از یک هیئت
خاصی و بدن تو و هیئت ایستاده ترکیب شده بزبان ملائی ترکیب است
از هیئت استقامت و بدن تو تو بگو بهم چسبیده هیچ حرمت هم ندارد
لفظهای

لفظهای ملائی پس تو بگو هیئت ایستاده چسبیده باین بدن تا ایستاده
پیدا شده و هیئت نشسته چسبیده باین بدن تا نشسته پیدا شده
پس نشسته مرکب است از هیئتی و بدنی و ایستاده مرکب است از هیئتی
و بدنی بخلاف زید که هیچ مرکب نیست از این چیزها پس زید هست میخواهد
ایستاده باشد میخواهد نباشد و زید هست میخواهد نشسته باشد میخواهد نباشد
پس زید نسبت باین قیام و قعود بسیط است بزبان ملائی هیچ مرکب
نیست و حادث نیست و این ایستاده و این نشسته محتاجند چرا که
این هیئت محتاج است بآن بدن باید بهم بچسبند تا ایستاده
پیدا شود و اینها هر دو محتاج بزیدی هستند که بدن خود را بدارد
بحالت ایستادن و ایستادن را ببدن خود بچسباند همچنین هیئت
نشستن و بدن زید هر دو محتاجند و زید محتاج نیست اینها ترکیب کند
و او مرکب نیست از روی همین قاعده بخواهی بروی بالا برو بگو
هیچ فرقی نیست میان خدا و اسماء و صفات او و فرق نمیکند که

اسماء وصفات بگوئی یا محمد سلام الله علیهم بگوئی اگر بخواهی سخنی بگوئی
که روح داشته باشد بگو محمد وآل محمد سلام الله علیهم لکن اگر کسی سر سلسله
از متشابهات از سنیها بگوید خدا اسمهای بسیار دارد نود و نه اسم برای خدا
هست لله الاسماء الحسنی پس اگر بگوئی اسمهای بسیار دارد سنیها
نفهمیده اند و از زند توی قرآن است بلکه متشابها نفهمیده اند و از زند الحمد لله
چرا که توی کتاب هست توی سنت هست دیگر هم که بکنی می بینی هر چه بشمار
آید و شمردی و یک و دو و سه و چهار این ذات خدا نیست فرق
نمیکند نسبت بخدائی که یک و دو و سه و همه را خلق کرده فرقی پیش
او نیست چه بشماری جمادات را چه بشماری نباتات را چه بشماری
حیوانات را چه انسانها را چه آسمانها را چه زمینها را چه روزها را چه شبها
چه خوبها را چه بدها را چه خوبها چه بدها را او جمیع را خلق میکند پس وقتی
اینها متعدد شدند او واحد فرق همه همین است که ایشان
بسیارند و او یک است آیات طوری هستند که هر کس ایشان را می بیند
خدارا

خدا را می بیند و والله تا او را می بینی وخدا را نمی بینی او را ندیده و والله
تا خدا را می بینی و او را نمی بینی خدا را ندیده و این سر مشقی باشد برای شما
این را بدانید که تا امام می بینی وخدا نمی بینی امام ندیده در فقرات زیارات
ایشان است که هر کس عارف بحق تو شد تو را زیارت کند عالم از
اهل بهشت است پس عارف بحق او را می باید زیارت کرد در فقرات زیارات
میخوانی وقتی که عتبات میروی عارفاً بحقه اگر این عارفاً بحقه را
میخواهی بشناسی ببین زید وقتی ایستاده هر کس نگاه کند زید می بیند
هیچکس نیست بگوید ایستاده اینجاست زید اینجا نیست چنین چیزی
محال است زید ها همین جور می شنید زید همینجور بر میخیزد پس بدانید ان شاء الله
که آیت همه جا حاشش این است آیت نمونه ذی الآیه است نمونه ذی
الآیه را می نماید ذی الآیه را همین طوریکه خدا فرموده سنریهم آیاتنا
فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اینها را نمودند که
خدا را بشناسند مردم پس ان شاء الله مشق کنید پس هر وقت که

خدمت ایشان و میخواهی زیارت کنی توجه کنی هر وقت خدا را
می‌بینی بدان ایشانرا دیده و ایشانرا زیارت کرده و اگر خدا را نمی‌بینی
و همین بدن بگر زعمی و نیمی را می‌بینی ایشانرا ندیده علی که خدا نما باشد ست
و آنکه علی نیست عمر است محمدی که خدا نما باشد محمد نیست و آنکه ابوجهل
این را بدانید که و آنکه خدا اظاهر ترست از وجه حجتهای خود از خود
حجتها چنانکه زید ظاهر ترست از قیام و قعودش از خود قیام و قعود
پس ایشان و آنکه معصوم و مطهرند از همینی که خود نما باشند شیطان
نما باشند معصومین باید خود نما نباشند شیطان نما نباشند
مردمان دیگر یا خودشان را می‌نمایند یا شیطانشان را می‌نمایند
و این هر دو غیر از خدا است و ماذا بعد الحق الا الضلال لکن معصومین
نمی‌نمایانند مگر خدا را نمیگویند مگر قول خدا را نمی‌کنند مگر فعل خدا را
نمیخواهند مگر خواست خدا را این است که و ما تشاؤن الا ان
یشاء الله پس راضی هستند بآنچه خدا راضی است بطوریکه هیچ نمیخواهند

وادراک

وادراک نمیکنند و نمیگویند بغیر از آنچه خدا خواسته بگویند و بکنند
و بفهمند این است که معرفت ایشان معرفت خدا شده و خدا چون
خواست خود را بخلق بشناساند ایشانرا فرستاد میان خلق
که ایشان را بشناسند و هیچ فرق میان خدا و ایشان نیست
مگر اینکه ایشان بسیارند و خدا یکیست ایشان عبدند و بنده
خدایند و بحول و قوة خدا حرکت میکنند و از جای خبر نمیشوند مگر
خدا خبر شده پس آنچه از خدا میطلبی از ایشان بطلب و آنچه از خدا
میخواهی از ایشان بخواه دیگر امروز بس است کار هم دارم لکن این را
هم عرض کنم التماسی که دارم بشما این است که حالا از سر تقصیر یکدیگر
بگذریم خیلی تقصیر در حق یکدیگر کرده‌ایم این مقدمه را اول عرض کنم
ببینید که بعد از آنی که چند نفر از تقصیر هم گذشتند اگر چند نفر بالتمامیت
طبع که دارند از سر تقصیرات یکدیگر بگذرند اینها لامحاله محل عنایت
خدا خواهند شد چراکه خدای صاحب کرم و جود وقتی ببیند که اینها

با این لئامت طبعشان از سر تقصیر بکذرند مکر کذشتند او هم زود از سر
تقصیر اینها میکذرد افاقه میشود برشان پس تشق این را الکن هر وقت
میخواهی خدا از سر تقصیرت بکذرد بکذر از سر تقصیر کسی از تقصیر کسی
که کذشتی خدا دیکر شرم میکند از اینکه از تقصیر او نکذرد مشایخ ما
مشقشان این بوده است میفرمودند در هر نمازی وقتی میخواهم
داخل نماز شوم تکبیرة الاحرام که میخواهم بکویم ملتفت این معنی
میشوم که مردم حق و حقوق بکردن من خیلی دارند آنوقت از
جمیع دوستان امیرالمؤمنین میکذرم اکرچه قاتل پدر و پسر من
باشند اکرچه فحش علانیه بمن داده باشند که میکذرم و بدانید که
ثمره ها دارد این عمل و مشایخ شما حکیم بودند دانا بودند استاد بودند
کاری که میکردند بی ثمر نبود ثمرش همین که عرض کردم که بعد از آنکه خدای
کریم ببیند لئیمی از لئیمی کذشت او هم البته میکذرد چراکه کریم است
پس اولاً من استغاثه میکنم از شما که شما از سر تقصیرها من بکذرید
چراکه حق

چراکه حق دارید بر من بسیار و من مقصرم در ادای حقوق نسبت
بهم پس از هر بابتی غیبتی فحشی اوقات تلخیی نسبت بکسی هر تقصیری
از من سر زده باشد شما بکذرید منهم همین طور از همه میکذرم اولاً که
من حقی بر شما ندارم اکر هم حقی فرضاً داشته باشم هر حقی هرچه باشد
از غیبت از فحش هر کس هرچه درباره من بعمل آورده باشد من والله
کذشتم بشرطی که شما هم از من بکذرید پس من مردم که دعاکوی شما باشم
شما هم دعاکوی من باشید ان شاء الله اینطور که شد استجابت با
خدا است خدا مستجاب میکند این یک عرضی بود که میخواستم بکنم
یک عرض دیکر هم هست و آن این است که بعد از آنی که من رفتم
ان شاء الله طوری باشد که ان شاء الله نمازتان را بیائید مسجد تا نماز را بیائید
و موعظه و نماز ترک نشود ان شاء الله این میرزا علیمحمد را شما کم میشناسید
من او را میشناسم اغلب مردم را می بینی وقتی توی کارشان
رفتی می بینی که کارشان خراب است تا توی کارشان نرفته باشی

معاشرت درستی نکرده‌ای ببینی مرد مقدسی است غالب مردم
در حضر مردمان خوبی هستند لکن در سفر حالتشان معلوم میشود
ببین اغلب مردم که سفر میروند همه نزاع میکنند جدال میکنند
خیلی چیزها از ایشان بروز میکند بیشش همه همین است که تا کسی
معاشرت زیاد نکرده با کسی باینکه خیال میکند آدم خوبیست
وقتی معاشرت کرد و توی کار رفت معلوم میشود یکپاره چیزها
اغلب مردم را که تعریف میکنند از آن باب است که باید چشمها را
هم بگذاری و اگر هم ببینی فضله موش است بگوئی انشاءالله زیره است
فضله موش نیست مردم را هم همین طور باید اغماض کرد و تجسس
نکرد از باب که تکلیف زیاد نشود اصرار نکنند چرا که تکلیف را
خدا آسان قرار داده لکن عرض میکنم که این مرد از آنجور مردم
نیست من سفر با او بوده‌ام حضر با او بوده‌ام سالهای دراز با من
بوده و با او معاشرت کرده‌ام نیست طور و طرزش مثل طور و طرز
اغلب این

اغلب این مردم را خدا میداند اگر بشماری از هزار هزار نفر پیدا
نمیشود یک نفر که فضله موش نباشد انسان می‌بیند یکپاره چیزها
را و اغماض میکند ندیده میگیرد چرا که تکلیف همین است که بُر
تجسس نکنید از احوال هیچکس چرا که خدا دوست نمیدارد و علیها فاش
شود همین سلامی و علیکی و معاشرتی کمی بقدر حاجت وقتی معاشرت
کم کردی و دیدی بدی از او نمی‌بینی بگو عادل است در تکلیف برای
عدالت همین بس است که اگر معامله با کسی بکنی بتو ظلم نکند اگر وعده
کند خلف نکند اگر خبری بدهد دروغ نگوید اما اغلب مردم را که با ایشان
معاشرت کردی با ایشان مالت را میخورند دروغ میگویند ظلم
میکنند بخصوص این مقدسین این سبیل چیدهای مال مردم خوار اگر
کسی با این مقدسین سفر کرده باشد میداند چه جور مردمی هستند لکن این
شخص این جورها نیست من مدتها با او معاشرتها کرده‌ام غرض
اگر خودم را خواب میدانستم اگر من خودم خوب آدمی بودم میگفتم او

به از من است خلاصه بدهید او خوب آدمی است الله بیائید مسجد بانان
را نمازتان را بجا بیائید ترک نکنید تا دیگر اگر خدا احیاتی داد برگشتم
که خودم می آیم اگر هم نیامدم که هیچ شما ترک نکنید
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین تمام شد
این نسخه شریفه در یوم شنبه بیست نهم شهر ربیع الاول
در ید اقل العباد صادق زاده ۱۳۹۴ سنه
بخط حقیر فراغت یوم پنجشنبه ۲۰ هم شهر ذیقعده
الحرام ۱۳۳۵ سنه

هذا الکتاب

هذا کتاب مبارک بسم الله الرحمن الرحیم رد سؤال

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین چنین گوید این بنده خاکسار محمد باقر که
در این اوان محنت توامان سؤال وجوابی بنظر رسید که هوش از سر
میپرد پس آن کلمات را بعینه‌ها ایراد مینماید وجواب بروجه صواب
عرضه میدارد که موجب عبرت عاقلان وتذکر غافلان وتعلم جاهلان
شود وبعون الله تعالی وحسن توفیقه عرض میشود بخدمت جناب مستطاب
حقایق ومعارف آداب آقای آقا رضا سلمه الله تعالی برانکه کنیفر ملا
بدبخت ما آمده است از طایفه شیخی ها میباشد وبحاجی محمد کریم خان
مقلد است ومردمان بآن راه دلالت مینماید در این صورت سرکار
شما را در همه آن آقا وپیشوا دانسته این دو کلمه را عرض نمودیم شما را بخدا
وبذات عالم قسم میدهیم که اگر فی الحقیقه طایفه شیخیها براه غلط افتاده اند
دو کلمه مرقوم بفرمائید که مردم از دین خود عود نکنند والا اگر آنها هم مثل علما

اثنا عشریه سلام الله علیهما راه میروند برای عوام الناس تفاوت ندارد

مثل آنکه کسانی هستند بجناب آقای آقا شیخ حسین یا بجناب آقا میرزا حسن

شیرازی یا بجناب آقا شیخ زین العابدین سلمه الله تعالی لهما مقلد میباشند

عیب ندارد که مردم از جهت فروعات دین مطهر بگفته آنها بروند حالا شما

را بجناب پیغمبر و اولاد طاهرین او قسم میدهم این کار مشکل را برای

مثل ما عوام ها حل بفرمائید خداوند عالم علم بشما عطا فرموده است که

مردم را هدایت بفرمائید نه اینکه مثل سایر علما منع نمائید که عوام جمع

نشوند شاید اگر خدا اکرده بخواهید جواب این فقره را کشف نفرمائید

معلوم است که خداوند عالم در عاقبت در حضور جناب محمد المصطفی

از شما مؤاخذه میفرمایند و جبهه عرض شد جواب سوال

بسم الله و بالله والحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بر قاطبه

شیعه اثنی عشریه این مطلب معلوم است که پس از رحلت خاتم

انبیا صلی الله علیه و آله باندک زمانی امت آنحضرت بهفتاد و سه

فرقه

فرقه متفرق شدند یک فرقه بر حق و باقی تماماً باطل بودند چنانچه از هفتاد و

یک فرقه امت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و هفتاد و دو

فرقه امت حضرت عیسی نیز یک فرقه بر حق بودند و اعتقاد اثنا عشریه آن است

که آن فرقه حقه همان طایفه اثنی عشریه است نه غیر آنها و قائلند باینکه

این فرقه از زمان حضرت رسول و آل اطهار او علیهم السلام باید باقی باشند

تا قیامت و همیشه در میان مردم بوده اند و نمیشود که زمانی بوده باشد

که اهل مذهب حق در آن زمان نباشند چنانچه بدیهی است که در میان

شیعه از قدیم الی الان البته زیاده بر ده هزار علمای کبار صاحب کتاب بسیار

و اوصاف جلیله بیشمار که در انواع فضائل و معارف و علوم مسلم کل عام

و خاص بوده باشند بوده اند و الآن از نعم و فیض زیاده بر هزار میتوان شمرد

و این نیز بدیهی است که قاطبه علمای اثنا عشریه در مسائل اعتقادیه که

مناط کفر و ایمان میباشد با یکدیگر متفق بوده اند و اصلا اختلافی در آنها

نداشته اند و اگر فرضاً با هم اختلافی داشته اند در مطالبی بوده که مخل

کفر و ایمان نبوده یا در فروع احکام بوده نه در اصول دین تا آنکه از پنجاه
سال قبل از این طایفهٔ که سؤال کرده اید در میان مردم بهم رسیدند و
سابق بر آن اصلا از آنها اسمی و رسمی نبوده و خود ایشان مقر و معترفند
و این اسم را از آن جهت بر سر خود گذشته اند که اول سلسلهٔ آنها شخص [illegible]
که مخترع مذهب آنها شده و این طایفه قاطبهٔ علمای زمان خود را ناصبی و کافر
میدانند و بدیهی است که علمای این زمان در اعتقادات شریک با علمای
گذشته اند و همه اعتقاد شان یکی است لهذا آن طایفه همه علمای اثنی
عشریه را ابد میدانند تفاوتی که دارد نسبت بعلمای این زمان ناصبی میگویند
و نسبت بعلمای قدیم اهل جاهلیت و آنچه محقق بر اغلب علما و این حقیر
شده زیاده بر صد مسئله این طایفه با قاطبهٔ شیعه اثنی عشریه در اصول
اعتقاد اختلاف شدید دارند و قریب بسی هزار از احکام شرع مطهر
نبوی هست که نمیدانند و عمل نمیکنند و اگر بحسب ظاهر انکار اختلاف کنند
از ترس عوام فریبی است اگر کسی طالب باشد این حقیر در یکروز از کتابهای
خودشان

خودشان بحول الله مشخص مینمایم و اگر بگویند علمای متقدمین این مسائل را
نفهمیده اند چنانچه نوشته اند و گفته اند این مطلب بر عاقل واضح است
و حال آنکه در همه مسئله بعنایت الله معلوم مینمایم که متقدمین فهمیده اند
و نوشته اند و حق با آنهاست و اینها بر باطلند پس طالب را شایسته نیست
که روی یقین بظلمت شک بپوشانند و ندانسته قدم بطریقهٔ بگذارد که اگر
حق با آنها باشد لازم میآید که هیچ وقت در میان خلق مذهب صحیح حقی
نباشد تا پنجاه سال قبل از این و امروز همه شیعه بر باطل باشند مگر از صد هزار
نفر یکنفر بلکه کمتر و آنهم ملا که بدهات شما آمده با چند نفر آدم عاقل هوشمند روانه
شهر کنید اینجا با او ملاقات شود تا بحول الله تعالی رفع شبهه از همه بشود
ولی جهت بضلالت نروید که ایمان عوض ندارد اگر کسی ندانسته یک
مسئله از اعتقادات را برخلاف حق اعتقاد کند مخلد در عذاب
الیم خواهد شد والسلام   که بر صاحب شعوران و پیروان پیشوایان
دین و ایمان علیهم السلام پوشیده نیست که امر را که خداوند عالم

جل شانه از خلق خود خواسته آن امر را بایشان رسانیده و معقول نیست
که خداوند عالم جل شانه چیزی را اراده کند از خلق خود و آن چیز را بایشان
نرساند و مخفی دارد و امر کند ایشان را که آن چیز را که من از شما خواسته ام
و اراده کرده ام و از شما مخفی داشته ام شما خودتان سعی کنید و بآن امر
پوشیده پی برید و هر صاحب شعوری که مکلف باشد و مستضعف نباشد
در آنچه عرض شد شک نکند خواه عالم باشد یا عامی و هر صاحب شعوری
میفهمد که اگر جایز بود که خداوند عالم جل شانه امری را که از خلق خود خواسته
آن امر را از ایشان پنهان کند و با وجود اینکه پنهان داشته از ایشان
خواسته باشد که خودشان پی برند بآن امر مخفی دیگر ضرور نبود که پیغمبران
علیهم السلام با معجزات و خارق عادات بسوی ایشان بفرستد و
فرمان همایون در احکام ظاهر و باطن ایشان صادر کند پس باید امری را
اراده کند از خلق خود و آن امر را مخفی دارد و پیغمبر بسوی ایشان نفرستد
و کتابی از برای ایشان نازل نکند و مع ذلک آن امر مخفی را از ایشان
بخواهد

بخواهد و هر صاحب شعوری میفهمد که اگر خداوند عالم جل شانه چنین امری را
مقدر کرده بود دیگر فرستادن پیغمبران و نازل کردن قرآن لغو و بی حاصل
و بیفایده بود و هر صاحب شعوری میفهمد که خداوند عالم جل شانه لغوکار
و بازیگر نیست پس پیغمبران را از برای رسانیدن امر خود بسوی خلق فرستاده
و کتابهای خود را در احکام ظاهر و باطن ایشان نازل فرموده چرا که میدانست
که این خلق بدون رسانیدن او امر خود را بایشان نمیتوانند که خود پی
بآن امر برند الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر و چون میدانست که
نمیتوانند بدون رسانیدن او پی بامر او برند و مع ذلک ایشان را
تکلیف بآن امر میکرد ظلم بود و هر صاحب شعوری میفهمد خواه عالم باشد یا عامی
که ستمکاری و ظلم کار او نیست چرا که محتاج نیست بظلم کردن و خلق او
اگر ظلمی بکنند بجهت احتیاج ایشان است بآن پس اگر خداوند عالم جل شانه
بدون احتیاج بظلم بنا بود که ظلم کند نعوذ بالله پس ظالم ترین ظالمان بود
و از این است که فرموده و ما ربک بظلام للعبید چرا که مخلوقی که بجهت

احتیاجی و غرضی و مرضی و هوائی و هوسی ظلم کند باقتضای آن غرض و مرض
و هوا و هوس ظلم کرده پس ظالم شده و لکن خداوند عالم جل شانه
بدون احتیاج و غرض و مرض و هوا و هوس اگر بنا باشد نعوذ بالله که ظلم
کند در آن حال ظلام باشد نعوذ بالله نه ظالم و معنی ظلام این است که بسیار
ظالم و بیش از هر ظالمی ظلم کند و از این بیان معلوم شد که ظلام صیغه مبالغه است
و ضرور نیست که آنرا بمعنی صاحب ظلم بگیریم و هر صاحب شعوری میفهمد که
بعد از اغماض از عدل و فضل او اگر چنین امری را مقدر میفرمود چنین امری
صورت نمیگرفت چرا که امری را که او مخفی داشت البته خلق نمیتوانند بآن
برسند و هر صاحب شعوری میفهمد که هر امری را که خداوند عالم جل شانه
اراده کند آن امر صورت پذیر است چرا که او عاجز در هیچ امری نیست
باری هر صاحب شعوری میفهمد که خداوند عالم جل شانه هر امری را که از خلق
خود خواسته و اراده کرده امر را بایشان رسانیده و هر صاحب شعوری میفهمد که
هر امری که خداوند عالم جل شانه بخلق خود نرسانیده آن امر را از ایشان
نخواسته

نخواسته و نباید خلق طالب آن امری شوند که خداوند عالم جل شانه از
ایشان مخفی داشته پس چون این مقدمه شریفه لطیفه محکمه الهیه نبویه علویه
علیهم السلام را فهمیدی اگر رشدی هست متمسک شو بآن تا هرگز گمراه نشوی و در هیچ امری
از امور الهیه نبویه علویه علیهما و آلهما السلام متحیر نباشی پس بطور یقینی که بالا
ترین همه یقین ها است و عین الیقین و حق الیقین است بدانکه هر امری را
که خداوند عالم جل شانه از خلق خود خواسته یقیناً بایشان رسانیده و مخفی
نداشته در هیچ عصری از عصرها و در هیچ وقتی از وقتها و در هیچ مکانی از مکانها
در هیچ مقامی از مقامها در هیچ مرتبه از مرتبه های ملک خود و بدانکه
هر امری را که مخفی داشته از خلق خود نخواسته آن امر را پس بدانکه در
امری که رسیده حیرتی در رسیدن آن نیست و هر امری که نرسیده باز
تحیری در آن نیست که از شما نخواسته آن امر را پس بدانید ای برادر
در این اینجا و طالبان حق الیقین که خداوند عالم جل شانه امری را که از عالم
و عامی هر دو خواسته آن امر را بهر دو رسانیده و امری را که از عامی نخواسته

وازعالم خواسته آن امر را مخصوص عالم قرار داده و بعالم رسانیده که در آنچه
مخصوص عالم است در وقت احتیاج تو بآن آن را از عالم اخذ کنی و تقلید
او در آن کنی پس ای برادران ایمانی هوش خود را جمع کنید و گوش دهید و غافل نباشید
و بیابید که چه عرض میکنم تا نجات یابید و هلاک نشوید پس فکر کنید که آیا
امری از خداوند عالم جل شانه بشما رسیده که شما در آن امر محتاج نباشید
که تقلید از علما کنید یا آنکه چنین امری از خداوند جل شانه بشما نرسیده و شما
باید در جمیع امور دین تقلید از علما کنید پس فکر کنید که اگر امری از خداوند
جل شانه بشما نرسیده و خود شما نمیدانستید که باید در بعضی از امور دین تقلید
از علما کرد و اگر امری از خداوند جل شانه بشما نرسیده بود که محتاج بتقلید
در آن امر نباشید و بنای شما این بود که تقلید از علما کنید و در جمیع امور دین
پس تقلید هر عالمی را که میکردید باید تقلید شما صحیح باشد و شما معاف و معذور
باشید در نزد خداوند جل شانه در تقلید هر عالمی پس باید معذور باشید
در تقلید از عالم سنی که آن عالم سنی شما را امر میکند بمحبت ابابکر و عمر و عثمان

ومعاویه

ومعاویه و باید معذور باشید در نزد خداوند عالم جل شانه در تقلید کردن
از علمای یهود و نصاری و مجوس که آنها امر میکنند عوام را بعداوت پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه وآله و انکار او پس چون فکر کنید خواهید فهمید که
یک امری از جانب خداوند عالم جل شانه بشما رسیده که آن امر پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه وآله باشد که چون آن امر را بدون تقلید از شخصی فهمیده
دانستید که تقلید علمای یهود و نصاری و مجوس را نباید بکنید در انکار
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله و عداوت او نعوذ بالله و دانستید که
در مسائلی که نمیدانید نباید تقلید از ایشان کنید و از ایشان نپرسید و باید
در آن مسائل تقلید از علمای اسلام کنید و از ایشان بپرسید و همچنین
معلوم است که یک امری از جانب خداوند عالم جل شانه بشما رسیده
بدون تقلید که آن امر حقیت حضرت امیر علیه السلام و بطلان غاصبین
حق او باشد که چون چنین امری از جانب خداوند عالم جل شانه بدون
تقلید شخصی بشما رسیده یافتید که در ادعای حقیقت غاصبین خلافت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نباید تقلید از علمای سنی بکنید اگرچه آن علما
کتابها نوشته باشند و عالم باشند بعلم فقه و بعلم اصول فقه و بعلم تفسیر
و بعلم حکمت و بعلم معانی و بیان و بعلم منطق و بعلم صرف و بعلم نحو و بسیار
علوم و شما از همهٔ این علمها بیخبر باشید و دانسته‌اید که نباید بزرگ و عظیم
نماید علوم ایشان که شما متحیر شوید که ما جاهلیم و علمای سنی عالم و فاضلند
و جاهل باید پا از گلیم خویش بیش نکشد و بعلما بد نگوید پس چون امر حقیت
حضرت امیر علیه السلام و بطلان ادعای غاصبین حق او را یافتید بدون
تقلید دانسته‌اید که باید بیزاری جوئید از غاصبین حق امیر المؤمنین علیه و آله
صلوات المصلین و از معتقدین بایشان اگرچه ایشان علما باشند و شما
عامی باشید و دانسته‌اید که در مسائلی که بمنداند باید تقلید از علمای
شیعه اثنی عشریه کنید نه از غیر ایشان پس از این بیان معلوم شد که یک
امری از جانب خداوند عالم جل شانه باید در میان مردم باشد و بایشان
رسیده باشد که عالم و عامی در آن امر شریک باشند بطوری که هر کس

ازآنکه

از آن امر اعراض و انکار کرد عالم و عامی بدانند که او انکار کرده
و خارج از دین شده مثل حقیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حقیت حضرت
امیر علیه السلام که عالم و عامی شیعه اثنی عشری دانسته‌اند که منکر حقیت این
دو بزرگوار کافر و مخلد در آتش جهنم است اگرچه آن منکر عالم باشد و آن شیعه
عامی باشد و چنین امری از جانب خداوند عالم جل شانه در هر طبقه
از طبقات خلق بوده و خواهد بود که عالم و عامی در آن امر شریکند و عامی
تقلید عالم را نباید بکند و آن امر حجت خداوند عالم جل شانه است
که آن حجت بر هر عالمی و عامی هر طبقه از طبقات خلق تمام شده و عذری
از برای ایشان باقی نگذارده و این است امر شامل و حجت بالغهٔ خدا
وند عالم جل شانه که بعالم و عامی رسیده چنانکه خداوند عالم جل شانه
در کلام خود فرموده ولله الحجة البالغة و امام علیه السلام این کلام را معنی
فرموده یعنی لله الحجة الواضحة پس چون متذکر شدید باین مطلب اینست
که چنین امری که از جانب خداوند عالم جل شانه بهمهٔ خلق رسیده و بر همه

واضح شده محل اتفاق ایشان است وخفائی در آن امر نیست در نزد
صاحب شعوری پس اگر کسی احیاناً تخلف کرده از آن امر اگرچه عالم باشد
بر احدی از صاحبان شعور تخلف آن مخفی نیست اگرچه آن صاحب شعور
عامی باشد وچنین امری که بهمه رسیده و بر همه واضح شده باصطلاح
علماء آن امر را امر ضروری میگویند پس متذکر باشید که ضروریات دین
و مذهب را همه صاحبان شعور میدانند چرا که بهمه رسیده و بر همه واضح
شده و عوام نباید در آنها تقلید از علمای خود کنند و معاف و معذور
نیستند در حق موافق آنها تکذیب مخالف آنها و تقلید او و معذور
نیستند در تصدیق مخالف آنها و تقلید او در تکذیب موافق آنها و باید
خود عوام موافق و مخالف آنها را تمیز دهند و اگر نتوانستند تمیز دهند
معذور نبودند در تقلید کردنشان از برای رؤسای ضلالت در هر طبقه
از طبقات و چون در همین مطلب حدیثی مفصل در نظر بود دوست داشتم که
تمام الحدیث را بزبان فارسی عرضه دارم و بیمنت الحدیث باعث

تذکر

تذکر عوام شوم تا بثواب احیای ایشان در دنیا و آخرت فائض گردم
در تفسیر آیه مبارکه ومنهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی
وان هم الا یظنون حدیث وارد شده که عرض کرد شخصی بحضرت صادق
علیه السلام پس اگر عوام یهود نمیدانستند از توریة مگر آنچه را که می‌شنیدند
آنرا از علمای خود دیگر راهی از برای ایشان باقی نبود که بتوانند خود بشناسند
حقیقت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را بفهمند پس چون علمای ایشان
تکذیب کردند آن حضرت را ایشان هم تقلید کردند آنها را پس چرا
مذمت کرد خداوند عالم ایشان را در تقلید کردنشان از علمای خود و آیا
عوام یهود هستند مگر مثل عوام ما که تقلید میکنند علمای خود را پس اگر
جایز نبود از برای عوام یهود که تقلید کنند علمای خود را در تکذیب پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله پس جایز نیست از برای عوام مسلمانان که تقلید کنند
علمای خود را در تصدیق پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله پس آنحضرت
فرمودند که میان عوام ما و علمای ایشان و میان عوام یهود و علمای

آنها فرقی هست از جهتی و فرقی نیست از جهتی اما از جهتی که فرقی نیست
پس بدرستیکه خداوند عالم جل شانه بتحقیق مذمت کرده عوام ما را بجهت
تقلید کردن ایشان علمای خود را چنانکه مذمت کرده است عوام یهود را
بجهت تقلید ایشان علمای خود را و اما از آن جهتی که عوام و علمای ما فرق
دارند با عوام یهود و علمای آنها پس خداوند عالم جل شانه مذمت
کرده عوام ما را پس عرض کرد که بیان کن از برای من آن جهتی را که
عوام و علمای ما با عوام یهود و علمای آنها مساوی هستند و آن جهتی را
که مساوی نیستند پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستیکه
عوام یهود بتحقیق شناختند علمای خود را بدروغ گفتن صریح و بخوردن
حرام و رشوه و تغییر دادن احکام الهی بهر طریکه میل داشتند بجهت توسط
وسط کاران و شفاعت شفیعان و بجهت آشنائی آشنایان و عنایت
بخویشان و شناخته بودند ایشان را بتعصب و حمیت شدیدی
آنچنان حمیتی که بجهت آن مفارقت میکردند از ایمان و دین خود و شناخته
بودند

بودند علمای خود را که هر گاه حمایت میکردند و عصبیت میکشیدند
از برای کسی ضایع میکردند حقوق کسانی را که در مقابل بودند و میدا
دند آن حقوق را بغیر مستحق آن و آن کسی بود که تعصب از برای
او میکشیدند و اموال مردم را بظلم و ستم میدادند بکسی که حمایت از
او میکردند بجهت رعایت او و شناخته بودند علمای خود را بارتکاب
محرمات و بطور بداهت میدانستند که هر کسی از این قبیل افعال
مرتکب شود فاسق و فاجری است که نباید او را تصدیق کرد بر خدا و وسایط
میان او و میان خلق پس باین جهته خداوند عالم جل شانه مذمت کرده
عوام یهود را چونکه تقلید کردند کسانی را که شناختند باین افعال
و کسانی را که دانسته بودند که بعنوان ایمن شد از اقوال آنها چراکه
فاسق و فاجر بودند و دانسته بودند که جایز نیست قبول کردن قول فاسق
و فاجر و خبر او را و تصدیق خبر او را و حکایت کردن و نقل کردن او
و دانسته بودند که جایز نیست عمل کردن بقول کسی که فاسق و فاجر است

ودانسته بودند که جایز نیست عمل کردن بآنچه خبر میدهند بآن کسیکه ادعای
و واجب است از جانب کسی که او را مشاهده نمیکردند که او خدا بود و موسی
علیه السلام که از دنیا رفته بود و واجب بود بر عوام یهود که خودشان فکر کنند
در امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و تقلید نکنند در امر او از کسانیکه ایشانرا
بآن صفتها شناخته بودند بجهة آنکه دلایل و علامات آنحضرت واضح
از این بود که مخفی شود از عوام یهود و مشهورتر از این بود که ظاهر نشود از
برای ایشان و همچنین است حال عوام امت ما هر گاه شناختند و
فهمیدند از فقهای خود و علمای خود فسق علانیه را و فهمیدند از ایشان
عصبیت شدیده را و فهمیدند حرص ایشانرا در جمع متاع دنیا و حرام
دنیا و فهمیدند که ایشان هلاک میکنند کسی را که حمایت غیر را بر ضرر او
میکشند و اموال و حقوق او را پایمال میکنند اگرچه او مستحق این
باشد که امر او را اصلاح کنند و فهمیدند که ایشان احسان و نیکی
و مدارا میکنند با کسیکه تعصب از برای او میکشند اگرچه بدانند که او

مستحق

مستحق اذلال و اهانت است پس هر یک از عوام ما که تقلید کنند چنین
کسانی را از فقها و علما او هم مثل عوام یهودی است که خداوند عالم
جل شانه مذمت کرده ایشان را در تقلید کردن از علمای یهود اما
هر یک از فقهای ما که نگاه دارنده نفس خود باشد و حفظ کننده دین خود
باشد و خلاف کننده هوای خود باشد و اطاعت کننده مولای خود باشد
پس از برای عوام است اینکه تقلید از او کنند و چنین کسی نیست مگر بعضی
از فقهای شیعه نه جمیع ایشان پس بدرستیکه کسانیکه مرتکب میشوند از
قبایح و فواحش مانند مرتکب شدن فسقه فقهای عامه پس قبول
نکنید از ایشان آنچه را بگویند و خبر دهند از جانب ما هیچ چیز را و هیچ
کرامتی از برای ایشان نیست و اینست و جز این نیست که باطل ممزوج
شده است با حق بجهة اینکه این فقهای فسقه متحمل حدیث میشوند
از ما پس تغییر میدهند آنرا بالتمام بعضی بجهة جهالت و گذاردن اشیا
را در غیر موضع آنها بجهة کمی معرفت ایشان و جمعی دیگر عمداً دروغ

می بندند بر ما از برای آنکه جمع کنند از برای خود متاع دنیا را آن
متاعی که توشهٔ آنهاست بسوی آتش جهنم و بعضی از فقهای شیعهٔ ما که
هستند ناصبی که قدرت ندارند بر بستن عیبی و نقصی در بارهٔ ما پس یاد
میگیرند بعضی از علوم صحیحهٔ ما را پس صاحب آبرو میشوند باین که در نزد
شیعیان ما و نقص بر ما می بندند در نزد دشمنان ما پس زیاد میکنند بر آن
نقص اضعاف آنرا و اضعاف اضعاف آنرا و اضعاف اضعاف
آنرا از دروغها که بر ما بسته اند که ما بیزاریم از آنها پس قبول میکنند آن
دروغها را تسلیم کننده گان از شیعیان ما بگمان آنکه آن دروغها از
علوم ماست پس گمراه میشوند و گمراه میکنند و چنین فقهائی ضررشان
بیشترست بر شیعیان از لشکر یزید بر حسین ابن علی و اصحاب او علیه السلام
چرا که لشکر یزید ربودند از حسین و اصحاب او اموال را و از برای ایشان است
در نزد خدا افضل احوال آن ظلمها که بایشان رسیده است از دشمنان
و این جماعت فقهای ناصبی که مشتبه کرده اند خود را در نزد شیعیان

ما باینکه

ما باینکه آنها پیروان مایند و دشمن دشمنان مایند داخل میکنند شک و شبهه
را در دلهای ضعیفان از شیعیان ما پس گمراه میکنند ایشان را از رفتن
در راه حق و از طلب کردن آن و در حکمت خداوندی اینست که هر گاه یک
از این عوام را که خداوند از قلب او دانست که او در دل خود نمیخواهد
مگر حفظ دین خود را و اراده ندارد در دل خود مگر تعظیم مولای خود را
وا نمیگذارد او را در دست چنین تلبیس کنندهٔ کافری ولیکن برمی
انگیزاند از برای آن عامی بعرض مؤمنی را که بواسطه آن مؤمن آن عامی
مطلع نمود بامر واقع پس موفق میکند خداوند عالم او را که قبول کند
حق را از آن مؤمن پس جمع میکند از برای آن عامی بعرض که بواسطه
همین امری که باو مشتبه شده بود خیر دنیا و آخرت را و جمع میکند از برای
آنکسیکه او را گمراه کرده بود لعن دنیا و عذاب آخرت را تمام شد
حدیث شریف و مقصود از ذکر این حدیث باین تفصیل این بود
که عوام بدانند که یک امری از جانب خداوند عالم جلّ شانه هست

که عوام خودشان نتوانند بواسطه آن امر تمیز دهند حق را از باطل
بطوریکه محتاج نباشند که تقلید از علمای خود کنند که اگر خودشان تمیز ندهند
بعذر اینکه ما تقلید کردیم علمای خود را معذور نیستند در نزد خداوند
عالم جل شانه و خداوند ایشان را بجهنم خواهد برد و عذاب خواهد کرد
چنانکه آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از حضرت موسی و حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در میان عوام و علمای یهود و نصاری
معروف و مشهور بود و علامات آنحضرت آنقدر در میان ایشان معروف بود
که وقتی تشریف آوردند آن علامات را در او بطور علانیه مشاهده
کردند خواه عوام ایشان خواه علمای ایشان و بطوریکه اولاد خودشان را
می شناختند و شبهه نمیشد بر ایشان اولاد ایشان بهمان طور پیغمبر
را شناختند چنانکه خداوند عالم جل شانه خبر داده در کلام خود
یعرفونه کما یعرفون ابنائهم یعنی میشناختند پیغمبر را مثل آنکه اولاد
خود را میشناسند پس چنانکه در شناختن اولاد خود تقلید از

علمای

علمای خود نمیکردند و محتاج بتقلید نبودند همچنین در شناختن پیغمبر
صلی الله علیه و آله باید خودشان بشناسند آنحضرت را و تقلید از علمای خود در
انکار او نکنند چرا که محتاج بتقلید از ایشان نبودند چرا که علامات آنحضرت
از برای عوام و علمای ایشان واضح بود مثل علامات اولادشان بلکه
واضح‌تر بود پس با وجود اینکه علامات آنحضرت ظاهرتر و واضحتر از آن
بود که مخفی باشد هر یک از عوام و علمای ایشان که انکار او را کردند از راه
جحود و کفر بود نه از راه اشتباه چرا که اگر از راه اشتباه امری بر ایشان
پوشیده بود معذور بودند که در اشتباه بودند پس از اینجهة خداوند که
امر خود را باین وضوح قرار داده ایشان انکار کردند و کافر
شدند با آن تمام عوام و علمای منکرین ایشان را بجهنم خواهد برد
عوام نمیتوانند در قیامت بگویند که خدایا ما عوام بودیم و حقی که
تو قرار داده بودی نشناخته بودیم و امر او بر ما معلوم نبود و علمای ما
ما را گمراه کردند و امر تو را بر ما مشتبه کردند و تقصیری از برای ما نبود

اکر تقصیری هست از برای علمای ماست نه بر ما پس ما را چرا بجهنم میبری و علمای
میسکنی واکر واقعاً امری بر کسی مشتبه شود البته خدای عادل بی نیاز او
را عذاب نخواهد کرد پس اگر کسی بگوید که امر الهی بر من مشتبه شده
دروغ گفته است و خدا میداند که دروغ میگوید و علمای بالاتر از علمای
کفر با و میکنند که آن عذاب دروغ باشد و از این قبیل عذرها را تمام
کفار در روز قیامت خواهند آورد و تابعان ضلالت با مطبوعان
خود مجادله خواهند کرد چنانکه خداوند در قرآن از حال ایشان خبر داده
و فرموده برزوا لله جمیعاً فقال الضعفاء للذین استکبروا انا کنا
لکم تبعاً فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء قالوا لو هدانا
الله لهدیناکم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقال الشیطان
لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم وما کان لی
علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا
انفسکم ما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل
ان الظالمین لهم عذاب الیم و در آیه دیگر میفرماید کلما دخلت امة

لعنت

لعنت اختها حتی اذا ادارکوا فیها جمیعاً قالت اخریهم لاولیهم ربنا
هؤلاء اضلونا فآتهم عذاباً ضعفاً من النار قال لکل ضعف ولکن لا
تعلمون وقالت اولیهم لاخریهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا
العذاب بما کنتم تکسبون وحاصل معنی این آیات این است
که کفار و منافقین حاضر میشوند در روز قیامت در حضور خداوند
عالم جل شانه پس ضعفای تابعین میگویند بمطبوعین خود که ما ها
تابع شما بودیم در دنیا و شما ها ما ها را گمراه کردید و ما را بعذاب خدا
گرفتار کردید حال که شما ها باعث عذاب ما شدید آیا میتوانید
که عذاب خدا را قدری از ما ها بردارید جواب گویند که اگر خدا
ما را هدایت کرده بود ما شما را هدایت کرده بودیم که در این عالم
بعذاب گرفتار نشوید حال که خدا ما را هدایت نکرد ما هم شما را
هدایت نکردیم و همه بعذاب گرفتار شدیم و الحال بعذاب
گرفتاریم چه جزع کنیم و چه صبر کنیم تفاوت نمیکند و راه گریزی از

عذاب از برای ما نیست و میگوید شیطان در وقتی که حکم میشود بعذاب
کردن او و تابعان او بدرستیکه خدا وعده کرد بشما وعده حق و من
وعده کردم بشما پس خلف وعده کردم و نبود در دنیا از برای من
تسلطی بر شما مگر همینکه دعوت کردم شما را پس شما اجابت کردید
دعوت مرا و من اگر بیجا دعوت کردم و حال گرفتار بعذاب است شما هم
بیجا اجابت مرا کردید و حال گرفتار بعذاب شدید پس ملامت مکنید
مرا چرا که دعوت کردم شما را ملامت کنید خود را که چرا اجابت
کردید مرا چرا که من تسلطی بر شما نداشتم و شما میتوانستید اجابت
مرا نکنید چنانکه مؤمنان اجابت مرا نکردند پس ملامت کنید
خود را من بفریاد شما نمیتوانم برسم چنانکه شما نمیتوانید بفریاد
من برسید بدرستیکه من کافر شدم بآنچه شما مرا شریک قرار
دادید از برای خدا از برای خدا در اطاعت در دنیا بدرستیکه
از برای ظالمین هست عذاب دردناک و حاصل معنی آیه دیگر

این است

این است که هر وقت داخل در جهنم شدند امتی لعنت کردند امتی
دیگر را که پیش از آنها داخل شده بودند تا آنکه همه آنها جمع شدند در
جهنم میگویند جماعتی درباره جماعتی که پیش از آنها داخل جهنم شده
بودند پروردگارا این جماعت ما را گمراه کردند پس مضاعف کن عذاب
آنها را پس خداوند جواب میدهد که عذاب همه شماها مضاعف است
ولکن شما نمیدانید پس پیشوایان و پیشینیان ایشان چون شنیدند نفرین
تابعان خود را درباره خود جواب گویند با ایشان که شما فضلی ندارید بر
ما در نزد خدا که خدا عذاب ما را مضاعف کند و عذاب شما را مضاعف
نکند پس بچشید عذاب مضاعف را که ثمره عمل شماست که در دنیا کسب
کردید و آن عمل اطاعت خود ایشان بود که باختیار خود کردند باری
مقصود و حاصل معنی این آیات بود که عرض کنم تا عوام تابعین بدانند
که نمیتوانند در روز قیامت تقصیر را بگردن متبوعین خود گذارند
و خودشان معاف باشند و مقصود ترجمه تحت اللفظ نبود که طلبه

عذاب از برای ما نیست و میگوید شیطان در وقتی که حکم میشود بعذاب

کردن او و تابعان او بدرستیکه خدا وعده کرد بشما وعده حق و من

وعده کردم بشما پس خلف وعده کردم و نبود در دنیا از برای من

تسلطی بر شما مگر همینکه دعوت کردم شما را پس شما اجابت کردید

دعوت مرا و من اگر بیجا دعوت کردم و حال گرفتار بعذاب است شما هم

بیجا اجابت مرا کردید و حال گرفتار بعذاب شدید پس ملامت مکنید

مرا چرا که دعوت کردم شما را ملامت کنید خود را که چرا اجابت

کردید مرا چرا که من تسلطی بر شما نداشتم و شما میتوانستید اجابت

مرا نکنید چنانکه مؤمنان اجابت مرا نکردند پس ملامت کنید

خود را من بفریاد شما نمیتوانم برسم چنانکه شما نمیتوانید بفریاد

من برسید بدرستیکه من کافر شدم بآنچه شما مرا شریک قرار

دادید از برای خدا از برای خدا در اطاعت در دنیا بدرستیکه

از برای ظالمین است عذاب دردناک و حاصل معنی آیه دیگر

این است

این است که هر وقت داخل در جهنم شدند امتی لعنت کردند امتی

دیگر را که پیش از آنها داخل شده بودند تا آنکه همه آنها جمع شدند در

جهنم میگویند جماعتی درباره جماعتی که پیش از آنها داخل جهنم شده

بودند پروردگارا این جماعت ما را گمراه کردند پس مضاعف کن عذاب

آنها را پس خداوند جواب میدهد که عذاب همه شماها مضاعف است

ولکن شما نمیدانید پس پیشوایان و پیشینیان ایشان چون شنیدند نفرین

تابعان خود را درباره خود جواب گویند بایشان که شما فضلی ندارید بر

ما نزد خدا که خدا عذاب ما را مضاعف کند و عذاب شما را مضاعف

نکند پس بچشید عذاب مضاعف را که ثمره عمل شما است که در دنیا کسب

کردید و آن عمل اطاعت خود ایشانست که باختیار خود کردند بارى

مقصود و حاصل معنی این آیات آنچه که عرض کنم تا عوام تابعین بدانند

که نمیتوانند در روز قیامت تقصیر را بگردن متبوعین خود گذارند

و خود شان معاف باشند و مقصود ترجمه تحت اللفظ نبود که طلبه

ایراد کرده که چرا مثلا لفظ ماضی را بمعنی مستقبل فارسی کردی بار الها
همه مقصود این است که اگر عوام اهل باطل تقصیری نداشته باشند خداوند
بی نیاز عادل ایشان را عذاب نمیکرد پس معلوم است که تقصیر دارند
متبوعان خود را زانجهت خداوند همه را عذاب خواهد کرد پس عذاب خواهد
کرد علمای مجوس و عوام ایشان را و عذاب خواهد کرد علمای یهود و نصاری
و عوام ایشان را و همچنین عذاب خواهد کرد علمای هفتاد و دو فرقه اسلام
و عوام ایشان را اگر مستضعف نباشند و اگر مستضعف باشند بعد
از امتحان ایشان در نار خلق منکرین حق ایشان را عذاب خواهد کرد
و هیچکس را عذاب نخواهد کرد مگر پس از اتمام حجت و ابلاغ امر و ایضاح
آن و انکار و جحود آن و کفر با آن پس چون این مطلب واضح را متذکر
شدی حال باید فکر کنی که آیا حجت خدا بر خلق همیشه باید تمام باشد
و بر همه کس باید تمام باشد یا آنکه در عصری حجت او بر خلق تمام است
و در عصری دیگر تمام نیست یا بر اشخاص مخصوص تمام است مثل علما
و بر بعضی

و بر بعضی تمام نیست مانند عوام یا در عصری بیشتر حجت او تمام است
و در عصری کمتر و بر اشخاصی مانند علما بیشتر تمام است و بر اشخاصی مانند
عوام کمتر پس قدری در این مطلب فکر کن و بدان که خداوند عالم جل
شانه خویشی با اهل عصری ندارد که بیگانگی با اهل عصر دیگر داشته
باشد و نزدیکی با اهل عصری ندارد که دوری با اهل عصر دیگر داشته باشد
و الفتی با اشخاص مخصوص ندارد مانند علما که نفرتی از اشخاصی داشته
باشد مانند عوام و همچنین الفتی با عوام ندارد که نفرتی از علما داشته
باشد و اهل همه اعصار بندگان او هستند علما و عوام همه بندگان
او هستند و بر همه آنها حجت خود را تمام کرده یکسان و همه حجتهای او را
شناخته اند چنانکه اولاد خود را میشناسند بدون تفاوت
و بعد از شناختن اقرار میکنند با آن حجتها هر مؤمنی و نجات می یابد
چه عالم باشد و چه عامی و بعد از شناختن انکار میکند هر کافر
و منافقی و هلاک میشود چه عالم باشد و چه عامی و خداوند عالم جل شانه

انتقام کسی را از کسی دیگر نمی کشد و کسی را بجهة عمل بد کسی دیگر عذاب
نمیکند من یعمل سوء یجز به ولا تزر وازرة وزر اخری پس عامی
را عذاب نمیکند بجهة کفر و نفاق عالمی بلکه عامی را بجهة کفر و نفاق خود
او عذاب میکند بدون تفاوت و عامی را بجهة ایمان و عمل خود او ثواب
میدهد چنانکه عالم را بجهت ایمان و عمل خود او ثواب میدهد
و ما تجزون الا ما کنتم تعملون از برای همه یکسان است و ایمان معقول
نیست نسبت بعالم و عامی مگر بعد از اتمام حجت[2] و ایضاح امر آنکه
کسی خیال کند که اتمام حجت و ایضاح از برای عالم بیشتر شده و از
برای عامی قدری امر پوشیده مانده پس عرض میکنم غافل مباشید
که هیچ امر پوشیده محل تکلیف بنده نیست پس هر امر مخفی از هر
کسی خواه عالم و خواه عامی مرفوع است از او که خداوند آن امر را
مخفی داشته و باو ننموده و لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها و لا
یکلف الله نفسا الا وسعها و خداوند عالم جل شانه تکلیف
بمالا

بمالایطاق نکرده و امر مخفی مالایطاق است و تکلیف باو نشده
و ایمان و کفر بآن معقول و مشروع نیست پس خداوند عادل
جل شانه امر خود را از برای عالم و عامی ظاهر و واضح میکند لیهلک
من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة قبل از این غافل مباشید
که امری را که خداوند عالم عادل جل شانه از هر عالم و عامی خواسته
از هیچ عالم و عامی مخفی نداشته پس اینکه در بعضی از مقامات گفته
شده و میشود که حجت خداوند بر عالم تمام تر و واضحتر است معنی این
قبیل از مطالب این است که هر کس باندازه فهم و شعور و قدرت خودش
مکلف است نه بیشتر پس هر کس یک مسئله را فهمید و بآن عمل کرد
فهم و عمل او کمتر است از کسیکه ده مسئله فهمیده و ده عمل کرده و همچنین
هر کس هر قدر بیشتر فهمید و بیشتر عمل کرد بیشتر از برای او امر الهی
واضح شده و ثواب او بیشتر است و هر کس کمتر فهمید و عمل کرد کمتر امر الهی
از برای او واضح شده و ثواب او کمتر است و هر کس بیشتر فهمید و بیشتر انکار

کرد عذاب او بیشتر است و هر کس کمتر فهمید و کمتر انکار کرد عذاب او
کمتر است و این معنی دخلی ندارد باینکه امر الهی از برای بندگان یکسان
بهمه رسیده و حجت او بهمه یکسان تمام شده پس قدری فکر بکار بر و فرق
میان این دو مطلب را یکی گمان مکن که فرق واضحی میان دو مطلب است
پس بدانکه امر الهی باندازه فهم و شعور و قدرت بندگان است و بهر یک
از ایشان باندازه هر یک رسیده و بر هر یک باندازه هر یک ظاهر
و واضح شده و هر یک که ایمان آوردند و عمل کردند بآن امر ظاهر و واضح
ایمان آورده اند و عمل کرده اند و نجات یافته اند و هر یک انکار کردند
و عمل نکردند امر واضحی را انکار کرده اند و عمل نکرده اند و هلاک شده اند
و اینست معنی آیه شریفه لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة
پس بدانکه امر الهی نسبت بهر کس باو رسیده و واضح شده چه عالم و چه
عامی نباید تقلید کند از عالم چیزی که خود او میداند و بطوری آنچیز الهی [illegible]
که اولاد خود را میشناسد چنانکه عوام یهود و نصاری میشناختند پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله را چنانکه اولاد خود را میشناختند و نباید در

امر آنحضرت

امر آنحضرت صلی الله علیه و آله تقلید از علمای خود کنند در انکار او چنانکه
علمای ایشان نباید تقلید از عوام کنند در انکار او و کفر باو پس چون
یافتی که حجت خداوند جل شانه بر علما و عوام تمام است پس فکر کن
که آیا حجتی که بر عوام تمام است چیزی است که بایشان رسیده یا چیزی است
که بایشان نرسیده و تکلیفی در چیزیکه نرسیده ندارند پس معلوم است که
چیزیکه بایشان رسیده رسیده و تکلیف ایشان همان چیز است که
رسیده پس واضح است که چیزیکه بعوام رسیده از امر الهی البته بعلمای هم
رسیده و تکلیف ایشانهم همان امریست که رسیده و آن امریکه بعوام
و علما هر دو رسیده از امر الهی آن امر را امر مسلمی و امر اتفاقی و امر ضروری
میگویند پس از جمله امرهای مسلمی اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله رسول
خداست که بمعجزات و خارق عادات رسالت خود را از برای علما
و عوام اثبات کرده و علما و عوام اهل اسلام باو ایمان آوردند و علما
و عوام یهود و نصاری و مجوس و سایر زنادقه را کافر دانسته‌اند و ایشان را

هالک و مخلّد در آتش جهنّم دانستند و دلیل و برهان این مطلب معجزات
و خارق عادات پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که علما و عوام مشاهده
آنها را کردند و عوام مانند علما خودشان مشاهده آن معجزات را
کردند و عوام تقلید از علما نکردند بلکه هر عالمی که انکار آن معجزات را
کرد او را کافر و باطل و هالک دانستند بدون تقلید و عوام اهل اسلام
و علمای ایشان در امر معجزات آن بزرگوار صلی الله علیه و آله شریک
بودند چرا که همه آن معجزات را مشاهده کرده بودند پس همه در این امر
علما بودند و احدی تقلید احدی را نکرد و همه علمای اهل اسلام
و عوام ایشان آن جناب را صادق دانستند و بر حق دانستند در همه
فرمایشات او چنانکه در کلام مجید است که فرموده ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی پس چون آن جناب حضرت امیر علیه السلام را قائم
مقام و جانشین و خلیفه خود قرار داد و به همه علما و عوام امت خود
رسانید در مواضع عدیده بطوری که هیچ خفائی از برای علما و عوام باقی
نماند و همه

نماند و همه دانستند امارت آنحضرت را و شناختند او را و اخلاف
بعد از او چنانکه اولاد خود را می‌شناختند چنانکه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله
را برسالت شناختند چنانکه اولاد خود را می‌شناختند چنانکه در کلام مجید
فرموده یعرفونه کما یعرفون ابنائهم پس چون امارت آنحضرت علیه السلام
بر علما و عوام ظاهر و هویدا شد علمای امت و عوام ایشان دانستند
که هر کس تخلف از این امر کرد کافر و هالک شد خواه علما و خواه عوام
و عوام اهل حق در این امر تقلید از علما نکردند بلکه هر عالم و عامی
را که موافق خود یافتند اهل حق دانستند و هر عالم و عامی را که
مخالف خود یافتند اهل باطل دانستند و اوّل فرقه که جدا شدند
از اهل حق غاصبان حق امارت امیر المؤمنین علیه السلام و تابعان
ایشان بودند بطوری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که امت او
بعد از او بهفتاد و سه فرقه متفرق میشوند و یکفرقه از هفتاد و سه فرقه
بر حق و اهل نجاتند و هفتاد و دو فرقه باقی بر باطل و اهل هلاکند

ومعلوم است که فرقه ناجیه کسانی بودند که تخلف از امر پیغمبر صلی الله علیه وآله
نکردند و فرقهای هالکه کسانی هستند که تخلف کردند از یکی از امرهای مصطفی
در میان علما و عوام مانند تخلف کردن از امر امامت حضرت
امیر علیه السلام و این حدیث را شیعه و سنی روایت کرده که حضرت
پیغمبر صلعم فرمودند که امت من بعد از من بهفتاد و سه فرقه متفرق
خواهند شد و یکفرقه آنها بر حق است و ناجی است و باقی هالکند و شیعیان
از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند که فرموده اند سیزده فرقه
از فرقهای هالکه کسانی هستند که ادعای مرا میکنند و در واقع
دوست من نیستند و این امر در همه طبقات جاریست چنانکه هم
فرقهای هفتاد و سه گانه ادعای دوستی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
را میکنند و در واقع یکی از آن فرقها در ادعای خود صادقند و باقی
در ادعای خود کاذبند و یکی از فرقهای هفتاد و دو گانه نصاری در ادعای
دوستی حضرت عیسی علی نبینا وآله و علیه السلام صادقند و انها جماعتی
هستند

هستند که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ایمان آوردند و باقی در ادعای خود
کاذبند و یکی از فرقهای هفتاد و یکفرقه در دوستی حضرت موسی علی نبینا
وآله و علیه السلام در ادعای خود صادقند و انها کسانی هستند که ایمان
بحضرت عیسی ع و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آوردند و باقی در ادعای
دوستی حضرت موسی علیه السلام کاذبند پس قدری هوش خود را جمع کن تا
همیشه صادق را از کاذب تمیز دهی پس هر کس ادعای دوستی حضرت امیر
علیه السلام را کند و تصدیق حضرت امام حسن علیه السلام را نکرد در واقع در
دوستی حضرت امیر علیه السلام کاذب است و دوست صادق کسی است که
تصدیق کند حضرت امام حسن ع را و دوست او باشد و همچنین در دوستی حضرت
پیغمبر صلعم و در دوستی حضرت امیر علیه السلام و در دوستی حضرت امام حسن علیه السلام
کسی صادق است که تصدیق کند حضرت امام حسین علیه السلام و دوستی با او کند
و کسیکه تصدیق او را نکند و دوستی با او نکند در ادعای تصدیق سابقین
و دوستی ایشان کاذب است و همچنین است امر صادق و کاذب نسبت

سه امامی بعد از امامی علیهم السلام تا امر منتهی شود بحضرت قائم آل محمد
علیهم السلام پس هر کس تصدیق کند او را و دوستی او را داشته باشد در
تصدیق آباء کرام او علیهم السلام و دوستی ایشان صادق است و هر کس
تصدیق او را نکند و دوستی او را نداشته باشد تصدیق آباء کرام او
علیهم السلام را در واقع نکرده و دوستی با ایشان ندارد اگرچه در ظاهر
ادعای تصدیق و دوستی ایشان را از روی نفاق بکند و مودت ذوی
القربی را که خداوند عالم جل شانه بر مردم واجب فرموده در آیه
مبارکه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ندارد اگرچه ادعای
دوستی ایشان را از روی نفاق بکند چرا که هر کس ایمان باخر ایشان
نیاورد ایمان باول ایشان نیاورده اگرچه ادعای ایمان باول ایشان
را بکند چرا که اول ایشان ایمان باخر ایشان را واجب کرده پس هر که
ایمان باخر ایشان نیاورد ایمان باول ایشان نیاورده و این است
معنی فقره زیارت جامعه که فرموده آمنت بکم و تولیت آخرکم کما
تولیت

تولیت اولکم و همچنین صدق صادق و کذب کاذب معلوم میشود در
تصدیق و تکذیب فرمایشات یقینی ایشان که مسلمی جمیع شیعیان
ایشان شده و بعلما و عوام همه رسیده مثل وجوب نماز یومیه و روزه
ماه رمضان و خمس و زکوة و حج و جهاد پس هر کس از علما و عوام بعد از
ایمان بایشان و دوستی ایشان اقرار کند بوجوب این فروع مذکوره در ادعای
ایمان و دوستی ایشان صادق است و هر کس از علما و عوام انکار کند وجوب
این فروع یا وجوب بعضی از اینها را کاذب است در ادعای ایمان بایشان
و در ادعای دوستی ایشان چرا که ایشان یقینا فرموده اند که این فروع واجب است
و وجوب آنها بهمه علما و عوام رسیده و ضروری دین و مذهب شده
و مسلمی کل کرده که ایشان فرموده اند که این فروع واجب است پس هر کس
بگوید واجب نیست تکذیب قول ایشان را کرده و مکذب ایشان در ادعای
ایمان و دوستی خود کاذب است اگرچه از روی نفاق بگوید که من ایمان بایشان
دارم و دوست ایشان هستم چرا که معنی ایمان نیست مگر تصدیق ایشان

پس ایشان چون فرموده‌اند این فروع واجبست وجوب تصدیق
ایشان و چون کسی گفت وجهیست تکذیب کرده ایشانرا و ایمان نیاورده
بایشان پس کافرست بایشان خواه عالم باشد یا عامی باشد اگرچه از روی
نفاق بگوید که من ایمان بایشان دارم و دوست ایشانم باری
واز جمله چیزهائی که مسلمی شده و بحد ضرورت رسیده مانند وجوب این
فروع ششگانه اینست که هر کس اقرار کند بحقیقت ائمه اطهار سلام الله
علیهم و اظهار کند دوستی ایشانرا و اقرار کند بجمیع اموریکه مسلما از
ایشان رسید و آن امور بسرحد ضرورت رسیده خواه عالم
باشد یا عامی باشد چنین کسی شیعه است و در دوستی ایشان صادق است
و تصدیق او واجبست او محبت و دوستی او لازم است و هر کسیکه
تکذیب کند چنین کسی را و عداوت کند با چنین کسی از ضروریات
اسلام و ایمان خارج شده و تکذیب کسیکه امری را که یقینا از دین
و آئین ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین است و تکذیب ایشان
در امریکه

در امریکه یقینا از ایشان صادر شده و از قرارداد ایشان است
کفرست پس تکذیب معتقدین بضروریات دین و ایمان و عداوت
با ایشان کفرست و کسیکه تکذیب ایشان کرد و عداوت با ایشان
کرده کافرست چه عالم باشد یا عامی اگرچه از روی نفاق بگوید که من تصدیق
ائمه طاهرین و دوستی ایشانرا دارم و آیات و اخبار در این باب
اینقدر وارد شده که اینمطلب را بسرحد ضرورت رسانیده که
ضرور نیست که بخصوص آیه مخصوصی و حدیث مخصوصی ذکر شود پس ایمان
بمؤمنین و معتقدین بحقیقت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
و تصدیق و دوستی ایشان از امور یقینی مسلمی دین و آئین است
که خداوند عالم جل شانه در صریح کلام خود در صفات پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله فرموده یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و در مذمت کسی
که تخلف از راه و رفتار ایشان میکند فرموده و یتبع غیر سبیل المؤمنین
نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا یعنی کسیکه میرود در غیر راه

و روش مؤمنین وا میگذاریم او را و متوکل میکنیم او را با آن راه باطلیکه
اختیار کرده آنرا و ملزم میکنیم او را بجهنم معلوم است که متابعت
مؤمنان در جمیع ادیان لازم بوده است و تخلف از راه و روش
ایشان و عداوت ایشان در جمیع ادیان کفر بوده است و تصدیق
ایشان در همه ادیان واجب بوده است و افترا بر ایشان در همه
ادیان حرام بوده است و تجویز افترا بر ایشان در همه ادیان کفر
بوده است و در جمیع اعصار این مطلب در جمیع ادیان مطلبی مسلم
بوده است که دوستی دوستان خدا لازم است و دشمنی دشمنان او
متحتم و در همه اعصار دوستان خدا کسانی بودند که تخلف از ضروریات
دین و مذهب نکردند و دشمنان خدا کسانی بودند که تخلف از یکی از
ضروریات دین و مذهبشان یا بیشتر کردند و کافر شدند و دشمنی
با موافقین ضروریات کردند پس دشمن خدا شدند و در جمیع اعصار
ضروریات دین و مذهبشان امر شایعی بوده که علما و عوام در آن
امر عالم

امر عالم بوده اند و عوام نباید در آن امریکه خودشان عالمند تقلید
علما کنند در انکار امریکه خودشان میدانند که حق است و در همه
اعصار علما و عوام میدانستند و میدانند بدون تقلید وجوب
دوستی دوستان خدا و وجوب دشمنی دشمنان خدا را بدون تقلید
و خداوند عالم جل شانه دوستی دوستان خود و دشمنی با دشمنان خود را شرط
قبول شدن ایمان مؤمنان قرار داده صریحا در قرآن نازل فرموده
المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض و فرموده لا يتخذ المؤمنون
الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله
في شيء و فرموده والذين آووا ونصروا اولئك بعضهم اولياء بعض
و فرموده والذين كفروا بعضهم اولياء بعض و فرموده يا ايها
الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض
ومن يتولهم منكم فانه منهم و در زیارات است که ولي لمن والاكم
وعدو لمن عاداكم و آیات و اخبار و زیارات در این مطلب القدر

وارد شده که جمیع آنهارا در این مختصر بعنوان نوشت و آن قدر
وارد شده که جمیع این مطالبی راکه عرض کردم البته قدر ضرورت رسانیده
و بالاتر از برهان ضرورت خداوند عالم جل شانه برهانی نیافریده
چراکه برهانی است ظاهر و هویدا و امری نیست پوشیده و پنهان
که هر کسی بتواند ادعا کند که من صاحب آن امر پنهانم و امریست
که هر کس متمسک بآن شود همه کس علانیه می بیند حقیقت آن را و
هر کس از آن تخلف کند همه کس علانیه می بیند تخلف آنرا و بطلان آنرا
و تا امر خداوند باین طور علانیه و آشکار نباشد امتیاز میان حق و باطل
معلوم نشود و بضرورت جمیع ادیان خداوند عالم جل شانه نگذارده
که حق با باطل مشتبه شود و اگر خداوند جل شانه امر حق و باطل را مشتبه
قرار داده بود حجتی از او بر خلق تمام نبود پس اهل باطل میتوانستند
در روز قیامت بگویند خداوندا تو امر را مشتبه قرار داده بودی
و ما نتوانستیم تمیز دهیم حق را از باطل و براه باطل افتادیم پس چرا

مارا

مارا عذاب میکنی پس معلوم است که امر حق مشتبه بامر باطل نیست
و حجت خداوند جل شانه بر همه عالم و علما تمام است و حجت میکند که من
امر حق را از باطل جدا کردم و مشتبه نکردم ولکن هر کس براه باطل رفت
انکار حق را علانیه کرد و براه باطل افتاد و امر حق را من مانند روز
روشن و امر باطل را مانند شب تار قرار دادم و چنانکه روز مشتبه
بشب نیست امر حق بباطل مشتبه نبود چنانکه فرموده هل یستوی الظلمات
والنور والظل والحرور و آیا ظلمات شب با نور روز بر عوام مشتبه است
و آیا سایه و آفتاب بر عوام مشتبه است که محتاج باشند بتقلید
عالمی از علما و آیا مرده با زنده امرش مشتبه است بر عوام که محتاج
بتقلید عالمی باشند و حال آنکه این مثلها را خداوند حکیم جل شانه در
قرآن از برای امتیاز حق از باطل بیان فرموده و آیا نور برهان ضرورت
از نور آفتاب کمتر است و آیا برهانی بالاتر از ضرورت کسی میتواند
اقامه کند و حال آنکه استحکام هر برهانی را بمنتهی شدن آن بضرورت

میفهمند عقلای عالم و سستی هر برهانی را بمجرد الفت آن میفهمند بالضرورت
پس بدانید که مادام که طایفهٔ با طایفهٔ در ضرورتی خلاف نکنند دو طایفه
نخواهند شد باصطلاح خدا و رسول صلی الله علیه و آله و چون طایفهٔ با طایفهٔ
دیگر در یکی از ضروریات اختلاف کردند دو طایفه خواهند شد باصطلاح خدا
و رسول صلی الله علیه و آله و چون اختلاف در ضرورتی از ضروریات شد
امر مشتبه نخواهد ماند از برای علما و عوام البته چنانکه امر روز
با شب مشتبه نیست بر عالم و عامی چنانکه گذشت که چون امر امارت
امیر المؤمنین ع را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند روز روشن
کرد بر عالم و عامی امت خود پس چون طایفهٔ چشم پوشیدند از این
امر روشن امر شان پوشیده نماند بر عالم و عامی اهل حق که عمداً
انکار امارت او را کردند و عمداً غصب خلافت او را نمودند
پس بدانید و متذکر باشید و غافل مباشید که امر حق در همه زمانها
مانند امر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام مانند آفتاب عالمتاب روشن است

و امر باطل

و امر باطل در همه زمانها مانند امر غاصبین خلافت مانند شب ظلمانیست
و مشتبه با یکدیگر نیست و سبب این است که همیشه از جانب خداوند عالم
جل شانه اموری هست که محل اتفاق علما و عوام است که عوام بآن امر
هویدا در نزد خودشان تمیز میدهند حق را از باطل اگر دینی بخواهند
و اگر نخواهند حجت خداوندی بر ایشان تمام است که من امر حق و باطل
را در میان شما مانند شب و روز قرار دادم و شما چشم خود را بر هم
گذارید دائماً تا آنکه گذشت بر شما شبها و روزها و چون چشم نگشودید
گفتید ما نه شبی را دیدیم و نه روزی را و حال آنکه مامور بودید که چشم
خود را بگشائید و شب تار را از صبح صادق و روز روشن را تمیز
دهید و چون تمیز دادید نماز کنید و روزه بگیرید پس باید بدانید که حجتی از
جانب خداوند عالم جل شانه هست در میان خلق از اولین و آخرین که
جدا کنند حق را از باطل تا بجز ضروریات دین و مذهب که هر کس موافق
آنها علانیه رفتار کرد بر حق است ظاهراً و باطناً و هر کس مخالف آنها

رفتار کرد و بر طلبست ظاهرًا و باطنًا پس چون متذکر این مطلب شدی
بدانکه ضروریات دین و مذهب بسیار است و آنها اموری است که
بعلما و عوام رسیده و چون بهمه ایشان رسیده همه میتوانند
موافق مخالف آنها را تمیز دهند و اهل حق را بشناسند و تصدیق
کنند و اهل باطل را بشناسند و تکذیب کنند پس محتاج باین
نیستند که من همه اقسام آنها را از برای ایشان بشمارم خود
عوام اگر فکر کنند میتوانند آنها را بشمارند مثل آنکه راست خوبست
و حق است و از جانب خدا است و دروغ بدست و باطل است و از جانب
شیطان است و راست که حق است و از جانب خدا است و دروغ
بدست و باطل است و از جانب شیطان است و مفتری شخصی است
از جانب شیطان و حلال دانستن دروغ و افترا کفرست مثل
حلال دانستن خمر و حلال دانستن گوشت خنزیر و حلال دانستن هر حرامی
و حلال دانستن ترک نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد و حلال
دانستن

دانستن عداوت مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات بجهت
ایمان و اسلامشان پس همه اینها کفر و ارتداد است و با حرام دانستن
اینها مخالفت کردن فسق و فجور است و حلال دانستن غیبت مؤمنان
و مسلمانان کفرست و حلال دانستن تهمت بستن بر ایشان کفرست و حلال
دانستن مال غیر بر غیر بدون اذن او و بدون وجهی از وجوه شرعیه کفر است
و حلال دانستن زن غیر بر غیر کفرست و حلال دانستن زنا و لواط کفر است
و حلال دانستن مادر بر پسر و خواهر بر برادر کفرست و حلال دانستن عمه
و خاله بر پسر برادر و پسر خواهر کفرست و با حرام دانستن و مخالفت
کردن فسق است و حکم بغیر ما انزل الله کفرست و حلال دانستن و
مخالفت کردن فسق است و حلال دانستن رشوه خوردن و رشوه دادن
کفرست و حلال دانستن قمار کفرست و با حرام دانستن و مخالفت کردن
فسق است و واجب دانستن واجبات ضروریه ایمان است و واجب
ندانستن آنها کفرست و حرام دانستن حرامهای مسلمی ایمان است و حلال

دانستن آنها کفر است و مستحب دانستن مستحبات ضروریه ایمان است
و واجب دانستن آنها و مباح دانستن آنها کفر است و مکروه دانستن
مکروهات ضروریه ایمان است و حرام دانستن آنها و واجب دانستن
آنها و مباح دانستن آنها کفر است و مباح دانستن مباحات
ضروریه از ایمان است و حرام دانستن آنها و واجب دانستن آنها
و مکروه دانستن و مستحب دانستن آنها بدعت است و کفر است و مسلمان
دانستن کسیکه اظهار اسلام میکند از ایمان است و مسلمان
ندانستن او کفر است و مؤمن دانستن کسیکه اظهار تشیع میکند
از ایمان است و کسیکه چنین مؤمنی را تکفیر کند خود کافر است
چراکه از ضرورت مسلمین و مؤمنین خارج شده مگر آنکه
شخص اول از یکی از ضروریات خارج شده باشد و از این قبیل
امور که بسر حد ضرورت رسیده علما و عوام در آنها شریکند و عوام
نباید تقلید از عالمی کنند و اینقدریکه ذکر شد از برای تذکر عوام بود که
غافل

غافل نباشند و فریب بعضی از صاحبان عبا و عمامه را نخورند که خود ایشان
نمیتوانند فکر کنند و بیش از آنچه ذکر شد انواع و اقسام ضروریات را
متذکر شوند چراکه آن ضروریات با ایشان رسیده مانند آنکه بعلما رسیده
و کسیکه در قید دین و مذهب خود باشد و فکر کند ضروریات بسیار متذکر
خواهد شد و بر وفق آنها جاری خواهد شد و دین خود را بتوفیق الهی
حفظ خواهد کرد و کسی نگوید که درجات ضروریات بسیار است و عامی
نمیتواند همه آنها را بفهمد و بداند پس باید تقلید کند و جواب این است
که شکی نیست که درجات ضروریات و بسیاری آنها و ندانستن بسیاری
از مردم بسیاری از آنها را پس بسا اتفاقیاتی چند هست که در میان علما
و عوام محل اتفاق است و عوام خبری از آنها ندارند و بسا امر مسلمی
در زمانی مسلم شده باشد و در زمان سابق مسلم نبوده مثل امر رجعت
آل محمد علیهم السلام که در این زمان بحد ضرورت رسیده و در اوایل
اسلام محل گفتگو بوده و امر مسلمی نبوده و پیش از اینها عرض کردم

هرچه بهر که نرسیده معلوم است که نرسیده وامریکه نرسیده محل

تکلیف نیست پس هم مقصود همین است که عوام بلکه علما فکر کنند

در آن اموریکه بایشان رسیده پس آن امور محل تکلیف و دلیل

و مذهب بآن امور سرایت وهرکس موافق آنها سلوک کرد

مؤمن است اگرچه عامی باشد وهرکس تخلف از آنها کرد کافر است

اگرچه عالم باشد مثل آنکه هرکس مسلمان شد مسلم و پاک است

اگرچه عامی باشد وهرکس انکار پیغمبر صلی الله علیه وآله را کرد کافر است

و نجس اگرچه عالم باشد مانند آنکه عوام مسلمین پاکند و علمای یهود

و نصاری و مجوس نجسند و کافرند پس عوام فکر کنند در ضروریاتی

که بایشان رسیده و این ضروریاتی را که ذکر کردم از جمله آنهائی است

که بایشان رسیده و از جمله ضروریاتیکه رسیده این است که هرکس اقرار

کند بجمیع ضروریات و اصرار کند در حقیقت آنها چنین شخصی مؤمن است

و معامله ایمانی باید با او کرد و باید او را دوست داشت و دوستی با او کرد

وهرکس

وهرکس چنین شخصی را کافر داند خود او کافر است چراکه از ضرورت دین

و ایمان خارج شده و پس از دایره مستضعفین خارج شوید و بدایره

غیر ایشان داخل شوید پس هرکس از غیر جماعت مستضعفین اقرار

کرد بضروریات دین و ایمان مؤمن است اگرچه عاصی باشد و اگرچه عامی

باشد و اگرچه فاسق و فاجر باشد وهرکس چنین شخصی را کافر و نجس دانست

خود او کافر و نجس است چراکه شخص اول از ضروریات خارج نیست

و شخص دویم از ضروریات خارج شده اگرچه صاحب عبا و عمامه

باشد و عربی دانسته و ضرب ضربا ضربوا خوانده پس قدری متذکر شوید

و غافل مباشید که بنای مسلمین و مؤمنین از صدر اسلام تا حال

بر این است که مقر بضروریات را مسلم و مؤمن و پاک و طیب و طاهر

میدانند اگرچه فسق و فجور او را علانیه مشاهده کرده باشند مانند جمیع

عوام اهل کسب و کار و تجار و غیر ایشان که مقرند بضروریات و معصیت

هم میکنند علانیه و با این حال همه مؤمن و پاک و طیب و طاهرند

و اگر کسی بگوید که ایشان کافر و نجسند بجهة آنکه عوام اند و بجهة آنکه کاسبند و بجهة آنکه اهل معصیتند خود او کافر و نجس میشود چرا که انکار ضرورت مسلمین و مؤمنین ایشان مؤمنند و پاکند و این شخص چون از ضرورت ایشان خارج شد کافر و نجس است اگر چه عامی نباشد و کاسب نباشد و معصیت او را کسی ندیده باشد و در کفر او همین بس است که از ضرورت مسلمین و مؤمنین خارج شده و چنین حکمی را کرده و تعجب از این است که سیرت مسلمین و مؤمنین از اولین و آخرین این است که هر کس پدر و مادر او شیعه باشند و اقوام و اقارب او شیعه باشند بلکه از اهل بلد او شیعه باشند در مقام شهادت میدهند که او شیعه است اگر چه بحسب اتفاق نماز کردن و روزه گرفتن و سایر عبادات او را بطور شیعه ندیده باشند و اگر چه در هیچ مجلس اقرار ظاهری در نزد کسی نکرده باشد که من شیعه هستم و اقرار بضروریات مذهب شیعه دارم ولاکن همین قدر که او را بشناسند که در میان

طایفه

طایفه شیعه تولد کرده و انکار ضرورتی از ضروریات مذهب شیعه را نداشته باشد همه شیعیان با او معامله تشیع میکنند اگر چه علانیه معصیت او را ببینند چه جای آنکه از شخص متولد در میان شیعه معصیتی نبینند و چه جای آنکه در مجالس اقرار ظاهری او را بشنوند بتشیع و چه جای آنکه اوراد و عبادات معروفه در میان شیعه ببینند و در مساجد اذان و اقامه او را بطور شیعه بشنوند و نماز او را بطور شیعه ببینند و چه جای آنکه در منابر در اثبات تشیع با دلیل و برهان او را در اصرار ببینند و چه جای آنکه او از روی کتاب عالمی دیگر مانند اغلب و اعظمین بطور تقلید سخنوری نکنند و خود او بالاستقلال ماهر و بصیر باشد در مسائل دین و آیین ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و چه جای آنکه صاحب تصنیف و تالیف باشد در جمیع مسائل دینیه و چه جای آنکه صاحب تصنیف در سایر علوم باشد علاوه بر مسائل دینیه و چه جای آنکه حلال مشکلات جمیع علمیه باشد و چه جای آنکه حلال مشکلات

كتاب وسنت باشد وچه جاى آنكه نفى كننده باشد از دين ائمه طاهرين
سلام الله عليهم اجمعين وتأويلات باطله جاهلين وتحريفات
وتغييرات باطله غالين را وخود لبستن دين ودوام قرار دادن آئين
مبطلين وملحدين ومنافقين را بطورى كه طالبين دين بفهمند وتلقين
كنند وبربصيرت شوند در دين حق بطوريكه شبهه از براى ايشان باقى
نماند اگرچه عامى باشند وراه تأويلات وتحريفات والحاد ونفاق منافقين
منافقين را بيابند اگرچه عالم نباشند وچه جاى آنكه اوامر واجب
طاعات وملازم عبادات ومداوم مستحبات وتارك محرمات
ومكروهات بلكه مباحات بيابند وچه جاى آنكه مصداق حديث
شريف جالسوا من يذكركم الله رؤيته ويزيد فى علمكم منطقه
ويرغبكم فى الآخرة عمله باشد وچه جاى آنكه مصداق اين حديث شريف
باشد كه در اصول كافى روايت شده انما يتقرب الى العبد بالنوافل
حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذى يسمع به وبصره الذى يبصر به

ويده

ويده التى يبطش بها ان دعانى اجبته وان سكت عنى ابتدأته
وامثال اين قبيل احاديث در صفات عاملين دين مبين وشيعيان
بزرگ امير المؤمنين عليه وآله صلوات المصلين بسيار وارد شده حتى
آنكه در شأن سلمان فارسى اعلى الله مقامه وارد شده كه فرمودند
سلمان علم علم الاولين والآخرين وفرمودند سلمان علم علم
محمد وعلى صلوات الله عليهما وآلهما وفرمودند سلمان نجبة ايمان
وبعض كفر وفرمودند فى كل عصر سلمان وابوذر بارى تفصيل حال
موجب ملال است ودر تذكر صاحبان شعور همين كافى است پس
متذكر باشيد كه اگر كسى تكفير كند شخصى را كه در ادنى درجات اسلام
واقع شده خود او كافر ميشود چرا كه شخصى كه در ادنى درجات اسلام
واقع شده مسلمان است وپاك وطيب وطاهر است وكافر نيست
ونجس نيست بضرورت اسلام وايمان بطوريكه همه مسلمين ومؤمنين
با او معاشرت ميكنند وبا رطوبت با او ملاقات ميكنند وزن

باو میدهند واگر بمیرد او را بقاعده اسلام غسل میدهند وکفن میکنند
ونماز براو میکنند وطلب مغفرت از برای او میکنند ورو بقبله اورا
دفن میکنند ومثل بسیاری از جماعت مسلمانان واز دوستان
ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین که اهل بادیه ها وبیابانها هستند
وچه بسیاری را که میدانید که هرتی از برتی تمیز نمیدهند ومسائل
دین وآئین نمیدانند وچه بسیاری که میدانید که حمد وسوره نمیدانند
ونمیدانند نماز چیست وروزه کدام ست وچه بسیاری را که میدانید
که نمیدانند پاک یعنی چه ونجس کدام است واگر بعضی از ایشان حمد وسوره
غلطی هم یاد گرفته باشند ونمازی یاد گرفته باشند بسیاری از
ایشان را میدانید که نماز نمیکنند وروزه نمیگیرند اگر بدانند که باید
نماز کرد وباید روزه گرفت واگر بدانند که ندانسته اند واغلب اهل
قری ودهات ومزارع اینست حالشان واغلب اینست که این جماعت
صاحبان گاو وگوسفندند ودوشیدن شیر وبستن ماست وپنیر
وساختن

وساختن کشک وروغن کار این قبیل مسلمانانست وانواع
میوه ها را اغلب این قبیل مسلمانان می چینند واز برای اهل شهرها
می آورند وسیرت جمیع مسلمانان وشیعیان براینست که ایشان را
مسلمان پاک بدانند اگرچه حالات ایشانرا بدانند واگر کسی ملا باشد
وحمد وسوره را بقرائت بخواند وحروف را از مخارج ادا کند ونماز کند
وروزه بگیرد ومسائل خودرا بداند وعمل کند وعربی بداند ومعنی کلام
عرب را بفهمد وبگوید که چنین کسانیکه ذکر کردم کافرند وشیر وماست
وپنیرشان نجس است خود او کافر است چراکه از ضرورت مسلمانان
خارج شده واین جماعت مسلمان پاکند چراکه از ضرورت خارج نشده
اند پس اگر تکفیر چنین جماعتی موجب کفر مکفر است پس کفر انجماعت بدتر
کسیند در حال مکفر که تکفیر میکند مسلمین را که درجه بالاتر واقع شده
اند وبدتر کسیند در حال کسیکه تکفیر مؤمنین میکند که کفر او هزار مرتبه
ظلمانی تر است از کفر مکفر اول وهمچنین بدتر کسیند در کفر کسیکه مؤمنین

درجات بالاتر را تکفیر میکنند تا برسد بکفر کسیکه علمای اعلی مثل سلمان

مقام را تکفیر میکنند که در هر عصری هستند بنقص امام علیه السلام که کفر

او ظلماتی است که بعضی از آن فوق بعضی است بطوریکه خداوند عالم

جل شانه فرموده اوکظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج

من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن

لم یجعل الله له نورا فما له من نور پس چون سائل در تحیر دیدم ان شاء الله

امیدست که بعد از رجوع باین مختصر از حیرت بیرون آید و هر کسی

از عوام که مثل این سائل متحیرند از حیرت بیرون آیند و بعد از

خواندن این مختصر تا اینجا پس حال بطور اختصار شروع میکنم در جواب

مسئول پس عرض میکنم که چون تمام بیانات که بخط شریف خود نوشته

بودند در صدر این مختصر ذکر شد در اینجا مکرر نمی نویسیم ولکن در

اینجا هرچه باید تصدیق کرد یا نکرد ایراد میکنم پس که امت پیغمبر صلی الله

علیه وآله بعد از آنجناب بهفتاد وسه فرقه متفرق شدند و هفتاد و دو فرقه

ازایشان

ازایشان هالکند و یک فرقه از ایشان ناجی هستند و فرقه ناجیه

شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه وآله صلوة المصلین هستند و

ایشان از صدر اسلام و ایمان تا حال تا روز قیامت بوده اند و هستند

وکتاب و سنت باین مطلب مشحون است و شیعه و سنی در این مطلب

آنقدر روایت کرده اند که این مطلب بحد ضرورت شیعه اثنی عشریه

رسیده که علمای ایشان و عوام ایشان بضرورت دانسته اند که حق

با علی و شیعه او علیهم السلام است و آسمان از برای ایشان میگردد

و زمین از برای ایشان ساکن است ربنا ما خلقت هذا باطلا

و اگر در زمانی شیعیان او علیهم السلام نباشند زمین خسف خواهد شد

و همیشه بوده اند و همیشه خواهند بود حتی آنکه انبیای سلف علیهم السلام

عهد ولایت او را چون از امتهای خود گرفتند و ایشان اقرار بولایت

او علیهم السلام کردند نجات یافتند و آسمان از برای ایشان

گشت و زمین از برای ایشان ساکن شد باری مسلما بضرورت

ایمان شیعیان در میان اهل اسلام بوده اند و هستند و در میان
ایشان همیشه علمای بحق و تابعان بحق و عوام بوده اند و هستند
و هر کس انکار بودن ایشانرا در یکعصری بکند انکار ضرورت اسلام
و ایمان بلکه انکار امر بدیهی از میان خواص و عوام کرده و بت
پرستان و مجوسان و یهود و نصاری و عامه و خاصه و جمیع فرق
باطله و حقه میدانند و بدیهی است در نزد همه مردم که طایفه اثنی
عشریه در دنیا هستند و در میان ایشان علما و عوام هستند و
عاقل و جاهل انکار چنین امریرا نمیکند و در اینکه علمای شیعه اثنی عشریه
و عوام ایشان همه اهل حقند و همه ایشان از اهل نجاتند اگرچه
صاحبان گناهای کبیره باشند شکی نیست در نزد همه شیعیان
اگرچه عاصیان ایشان بقدر عصیانشان معذب شوند اگر توبه نکنند
و اگر شفاعتی ایشانرا در نیابد و هر کس احدی از شیعیان اثنی عشریه
را در عاقبت امر اگرچه بشفاعت شافعین علیهم السلام باشد از اهل
نجات

نجات نداند خود او کافر و مخلد در آتش جهنم است و خود او از جماعت
شیعیان خارج است اگرچه از روی نفاق ادعای دوستی حضرت امیر
علیه السلام را بکند و همه سنیان ادعای دوستی آنحضرت علیه السلام را میکنند
و محبت ذوالقربی در صریح قرآنست و انکار آنرا نمیتوانند بکنند و لابد
و ناچارند که ادعای دوستی ایشانرا بکنند و اما اینکه فرموده اند و این نیز
بدیهی است که قاطبه علمای اثنی عشریه در مسائل اعتقادیه که مناط کفر
و ایمان میباشد بایکدیگر متفق بوده اند و اصلا اختلافی در آنها نداشته اند
و اگر فرضا باهم اختلافی داشته اند در مطالبی بوده که محل کفر و ایمان نبوده
یا در فروع احکام بوده نه در اصول دین عرض میکنیم که بنص صریح از حضرت
امیر المؤمنین علیه و آله صلوات المصلین از جمله هفتاد و دو فرقه هالکه سیزده
فرقه اندکه ادعای دوستی آنجناب علیه السلام را میکنند و لکن در
ادعای خود کاذبند و دلیل کذب ایشان تخلف ایشانست از یکی از
ضروریات دین و مذهب یا بیشتر چرا که اختلاف در غیر ضروریات

موجب هلاک نیست بلکه موجب فسق نیست چه جای اینکه موجب کفر و موجب
هلاک باشد چراکه اختلاف در غیر ضروریات را هر یک از علمای ابرار
در هر یک از اعصار با دیگری کرده و موجب فسق و کفر هیچیک نبود
پس معلوم است که آن سیزده فرقه هالکه هر یک انکار ضرورتی را
کرده اند و کافر شده اند پس هالک شده اند پس آنچه را که جناب مسئول
فرموده اند که قاطبه علمای اثنی عشریه در مسائل اعتقادیه که مناط کفر و
ایمان میباشد بایکدیگر متفق بوده اند و اصلا اختلافی در آنها نداشته اند
محض ادعائیست که کرده اند و صورت وقوع ندارد بنص حضرت
امیر علیه السلام و اگر جناب مسئول و امثال او بخواهند در این حدیث
تاویلی کنند عرض میکنم که در میان جماعت اثنی عشریه جماعت صوفیه
بوده اند و هستند و این مطلب دلیل و برهانی ضرور ندارد چراکه
مطلبیست بسیار واضح و مرحوم مبرور ملا احمد اردبیلی و امثال
او در تکفیر و لعن صوفیه مبالغه و اصرار دارند و گمان میکنم که جناب
مسئول

مسئول بگوید که لعن و تکفیر مثل مرحوم ملا احمدی بجهت اختلاف صوفیه بوده
در مطلبی که مناط کفر و ایمان نبوده و مع ذالک مثل ملا احمدی تکفیر کرده
آنها را پس اینکه جناب مسئول گفته که قاطبهٔ علمای اثنی عشریه در مسائل اعتقادیه
که مناط کفر و ایمان میباشد متفق بوده اند و اصلا اختلافی در آنها نداشته
اند محض ادعاست و صورت وقوع ندارد چراکه رؤسای صوفیه اثنی
عشریه از جمله علمای اثنی عشریه بوده اند و مقلد منکرین و مکفرین خود
نبوده اند و با مکفرین خود اختلاف در مسائلی که مناط کفر و ایمان بوده
داشته اند و از این جهة تکفیرشان کرده اند و حال آنکه از جملهٔ علمای
اثنی عشریه بوده اند و مقصود من همین است که واضح کنم که جناب مسئول
بمحض ادعائی که صورت وقوع ندارد حرفی زده دیگر آیا علمای اثنی عشریه
که تکفیر کرده اند بعضی بعضی را حق واقع با کدام است کاری ندارم
عجالةً ولکن همینقدر میدانم که هر یک مطابق ضروریات رفتار کرده اند
حق با ایشانست و هر یک مطابق ضروریات رفتار نکرده اند

بر باطلند و معتقد میدانم و مینویسم که اختلاف در هر مسائلی که مناط
کفر و ایمان باشد در میان علمای اثنی عشریه بوده و بدنیست که قدری
از عبارت مرحوم ملا احمد اردبیلی را بعینها نقل کنم تا طالبان حق بدانند
که محض ادعای بیجا سخن نمیگوییم در کتاب حدیقه میگوید در این باب
بی تقیه علما بعربی و فارسی کتاب بسیار نوشته اند اما آنچه بعضی
نوشته کتاب ایجاز المطالب فی ابرار المذاهب از همه بهتر است دیگر باید
دانست که عثمان ابن شریک کوفی مشهور بود در آخر های زمان بنی امیه
این مذهب و این طریقه را وضع نمودند و ابن حمزه در کتاب هادی الی
النجات من جمیع المهلکات و کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب
آورده و سید مرتضی رازی در کتاب فصول ذکر کرده از مشایخ
صوفیه شیخ عزیز نسفی که از مشاهیر علمای این طایفه است در کتاب
تصفیة القلوب قائل شده و قشری که سنیان او را امام قشری میگویند
و از بزرگان علمای نواصب صوفیه است و صاحب تصانیف بسیار است

درچند

درچند کتاب و رساله اش اعتراف باین نموده و ملا جامی در اوایل
کتاب نفحات الانس از او نقل کرده و خود باین قائل است و بغیر از
این در بسیاری از کتابهای شیعه و سنی این معنی مضبوط است تا آنکه میگوید
بدانکه اول کسیرا که صوفی گفتند چنانکه شیعه و سنی نقل کرده اند ابوهاشم
کوفی بود و این بسبب آن بود که مانند رهبانان جامهای پشمینه داشت
میپوشید و آن ملعون مثل نصاری بحلول و اتحاد قائل شد لکن نصاری
درباره عیسی علیه السلام بحلول و اتحاد قائل اند و از برای خود این دعوی
بنیاد نهاد و در این دعوی متردد بود و معلوم نیست که در آخر اجزای
ثومش هر کدام بیک قرار گرفته و در کتاب اصول الدیانات مسطور است
که او بظاهر جبری و در باطن ملحد و دهری بود و مرادش از وضع
این مذهب آن بود که دین اسلام را بر هم زند و از ائمه معصومین
چندین حدیث در طعن او وارد است و پیروان او را اخوان صوفیه
گفتند یا نه صوفیه گفتند تا آنکه میگوید چون سفیان ثوری طریقه

ور وش او را خوش کرده صورت و رویت و تشبیه و تجسیم
بر مذهب او افزوده عرصه این مذهب باطل را وسیع کردانید
تا آنکه میگوید و بعد از آن ایشانرا بابو یزید بسطامی نسبت
داده یزیدیه و بسطامیه لقب کردند و باعتبار قائل بودن بحلول
و اتحاد ایشان را حلولیه و اتحادیه خواندند و چون جمعی از ایشان
در اتحاد مبالغه نمودند بوحدت وجود قائل شدند و ایشانرا
وحدتیه نام کردند و بحسین منصور حلاج ایشانرا منسوب ساخته
منصوریه و حلاجیه کفتند و بجهة آنکه درباره مشایخ خود غلو نموده
و بخدائی ایشان بر وجه حلول و اتحاد قائل شدند و بر کمراهی خود
و دیگران افزودند ایشانرا غلات و غالیه و غاویه نام کردند
و بسبب مکر و شید و زرق و خدعه و مردم فریبی ایشانرا زراقیه
و خداعیه موسوم ساختند و چون طریقه و مذهبی اختراع نموده بودند
که مشتمل بر رهبانیت و نصرانیت و کفر و اسلام را آمیخته بودند

امامان

امامان ما ایشانرا مبتدعیه مسمی کردانیدند و چون منافقان و ریاکاران
بودند مرائیه خواندند و چون اصطلاحی وضع نموده او را تصوف
نام نهادند علما ایشانرا متصوفیه نام کردند و بواسطه لافهای بسیار
که میزدند ایشانرا متصلفه کفتند و اینها نامهائیست که بیشترش
بر کل این طایفه جاریست تا آنکه میگوید و اینگروه اظهار زهد میکردند
و اعتقاد باطل خود را از خلق پنهان میداشتند و در زیر زمینها
با یکدیگر از عقاید باطله خود سخن میکفتند تا شبلی بهم رسید و بعضی
از رازهای ایشان را که بیصرفه نمیدانست بر سر منبر بیان کرد
پیش از او بعضی از رؤسای این فرقه بکنایه و رمز بعضی از اسرار
خود را که همه محض کفر بوده در مجالس ادا میکردند و خود را در حالت
سستی و مدهوشی مینمودند الا بایزید که مکرر بی باکانه لیس فی
جبتی سوی الله و سبحانی سبحانی ما اعظم شانی و رایت الله فی المنام
و رایت الله فی صورة شیخ هرم میکفت تا آنکه میگوید اما

حسین ابن منصور حلاج رسوائی را از بایزید هم گذرانید و کفر و الحاد
خود را به پلاس پوشیدن ظاهر گردانید و توقیعی بلعن او بیرون
آمد و از جمله کسانیکه فتوی بقتل او نوشته اند یکی ابن روح است
که از وکلای حضرت صاحب الزمان است و عادت متعصبان
سنی است که هر کس را از این طایفه ببینند که رسوائی را از حد گذرانیده
و پرده از روی کفر خود برانداخته مانند بایزید بسطامی و حسین ابن منصور
حلاج را گویند حرتا بوده اند و اکثر صوفیه نیز دعوی حرتائی ایشان میکنند
تا آنکه میگوید و میگویند حسین منصور حلاج و حر بایزید بسطامی
بوده اند یکی از ایشان کافر بودند و دیگری مؤمن و از اکابر اولیاء الله
و شیعه باید که گول نخورده بدانند که از امامان ما احادیث بسیار
در طعن این طایفه مرویست و متقدمین علمای ما در مذهب این طایفه
کتابها نوشته اند تا آنکه میگوید و بسند صحیح مرویست از
احمد ابن محمد ابن ابی نصر بزنطی و اسمعیل ابن بزیع از حضرت امام رضا
علیه السلام

علیه السلام که آنحضرت فرمود که من ذکر عنده الصوفیه ولم ینکرهم بلسانه
وقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله
صلی الله علیه وآله و دیگر حدیث بسند صحیح از احمد ابن محمد ابن ابی نصر
مذکور روایت شده که او گفت قال رجل من اصحابنا للصادق
جعفر ابن محمد علیهما السلام قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه
فما تقول فیهم قال علیه السلام انهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر
معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم
و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
و انا منه براء و من انکرهم و رد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین
یدی رسول الله صلی الله علیه وآله تا آنکه میگوید در فصل دوم در ذکر بعضی
از فروع مذهب صوفیه و بیان اندکی از عقاید ایشان بدانکه فروع
مذهب صوفیه فاسده ایشان بسیار است از آنجمله بذکر قلیلی از عقاید
بیست یک از ایشان در این کتاب اکتفا مینماید فرقه اول وحدتیه اند

ایشان بوحدت وجود قائل شده اند و همه کس و همه چیزها را خدا میدانند
چنانکه گذشت اینگروه از نمرود و شداد و فرعون بدتر اند از آنجهت که
اشیاء را خدا میدانند حتی چیزها را که در شریعت حکم بعدم طهارت
آنها شده تا بآن چیزهای دیگر چه رسد اگر اینجماعت را اکثر شیعه تمام
میکردند انسب بود زیرا که در کثرت آلهه بر وجهی مبالغه دارند که چیزی نیست
از ماسوا الله که آنرا خدا ندانند تا اینجا عبارت کتاب مرحوم ملا احمد
اردبیلی رحمة الله بود و مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی رحمة الله علیه رساله
مخصوصی در باب ایشان نوشته و شعار بسیاری از ایشان را در آن رساله
ذکر فرموده خصوص اقوال و شعار شاه نعمت الله را و انکار زیادی بر ایشان
کرده و اصرار زیادی در ابطال ایشان فرموده و آن رساله در کتاب جواب
و سئوال ایشان مذکور است هر که خواهد رجوع کند و همه مقصود این بود که
بدانند که جناب مسئول بحسب ادعائی که صورت وقوع ندارد گفته که در میان
علمای اثنی عشریه در مسائل اعتقادیه که مناط کفر و ایمان است اختلافی
نبوده

نبوده اصلا و نخواهید یکی اختلاف بوده و هست در میان علمای
اثنی عشریه در مسائلی که مناط کفر و ایمان است و لیکن بسیاری از اخباریها
بر اصولیها و بعضی از اصولیها بر اخباریها در مسائلی که مناط کفر و
ایمان است ردها کرده اند بطوریکه جایز ندانسته که کسی زکوة
مال خود را بمنکرین طریقه ایشان بدهد و حال آنکه همه ایشان از
علمای اثنی عشریه بوده اند و بهمین قدر در همین مختصر اکتفا شد که
همینقدر بدانید که اختلاف را که جناب مسئول گفته که نبوده بوده و لکن
آیا کدام یک از مختلفین حق گفته اند و کدام براه باطل رفته اند
این مختصر گنجایش ندارد که تفصیل دهم اگرچه عاقلان عالم را همین
مختصر کفایت کرده اما اینکه جناب مسئول فرموده اند تا آنکه از
پنجاه سال قبل از این طایفه که سئوال کرده اید در میان مردم هم
رسیدند و سابق بر آن اصلا از آنها اسمی و رسمی نبوده و خودشان
مقر و معترفند جواب این است که هیچکس پیش از وجود خودش اسمی و رسمی

از برای او نبوده و هر عالم و عامی که بدنیا آمده آنوقت اسمی و رسمی
از برای او پیدا شده پس عقلای عالم عبرت بگیرند که این دلیل چه
دلالت بر حقیت و بطلان کسی دارد بلی ما ها معترفیم که پیش از
اینکه خداوند عالم جل شانه ما را خلق کند ما ها اسمی و رسمی نداشتیم
و جمیع مخلوقات حالشان این است و اینکه گفته و این اسم را از
آن جهت بر سر خود گذاشته اند که اول سلسله آنها شخص مخصوصی است که
مخترع مذهب آنها شده عرض میکنم که مراد سائل اینکه اسم شیخی منسوب است
بشیخ مرحوم اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه و اما اینکه نسبت
اختراع بایشان داده جواب را بعد از این خواهی فهمید و اینکه گفته
این طایفه قاطبه علمای زمان خود را ناصبی و کافر میدانند در جواب سائل
جواب این افتری گذشت که هر کس ادنی مسلمی را مانند کسانی که در بیابانها
منزل دارند و از مسائل دین و مذهب بیخبرند و مشغول چرانیدن گوسفندان
خود اند در تمام عمر گاهی شیری ماستی دوغی روغنی بآبادیها میآورند
و میفروشند

و میفروشند و بر میگردند و مشغول امور گوسفندان خودند هر کس چنین
اشخاص را کافر داند اگرچه ملا باشد خود او کافر است چرا که از ضرورت
اسلام و سیره مسلمین خارج شده و آن شخص بیابانی عامی جاهل مسلم
و مؤمن است معتقد که لا اله الا الله و محمد رسول الله علی ولی الله میگوید که
و طیب و طاهر است و بر جمیع اهل حق لازم است که دوستی او را داشته
باشند و طلب آمرزش از برای او بکنند و اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات که سیره مسلمین بر خواندن آن جاری است شامل
حال این شخص نادان بی مبالات بیابانی است پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور است
از جانب خداوند جل شانه که استغفار کند از برای جمیع عاصیان چنانکه
در صریح آیه مبارکه قرآن است که فرموده استغفر لذنبک وللمؤمنین
والمؤمنات استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله شامل حال چنین اشخاص بوده
هست اگرچه صاحب گناهان کبیره باشند و حدیث شریف شفاعتی لاهل الکبائر
من امتی از حد تواتر تجاوز کرده و بحد ضرورت مؤمنین و مسلمین

رسیده بطوریکه منکر این مطلب را از ضرورت مسلمین و مؤمنین خارج
کرده و کافر کرده پس اینست اعتقاد ما و اینست اعتقاد جمیع مؤمنین
و شیعیان اثنی عشریه رحمة الله علیهم اجمعین و اعتقاد ما اینست که
چنان اشخاص بدعتیه را خداوند عالم جل شانه دوست میدارد
و ایشان را خلفا دوست میدارند و پیغمبر و ائمه علیهم السلام ایشانرا دوست
میدارند و ایشان ایشانرا دوست میدارند و از جهة طرفین عفو
و غفران خداوند ارحم الراحمین شامل حال ایشان خواهد شد در عاقبت
امر اگرچه در بعضی از مقامات معذب شوند و شفاعت شافعین علیهم السلام
شامل حال ایشان خواهد شد در عاقبت امر اگرچه در بعضی از منازل
شامل نشود و اینست اعتقاد ما که هر کس چنین اشخاصی را در عاقبت امر
ناجی نداند خود او کافر شده است چرا که از ضرورت اسلام و ایمان خارج
اگرچه ملا باشد و ضرب ضرب ضرباً خوانده باشد و چنین اشخاصی را
ما دوست میداریم اگرچه کشنده پدر و پسر ما باشد و دوستان چنین اشخاصی
را دشمن

را دشمن میداریم اگرچه پدر و پسر ما باشند پس انشاء الله معلوم شد
اعتقاد ما در باره دوستی سایر مردمی که اخذ مسائل دینیه خود را
کرده باشند و معلوم شد اعتقاد ما در باره عدول مؤمنین خصوصاً
اگر عالم باشد خصوصاً اگر راویان اخبار و ناقلان آثار و حاملان انوار
ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الجبار باشند و اعتقاد ما اینست
که عملی از اعمال بدون تولای ایشان و تسلیم و قبول از ایشان مقبول
نخواهد شد و در دعا که اعتقاد خوانده ایم و فهمیده ایم و اعتقاد کرده
ایم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کسیست که اعمال قبول نخواهد شد
اگرچه آن اعمال بر وجه شرع انور بعمل آمده باشد مگر بدوستی آنحضرت علیه
السلام و اقتدای باو و اقرار بفضائل او و قبول کردن از حاملان
آن فضائل و تسلیم کردن از برای راویان آن فضائل و این حاملان
و راویان فضائل از زمان ظهور ظاهری او علیهم السلام تا حال تا روز
قیامت بوده اند و هستند و خواهند بود ایشانرا شفیعان خود میدانیم

بعد از شفیعان بزرگ علیهم السلام و دشمنی ایشانرا دشمنی خدا و رسول
و ائمه طاهرین علیهم السلام میدانیم و سلم لمن سالمکم و حرب لمن
حاربکم و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم را باعتقاد میخوانیم و منکر
این مطلب را خارج از ضرورت ایمان میدانیم خواه ایشان در عصر ائمه
علیهم السلام باشند یا در این اعصار یا بعد از این خواه بخصوص ایشانرا بشناسیم
ایشانرا یا نشناسیم خواه ایشان در مسائلی چند اشتباه و خطائی
کرده باشند یا بر صواب باشند مادام که از ضروریتی از ضروریات
اسلام و ایمان و اتفاقیات علمای عالیشان تخلف نکرده باشند
مثل اینکه سایر مسلمین و مؤمنین و مسلمات و مؤمنات را مادام
که از ضروریتی از ضروریات اسلام و ایمان خارج نشده باشند ایشانرا
برادران و خواهران ایمانی خود میدانیم و صلح داریم با ایشان و در جنگیم
با کسیکه با ایشان در جنگ است و دوستیم با ایشان و دشمنیم با دشمنان
ایشان و این است دین ما در ظاهر و باطن و آئین ما در دنیا
و در قبر

و در قبر و در برزخ و در رجعت و در قیامت و در جنت ان شاء الله
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و لا حول و لا قوة
الا بالله و اعتقاد مختصر ما اینکه هر کس از ضروریات اسلام و ایمان
و اتفاقیات علمای عالیشان خارج نشده داخل آنهاست و مؤمن است
اگرچه عامی و عاصی باشد و هر کس از اینها خارج است خارج و کافر است
اگرچه عالم و مرائی باشد در جمیع کتابها و در جمیع مجالس و درسها
و بر رؤس اشهاد و بر منابر در مساجد و محافل تفصیل همین اعتقاد
مختصر را مینویسیم و میگوئیم و حضرات معاندین ما چون نتوانستند
در کتابهای ما یا در مباحثات خدشه بر ما بگیرند عناد ایشان
ایشانرا بر این داشت که باب تهمت را بر روی خود مفتوح کردند
و بآن واسطه در نزد غافلان از حال ما ما را منسوب بآن تهمتها کردند
و ما را مشتهر ساختند و در میان بلاد و عباد منتشر کردند و عوام

گفتند که پرهیز کنید از مواضع تهمتها چرا که حدیث است

اتقوا من مواضع التهم و نمیدانیم که در کدام حدیث دیدند که

جایز است تهمت زدن بر کسیکه مقر و معترف است بر جمیع ضروریات

اسلام و ایمان و چون تهمت زدند باید مردم را پرهیز دهند

از آن تهمتی که خودشان بر معترفین بلکه مبشتین ضروریات

بسته‌اند انا لله و انا الیه راجعون پس بعضی از ایشان نزد بعضی

از غافلان از حال ما گفتند که حضرات غالیند و ائمه طاهرین

علیهم السلام را خدایان میدانند و ایشان را خالق و رازق و محیی

و ممیت میدانند با آنکه خودشان و آن غافلان در اذان

و اقامه نماز ما علانیه شنیدند که ما ها بآواز بلند فریاد کردیم

که اشهد ان لا اله الا الله مکرر و اشهد ان محمد رسول الله و مکرر

اشهد ان علی و احد عشر من ولده اولیاء الله مکرر و چون بما سید

که فلان این نسبت را بما بسته گفتیم که این افتریست و فلان شخص

این افرا

این افترا را بما بسته گفتند که حضرات رد بر علمای عصر خود میکنند

چرا که فلان شخص ضرب ضربا ضربو خوانده بود و البته کسیکه ضرب ضربا

ضربو خوانده عالمست و حضرات رد میکنند قول این عالم را که گفته

حضرات ائمه علیهم السلام را خدایان میدانند و لیسا آنکه بفلان بگویند

که ما چون ضرب ضربا ضربو خوانده ایم و شما نخوانده اید ما در کتابهای

ایشان دیده‌ایم که ایشان ائمه علیهم السلام را خدایان گفته‌اند و شما

نمی فهمید و ما بهتر میفهمیم و در اذان و اقامه و نماز شهادات را از

روی اعتقاد نمیگویند و اعتقادشان همان است که در کتابهاشان

نوشته‌اند و شما نمیفهمید و ما میفهمیم و شهادات ایشان در اذانها

و اقامتها و نمازها بجهة عوام فریبی است و از ترس ما ها است و چون

ما شنیدیم این تهمت را و گفتیم که در کتابهای ما چنین چیزی نیست و ما

غالیان را کافر و مشرک میدانیم و این افترائیست که بعضی بما

بسته‌اند گفتند که حضرات نسبت بعلما بد میگویند و ایشان را مفتری

علیا منند و آیات افتری را در حق ایشان میخوانند و گویا چنین
توقع دارند که چون بر ما افتری بستند ما بگوئیم که جناب آقا ضرب باضر
ضربو خوانده و عمامه و عبا پوشیده و در لباس میش در آمده هتک
حرمت او جایز نیست پس بگوئیم آقا درست فرمایش فرموده
اند و بهتر از خود ما بر ما فی الضمیر ما و بهتر از خود ما بر آنچه در دل ما پنهان
است مطلع هستند و ایشان بهتر از خود ما کلمات خود ما را در کتابهای
ما فهمیده اند و ما غالی هستیم و کافریم و مشرکیم و جناب آقا هتک
حرمتشان هتک حرمت شریعت است و حرمت جناب آقا تعظیم
شعائر الله است و بر ما لازم است که تعظیم شعائر الله را بکنیم چون جناب
آقا مؤمن است و محترم و هتک حرمت او هتک حرمت شعائر الله
است و هتک حرمت ما سهل است و عیب ندارد و جناب آقا البته حرمت
باشد با عزت و حرمت اگرچه افتری بر ما بسته باشد و آنچه ما بر آن
هستیم بفدای وجود مسعود جناب آقای ضرب ضر باضر بودن با عبا و عمامه
واین

واین عجب توقعی است که حضرات افتری گویان از ما دارند و خاطر
عاطر ایشان از ما رنجیده که چرا حکم بغیر ما انزل الله ایشانرا در حق خود
جاری نکرده ایم و تصدیق و اذعان فرمان همایون ایشانرا ننموده ایم
و رد بر حکم غیر ما انزل الله ایشانرا در حق خود کرده ایم و رد بر حکم بغیر ما انزل الله
ایشانرا رد بر حکم خدا و رسول و ائمه علیهم السلام ندانسته ایم آخر نه
این است که ما هم در مقابل ضرب ضر باضر بو الضر الضر الضر و اخوانده ایم
و نه این است که عبا پوشیده ایم و عمامه بر سر داریم و ضروریات
اسلام و ایمان و اتفاقیات علما را میدانیم و رعایت آنها را
میکنیم و نه این است که خودمان از قلب خود از جناب آقا بهتر مطلعیم
و بهتر میدانیم که در دل خود خدای سبحانه را فرد و احد و صمد میدانیم
و خود از قلب خود باخبرتریم از جناب آقا که معتقد بشریکی در ذات
و صفات و افعال و عبادت او سبحانه با او در دل نیستیم و نه
این است که خود بهتر از جناب آقا میدانیم که کلمات ما بر طبق

اعتقادهای پنهان ماست و نه این است که اعتقادات پنهانی
ما بر جناب آقا پنهان است و از برای خود ما پنهان نیست و نه
این است که خودمان بهتر میدانیم که آنچه از کلمات ایمانی بر زبان جاری
میکنیم بر طبق اعتقاد ما نیست و نه اینست که خودمان بهتر از جناب
آقا میدانیم که کلمات ما نه از برای مردم فریبی است و نه
اینست که خودمان بهتر از جناب آقا میدانیم که بجهة خدا پرستی است
افعال ظاهر ما و نه اینست که میدانیم که جناب آقا از ضروریات
اسلام و ایمان و اجماع و اتفاق علمای اثنی عشریه خارج شده
که این افتری ها را بر ما بسته و ادعای علم غیب کرده که از قلب ما
بهتر از خود ما خبر میدهد و حال آنکه بر ما مخفی نیست اعتقاد ما
و میدانیم که بر جناب آقا مخفی است و میدانیم که جناب آقا خدا
نیست و عالم بما فی الصدور نیست و پیغمبر نیست که وحی باو شده
باشد از جناب علام الغیوب و امام نیست که وحی الهی در نزد

او سپرده

او سپرده شده باشد باری خلاف توقعی که از ما نسبت بامثال
این آقای مفتری بعمل آمده این است که چرا افتری ها را ما بشما
بستیم و شما اذعان نکردید بالجمله و بعضی از مفترین ببعضی از
غافلان گفتند که حضرات منکر صلواتند و میگویند نباید صلوات
فرستاد بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و حال آنکه
از خصائص ظاهره ماست که تمام اوقات خود را صرف ذکر
فضائل ایشان علیهم السلام میکنیم و بعضی از مشایخ ما اینقدر
اصرار دارند در صلوات فرستادن بر ایشان علیهم السلام در
وقتی که مذکور میشوند خصوص در وقت ذکر پیغمبر صلعم حتی در نزد
ضمایر راجعه باسمای حسنای ایشان که ترک آنرا جایز ندانسته اند
باوجود این مفتری ها در نزد غافلان میگویند که حضرات منکر
صلواتند و بطوری این افتری را منتشر کرده اند که بعضی از
دراویش تابعین ایشان در معرکه ها بجود داد میکنند که بر منکر

صلوات لعنت باد و آن دراویش نمیدانند که باین لعنت
خودشان ملعون میشوند چنانکه حدیث است که لعنت از دهن
لعن کننده که بیرون می آید متعلق میماند پس اگر کسیرا لعن کرده اند
مستحق آن لعن است آن لعن ملحق باو میشود و اگر مستحق آن
نیست بر میگردد بلعن کننده بارے و بعضی از برای بعضی از غافلان
میگویند که حضرات منکر معاد جسمانی و معراج جسمانی قلبا هستند
و چون این افترا بما رسید گفتیم که ما هم منکر معاد جسمانی و معراج
جسمانی را کافر میدانیم و وجوب اعتقاد مسلمانان بمعاد
و معراج جسمانی و فلان آقا که این نسبت را بما داده افترا
بسته همان آقا یا امثال او گفته اند که حضرات در قلبشان
منکر معاد و معراج جسمانی هستند و از تیرس مردم میگویند که ما منکر
نیستیم و اگر کسی غافل نباشد و از ایشان بپرسد که شما از
کجا دانستید که ایشان در قلبشان منکر معاد و معراج جسمانی هستند
آیا از

آیا از خود ایشان شنیده اید یا در کتابهای ایشان دیده اید یا اینکه
با زبان خود میگویند که منکر معاد و معراج جسمانی کافر است و در
کتابهای فارسی و عربی نوشته اند که منکر این مطلب کافر است و ما منکر
نیستیم سهل است که با دلیلها و برهانهای عقلی و نقلی اثبات معاد
و معراج جسمانی میکنیم و بر منکرین آن رد میکنیم و او را کافر میدانیم
با آنکه در جواب او بگویند که شما نمیفهمید و ما میفهمیم و میدانیم
که ایشان منکر معاد و معراج جسمانی هستند و جواب این حرف این است
که اگر انکار صریحی را از زبان ما یا در کتاب ما بگویند شنیده ایم و
دیده ایم که محض افتری است و افترا را کفار و منافقین به پیغمبر و
امیرالمؤمنین علیهما و آلهما السلام هم بستند و ایشان را ساحر و کذاب
گفتند و گفتند حضرت امیر علیه السلام غسل جنابت نمیکند و
شبها دزدی میکند ما هم میگوئیم و از خدای خود میخواهیم که همه افترا
گویان با هم محشور شوند و خدای عادل حکم کند در میان ما و آنها

و اگر میگویند در صریح کلام چیزی نیست ولکن در زوایای کلام چیزها
هست که همه کس نمیفهمد و زیرکان و دانایان میفهمند عرض میکنیم
که آن دانایان هر قدر دانا باشند معنی کلام ما را از خود ما بهتر
نمیفهمند و هر صاحب کلامی مقصود خود را از دیگران بهتر میداند و
در اسلام و ایمان بلکه از قواعد و قوانین سایر ادیان بلکه از رسوم
عقلای عالم نیست کسی بگوید من مقصود کسی را از کلام او از او بهتر
میدانم و کسی که تصریح کند که مراد و مقصود من از کلام من این نیست
که آن چیزی که در میان مسلمین و مؤمنین بسر حد ضرورت
رسیده و واجب و مسلم است و اعتقاد بآن و اقرار بآن از [illegible]
دینی و مذهبی و قاعدهٔ هیچ عاقلی نیست که بگوید که کلام صریح
تو محل اعتنا نیست و مقصود و مراد تو آنچه نیست که ما از کلام غیر
صریح تو میفهمیم و تو بکلام صریح خود انکار میکنی آن چیزی را که ما فهمیده ایم
پس عبرت بگیرند عقلای روزگار در هر مذهب و ملتی که هستند که
کار اهل

کار اهل روزگار بکجا انجامیده که هر چه شخص داد میزند و اصرار و ابرام
میکند و قسمها در دین خود یاد میکند که مراد من از کلام من این نیست
که تصریح بآن میکنم که آنچه ضرورت دین و مذهب شده بآن قائم
حق هست و ما سوای آن باطل است و کفر است و معتقد بآن مخلد
در آتش جهنم است و از جملهٔ آنها معاد و معراج جسمانی است بدون
تاویل و همین بدن محسوس ملموس عود میکند در قیامت و پیغمبر صلی الله [illegible]
علیه و آله با بدن شریف و عنصر لطیف خود معراج فرمودند سهل است
که با لباس خود که از پنبه و کرباس بود و نعلین خود که از پوست حیوانات
بود بمعراج تشریف بردند و هر کس غیر از این اعتقاد کند از ضرورت
اسلام و ایمان خارج است و کافر و مخلد در آتش جهنم است
باز بگویند که مراد تو از کلام تو همان است که [illegible] میگوئیم که تو
منکر معاد و معراج جسمانی هستی و الا این قبیل سلوک در هیچ دین
و آئینی نبوده و هر عاقلی از هر دین و آئین عبرت از این آئین

وسلوک میکیرند و تکذیب انجماعت را میکنند و تصدیق مارا
میکنند و انجماعت حیا نمیکنند و اصراری در اقوی ما دارند
و این را دین و آئین خود قرار داده اند نهایت آنچه را که ما نوشته
ایم و مینویسیم و گفته ایم و میگوئیم و اثبات میکنیم و اصرار داریم
و حاشا نداریم اینست که از برای همین بدن محسوس ملموس اخلاط
غریبه غیر عرضیه هست که آن اخلاط غریبه موجب ناخوشیها و دمامیل
و جراحات و اگر بر اخلاط اصلیه عرضیه غلبه تامه کند موجب
موت و آن دمامیل و جراحات را مجربین بضمادات
و مرهمها از بدن محسوس ملموس بیرون میکنند و اخلاط غریبه اندرونی
را بواسطه مترجات و مسهلات و حقنها و فتایل از بدن بیرون
میکنند و در بیت الخلاها میریزند و اگر مجربین نتوانستند تقویت
کنند طبایع و اخلاط عرضیه اصلیه را تا آنکه مغلوب شوند و از
انفعال طبیعیه اصلیه بالمره باز مانند موت حاصل شود بتوسط
ملک

ملک الموت و آن غرایب و اعراض در بدن باقی میماند و در قبر آن
اخلاط غریبه و اخلاط عرضیه مخلوط باشند الی ماشاء الله تا آنکه
بتدریج الغرایب را از اخلاط عرضیه اصلیه جدا کنند و بدن
اصلی خالص از غرایب شود و صحت یابد و اگر احیاناً آن غرایب
از خوردن کافر ی مؤمنی را در یک قبر جمع شوند بتدریج آن
غرایب را از بدن کافر جدا شود و بهم متصل شود و بدن مؤمن را
از آن اجزا ترکیب کنند و ثواب دهند و بدن کافر خالص را
عذاب کنند و این مطلب از ضروریات دین و مذهب است و علمای
اعلام خود بارشاد ائمه انام علیهم السلام تصریح فرموده اند از
آنجمله مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب حق الیقین فرموده و آن
کتاب معروف است هر که خواهد بآن رجوع کند و از جمله عبارات
آن کتاب این است که میفرماید و شبهه دوم آنست که میگویند
که کسیکه اجزاء او در مشرق و مغرب عالم متفرق و پراکنده شده باشد

و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزء
آجرها و کوزها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر
آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد اجزاء ماکول جزء بدن آکل میشود اگر
در حشر برگردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه
چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق
خواهد شد پس حقتعالی در ابطال این شبهه فرموده است وهو بکل خلق علیم
وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و
اجزای فضلیه هست که از غذا بهم رسیده و در ماکول نیز هر دو قسم هست
پس اگر انسانی انسان دیگر را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی
آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن
انسان جزء بدن او بود و حقتعالی بهمه چیز قادر است و میداند که اجزای
اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را
و روح در او میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح

در آن

در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است
بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند تمام شد عبارت مرحوم
مجلسی علیه الرحمه و از این قبیل عبارات در کلام او و غیر او از سایر علمای
که متعرض این مسئله شده اند بسیار است پس عبرت بگیرید عقلای روزگار
در کردار و رفتار اهل این روزگار که بنا گذارده اند و در چنین
عباراتی که از سایر علمای ابرار در میان است و از ما هم همان
عبارات صادر شده بدون تفاوت در عبارات ما خدشه میکنند
که چون گفته اید در بدن انسان اجزای اصلیه هست و اجزای فضلیه
هست پس اعتقاد شما این است که معاد جسمانی نیست و در حقیقت
هر کس بگوید که در بدن انسان اجزای اصلیه و فضلیه هر دو با هم هست
انکار معاد جسمانی کرده و از ضرورت اسلام خارج شده و کافر
گشته چراکه اگر اجزاء ماکول جزء بدن اصلی آکل شود بالتمام دیگر
از برای ماکول اجزائی باقی نخواهد ماند که بدن او از آنها خلق شود

و باید معاد ماکول معاد روحانی باشد چرا که اجزای بدن او تماما
در بدن آکل است و بعضی از جهال چنین گفته اند بر روی منابر و در
محافل و مجالس که در بدن انسان اجزای عرضی و فضلی هست و تمام
آنچه دارد بدن میشود و جزء آن میشود و خداوند اکسیری بتمام آنها
میزند که همه آنها اصلی میشود مانند آنکه اکسیری هست که بر مس بزنند
و تمام مس طلای اصل شود و مسی باقی نماند و گفته انهائی که گفته
اند که بدن اصلی و بدن عرضی در این دنیا با هم ممزوج است مانند
شیره کاسنی که در اثقال کاسنی ممزوج است و مانند ریزه های
طلا که در مس ممزوج است و خداوند در روز قیامت اجزای طلا
را از اجزای مس جدا میکند و طلا را جدا محشور میکند و مس را جدا
محشور میکند مانند آنکه شیره کاسنی را در ظرفی جدا میکنند و اثقال
آنرا در ظرفی جدا اصلی ندارد و هرچه انسان خورده خداوند در
روز قیامت جمع میکند و اکسیری بآنها میزند که همه انسان میشود
چنانکه

چنانکه ممکن است اکسیری بمس بزنند که طلا شود و از این جهة
بدنها در روز قیامت بسیار بزرگ میشود و دندان بعضی از مردم
بقدر کوه احد میشود و گویا جناب مسئول بر این عقیده است از قراریکه
بطور تواتر خبر رسیده که در مجلس از این قبیل افادات فرموده اند
و خود ایشان و مستمعین غافل از اینمعنی بوده اند که اگر مس اکسیری
زدند و تمام آن طلا شد دیگر مسی باقی نمیماند که محشور شود و اگر
تمام ماکولات را اکسیری جزء اصلی بدن آکل کنند دیگر از برای
ماکولات چیزی باقی نمیماند که بدن ایشان را از آن خلق کنند و
ایشان بی بدن خواهند ماند و باید با روح بی بدن محشور شوند
و این انکار معاد جسمانی است و حقیقت معاد جسمانی را اگر کسی
بخواهد بفهمد همان طور است که مرحوم مجلسی علیه الرحمه فرموده اند که در این
دنیا اجزاء ماکول جزء فضلی آکل میشود نه جزء اصلی او و در روز
قیامت اجزاء فضلی آکل را از اصلی او جدا میکنند و بر میگردانند

بماکول و آکل و ماکول را هر دو محشور میکنند نه آکل را بدون ماکول
و نه ماکول را بدون آکل و این مطلب بطور صریح ائمه علیهم السلام
در اخبار خود اعلام فرموده اند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که فرمودند بدرستیکه خاک بدن صاحبان روح بمنزله
طلاست که مخلوط شده باشد با سایر خاکها پس چون برسد وقت
محشور کردن بارانی ببارد بر زمین باران نشور پس نمو کند زمین
و بهم زده شود مانند زدن خیک پس جمع شود خاک بدنها مانند
جمع شدن طلا و جدا شدن آن از سایر خاکها در وقتی که شسته شوند
آنرا با آب و جمع شود آن خاکهای بدنهای صاحب روح و جدا شود
از سایر خاکها مانند جمع شدن و جدا شدن مسکه و روغن از
دوغها تمام شد موضع حاجت از حدیث شریف و معنی این حدیث
داخل ضروریات این است که اجزای هر بدنی هر کسی باید برگردد
باصل خود پس اجزای بدن مؤمن اگر در دنیا مخلوط شده باشد
ببدن کافر

بدن کافری بواسطه خوردن البته عود کند ببدن مؤمن و اگر
عود نکند بآن مؤمن باید در روز قیامت ببدن ناقص حال
عبرت بگیرند عقلای روزگار که مطلبی که داخل ضروریات دین است
و در احادیث صریحاً ذکر شده و علمای سابق تصریح کرده اند چون
نوبت بیان آن بمشایخ ما رسید جناب رشتی و امثال او ایراد
کردند و بهم اینکه این مطلب انکار معاد جسمانی است افترا بستند
و افتراهای بسیار و جواب آنها در رساله سی فصل مذکور است هر کس
بخواهد اطلاع یابد بآن رساله رجوع کند و از جمله افتراها این است که
جناب رشتی میگوید که این طایفه قاطبه علمای ما خود را ناصبی و کافر میدانند
و جواب این افترا مکرر گذشت که ما هر کسی که در ادنای درجات
اسلام و ایمان داخل شده باشد و انکار ضروریه از ضروریات
را بعد از وضوح آن نکرده باشد ما او را مسلم و مؤمن میدانیم
و تکفیر کردن چنین کسی را ما خروج از ضروریات میدانیم

وکفر ونصب میدانیم چه جای مسلمین بابصیرت وچه جای مؤمنین
وچه جای علمای ابرار وحاملین دین ائمه اطهار سلام الله علیهم
واین نسبتی که داده محض افتری است وهیچ فرقه مابین شیخی و
غیرشیخی نیست درمیان علما وعوام اثنی عشری مگر همین که بعضی
ازکسانی که بظاهر ادعای تشیع میکنند افتراها بر ما می بندند وتوقع
دارند از ما آن افتراها را از ایشان قبول کنیم وچون قبول نکردیم هتک
حرمت افترا گویان کرده ایم واز جمله افتراها وادعاهائی که کرده این است
که میگوید وبدیهی است که علمای این زمان در اعتقادات شریک با علمای
گذشته اند وهمه اعتقادشان یکی است مراد مسئول اینست که چون
اینطایفه علمای زمان خود را ناصبی وکافر میدانند بجهة اعتقادشان
وبدیهی است که اعتقاد علمای این زمان با اعتقاد علمای سابق یکیست
پس علمای سابق را هم در حقیقت بد میدانند وجواب این حرفها مکرر
گذشته وشکی در این نیست که اعتقاد اهل حق از علما وعوام زمان
گذشته

گذشته وحال واستقبال در ضروریات دین ومذهب یکی بوده وهست
وخواهد بود مگر آنکه مسئله از مسائل در یکوقتی از اوقات بسرحد ضروریات
نرسیده باشد مثل مسئله رجعت وبازگشتی در این نیست که در زمان
گذشته وحال واستقبال منافقین بوده اند وهستند وخواهند بود که در مقابل
اهل حق ایستاده وبلباس نفاق درآمده وادعای حقیت را میکنند
وحال ایشان بر طالبان حق ظاهر خواهد شد بواسطه مخالفت ایشان
بعضی از ضروریات دین ومذهب را وبر خدای هادی است جل شأنه
که ایشانرا بطالبان بشناساند وحجت خود را بر طالبان تمام کند
ولا محاله خداوند عالم حجت خود را بر طالبان حق وغیر ایشان تمام
خواهد کرد چنانکه در بسیاری از آیات قرآن وعده فرموده ودر بسیاری
از احادیث وارد شده بطوریکه این مطلب را بسرحد ضروریات دین
ومذهب رسانیده که منکر این مطلب را کافر کرده واتمام حجت بر علما
وعوام نمیشود مگر بچیزیکه آنرا بفهمند وچیزیرا که همه میفهمند ضروریات

دین و مذهبها چنانکه در جواب سائل بتفصیل گذشت پس باید منافقین
اهل هر عصری ضرورتی از ضروریات دین و مذهب را لا محاله انکار
کنند علانیه بطوریکه امر ایشان بر مردم و بر همهٔ علما و عوام ظاهر شود
تا حجت خداوندی تمام باشد و اگر چنین امری را خداوند بطور حتم قرار
نداده بود حجتی بر احدی از کفار و منافقین نداشت چرا که جمیع ادیان
باطله ادعای حقیت را از روی نفاق میکنند و احدی از ایشان
نمیگوید که من بر باطلم و مردم را دعوت بباطل میکنم و با اینکه اهل
جمیع ادیان باطله ادعای حقیت میکنند حجت خداوند تمام است بر مردم
چرا که اهل باطل لا محاله انکار ضرورتی را میکنند که انکار ایشان
آشکار است بر مردم و با آشکاری انکار ایشان حجت خداوند بر مردم
تمام است تا نتوانند در روز قیامت بگویند که خدایا اهل حق را
از باطل نشناختیم و تمیز ندادیم چرا که همگی ادعای حقیت خود را میکردند
و هر کس گمان کند که امر اهل حق با امر اهل باطل مشتبه است خداوند
حجت خود را

حجت خود را تمام نکرده و امر طرفین را مشتبه گذارده و از ضرورت دین
و مذهبها خارج است و کافر است پس یقین کن اگر کافر نیستی که
اهل حق همیشه در دنیا بوده اند و هستند و خواهند بود و انکار ضرورت
ظاهره در میان حق را نداشته اند و ندارند و نخواهند داشت
و یقین کن اگر مؤمنی که اهل باطل و نفاق همیشه بوده اند و هستند و
خواهند بود و همیشه انکار ضرورتی از ضروریات ظاهره را کرده اند
بطوریکه انکار ایشان علما و عوام اهل حق یافته اند و ایشان را
بجحود و انکارشان از اهل باطل و کافر دانسته اند مثل آنکه علما
و عوام اهل اسلام انکار ضروری یهود و نصاری را دانسته و احدی
تقلید از احدی نکرده و بتحقیق علما و عوام اهل اسلام علما و عوام
یهود و نصاری را کافر دانسته و مثل آنکه علما و عوام طایفهٔ اثنی عشریه
بتحقیق بدون تقلید و انکار ضرورتی از ضروریات اسلام را از
علما و عوام هفتاد و دو فرقه اهل باطل یافته و همه ایشان را اهل

باطل و هالک دانستند چنانکه تفصیل این مطلب در جواب سائل
گذشت و هر کس گمان کند که حجت خداوندی در عصری از اعصار
مثل اعصار ائمه اطهار سلام الله علیهم تمام نبود و در عصری دیگر مثل اینها
اعصار تمام نیست و دین خدا مخفی است و اهل دین حق با اهل
ادیان باطله امرشان مخفی است و حالشان مشتبه است از ضرورت
اسلام و ایمان خارج است و هر کس شک در کفر خارج از ضروریات
داشته باشد از ضرورت اسلام و ایمان خارج است و هر کس
شک در کفر همین جماعت داشته باشد کافر است چرا که بضرورت
اسلام و ایمان حجت خداوندی در همه اعصار بالغ و واضح
و لایح و شک کننده در بلوغ و وضوح آن کافر است چنانکه در
صریح قرآن است که فرموده قل فلله الحجة البالغة و امام علیه السلام فرموده
ای فلله الحجة الواضحة و از جمله افتراهای مسئول این است که میگوید لهذا
آن طایفه همه علمای اثنی عشریه را بد میدانند تفاوتی که دارد نسبت
بعلمای

بعلمای این زمان ناصبی میگویند و نسبت بعلمای قدیم اهل جاهلیت
و جواب این است که جواب مختصر در افترا همین است که بگویند این افترا است
و ما هم معتقد بچنین امر واضح البطلانی را کافر میدانیم و والله در ظاهر
و باطن از او بیزاریم و لکن زبان گوینده افترا را و قلم نویسنده
آنرا نمیتوانیم ببندیم و بشکنیم که افترا بر ما نتوانند بست و خداوند
قادر علی الاطلاق که میتوانست که زبان مفتریرا ببندد و قلم نویسنده
را بشکند زبان مفترین بر انبیا و اولیای خود را نبست و قلم
ایشانرا نشکست و مهلت داد بایشان که گفتند و نوشتند در
باره انبیاء و اولیاء علیهم السلام از افتراها و نسبت کذب و سحر
و سفاهت و حمق و جنون و معصیت و کفر و بت پرستی بایشان
دادند و خود ادعای خدائی و پیغمبری و حجت کردند و خدای قادر
علی الاطلاق ایشانرا تا اجل مقدر ایشان مهلت داد و بظاهر دولت
و ثروت و غلبه داد و انبیا و اولیا و حجج خود را مظلوم مبتلا بفقر

وفاقه و پریشانی و ناخوشیها و ذلت و مظلومیت و مقهوریت
گردانید تا روز قیامت انتقام کشد از اهل انتقام و جزای خیر دهد
باهل آن پس ما با این عجزی که داریم چه طور میتوانیم زبان بدگویان در
حق خود را ببندیم و قلم افترا نویسان را بشکنیم و چاره جز این نداریم
که امر خود را بقادر علی الاطلاق و حاکم یوم التلاق و عادل منتقم
واگذاریم و او را کافی در امر خود دانیم و الیس الله بکاف عبده
را حرز خود سازیم و جوابی که قدری مردم را بابصیرت کند این است
که شک نیست که هر کس بخواهد در میان اهل اسلام ادعای اسلام
کند نمیتواند ادعای پیغمبری کند چرا که بضرورت اسلام پیغمبر ما
خاتم پیغمبران و آخر ایشان است و شک نیست که هر کس از
طایفه اثنی عشریه بخواهد ادعای تشیع کند نمیتواند که خود ادعای
امامت کند و خود را امام سیزده هم داند چه جای آنکه بخواهد در
میان شیعه خود را از جمله علما داند و چه جای آنکه بخواهد خود را
داخل

داخل حکما حساب کند و چه جای آنکه بخواهد خود را داخل حاملان اسرار
و ناقلان آثار و راویان اخبار ائمه اطهار علیهم السلام داند پس چون
ادعای نبوت و امامتی در میان اهل اسلام و ایمان در کار نیست
باید که اخبار و احادیث حجج علیهم السلام بواسطه راویان سابق
بلاحقین برسد و بدون روایت راویان بشر ممکن نیست که
روایتی بلاحقین برسد در میان رعیت و همچنین هر لاحقی باید
روایت کند از سابقی تا روایت باهل این زمان برسد پس اگر
کسی علمای سابق خود را بد بداند و از اهل جاهلیت داند خود
نتواند ادعا کند که آنچه من میگویم و بآن متدینم از اخبار و احادیث
از حجج است که از هزار سال و کثری قبل از وجود من در دنیا بوده است
و من خود ایشان را ملاقات نکرده ام که از ایشان بشنوم پس معلوم است
که هر کس در این زمان روایتی میکند باید از راوی سابق روایت
کند و اگر راوی سابق را نادان و بد داند خود ادعای دانائی

وعلم نتوانند کرد چرا که علم منحصر است بعلم حجج علیهم السلام و هرکس
از رعیت که امری و نهیی و حکمی و فتوائی در میان مردم منتشر کند
باید لامحاله از حجج علیهم السلام روایت داشته باشد و بدون
روایت هیچ حکمی نمیتوان کرد و هیچ فتوائی نمیتوان داد و مشایخ ما
اعلی الله مقامهم اینقدر اصرار براین مطلب دارند که احدی از
علمای شیعه اینقدر اصرار ندارند که در جمیع امور ظاهره و باطنه
و امور اعتقادیه و عملیه باید از روایات معصومیه خارج نشد
حتی آنکه در علم حکمتشان شرط کردند که باید مطابق شرع باشد
و هر حکمتی که مطابق شرع نیست حکمت الهیه نیست با وجودیکه تمام حکما
تعریف حکمت خود را باین طور کردند که الحکمة هی العلم بحقایق الاشیاء
علی قدر الطاقة البشریة سواء طابق الشرع ام لم یطابق و این
مطلب از خصایص مشایخ ماست که مطابق شرع را در حکمت حجت
شرط دانستند و در هر امری از امور اعتقادیه و عملیه استدلال
بآیات

بآیات محکمه و اخبار متقنه کردند بطوریکه هیچ حکیمی از حکمای اثنی عشریه
بآن طور جاری نشده که در هر مطلبی از مطالب حکمت آیات و احادیث
ایراد کند و اثبات مطلب را بآیات و اخبار کند و این سیاق
مخصوص مشایخ ماست اعلی الله مقامهم که بدون تمسک بآیات
و اخبار مطلبی اثبات نکنند و این امر در میان مردم دوست و
دشمن اینقدر منتشر شده که بعضی از دشمنان طعن میزنند بما که
شیخیها هر حرفی که میزنند یا آیه یا حدیث میخوانند و بغیر از آیه و حدیث
چیزی دیگر نمیدانند چنانکه حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام را ابوحنیفه و امثال او ضعیفی میگفتند چونکه هر مطلبی را
بآیه قرآن اثبات میکردند و ابوحنیفه و امثال او میخواستند بمردم
بگویند ایشان از اهل علم نیستند ولکن الفاظی چند از قرآن حفظ
کرده اند و آنرا از برای مردم میخوانند چنانکه معاندین ما منظورشان
همین است که حضرات بغیر از آیه و حدیث چیزی دیگر نمیدانند بار

ما هم بعون الله تعالی تابع حضرت صادق علیه السلام باشیم ما را کفایت میکند
در دنیا و آخرت مقصود آنکه دین و آئین این است که در جمیع امور دینیه
از اعتقادات و اعمال و اقوال باید بروایات و احادیث ائمه طاهرین
سلام الله علیهم عمل کرد حتی آنکه در آیات قرآن اگر شرحی از ایشان
در اخبار ایشان نباشد کسی نتواند از پیش خود تفسیر کند و اگر بگوئیم که
زمان پیش از حضور ما زمان جاهلیت بوده و هیچ علمی در دنیا نبوده و
هیچ روایتی از ائمه علیهم السلام نبوده پس خود ما علم خود را از کجا
آورده ایم و این اخبار که روایت میکنیم از کجا روایت میکنیم
و اگر پیش از ما علمی و حدیثی از ائمه طاهرین سلام الله علیهم بتسلسل تعلیم
بواسطهٔ عالمی بما رسیده و آن روایت بواسطهٔ راوی بما رسیده و جناب
مسئول آیا در کتاب ما دیده که ما علمای قدیم را اهل جاهلیت گفته ایم
یا علمای عصر خود را ناصبی گفته ایم یا از زبان ما چنین چیزی شنیده
یا از قلب ما خبر داده و ادعای علم غیب کرده و اما علم غیب را که کسی
نتواند

نتواند ادعا کند و اما از زبان ما مگر آنکه مانند این افتری ها
افترائی بگوید اما در کتاب که چنین چیزی نیست که علمای زمان سابق
همه جاهل بوده اند و از اهل جاهلیت و علمای زمان حضر همه ناصبی هستند
نعوذ بالله در کدام کتاب است که اسمی از عالمی از علمای متقدمین و
متاخرین برده باشیم و تعظیم و تکریم ایشان را پیش از سایر علما نکرده
باشیم و کدام روایت است که باجازهٔ عالمی سابق روایت نکرده
باشیم و اگر مجتهدی در این زمان اکتفا بیک اجازه از مجتهدی میکند
ما اکتفا بیک اجازه نکردیم و یک کتاب اجازه که تخمیناً بقدر ده هزار
بیت است و مجموع در اجازه است اجازات بسیار از علمای بسیار مثل
مرحوم مغفور شیخ جعفر نجفی قدس سره و مرحوم شیخ حسین آل عصفور
رضوان الله علیه و مرحوم آقا سید علی و آقا سید مهدی بحر العلوم
و امثال چنین بزرگواران علیه الرحمه در میان است و اگر کسی
طالب تصدیق و اجازات علمای اعلام عصر مشایخ ما باشد رجوع کند

بکتاب دلیل المتحیرین و کتاب هدایت الطالبین و ببینند که جمیع علمای بحرین
و علمای نجف اشرف و کربلا معلی و کاظمین علیهما السلام و علمای کرمان
شاهان و همدان و قم و کاشان و طهران و اصفهان و یزد و کرمان
و خراسان و غیرهم اذعان به بزرگواری شیخ اوحد اعلی الله مقامه
نموده اند اگر ادعای تجرد مثل این مسئول از امثال بحر العلوم قدس
سره بیشتر است که امثال بحر العلوم ضلالت و گمراهی کسی را تجویز
و مثل چنین مسئولی برخورده نمیدانم در جواب چه بگویم و گویا بجز
خاموشی جوابی نداشته باشد و از اتفاقات روزگار آن کتاب
اجازات امثال بحر العلوم علیه الرحمه که در نزد من حاضر است
اغلب اجازات بخط و مهر خود مجیزین و بعضی از عبارات ایشان
در توصیفات آن بزرگوار اعلی الله مقامه در رساله مخصوصی ذکر
کرده ام و در این مختصر بجهة غرض اختصار نمی نویسم باری شیخ
اوحد اعلی الله مقامه اگر علمای زمان خود را ناصبی میدانستند
نعوذ بالله

نعوذ بالله یا از اهل جاهلیت میدانستند نعوذ بالله پس چرا خود شان
از ایشان اجازت گرفتند و اگر ایشان مرحوم شیخ اعلی الله مقامه را
ضال و مضل میدانستند چرا اجازت بایشان دادند و تعظیم
و تکریم او نمودند و چرا امثال مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی علیه الرحمه
از شخص ضال و مضل اجازه گرفته و اجازه خود را در کتاب اشارات
ذکر فرموده و در توصیف او چرا فرموده صاحب الشریعة و الطریقة
بل محییهما فی الحقیقة پس امثال جناب مسئول در واقع نه همین در مشایخ ما
بد میگویند بلکه امثال بحر العلوم و حاجی محمد ابراهیم کلباسی علیه الرحمه را
تکذیب کرده و خود را از امثال ایشان با خبرتر دانسته اند و محل
تحیر اینست که چرا سایر مردم از امثال مسئول از حالات آنجناب
اعلی الله مقامه میپرسند که از روی افترای محض جواب گویند و باکی از
افترا گفتن نداشته باشند و اعتنا بامثال بحر العلوم و حاجی
محمد ابراهیم کلباسی علیه الرحمه نمیکنند که هر یک از ایشان یکی از ارکان

دین و ایمان همه اند و منزه و مبرّی و مقدس از کذب و افترا
و بی مبالاتی بوده اند و بی مبالاتی امثال مسئول ایشان را بر این
داشت که علاوه بر افترا بستن بمشایخ ما تکذیب امثال بحر العلوم
علیه الرحمه کنند و بی اعتنائی نسبت بمرحوم شیخ جعفر نجفی علیه الرحمه
کنند فالبلیة اذا عمّت طابت کسانی که تکذیب کنند امثال مرحوم
بحر العلوم و مرحوم شیخ جعفر علیهما الرحمه را افترائی هم بر مشایخ ما
ببندند سهل است و واقعاً باید چنین اشخاص در حق اهل حق
بد بگویند و افترائی ببندند و تکذیب بکنند و واقع این است که
این یک تسلی است از برای ما و از این قبیل تسلی را خداوند عالم
جل شانه به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله داده در آیات بسیار که حاصل
ترجمه فارسی آن آیات این است که اگر ترا تکذیب کردند و نسبت
بکذب دادند همه پیغمبران گذشته را تکذیب کردند و نسبت بکذب
دادند حال اگر امثال بحر العلوم علیه الرحمه بدون علم و تحقیق
و بصیرت

و بصیرت اجازات با آن توصیفات بمشایخ ما دادند و اعتنائی
بآن اجازات نیست سهل است که مشایخ ما هم بدون استحقاق
آن اجازات را گرفته باشند و بآنها اعتنائی نباشد و جایز باشد
افترا بستن بایشان و اعتنا نکردن بایشان و اگر کسی یک رگی
از ایمان در بدن او باشد میداند حال امثال مسئول را و اگر کسی
عرقی از ایمان در بدن او نیست که هزار دلیل و برهان ایمانی
از برای او بیحاصل است باری علمای عصر هم ناصبند نعوذ بالله
یعنی چه هر کس چنین عقیده داشته باشد خود او ناصبی است و از
سگ نجس‌تر و کافر و مخلد در آتش جهنم و علمای قدیم از اهل جابلقیند
نعوذ بالله یعنی چه هر کس چنین عقیده داشته باشد کافر و نجس
و مخلد در آتش جهنم است و از خصایص مشایخ ما اعلی الله مقامهم
این است که بخصوص در این باب بیش از سایر علمای اطیاب اصرار
و ابرام دارند که وجود علمای ابرار در همه اعصار از لطف است

ولطف در حکمت واجبست وچنانکه در عصری بدون پیغمبری و
امامی ووصیتی نبوده ونیست وجود پیغمبر وامام لطفست ولطف
در حکمت واجبست ومحالست در حکمت که در عصری پیغمبری
یا امامی نباشد وهمچنین وجود علمای ابرار که عدولی چند هستند
در هر زمان واوان لطفست ولطف در حکمت واجبست
ونبودن ایشان در عصری در حکمت محالست وانقدر در
این باب اصرار وابرام نمودند که بعضی از تمیزان گمان کردند
که این مطلب از دین خدا نیست ومشایخ ما این را تازه آورده
اند وبدعتی کرده اند ورکنی رابعی قائل شده اند وسبب این
که سایر علما چون اصرار زیادی در این باب نکرده اند وبعضی
ایشان در سایر مسائل دین وآئین بوده مردم از این امر غافل
بودند اگرچه در عصری موجود عالمی نیافته بودند وچون مشایخ
ما اعلی الله مقامهم قدری تفصیل دادند ودلیل عقل ونقل وآیات
وکتاب

وکتاب وروایات بسیار بر این مطلب اقامه کردند غافلان
گفتند که اگر این مطلب از دین خدا بود پس چرا سایر علما اصرار
نکردند تا اینکه مردم در غفلت ماندند واگر از دین خدا نیست پس
مشایخ شما چرا در چیزی که از دین خدا نیست اصراری دارند بسیاری
وهرکس بخواهد بداند که این مطلب از دین خداست یا نیست
بکتاب مبارک ارشاد رجوع کند تا بیابد که از دین خدا این است
که در حدیث وارد است که انّ لنا فی کل خلف عدولا ینفون
عن دیننا تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین
واحدی از علمای ابرار در این مطلب انکاری ندارند حتی آنکسی
که انکاری دارد انکار نوع این مطلب را نمیتوانند داشت چراکه خود
بهمین دلیل خود را حاکم شرع دانسته اگرچه وقتی که بخواهد امر را مشتبه
کند لفظ مخصوص را رد میکند که ردی کرده باشد وهمان مطلب را
بلفظی دیگر از برای خود اثبات میکند که حفظ مرتبه خود را کرده باشد باری

مشایخ ما اعلی الله مقامهم اصراری دارند که در هر عصری باید علمای ابرار
باشند و از اصرار ایشان است که معروف باین شده‌اند که برکن رابع
قائلند مع ذالک جناب مسئول بی مبالاتی کرده و باک نداشته که همه مردم
بفهمند که افترائی بسته پس این افترا از انحص بی مبالاتی بسته که حضرات
علمای سابق را اهل جاهلیت میدانند و همه علما را بد میدانند
و گویا لفظ جاهلیت را در کتاب مبارک ارشاد دیده در مقامی که میفرمایند
مقام اول در اثبات لزوم وجود ایشان در هر عصری و اینکه خلو عصری
از اعصار از ایشان از حکمت و لطف نباشد و نشاید و مدار نظم
عالم و عیش بنی آدم بر وجود شریف ایشان است و این مقام مبتنی
بر ده مطلب است تا اینجا عبارت کتاب مبارک ارشاد بود و بعد
شروع میفرمایند و ده مطلب را ذکر میفرمایند و در هر مطلبی نوعی
از دلیلها و برهانها بر لزوم وجود شیعیان در هر عصری از اعصار
بیان میفرمایند و بر منکرین این مطلب ردها میکنند تا اینکه
میفرمایند

میفرمایند نبی خدا که خاتم انبیا بود با زبان معجز که ترجمان مشیة الله
بود و دست توانا که مظهر قدرة الله و نفس الهی که نفس الله و روح الله
بود با زبان معجز بیان براهین آورد و با دست توانا معجزات
و آیات اظهار نمود و با آن نفس الهی مهیمنه و استیلا داشت و قهار
نفوس بود مع ذالک جمعی بجهة اخبار رمال گیران که دولت او مستدام نیست
با او راهی رفتند و چون از میان رفت معلوم شد که گرونده چهار نفر
بودند من با زبان کنگ و دست قاصر و نفس ضعیف چگونه میتوانم این
امر عظیم را بر گردن این خلق منکوس گذارم که هزار و ده سال است که
در جاهلیت غیبت مانده‌اند تا اینجا عبارت کتاب مبارک ارشاد بود
گویا جناب مسئول این لفظ جاهلیت غیبت را دیده‌اند و از پیش خود این
لفظ را معنی کرده‌اند و معنی این لفظ را باین طور کرده‌اند که علمای
قدیم از اهل جاهلیت بودند نعوذ بالله چه بسیار واضح است که
شخصیکه در مقام اثبات لزوم وجود شیعیان است و اثبات

لزوم وجود شیعیان را در هر عصری از اعصار میکنند نمیگویند که در عصر
سابق شیعیان نبودند و شیعیان از اهل جاهلیت بودند و بلکه بودند نعوذ بالله
و در همه این مقام بر منکرین وجود شیعیان بدلیل و برهان رد میکنند
پس بسیار واضح است که جناب مسئول اگر از این عبارت این معنی
را از پیش خود کرده اند که معنی این عبارت این نیست و اگر محض افترا
خواسته اند چیزی گفته باشند که بر ما بحثی نیست و بحث با او است
که چرا افترا بسته و معنی این عبارت این است که در غیبت کبری
مردم دنیا از دیدار امام خود محرومند و او را بشخصه نمیشناسند و جاهل
بشخص او هستند و در جاهلیت غیبت واقع شده اند و همه شیعیان
در غیبت کبری قبل از ظهور شریکند در جاهلیت بشخص امام علیه السلام
پس نمیتوانند از زبان معجز بیان او چیزی بشنوند و از دست
توانای او معجزه به بینند مانند آنکه از رسول خدا و سایر ائمه هدی
علیهم السلام شنیدند و دیدند و از این عبارت جز اظهار خضوع

وخشوع

وخشوع خود مراد چیزی دیگر نیست چرا که مقصودشان همین است
که ما همه در زمان غیبت امام علیه السلام واقع شده ایم و از شخص
معین او در جاهلیتیم و شخص او را نمیشناسیم که از زبان او چیزی بشنویم
و از دست او معجزه به بینیم و خودمان دست توانای اعجاز
نداریم و زبان بیان مانند امامان نداریم پس با دست قاصر
و زبان کنگ و نفس ضعیف چگونه میتوانیم این امر را بر گردن
مردم گذاریم و از برای کسیکه بیغرض باشد معلوم است که
معنی این عبارت این نیست که علمای قدیم اهل جاهلیت بودند
و بد بودند نعوذ بالله و اما کسی که از افترای محض باک نداشته باشد
البته معلوم است که چنین عبارتی را بطور غرض خود معنی میکند و بر کسیکه
اندک شعوری داشته باشد غرض و افترای مسئول معلوم است چرا
که علانیه میبیند که بنای کتاب و عنوان مطلب در مقام اثبات
لزوم وجود شیعیان است در هر عصری نه اثبات عدم وجود ایشان است

در عصرهای گذشته و انکار وجود ایشان در یک عصری و بیش
از این اگر موجب ملال نبود و احتیاجی بود تفصیل میدادم ولکن
گمان نمیکنم که بر صاحب شعوری این امر مخفی باشد بقدری که
بیش از این احتیاج بتکرار بیان داشته باشد و از جمله افتراهای
واضح جناب مسئول اینست که میگوید آنچه محقق بر اغلب علما
و این حقیر شده زیاده بر سیصد مسئله این طایفه با قاطبهٔ شیعهٔ
اثنا عشریه در اصول اعتقادات اختلاف شدید دارند پس
عرض میکنم که معلوم است که مراد جناب مسئول از این اختلاف
شدیدی که گفته معلوم است که اختلافی است که ضرری بدین
و مذهب ندارد مثل اختلافی که هر مجتهدی با مجتهدی دیگر دارد
و با اینکه اختلاف دارند همه از اهل یک دین و یک مذهب اند
و همه برادر دینی یکدیگرند و اختلاف ایشان موجب فسق و کفر
نیست و هیچیک تفسیق و تکفیر دیگری را نکرده اند و نمیکنند چنانکه
خود مسئول

خود مسئول هم پیش از این گفت که اگر فرضاً با هم اختلافی داشته اند
در مطالبی بوده که محل کفر و ایمانی نبوده یا در فروع احکام بوده
نه در اصول دین پس معلوم شد که مرادش از این اختلافی که در اینجا
گفته اختلاف در اصول دین منظور او نیست و مرادش اختلافی
که محل کفر و ایمان است که در سیصد مسئله و زیاده ادعا کرده که این
طایفه با قاطبهٔ علمای اثنی عشریه اختلاف شدیدی دارند که هر یک از
آن اختلافهای سیصد گانه و زیاده محل کفر و ایمان است و هر کسی
در یکی از آنها اختلاف کند با قاطبهٔ علما کافر است چه جای آنکه در سیصد و
زیاده اختلاف کرده باشد پس عرض میکنم که در این مختصر در جواب سائل
و مسئول مکرر گذشت که اختلاف در ضروریات دین و مذهب
و اتفاقیات قاطبهٔ علما خروج از دین و مذهب است و موجب
کفر خلاف کننده است اگرچه در یک امر جزئی باشد مانند آنکه بگوید
خوردن یک نخود گوشت خنزیر حلال است چرا که اثری ندارد

و آشامیدن یکقطره خمر حلال است چراکه مست نمیکند پس چنین
کسی کافر است اگرچه گوشت خنزیر بقدر یک نخود هم نخورد و اگرچه یکقطره
شراب هم نیاشامد و اگر کسی شب و روز مشغول خوردن شراب باشد
و بگوید میدانم که حرام است و میخورم کافر نیست اگرچه فاسق باشد
و اگر کسی هیچیک از معاصی را مرتکب نشود و اعتقادات او همه
صحیح باشد و همین قدر بگوید که دایم الخمر کافر است خود او کافر است
چراکه خارج از ضرورت اسلام و ایمان و اتفاقیات قاطبهٔ علما
شده اگرچه بغیر از این قول خلافی دیگر نکرده باشد و شارب الخمر دائم
السکر با اعتقاد بحرمت شراب کافر نیست چراکه از ضرورت
خارج نشده و از این قبیل است اگر کسی بگوید من اقرار دارم
بحقیقت جمیع ضروریات دین و مذهب و اتفاقیات قاطبهٔ علما
کافر نیست اگرچه مرتکب جمیع کبائر شود و هر کس بگوید چنین
کسی کافر است خود او کافر است اگرچه مکروهی از او سر نزند چه جای

آنکه

آنکه مکفر مقر بضروریات متجاهر الفسق والکفر باشد و مقر بضروریات
مکروهی از او ظاهر نشده باشد پس چون این مطلب را متذکر شدی
عرض میکنم که مقرین بضروریات را مؤمن میدانیم و خود مقریم
بهمهٔ آنها و خارج از یکی از ضروریات را کافر میدانیم چه جای
خارج از سیصد و چه جای خارج از همه آنها و گویا این مطلب متذکری
پوشیده نباشد که این مطلب حق است مگر کسی غافل باشد و بجهة
غفلت تأملی داشته باشد پس عرض میکنم که ما مصالحه میکنیم
با جناب مسئول و با جمیع جن و انس این سیصد و زیاده اختلافرا
که یکی از آنها محل کفر و ایمان است و از شدهٔ آنها هم میگذریم
و همه را مصالحه میکنیم با همهٔ جن و انس و جناب مسئول بیک مسئله
و هر کس در همان یک مسئله خلافی دارد با قاطبهٔ علمای ما او را کافر
میدانیم و اگر جن و انس جمیعا با هم جمع شوند و پشت بپشت
هم گذارند نتوانند که در جمیع کتابهای مشایخ ما اعلی الله مقامهم

یک مسئله پیدا کنند که ایشان قائل بآن باشند و آن یک مسئله
خلاف قاطبهٔ علما باشد و از حال تا روز قیامت مهلت دادیم که
رجوع کنند بکتابهای ایشان و چنین مسئلهٔ را پیدا کنند خواه
آن مسئله در اصول دین باشد یا در فروع آن یا در اعتقادات
باطنه باشد یا در اعمال و اقوال ظاهره و اگر نتوانستند و پیدا
نکردند و حال آنکه نتوانستند و پیدا نمیکنند بدانند که جناب مسئول
بمحض عناد با حق و اهل حق این افترا بسته و نسبت بهمهٔ طایفه
داده و اگر غلطاً باین عبارات عبور کرد و متحیر شد که اگر هیچ
اختلافی درمیان نیست پس این غوغا درمیان و ضوضا چیست
که درمیان خواص و عوام برپاست و بعضی شیخی و بعضی بالاسری
میباشند و مباحثات دارند و نزاعها درمیانست پس اگر
کسی متحیر شد باو عرض میکنیم که هیچ اختلافی که موجب کفر و ایمان باشد
درمیان اهل حق از زمان حضور معصومین علیهم السلام تا زمان
حال بوده

حال بوده و نیست حتی در یک مسئله ولکن بعضی از منافقین که در زمان
حضور معصومین علیهم السلام تا زمان حال بوده اند و هستند بمحض افتراءها
حرفی را می بندند و بعضی از غافلان که بر احوال ما مطلع نیستند و
اتفاقاً با چنین منافقی معاشرتی دارند بجهة قرب مکان و منزل یا بجهة
قرابتی دیگر باور میکنند از ایشان آن افتراها را و چون غافلند از حال
ما و معاشرتی ندارند با ما ها از ما سؤال نمیکنند که آیا این چیزیکه بشما
نسبت میدهند راستست یا دروغ و چنین می پندارند که آقای
صاحب عمامه و عصی دروغ نمیگوید و افترای بمؤمنین نمیزند پس آن
غافلان آن افتراها که میشنوند و از راه غفلت باور میکنند از برای
یکدیگر نقل میکنند تا آنکه آنها را منتشر میکنند و هر قدر آنها بیشتر
منتشر شد و چندی گذشت عادت میکنند و نسبت دادن آنها را
چون غافلان دیگر امر را باین انتشار یافتند باور میکنند و از ما کناره
میکنند و هر قدر انتشار زیاده شد کناره ایشان زیاده میشود و هر قدر

کناره ایشان زیاده شد آن افتراها منتشرتر میشود تا کار باینجا انجامید
که مشاهده میشود حتی آنکه منتشر کردند که حضرات شیخیه منکر صلوات بر محمد
و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند و مال مردم و زن مردم را برای
خود حلال میدانند و زنهای خود را بر یکدیگر حلال میدانند و زنهای ایشان
از نامحرمان مردانشان رو نمیگیرند و علما را لعن میکنند و پدر و مادر خودشان را
اگر شیخی نباشند لعن میکنند و ائمه را خدایان میدانند و منکر معاد
و معراج جسمانیند البته مردم روزگار که این افتراها را شنیدند از روی
غفلت باور میکنند و روز بروز از ما کناره بیشتر میکنند و این افتراها
بیشتر منتشر میشود و چون یکی از ما ها نسبت بآن منافقان صاحب عمامه
و عبا و عصا بد گفتیم و گفتیم افتری بما بسته و همان غافلان این سخن
را از یکی از ما ها شنیدند یقین ایشان زیاد میشود که ما ها علما را بد
میدانیم و نسبت افتری بستن و دروغ بایشان میدهیم پس بیشتر
کناره میکنند و در سایر افتراها بیشتر یقین میکنند و اگر خداوند قادر

علی الاطلاق

علی الاطلاق شاهد بر ظاهر و باطن ما ها را از شر این قبیل[۲] غافلان حفظ
نمیفرمود نمیتوانستیم یکروز در میان اهل این روزگار زیست کنیم
وقایة الله خیر من ترقینا و عادة الله فی الاعداء تکفینا کادوا الاعادی
فما القوا و ما ترکوا العنا و طعنا و تقبیحا و تهجینا آیا توقع صاحبان
عمامه و عبا از ما این است که چون بر ما افتری بستند دم نزنیم و نگوئیم این
افتراست و آیا توقع از جهال ما دارند که درباره این افترا گویان بد
نگویند و ما ها در همه مکانها نمیتوانیم حاضر باشیم که منع کنیم جهال
خود را که بد نگویند پس بآن جهال عرض میکنیم که چون شما ها در ملاء عام
بیکی از افترا گویان بد گفتید و جماعتی از شما ها شنیدند که بد میگوئید
همان جماعت باز بیشتر منتشر میکنند که ما خودمان از این طایفه
شنیدیم که بعلما بد میگفتند پس بیشتر از ما ها کناره خواهند کرد و چون
بیشتر کناره کردند آن افتراها را بیشتر منتشر میکنند و چون بیشتر
منتشر شد بیشتر کناره میکنند و عداوة ما ها را بیشتر در دل

افترا گویان در ازمنه قبل

میگیرند وچون بنای عداوت شد خود آن غافلان هم بنای افترای
بستن را میگذارند وعداوت با ماها بیشتر میکنند وعداوت را بارث
باولاد خود میدهند وزن ومرد وکوچک وبزرگ وپیر وجوانشان
کم عداوت ماها را می‌بندند ودین وآئین ائمه طاهرین علیهم السلام
را بالمره از میان برمیدارند وبهوا وهوس دعوای حیدری ونعمتی
درمیان میآید واگر خداوند عالم حفظ نکند ببینید که کار بکجا
خواهد انجامید پس بشماها عرض میکنیم والتماس واستدعا مینمائیم
از مرد وزن واز کوچک وبزرگ وپیر وجوان وسیاه وسفید
وعالم وجاهل که شماها اقلاً بما وخودتان رحم کنید وباعث زیادتی
عداوت مردم با ما وخودتان نشوید اقراگویان که بما رحم نمیکنند و
غافلان هم که غافلند وبرما رحم نمیکنند شما هم اگر بما وخودتان رحم
نکنید پس ماها چه کنیم وبکدام یک از اهل روزگار دل خوش کنیم و
نشر دین وآئین وفضائل امیرالمؤمنین وائمه طاهرین علیهم السلام را از برای
که بکنیم

که بکنیم وباکدام حواس جمع میتوانیم چیزی بگوئیم اقلاً شماها بما وخودتان
رحم کنید واز خدای منتقم بترسید واز پیغمبر شاهد صلی الله علیه وآله شرم
کنید واز ائمه معصومین شاهدین بر احوالتان علیهم السلام حیا کنید
وایشان را مطلع بر احوال وکردار ورفتار خود بدانید واصحاب
عمامه وعبا بد مگوئید اگرچه بد دانید ولی بشناسید که اقرا بما بسته اند
که چون شما با ایشان بد گفتید ومردم از شما شنیدند که بد میگوئید وحال
آنکه ایشان در لباس علما داخل شده اند مردم بیشتر از اینها متنفر
خواهند شد که شما بعلمای شیعه اثنی عشریه بد میگوئید وایشان را بد
میدانید واز اهل جاهلیت وناصبی میدانید وکدام از اقراگویان
وکدام از غافلان تحقیق میکنند که همان یکنفر معتبر را بد دانسته اید
وبا او بد گفته اید پس همینکه یکی بد گفتید بافتری بشما خواهند بست
که شما همه علمای گذشته وآینده شیعه اثنی عشریه را بد میدانید چنانکه
همین جناب مسئول همین نسبت را بافتری بما داده پس چاره کار

ما و شما این است که باین آیه مبارکه عمل کنیم که خداوند عالم جل شانه فرموده
لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم یعنی سب
نکنید و دشنام ندهید و بد نگوئید بکسانیکه دعوت میکنند بهوا و هوس
خود از غیر خدا پس ایشانهم سب کنند خدا را از روی دشمنی بغیر دانائی
و شما میدانید که سب خدا سب اهل حقست پس شما سبب سب اهل حق
نشوید که سب ایشان سب خداست و چاره ندارید که باین آیه عمل کنید
که فرموده در صفات پسندیده مؤمنان و اذا مروا باللغو مروا
کراما یعنی مؤمنان حالتشان این است که هرگاه گذشتند بلغوهای
مردم گذشتند در حالیکه کریمانند یعنی کریمانه گذشتند و بروی خود
نیاوردند که شما لغو میگوئید و لغو میکنید که گویا مطلقا ندیدند لغوهای
مردم را و گویا نشنیدند لغوهای ایشان را و اگر شما دوست حضرت امیر المؤمنین
علیه و آله صلوات المصلین هستند و پیرو ایشانید و اقتدا بایشان
میکنید که ایشان بگوش مبارک خودشان می شنیدند چنانکه حالا
می شنوند

میشنوند که مردمان لئیم بایشان فحش میدادند و ایشان میگذشتند
و میفرمودند مرا قصد نکرده اند و فحش بدیگری داده اند پس تعظیم و
تکریم کنید صاحبان عمامه و عبا را اگرچه بدانید که دشمن مشایخ شما
هستند اگرچه بدانید که افتری بر مشایخ شما می بندند و اگر عبور شما
بآنها شد سلام کنید بایشان اگرچه جواب سلام شما را ندهند هر چند
تحیه اسلام را در حضور خدا حاضر و پیغمبر شاهد و امامان شاهد علیهم السلام
نگاه دارید اگرچه ایشان در حضور ایشان علیهم السلام حرمت تحیه
اسلام را نگاه ندارند و شما معصیت نکنید بجهت آنکه آنها معصیت
میکنند و هیچ عذری از برای شما نیست در معصیت معصیت کنندگان
پس بگوئید که چون فلان فحش داد منهم فحش دادم و چون سلام نکرد
منهم سلام نکردم و چون جواب سلام مرا نداد منهم سلام نکردم اگر شما
خدا را حاضر میدانید و پیغمبر و ائمه علیهم السلام را شاهد میدانید و
در این اعتقاد صادقید پس حفظ کنید و لذتها ببرید که مردم در حضور ایشان

بجهة دوستی و متابعت ایشان بشما ظلم میکنند و اگر در این اعتقاد
صادقید باید با طمینان تمام بدانید که ایشان انتقام شما را از
ستمکاران بر شما میکشند پس واگذارید انتقام خود را با ایشان
که خودتان عاجزید از انتقام کشیدن و ایشان قادرند بر انتقام
کشیدن و یک آنی و الله تاخیر در انتقام کشیدن نمیکنند چرا که
عادلند و ظالم نیستند ولکن شما که وقت انتقام کشیدن را و جور انتقام
کشیدن را نمیدانید و ایشان همه را میدانند و در وقت انتقام
چه در این دنیا یا در جائی دیگر و بطوریکه باید و شاید و الله یک آنی
بتاخیر نخواهند انداخت اگر در اعتقاد خود صادقید و الله
لذتها خواهید برد در حال مظلومیتتان و اگر در این اعتقاد راسخ
و صادق نیستید که پس چرا ادعای این عقیده را دارید که
خود این ادعای بیجا و دروغ گناهیست عظیم پس تا برسید
از غذای حاضر و ائمه شه علیهم السلام در بدگفتن بمردم خصوصا
بصاحبان

بصاحبان عمامه و عبا و برسید از انتقام بزرگان دین و شیعیان
امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت که از شما اعراض کنند و
روی مبارک خود را از شما برگردانند و بشما بگویند که اگر شما بفلان کس
بد نگفته بودید و فحش با و نداده بودید جمعی کثیر و جمعی غفیر بما ناسزا
نمیگفتند و شما باعث شدید که گفتند آنچه را که گفتند پس بروید
با ایشان محشور باشید و با ایشان همنشین شوید پس اگر از اینها باک
ندارید بهوا و هوس خود راه روید و مهیای انتقام و جواب دادن
از رفتار و کردار خود باشید و اگر باک دارید پس در رفتار و کردار
متابعت کنید آقایان و پیشوایان و امامان خود علیهم السلام را که
و هوا و هوس را ترک کنید و مانند جماعت حیدری و نعمتی
نباشید که سید الشهدا علیه السلام را بهانه و فتنه و فساد خود قرار
میدهند مانند شما که مشایخ خود را بهانه فساد و فتنه قرار میدهید و
بدانید که اگر شما تقوی را پیشه خود قرار دادید که اگر جمیع جن و انس
دشمن شما باشند خداوند قهار جل جلاله قاهر است و همه شیاطین

مقهور او بیند و دفع شر ایشان را و رفع فساد ایشان را و الله از شما
خواهد کرد و شما خود را بی صاحب و بی ناصر و معین گمان نکنید
فسیکفیکهم الله را در مد نظر در ظاهر و باطن داشته باشید خداوند
بحرمت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و بحرمت خاصان
درگاه امام زمان عجل الله فرجه و فرجنا بحقه که ما و شماها را اعانت کند
بتقوی و پیروی امامان و پیشوایان خود علیهم السلام و رضای خود
در حق ما در دنیا و در قبر و در برزخ و در رجعت و در آخرت
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ولا حول ولا قوة
الا بالله و از جمله افتراهای جناب سؤال این است که میگوید و
قریب سیهزار هزار احکام شرع مطهر خوبی هست که نمیدانند و عمل
نمیکنند پناه میبرم بخدا از شر افتراگوئی که سیهزار افترا را یک
کلمه میگوید و مینویسد و یکدفعه سیهزار افتری از دهن او بیرون
میآید

میآید و سیهزار و سیصد افتری را بدو کلمه میگوید پس چه باک کسی
که در هر نفسی چندهزار افتری میتوان گفت و در هر مجلس صد نفس
میکشد و در هر روز چند مجلس میرود و گویا حیا که یکی از خصال
ایمانست در وجود او یافت نشده مثل سایر خصال ایمان که
از اهل مجلس و صاحبان شعور خجالت نمیکشد سهل است
که باکی ندارد که در رسائل خود مینویسد بخط شریف خود که داستان
او در روزگاران بماند و در نفس و عوام و دوست و دشمن و مرد و زن
رسوا شود و هیچ باکی از رسوا شدن ندارد و اینها نیست مگر
آنکه احتمال بازخواست در حق خود گمان نمیکند و در رسوا شدن در
نزد مردم احساس دردی و المی در بدن خود نمیکند پس آسان
شده برا او رسوائی و بخیالش میرسد که در همه جا امر همین است که
احساس المی نیست ولکن بر فرض که در دنیا کسی باو المی نرساند
عجبی نیست منکر دین که اسلامست عجب نیست و هر مکافات

این گناه ندارد باری جواب این فقره بطور مختصر باملا را اینست
که عقل و نقل در جمیع ادیان حقه و ادیان باطله بر این است که جاهل
در حین جهل مکلف بهیچ تکلیفی نیست پس ما در حال جهل تکلیفی
نداریم که بمجهولات خود عمل کنیم سهو ار نباشد آن مجهولات
یا سیصد هزار باشد چرا که معقول و منقول نیست در هیچ دینی
و مذهبی و شرعی و عرفی که شخصی یا جماعتی مکلف باشند بچیزهائی
که نمیدانند که تکلیفی بآنها شده پس چه نقصی لازم میآید در ایمان
کسی که عمل نکرده بچیزهائی که نفهمیده و ندانسته و خداوند عالم جل شانه
از او پوشانیده و بواسطه وسائط باو نرسانیده و اگر کسی گمان
کند که بنابراین باید جمیع جهال در حین جهل در جمیع احوال معذور
باشند و تکلیفی بتحصیل علم نداشته باشند پس اینکه در میان
علما و عوام معروفست که بر جاهل واجبست تحصیل علم چه معنی
دارد و اینکه معروفست که جاهل در قصر و اتمام مثلا معذورست
در جای دیگر

در جای دیگر معذور نیست مثلا چه معنی دارد پس عرض میکنیم مطلب همان
بود که عرض شد و اهل هیچ شرعی و عرفی و عقلی و نقلی نمیگویند که
شخص در حال جهل مکلف است بچیزیکه آنرا نمیداند و خداوند عالم
از او مخفی داشته و بهیچ وجه بواسطه از وسائط باو نرسانیده ولکن
معنی اینکه جهال باید تحصیل علم کنند اینست که جهال در هر مسئله که
جهل دارند جاهل باین هستند که باید بروند و جزئیات مسائل
را از علما بپرسند و خداوند عالم جل شانه بواسطه انبیا و اوصیای
ایشان علیهم السلام و بواسطه علماء اعلام بجهال رسانیده که شما مثلا
باید نماز کنید و نمیدانید که بچه کیفیت نماز کنید پس باید بروید
و از کسیکه کیفیت نماز را میداند یاد گیرید و نماز کنید پس جهال
بواسطه ایصال خدای متعال دانا شدند که باید نماز کنند و میدانستند
که کیفیت نماز را نمیدانند و میدانستند که کیفیت آنرا علما
میدانند و میدانستند که باید بروند نزد علما و از ایشان

کیفیت آنرا یاد گیرند پس تکلیف در جمیع موارد در معلومات شده
نه در مجهولات و تکلیف بمجهولات تکلیف ما لایطاق است و تکلیف
بما لایطاق معقول هیچ عاقلی نیست و در نزد اهل جمیع ادیان
حقه و باطله و در نزد اهل شرع و عرف مشروع و مرسوم نیست
و امّا معنی اینکه جاهل در قصر و اتمام مثلا معذورست این است
که در حال جهل هر طوری که نماز کرد و بعد از نماز کردن مسئله دانی
با و گفت تو باید قصر کنی و اتمام کرده یا باید اتمام کنی و قصر کرده و چون
جاهل باین مسئله بوده بحکم شارع تو معذوری و نباید که نماز را
اعاده بکنی برخلاف آنطوریکه نماز کرده و در جای دیگر بحکم شارع
معذور نیستی و باید اعاده کنی نماز را بطوریکه فرموده اند مثل اینکه اگر در نماز
هر رکعتی شک کردی و بنا را بر زیاده و نقصان گذاردی و قیاس
بنماز چهار رکعتی باید نماز را اعاده کنی و معذور نیستی که بهمان نمازی
که کرده اکتفا کنی بار ی پس معلوم شد که این معنیها منافات
ندارد

ندارد با اینکه جاهل در حال جهل خود معذور باشد و تکلیفی نداشته باشد
و اگر عمل بمجهولات خود نکرد نقصی در ایمان او بهم نمیرسد و هر کس
بگوید که مجهولات مکلف بهست و حال آنکه بمکلف نرسیده برخلاف
قول خدا قولی گفته و قولی که خدا گفته اینست که لا یکلف الله نفسا
الا ما آتیها و مجهولات کسی ما آتای او نیست و گفته لا یکلف الله
نفسا الا وسعها و مجهولات در وسع جاهل نیست و قول مسئول
قولیست برخلاف قول خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام و برخلاف
ضرورت اسلام و ایمان و برخلاف ضرورت جمیع ادیان و برخلاف
قواعد و رسوم متعارفه در نزد خواص و عوام از اهل شرع و عرف
در هر مذهب و ملت و عادتی بلی اگر گفته بود که مسائل چند را
میدانند و عمل بمقتضای آنها نمیکنند افترائی گفته بود که معنی داشت
و بر فرض صدق او اثبات نقصی میکرد و لکن قول باطل را خدا
و ندار جمیع جهات باطل میکند چرا که باطل از جمیع جهات باطل

پس این بود جوابی که بملا را گفته شد وجوابی دیگر که ظاهر کنندهٔ
افترای اوست اینست که سیوزار مسئله را تو از کجا دانستی که
نمیدانند آیا تو بر قلب ایشان مطلع بودی که دانستی که نمیدانند و کجا
ملاقات کردی ایشانرا در زمان طویلی که بتدریج یک یک
مسائل را سیوزار دفعه پرسیدی تا فهمیدی که نمیدانند و کجا جمیع
این طایفه را ملاقات کردی و از هر یک جدا جدا سیوزار دفعه
سؤال کردی تا دانستی که هیچکدام نمیدانند شاید که بعضی از ایشان
بدانند و تو او را ملاقات نکرده باشی و شاید آنها نیکه از این
دنیا پیش از وجود تو رحلت کرده اند و تو آنها را ندیده و نمیشناسی
بدانند و کجا با همهٔ ایشان یک بیک معاشرت کردی تا بدانی که
هیچیک عمل نمیکنند و بآن یک وجهی که معاشرت کردی زمان
معاشرت تو با آنها چه قدر طول کشید تا آنکه سیوزار عمل را دیدی
که ترک کردند پس عبرت باید بگیرند از افترای ظاهر هویدای آشکار
وهر عاقل

وهر عاقل دانائی بلکه هر جاهل نادانی که اندک شعوری داشته باشد
و باید از بیمبالاتی و بیحیائی جناب مسئول عبرت گرفته اقلا باید سعی کند و
افترائی بزند که احتمال صدق در آن برود ولکن چون خداوند خواسته
که او را رسوای خاص و عام اهل روزگار کند خواه صاحب دینی و
مذهبی باشند یا نباشند و خواه در بند دینی و مذهبی باشند یا نباشند
که کذب و افترای او را بطور بداهت بدون فکر و رویه بفهمند و جمیع
مردم اهل روزگار تکذیب او کنند و خدا او را خذلان فرموده
که چنین افترای آشکاری را از او بروز داده آری والله خداوند چنین
رسوا میکند اهل باطل را از دست و زبان خود آنها بطوریکه کسی دیگر
هر قدر سعی کند نتواند بآن طوری که خود ایشان خود شانرا رسوا میکنند
رسوا کند فوالله و تالله الخیر من ترقلینا وجوابی دیگر اینست که
مسائل و احکام الهیه تماما در قرآن و حدیث است و کتبی که
مجمع احادیث معمول بهاست معروف و مشهور است در میان

در میان علمای کرام و حکمای عظام شیعه اثنی عشریه و حکمی از احکام
و مسئله از مسائل نیست که محتاج الیه مکلفین است مگر آنکه در آن کتابها
موجود است و هرچه در آن کتابها نیست از مسائل دین و ایمان و
احکام از دین خدا نیست و آن کتابها کتابهائیست که بعضی از علما
در آنها خبر نوشته باشند و بعضی از آنها پنج باشند مانند کتاب کافی
و کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب تهذیب و استبصار و کتاب
بصائر الدرجات و کتاب بحار الانوار و کتاب عوالم و کتاب وسائل
و کتاب وافی و کتاب فقه رضوی و سایر کتبی که از علمای ابرار از
برای اعمال نوشته اند و همه معروف و مشهور است و محل اعتماد
علما بوده و هست و کتاب مسمی بفصل الخطاب که الآن الحمد لله در
همدان موجود است و در نزد من حاضر است و تخمینا زیاده از
صد و بیست هزار بیت است و محتوی است همه آن کتابها مستطاب
بر احادیث این کتب مذکوره و غیر آنها از سایر کتب معتبره
معتمد علیها

معتمد علیها و آن کتاب را بر سه قسم منقسم فرموده اند قسمی در علم حقیقت
و آنچه آیات قرآنیه در آن علم ضروریه و آنچه احادیث در آن علم
ضروریه از این کتب معتبره ذکر فرموده اند و قسمی را در علم طریقت قرار داده
اند و آنچه آیات قرآنیه در آن علم ضرور بوده و آنچه احادیث در آن علم
ضروریه از همان کتابها ذکر فرموده اند و قسمی را در علم شریعت قرار داده
اند و آنچه از آیات قرآنیه ضرور بوده و آنچه احادیث در آن علم ضرور
بوده از آن کتابها ذکر فرموده اند و مسئله از مسائل دین و ایمان و
اصول و فروع و عقاید و اعمال نیست که در آن کتب باشد و در کتاب
فصل الخطاب نباشد و در آن کتاب هست مسائل بسیار که در فرد فرد
آن کتابها نیست و آن کتاب کتابیست که از صدر اسلام تا این ایام کتابی
باین جامعی و حسن ترتیب کتب و حسن ترتیب احادیث و حسن ترتیب
اسمای حسنای ائمه اطهار علیهم السلام و حسن تهذیب و حسن ذکر قواعد
کلیه متقنه از آیات محکمه و احادیث محکمه متقنه و حسن ذکر ادله

عقلیه مطابقه با محکمات کتاب و سنت کتابی نوشته نشده و آنچه از
مسائل دین و ایمان هست کائنة ما کان و بالغة ما بلغت از امر
توحید تا ارش خدش که در آن کتابها بوده و محل احتیاج بوده در این
کتاب مبارک جمیعا موجود است نمیدانم آن سیزده مسئله را که جناب
مسئول دیده و عمل کرده و ما ندیده ایم و عمل نکرده ایم جناب ایشان
در کدام یک از کتب معتمد علیها دیده اند و فهمیده اند و عمل کرده اند
اگر در کتب اربعه دیده اند که آنچه در آنهاست در فصل الخطاب است
و اگر از وسائل و سائر کتب متداوله معتمد علیها دیده اند که همه آنها
در این کتاب جمع است و بمضمون آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
دارای همه آنهاست مگر آنکه جناب مسئول آن سیزده مسئله را
در غیر کتب معروفه معتمد علیهای شیعه اثنی عشریه دیده باشند و
عمل بآنها کرده باشند و حال آنکه آنچه در غیر آن کتب معروفه است
معمول به شیعه اثنی عشری نیست و مکلف به نیست مسلم است
که داخل

که داخل در بدعتهاست و عامل باینها عامل به بدعتهاست
و ضرورت شیعه اثنی عشر و اتفاق و اجماع علمای ایشان بر این
قائم است که عمل ایشان باید از روی این کتابها باشد و جمیع اینها
در فصل الخطاب جمع است پس عامل بغیر آنها خارج از ضرورت شیعه
و اجماع علمای ایشان است باری مختصر آنکه ما با جناب مسئول و
امثال او از جن و انس مصالحه میکنیم این سیزده مسئله را که نمیدانیم
و عمل نمیکنیم بیک مسئله که ما باید بدانیم و عمل کنیم اگر ندانیم و عمل نکنیم
لازم آید که کافر باشیم یا فاسق باشیم یا ناقص الایمان باشیم
و اگر جناب مسئول و امثال او و تمام جن و انس مجتمع شوند و پشت
به پشت یکدیگر گذاشته با مهلت ایشان از زمان حال تا روز
قیامت و نتوانستند که یک چنین مسئله پیدا کنند دیگر معلوم است
بیمبالاتی جناب مسئول در افترا بستن باهل حق در سیزده و سیصد
زیاده افترا که یکی از آن افتراها در اخراج جناب مسئول از ضروریات

ادیان و اسلام و ایمان و اتفاق علمای عالیشان کافی است و جای
سیوزار و سیصد و زیاده و از جمله افترای جناب مسئول و ادعای
او این است که میگوید و اگر بر حسب ظاهر انکار اختلاف کنند از ترس
و عوام فریبی است و اگر طالب باشند این حقیر دیگر و از کتابهای خودشان
بحول الله مشخص مینمایم عرض میکنم خدمت صاحبان شعور که قدری تعقلی
در رفتار و کردار جناب مسئول و امثال او با ماها فکر کنید و ببینید
اندازهٔ ظلم ایشان را پس عرض میکنم که فکر کنید در اختلافی که در عالم
هست و ببینید که احدی از جماعت مختلفین انکاری از اختلاف
خود با دیگری ندارد بطوریکه خارجین از محل اختلاف هم چه بسیاری که
خبر از آن اختلاف دارند پس فکر کنید اند که و متذکر شوید بسیار که
بت پرستان عالم انکاری از بت پرستی ندارند و در امر خود اصرار دارند
بطوریکه بر سایر مردم مخفی نیست اصرار آنها را در بت پرستی و مجوس
انکاری از مجوسیت خود ندارند و یهود انکاری در یهودیت خود ندارند

ونصاری

ونصاری انکاری در نصرانیت خود ندارند و مسلمانان انکاری در مسلمانی
خود ندارند و سنی انکاری از تسنن خود ندارند و شیعه انکاری از
تشیع خود ندارند و هر یک از هفتاد و سه فرقه اسلام انکاری در مذهب
خود ندارند و هیچ عالمی انکاری از مسئله که اثبات آنرا میکند ندارد
و هیچ مجتهدی انکاری در فتوی خود ندارد و هر کس بهر دینی و مذهبی که
قائل است انکاری از دین و مذهب خود ندارد و اصل است که سعی میکنند
و دلیل و برهان بر دین و مذهب خود اقامه میکند و باصرار تمام اثبات
دین و مذهب خود میکند و هر عالم و مجتهدی در آنچه اختیار کرده از مسئله که
محل اختلاف است در میان علماء و اختلاف در آن مسائل عیب و نقصی
ندارد و انکار از اختیار فتوی خود نمیکند بلکه اصرار میکند و بنای اهل
هر دینی و مذهبی و قول و اعتقادی این است که اگر بخواهند با مخالف
خود در آن تکلم کنند و ردی کنند یا قبولی کنند مطلبی از مخالف را عنوان
میکنند که شخص مخالف انکار ندارد که این است مطلب من و دلیل

وبرهان او را عنوان میکنند و آن قائل انکار ندارد که این است دلیل
وبرهان من حتی آنکه منکرین معاد جسمانی انکاری از انکار خود ندارند
بلکه اصرار دارند که معاد جسمانی نیست و دلیلها و برهانها بجا نخود اقامه
میکنند و حضرات جبریه انکاری از مذهب خود نمیکنند و اصرار میکنند
و دلیل و برهان بجا نخود اقامه میکنند و انکار دلیل و برهان خود نمیکنند
باری بنای اهل روزگار و بنای اهل هر ملت و مذهب و بنای
هر صاحب قولی و اعتقادی از قدیم الایام تا نزدیک این زمان
این بوده که مطلبی را که صاحبش انکار نداشته و اصرار داشته که مطلب منست
و دلیل و برهانی که صاحبش انکار نداشته که دلیل و برهان من است
عنوان میکردند در مجلس مباحثه یا در کتابی از کتابها و میگفتند و می
شنیدند و مینوشتند تا عاقبت الامر یا رد میکردند مطلب صاحب
مطلب را یا قبول میکردند یا رد میکردند دلیل صاحب دلیل را
یا قبول میکردند این بود بنای اهل عالم از زمان آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله
تا نزدیک

تا نزدیک باین زمانها و هرگز بنا نبود در هیچ زمانی که عنوان کنند
هر مطلبی را که بخواهند و نسبت دهند آن مطلب را بشخصی و بگویند این
مطلب مطلب فلان شخص است و هر قدر آن شخص انکار کند که این مطلب
مطلب نیست و اصرار کند که این مطلب را بافترا بمن بسته اند در جواب
بگویند که این مطلب مطلب تو است و تو در دل خود همین مطلب را داری
ولکن بزبان میگوئی که این مطلب من نیست و من انکار دارم این
مطلب را و هر قدر اصرار کند که چنانکه شما صاحب چنین مطلبی
را باطل میدانید و از اهل باطل و کافر میخوانید منهم مانند شما
صاحب چنین مطلبی را از اهل باطل و کافر میدانم باز اصرار کنند
که تو در دل صاحب این چنین مطلبی و کافری اما در ظاهر بزبان
خود میگوئی که من صاحب این مطلب نیستم و بظاهر در کتاب خود
تلبیسی که این مطلب مطلب من نیست بدلیل آنکه در گفتههای تو و در
نوشتههای تو بطور اشاره و رمز است که این مطلب مطلب تو است

اگرچه در صریح کلام تو انکار این مطلب باشد و هر قدر اصرار کنند که اگر
کلام من حجت نیست پس چرا کلام صریح مرا اعتنا نمیکنند و اگر حجت
پس چرا اعتنا باشاره من میکنید و حال آنکه من بطور صریح میگویم
که اشاره من اشاره است بآن مطلبی که در صریح کلام من است
و اشاره من و صریح کلام من هر دو این است که این مطلب مطلب
من نیست والبته صریح کلام مرا بهتر میتوانید فهمید و من صریح کلام
خود میگویم که اینمطلب مطلب من نیست و اشاره من اشاره بهمین است
که این مطلب مطلب من نیست باز بگویند که کلام صریح تو اعتباری
ندارد و اگر مطلب تو این مطلب نبود باید اشاره نکنی و همه کلام خود را
بطور صریح بگوئی پس چون اشاره در کلام تو هست باین مطلب همین
مطلب مطلب تو است و هر قدر صریحا اصرار کنند که اشاره من چون صریح
نیست شما معنی آنرا نمیفهمید بطوریکه معنی کلام صریح مرا میفهمید
و در نزد من کلام صریح و غیر صریح من مساوی است و من میدانم
که در دل

که در دل خود چه دارم و آنچه در دل دارم همان است که در کلام صریح
خود میگویم که این مطلب مطلب من نیست و اشاره منهم همین است
که این مطلب مطلب من نیست باز بگویند که مطلب تو همین است
و اگر مطلب تو همین نبود باید که اشاره را موقوف کنی و همیشه کلام
صریح بگوئی تا آنکه ما احتمال ندهیم که اینمطلب مطلب تو است و
هر قدر اصرار کنند که آیا کیست که اشاره در کلام او نیست در کلام
هر کسی کلام صریح و غیر صریح هست و در کلام هر کسی کلام صریح و اشاره هست
منهم شخصی هستم مانند سایر مردم در کلام من هم کلام صریح و غیر صریح هست
پس چرا کلام صریح سایر مردم را اعتنا میکنید و مطلب ایشانرا از کلام
صریح ایشان میفهمید و کلام غیر صریح ایشانرا حمل بر کلام صریح ایشان
میکنید و کلام غیر صریح مرا حمل بر کلام صریح من نمیکنید و من صریحا
میگویم که این مطلب مطلب من نیست و معنی کلام صریح و غیر صریح
من این است که این مطلب مطلب من نیست باز بگویند که البته مطلب

تو همین نیست و دلیل بر این این است که پس چرا ما در کلام سایر مردم بجهتی
نداریم و حمل میکنیم کلام غیر صریح ایشان را بر کلام صریح ایشان
و کلام غیر صریح ترا حمل نمیکنیم بر کلام صریح تو پس معلوم است که تو یک
طوری تکلم کرده که کلام غیر صریح ترا حمل بر کلام صریح تو نمیکنیم و کلام
غیر صریح سایر مردم را حمل بر کلام صریح ایشان میکنیم پس مطلب تو
همین مطلب است و هر قدر اصرار کنند که منهم در همین کار شما متحیرم
که چرا نسبت بمن این معامله را میکنید و حال آنکه منهم شخصی هستم
مانند سایر مردم و کلام من مثل سایر کلامهاست و صریح میگویم
بزبانی مانند سایر زبانها که دین من دین شماست و مذهب من
مذهب شماست هرچه را شما از دین خود میدانید منهم همان را از دین
خود میدانم و هرچه را در دین و مذهب حق میدانید منهم آنرا حق میدانم
و آنچه را شما باطل میدانید منهم باطل میدانم و هرچه را شما اثبات
میکنید من اثبات میکنم و هرچه را شما نفی میکنید من نفی میکنم بلکه
چنین میدانم

چنین میدانم که در اثبات هر حقی که شما حق میدانید من بهتر از
سایرین اثبات میکنم و هر باطلی که شما باطل میدانید من اثبات
بطلان آنرا از سایرین بهتر میکنم و هرچه را شما اثبات میکنید من
بهتر اثبات میکنم و هرچه را شما نفی میکنید من بهتر نفی میکنم و هرچه را
شما زیاد دانید در دین و مذهب خود من زیاد میدانم و هرچه را کم
دانید کم میدانم و هر زیاده و کمی را در دین و مذهب بدعت میدانم
و مبتدع در دین و مذهب را از دین و مذهب خارج میدانم و
جمیع ضروریات در دین و مذهب را حق میدانم و خلاف هر یکی از
آنها را خروج از دین و مذهب میدانم و در مسائل ضروریه خلافی
با احدی از علما و عوام شما ندارم و در مسائل نظریه که محل اختلاف است
مخالف خود را فاسق و فاجر و کافر نمیدانم باز بگویند که فلان مطلب بر
تو است یقینا باری از بسکه سینه ام تنگ شده از راه و رسم مردم
روزگار قدری موجب ملال حال خواننده کان شدم و فی الجمله تفصیل
دادم که عقلای عالم از علما و عوام قدری فکر کنند که بنای ضرورت

جمیع اهل عالم از زمان آدم تا زمان خاتم صلی الله علیه و آله تا نزدیک

این زمانها این نحو که مطلبی را که صاحب آن مطلب اقرار داشت که مطلب

منست و اصرار داشت با دلیل و برهان که مطلب منست و انکار

نداشت مردم روزگار نسبت باو میدادند آن مطلب را و اگر بحثی در آن

مطلب داشتند بحث میکردند و در آخر یا قبول میکردند یا انکار میکردند

و هرگز بنای اهل عالم نبود که مطلبی را با فریادی بکسی ببندند و او اصرار

کند که این مطلب مطلب من نیست و تحاشی و انکار کند بزبان و قلم مکرر

بگوید و بنویسد بلکه قسمها یاد کند که این مطلب مطلب من نیست بلکه لعن

و تکفیر کند صاحب چنین مطلبی را با اصرار و تکرار و باز بگویند که مطلب تو

همینست که ما بتو نسبت میدهیم تا این زمان که آخر الزمان است و

فتنها بالا گرفته و بحر و بر عالم را فرا گرفته تا کار اهل روزگار باینجا

رسیده که هر قدر شخص انکار میکند که فلان مطلب مطلب من نیست باز

بر خلاف ضروریات اهل عصر آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله تا نزدیک

باین زمان

باین زمان اهل این زمان این بنای تازه را بنا گذارده اند که هر مطلبی را

که ما نسبت دادیم بشما همان مطلب شما است و از آنجمله یکی قول این

مسئول و امثال اوست که میگوید و اگر حسب ظاهر انکار اختلاف

کنند از ترس و عوام فریبی است و اگر طالب باشند این حقیر دیگر و

از کتابهای خودشان بحول الله مشخص مینمایم پس عرض میکنم که بطوریکه

متذکر شدی و فهمیدی انشاء الله اثبات انکار اختلاف خلاف

ضرورت اهل جمیع ادیان حقه و باطله است و خلاف اتفاق و اجماع

علماء جمیع ادیان حقه و باطله است و خلاف راه و رسم جمیع عقلای

عالم است چه جای ضرورت اسلام و چه جای ضرورت مذهب و چه جای

ضرورت اتفاق و اجماع علماء شیعه و این ادعائی که جناب سئوال کرده

باطل ترین جمیع باطلها است که در عالم است بطوریکه متذکر شدی

و فهمیدی و علاوه بر این اینکه این ادعا باطل ترین باطلها است چرا که

از زمان آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله تا نزدیک باین زمانها بنای

هیچ طایفه نبود که مطلبی را که کسی انکار دارد بگویند تو در دل خود انکار

نداری و اصرار در کار حذا میدارند و جمیع خلق شاهدند که چنین ادعائی
را بت پرست نکرده و یهود و نصاری و سنی و هفتاد و دو فرقه ها که
صاحب چنین ادعائی را خارج از دین خود میدانند چنانکه مستذکر شد ای
اگر متذکر شده ای چه جای اهل حق و شیعه اثنی عشریه پس عبرت بگیر از کار
کردگار عالم جل شانه که اهل باطل را چه طور رسوا میکند بکلام خود او و علاوه
بر این باو میگوئیم که ترس امریست قلبی و همچنین عوام فریبی است قلبی امر
تو از کجا دانستی که از ترس و عوام فریبی انکار اختلاف میکنند ادعای
علم غیب که نمیتوانی بکنی پس شاید که انکار اختلاف را از روی اعتقاد بکنند
و از ترس و عوام فریبی نباشد و اگر بگوید که چون از کتابهای ایشان یافته
ام که اختلاف دارند و بزبان ظاهر در نزد مردم میگویند ما ها اختلافی
نداریم میفهمم که انکار اختلافشان یا از ترس مردم است یا از عوام
فریبی است پس عرض میکنیم که اولا از لافهای گزاف او پیدا است که میگوید
در یکروز از کتابهای خودشان مشخص مینمایم و بر هر عاقلی ظاهر است که اگر
اختلافها را کسی در صریح کلام خود در کتاب خود نوشته باشد در عرض مدت
یکروز

یکروز کسی نمیتواند که سیهزار و سیصد و زیاده اختلاف را مشخص کند
چرا که بر فرضی که صریحاً اختلافها را نوشته باشند هر اختلافی را در ضمن
یک مطلبی نوشته اند و از آن خلاف کرده اند و اختلافها را پی در پی ننوشته
اند بالفاظ مختصره که بتوان سیهزار و سیصد را در یکروز مشخص کرد در یکروز
قدر قلیلی از اختلافها را در ضمن مطلبی شاید بتوان مشخص کرد پس کذب این
لاف گزاف آشکار است و کاذب را نباید صادق دانست و ثانیا
عرض میکنم که چنان که قبل از این عرض شد که جناب مسئول در یکروز که نمیتوانند
مشخص کنند سیهزار یا سیصد اختلاف را یا زیاده یا کمتر سهل است که
در یکسال هم نمیتوانند و تا روز قیامتهم نمیتوانند و سیهزار از اختلاف که
نمیتوانند سهل است که سیصد را هم نمیتوانند مشخص کنند و سیصد اختلاف را
که نمیتوانند مشخص کنند سهل است که ده اختلاف را هم نمیتوانند مشخص کنند
و ده اختلاف را که نمیتوانند مشخص کنند سهل است که یک اختلاف را هم
نمیتوانند مشخص کنند چرا که اختلافی را که میخواهند مشخص کنند

اختلافیست که محل کفر و ایمان است نه اختلافی که موجب کفر یا فسق نیست
مثل اختلاف در مسائل جزئیه در فروع که همیشه در میان علمای مجتهدین بوده است
و جواب سؤال پیش ازین گفت که اگر فرضاً اختلافی هم در میان علمای
بهم اختلافی که محل کفر و ایمان باشد نبوده پس این اختلافهائی که
میخواهد مشخص کند اختلافهائیست که موجب کفر است و عرض شد که
یک چنین اختلافی را هم نه در یکروز نه در یکسال نه تا روز قیامت
نتوانند که مشخص کنند و جناب سؤال که نمیتوانند سهل است که امثال او از
جن و انس اگر همه کمک یکدیگر کنند و پشت بر پشت یکدیگر گذارند
نتوانند که یک اختلاف موجب کفر یا فسقی در تمام کتابهای مشایخ ما
اعلی الله مقامهم پیدا کنند و این عرضی را که کردم لاف و گزاف نبود
مانند لافهای گزاف جناب سؤال و کسی نگوید که تو هم در مقابل لافهای
گزاف جناب سؤال لافهای گزاف زدی بلکه بیشتر چرا که گفتی جناب سائل
با امثال خودش از جن و انس جمع شوند نتوانند که یک اختلافی موجب
کفر یا فسق

کفر یا فسقی پیدا کنند و حال آنکه تو هم عالم الغیب نیستی پس از کجا
دانستی که جمیع جن و انس عاجزند که یک اختلاف موجب کفر یا فسقی
از برای مشایخ شما پیدا کنند پس شاید بتوانند پیدا کنند تو از
کجا عجز همه آنها را دانستی پس عرض میکنم که چنین امیدوارم از حفظ
خداوند حفیظ جل شانه و ولایت اولیای او علیهم السلام و برائت
از اعدای ایشان لعنهم الله که لاف گزاف نزنم و در مقابل باطل
باطل نگویم و بمضمون کلوخ انداز را پاداش سنگ است نزنم
ولکن چون میدانم که در کتابهای مشایخ ما اعلی الله مقامهم نیست
اختلافی که موجب نقصی نعوذ بالله در ایشان باشد و دیده ام که اصرار
دارند در تمسک بضروریات اسلام و ایمان و اتفاقیات و
اجماعات علمای عالیشان و تمسک بکتاب و سنت در همه
کتب و میدانم که نیست در تمام آنها موجب نقصی در ایمان
ایشان از روی علم و بصیرت عرض کردم آنچه را که عرض کردم

و علامت صدق من و کذب من این است که از حال تا روز قیامت
مهلت باشد از برای مکذب اگر توانست که یک اختلاف موجب
کفری یا فسقی یا اضلالی یا ضلالی پیدا کند بقاعده مسلمه اسلامیه
و ایمانیه عالم بدانند کذب مرا و صدق مکذب مرا و اگر کسی نتوانست
که چنین اختلافی را پیدا کند و حال آنکه در لطف و حکمت خداوند
عالم قادر حکیم عادل ثابت علی الاطلاق جل شانه این است که در
هر زمانی احقاق حق خود را از برای مردم بکند و ابطال باطل شیطان را
در هر زمانی بکند بواسطه کلمات خود و آن کلمات کلماتی است که
مردم آن کلمات را بفهمند تا حجت او بر خلق تمام باشد چرا که کلمات را
که نمیفهمند حجت بآنها تمام نمیشود بر خلق و کلماتی را که میفهمند و حجت
خداوندی بآنها تمام میشود بر خلق کلمات ضروریات اسلام و ایمان است
که علما و عوام آن کلمات را میفهمند و خداوند جل شانه حجت خود را
بآنها تمام کرده بر خلق از عالم و عامی ایشان که هیچکدام نتوانند

در روز

در روز قیامت عذری بیاورند که خداوندا ما ندانستیم و نفهمیدیم
و تو بما نفهمانیدی حق خود را پس گمراه شدیم و براه باطل افتادیم
باری پس اگر کسی مانند جناب سئول نتوانست بقاعده اسلامیه و
ایمانیه اختلافی که موجب کفری یا فسقی شود در کلمات مشایخ ما
اعلی الله مقامهم پیدا کند صدق مرا و کذب مکذب مرا بر خورند
صاحبان شعور والسلام علی من اتبع الهدی و از جمله افتراها
و ادعاهای جناب سئول این است که میگوید و اگر بگویند علمای متقدمین
این مسائل را نمیفهمیدند چنانکه نوشته اند و گفته اند این مطلب
بر عاقل واضح البطلان است و حال آنکه در هر مسئله از مسائل
الهیه معلوم مینمائیم که متقدمین فهمیده اند و نوشته اند و حق با آنهاست
و اینها بر باطلند عرض میکنم که مشایخ ما اعلی الله مقامهم با جمیع علمای
متقدمین اختلاف ندارند و مکرر عرض شد که اختلاف کردن
با ضروریات دین و مذهب و اتفاقیات علمای ابرار خروج از

دین و مذهب را لازم دارد و کفر و هلاک لازم خروج از ضروریات

دین و مذهب و اتفاقیات و اجماعات علمای ابرار ست بلی اختلاف

که متقدمین و متاخرین هر یک با دیگری داشته اند و دارند چنین

اختلافی هم مشایخ ما اعلی الله مقامهم با بعضی از متقدمین و متاخرین

دارند پس اینکه جناب مسئول لفظ جمع فرموده اند که با علمای متقدمین اختلاف

کرده اند و گفته اند و نوشته اند که ایشان نفهمیده اند محض افتری است

و تجویز افتری بستن با اهل حق خروج از ضرورت دین و مذهب و

اجماع علمای ابرار رضوان الله علیهم ست و در آن مسائل که مشایخ

ما با بعضی از متقدمین و متاخرین اختلاف کرده اند مثل اختلاف در

وحدت وجود و رد کرده اند بر قائلین وحدت وجود مثل اختلاف در

معاد روحانی و معراج روحانی که رد بر قائلین آن کرده اند و اثبات

معاد و معراج جسمانی نموده اند که تازگی ندارد و این اختلاف را بعضی

از متقدمین با بعضی دیگر داشته اند و بعضی از متاخرین با بعضی

از متقدمین

از متقدمین و متاخرین داشته اند و اغلب علمای ابرار رضوان الله

علیهم مانند کلینی و صدوق و شیخ طوسی رضوان الله علیهم از متقدمین

و مانند شهیدین و مجلسی و بحر العلوم و ملا احمد اردبیلی و غیر

ایشان رضوان الله علیهم از متاخرین رد بر اصحاب وحدت وجود

و منکرین معاد جسمانی کرده اند و تفاصیل اینجا در کتب مجلسی علیه الرحمه

مانند عین الحیوة و حق الیقین در فارسی و کتاب بحار الانوار در عربی

و کتاب حدیقة الشیعه از مرحوم ملا احمد اردبیلی علیه الرحمه بسیار است

و این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد پس هر کس طالب تفصیل حال است

با آنها رجوع کند و از این قبیل اختلافها را مشایخ ما هم با بعضی

از متقدمین و متاخرین دارند و آنچه را که مشایخ ما اختیار کرده

کرده اند مطابق ست با جمیع ضروریات دین و مذهب و اتفاق

و اجماع علمای ابرار رضوان الله علیهم و آنچه از مسائل که با بعضی

از علمای متقدمین یا متاخرین اختلاف کرده اند که محل کفر و ایمان نیست

اکر جن و انس جمع شوند با جناب سئول و امثال او که خواهند رد کنند
و اثبات کنند که حق با متقدمین یا متاخرین بوده و ایشان نعوذ بالله
بر باطل بوده اند و مهلت میدهم جناب سئول را از حال تا آخر عمر
و با قرار از حال تا روز قیامت و شرط میکنم با ایشان که ایشان
هر قدر بیشتر در رد مشایخ ما بکوشند بیشتر رسوای خواص و عام
شوند و امّا در مسائلی که اختلاف در آنها موجب کفر و فسق و نقصی
نیست که هر یک از مجتهدین و علما با دیگران از این قبیل
اختلافات داشته اند و دارند مشایخ هم دارند حتی آنکه بعضی از
مشایخ ما با بعضی دیگر در مسائلی چند اختلاف دارند و اگر کسی بر
خلاف ایشان اختیاری کند و فتوائی کوید که نقصی بر طرفین لازم
نیاید پس اگر مراد سئول در این قبیل از اختلافست که
خواسته نقصی بر مشایخ ما باین وسطه اثبات کند که مرادش واضح
البطلانست و اگر مرادش در اختلافیست که موجب کفر
وفسق

وفسق و نقصیست که مکرر عرض شد که منکرین ضروریات دین
و مذهب و اتفاقیات علما همه مؤمنند و شک در ایمان
ایشان خروج از ضروریات دین و مذهب و اجماع علماست
و اگر مرادش اینست که افترائی که زده نقصی در ایشان ثابت
که اقرار بهمه انبیا و اولیا علیهم السلام بستند و نقصی در ایشان
نیست و از جمله افترائی و نتیجه افترایهائی که گفته اینست که گفته پس
طالب دین را شایسته نیست که روی یقین را بظلمت شک
بپوشاند و ندانسته قدم بطریقه بگذارد که اگر حق با آنها باشد
لازم میاید که هیچ وقت در میان خلق مذهب صحیح حقی نباشد
تا پنجاه سال قبل از این و امروز همه شیعه بر باطل باشند مگر از
صد هزار نفر یکنفر بلکه مکرر عرض میکنم که این افتری تتمه افتراهای
سابقه اوست که جواب آنها را شنیدی و این نتیجه که گرفته
نتیجه افتراهای اوست که تولد کرده از والدین صغری و کبرای افتراهای

حرام وتو میدانی که افترا زدن حرام است بر شخص مبرّا در جمیع
ادیان و مذاهبی که در دنیا هست وجناب مسئول برخلاف
ضرورت جمیع ادیان جاری شده وخارج از ضرورت جمیع ادیان
شده وصغری وکبرای افترای حرام در جمیع ادیان را ترتیب
داده ونتیجه او تولّد از پدر ومادر حرام کرده واین نتیجه حرام
زاده شده واقرار واصرار وتکرار مادر کتابها ودرسها و
صحبتها شاهد واضح آشکار است که ما آدم ابو البشر علیه السلام
را پیغمبر خدا میدانیم وخود او واوصیای او وتابعان مؤمنان
باو را از اهل حق میدانیم واهل حق را منحصر به پنج سال قبل
از این تا حال نمیدانیم وبعد از آدم واوصیای او وتابعان او
حضرت نوح علی نبیّنا وآله وعلیه السلام را پیغمبر خدا میدانیم و او
واوصیای او ومؤمنان باو را بر حق واهل حق میدانیم وبعد از
او حضرت ابراهیم خلیل علی نبیّنا وآله وعلیه السلام را پیغمبر خدا میدانیم
واو واوصیای

واو واوصیای او ومؤمنان بایشان را بر حق واهل حق میدانیم وبعد
از او حضرت موسی علی نبیّنا وآله وعلیه السلام را پیغمبر خدا میدانیم
واو واوصیای او ومؤمنان بایشان را بر حق واهل حق میدانیم
وبعد از او حضرت عیسی علی نبیّنا وآله وعلیه السلام را پیغمبر خدا
میدانیم واو واوصیای او ومؤمنان بایشان را بر حق واهل حق
میدانیم وبعد از او محمّد ابن عبد الله صلی الله علیه وآله را پیغمبر آخر الزمان
میدانیم واو واوصیای او علیهم السلام را ومؤمنان بایشان را بر حق و
اهل حق میدانیم وهر کس بگوید که یک عصری در زمانی حق واهل حق در روی
زمین نبوده اند او را خارج از ضروریات دین آدم تا خاتم صلی الله علیه وآله
میدانیم واو را کافر میدانیم واز زمان خاتم صلی الله علیه وآله تا روز
قیامت در هر عصری حجّت خدا بر خلق او تمام میدانیم ودر هر عصری تمام
زمین وآسمان را بواسطه وجود حق واهل حق برپا میدانیم ودر کتابهای ما
بغیر از این چیز دیگر یافت نمیشود واعتقاد ما این است که حق واهل

حق اگر یکوقتی برروی زمین نباشند زمین خسف شود حال عبرت بگیرند
صاحبان شعور از افترای واضح آشکار جناب مسئول و صغری و کبرای
حرام او و نتیجهٔ متولده از میان افترایهای حرام او که بضرورت اهل عصر از آدم
تا خاتم صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حرامزاده است که میگوید اگر حق با آنها
باشد لازم میاید که هیچ وقت در میان خلق مذهب صحیح حقی نباشد
تا پنجاه سال قبل ازین پس توقع داریم از یکی از صاحبان شعور که بحسب
اتفاق روزگار ملاقات کنند جناب مسئول را از او سؤال کنند که حضرات در
کدام کتاب نوشته اند که از زمان آدم علیه السلام تا زمان نوح علیه السلام مذهب
حقی نبوده و از زمان نوح تا زمان ابراهیم علیه السلام مذهب حقی نبوده و از زمان
ابراهیم تا زمان موسی علیه السلام مذهب حقی نبوده و از زمان موسی تا زمان
عیسی علیه السلام مذهب حقی نبوده و از زمان عیسی تا زمان رسول خدا صلی الله
علیه و آله مذهب حقی نبوده و از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پنجاه سال
قبل ازین مذهب حقی نبوده و حال آنکه کتابهای ما مشحون است باینکه حق

و اهل حق

و اهل حق در هر عصری و زمانی باید باشد خصوص کتاب مبارک ارشاد
که یکجلد آن کتاب در اثبات لزوم وجود حق و اهل حق است در همهٔ زمانها
و بده دلیل اثبات میفرمایند لزوم وجود ایشانرا در هر عصری و انواع
هر یک از ادله را در ضمن مطلبی بیان میفرمایند در اول جلد چهارم آن
کتاب پس ده دلیل بیان مطلب میفرمایند مطلب اول در اثبات لزوم
وجود ایشان در هر عصری بحکمتهای ظاهره مطلب دویم در اثبات
وجود ایشان بادلهٔ مجادله مطلب سیم در اثبات لزوم وجود ایشان
بادلهٔ موعظهٔ حسنه مطلب چهارم در اثبات لزوم وجود ایشان در هر عصری
بادلهٔ حکمت مطلب پنجم در اثبات لزوم وجود ایشان در هر عصری بآیات
عدیده محکمهٔ قرآنیه مطلب ششم در اثبات لزوم وجود ایشان در هر عصری
باخبار صحیحه متواتره از اهل عصمت علیهم السلام مطلب هفتم در اثبات
لزوم وجود ایشان در هر عصری بادلهٔ آفاقیه مطلب هشتم در اثبات
لزوم وجود ایشان در هر عصری بادلهٔ انفسیه مطلب نهم در اثبات

لزوم وجود ایشان در هر عصری باجماع شیعه وسنی مطلب دهم در اثبات
لزوم وجود ایشان در هر عصری باتفاق عقلا از ملل ونحل پس صاحبان شعور
عبرت بگیرند از بیمبالاتی این مسئول که نسبت بصاحبان چنین کتابی
که مشتمل است بر ده مطلب که در مطلبی از انواع ادله عدیده در اثبات
لزوم وجود حق واهل حق وشیعیان بر حق امیر المؤمنین علیه السلام ذکر
میکنند نسبت میدهد جناب مسئول بان ایشان که بقول ایشان لازم میاید
که مذهب صحیح حقی نباشد تا پنجاه سال قبل از این نمیدانم که جناب مسئول
سائل از خود را این قدر بیخبر از کتابهای ما دانسته که این افترای باین
واضحی را نسبت داده یا همه مردم را بیخبر از آن کتابها گمان کرده
یا همه را اینقدر بیشعور گمان کرده یا از بس بیمبالات بود از مردم روزگار
حیا نکرده وخجالت رسوا شدن نداشته چنانکه از خدا نترسیده و
در این افتراهای خود واز رسول خدا و ائمه هدی شرم نکرده وملائکه
شاهدین را شاهد ندانسته وگفته آنچه را که گفته واز ضرورت جمیع
ادیان

ادیان ومذهب خارج شده واما اینکه غریب دانسته کم اهل حق
را واستبعاد کرده بر بسیاری مخالف ایشان که آیات محکمه واخبار
متواتره آنقدر در میان است که این مطلب را الی سرحد ضرورت
مذهب رسانیده که اهل حق مانند سفیدی در پیشانی یک گاو سیاه است
که اعداد اهل حق بعدد موهای سفیدی پیشانی آن گاو است وعدد
اهل باطل بعدد سایر موهای سیاه آن گاو ند وقلیل من عبادی
الشکور وقلیل ما هم واکثرهم لا یعلمون واکثرهم لا یعقلون واکثرهم لا
یفقهون واکثرهم لا یؤمنون واز این قبیل آیات را بشمار وبدان
که این مختصر گنجایش آنها را ندارد وحضرت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین
فرموده لا تستوحشنّ فی طریق الحق لقلة اهله فان الناس اجتمعوا
علی مائدة جوعها طویل وشبعها قلیل وفرموده المؤمنة اقل من المؤمن
والمؤمن قلیل والمؤمن قلیل والمؤمن قلیل من الکبریت الأحمر وهل رای
احدکم الکبریت الأحمر پس بدان ومتذکر باش بعد از نزول این همه آیات

واخبار که بسیاری اشخاص هیچ دلالتی بر حقیت و باور ها این همه
اخبار کمی جماعتی هیچ دلالتی بر بطلان ایشان ندارد و بعد از وفات
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله سیاهی اهل اسلام از مشرق تا مغرب
عالم بود و هنوز او تر بود که نفاق همه ایشان معلوم شد و مرتد از اسلام
شدند مگر چهار نفر که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند تا آنکه
مدتها گذشت و بتدریج یک دو نفر با ایشان ملحق شدند و بعضی گمان
کردند که اصحاب آنسرور زیاد است و او را تحریص بجنگ مینمودند
در جواب فرمودند که اگر بعدد این گوسفندان یاور داشتم تمکین
نمیکردم و نمی‌نشستم شمردند آن گوسفندان را هفده راس بودند
و حضرت امام حسن علیه السلام چهل نفر یاور طلب کردند و نیافتند مگر
بیست نفر و خانه‌نشین شدند و حضرت امام حسین علیه السلام بیش از هفتاد و دو
نفر یاور نداشتند و شهید شدند و حضرت سجاد علیه السلام
آنقدر کم یاور بودند که گویا اسمی از ایشان در میان نبود و در زمان حضرت
باقر و

باقر و حضرت صادق علیهما السلام قدری بنی عباس با بنی امیه مشغول
یکدیگر بودند و از خیال ایشان قدری منصرف شدند و جمع کثیری بحسب
ظاهر تابع ایشان شدند بطوریکه مذهب شیعه اثنی عشری بمذهب جعفری
معروف شد و بعضی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام اصرار بایشان
میکردند که با این همه جمعیت چرا در خانه نشسته اید و حق خود را طلب
نمیکنید فرمودند مثل فرمایش حضرت امیر علیه السلام که اگر بعدد این
گوسفندان یاور میداشتم حلال نمیدانستم که حق خود را نگیرم چون
گوسفندان را شمردند هفده راس بودند باری عدد کم دلیل البطلان نیست
و عدد بسیار دلیل حقیت نیست دلیل حقیت برهان بی شک است چنانکه
در صریح کلام است که فرموده قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و دلیل
البطلان بدون برهان ادعا کردن است و جناب رسول چنانکه معلوم است
از حالت او که در جمیع مقامات بر خلاف ضرورت ادیان سائر است
و در هر قدمی که لغزیده نعوذ بالله من زلة الاقدام و ضلة الاقلام

ومعوة الکلام وغفلة الافهام واز جملهٔ ادعاهای جناب مسئول وافتراهای
او این است که در آخر جواب سائل نوشته و آن این است که گفته و آن
مرد ملا که بدهات شما آمده با چند نفر آدم عاقل هوشمند روانهٔ شهر کنید
اینجا با او ملاقات نمود تا بحول الله تعالی رفع شبهه از همه نمود بجهت اطلاع
بزودید که ایمان عوض ندارد و اگر کسی ندانسته یک مسئله از اعتقادات
را برخلاف حق اعتقاد کند مخلد در عذاب الیم خواهد شد والسلام عرض
میکنم که جناب مسئول یا در غفلت بوده که چند نفر عاقل هوشمند طلبیده یا آنکه
خواسته برساند که بر عقلای هوشمند آسان است که مطلب را بیابند و
چون میدانسته که کسی نخواهد آمد طلب آنها کرده که آنها در همان جا که
هستند قوت و قدرت او را در رفع شبهات بدانند بواسطه
تسجیعی که کرده و الا کسی عاقل و هوشمند طلبیدن صرفه و صلاح او نبوده چرا که
با آسانی تمام افتراهای او را می فهمیدند و لافهای گزاف او را اشاعه
میکردند و در نزد ایشان رسوا میشدند بهتر از برای امثال جناب مسئول
این است

این است که بیشعور است را طلب کنند و اما رفع شبهه را که گویا در جای القای
شبهه نوشته و این سهو از قلم او جاری شده و الا شبهه در این نیست
که مقرین بجمیع ضروریات دین و ایمان مؤمنند و شک کنندگان
در ایمان ایشان کافرند چه جای منکرین و معاندین ایشان چرا که از
ضروریات اسلام و ایمان و اتفاقیات علمای اخیار خارجند و گویا
جناب مسئول خواسته القای شبهه کرده باشد که نوشته اند در بسیاری از
مواضع کتابهای خود در عنوان مسائل که این مسئله را باین تنقیح و باین
وضوح در هیچ کتابی نخواهی دید و از هیچ خطابی نخواهی شنید پس جناب
مسئول خواسته که القای شبهه در ذهن غافلان کند که اگر مسئله در
هیچ کتابی نیست مگر در کتاب ایشان و اگر مسئله در هیچ خطابی نیست مگر
در خطاب ایشان پس باقرار و اصرار خود ایشان آن مسئله تازگی دارد و چون
تازه است و در هیچ کتابی و خطابی نیست پس باقرار و اصرار خود ایشان
آن مسئله بدعت است و خودشان از پیش خود باقرار و اصرار خودشان گفته اند

ومعلوم است که بدعت در دین و مذهب جایز نیست و صاحب بدعت
از دین و ایمان خارج است پس ایشان باقرار و اصرار خود ایشان از
دین و ایمان خارج اند پس عرض میکنم که خداوند عالم جل شانه این خبر القای
شبهه در دعوت اهل حق را بر رسول صلی الله علیه و آله داده و در اینجائی
که در تسلی او میفرماید وما ارسلنا قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى
القى الشيطان فى امنيته فينسخ الله ما يلقى الشيطان ثم يحكم الله اياته
والله عليم حكيم ليجعل ما يلقى الشيطان فتنة للذين فى قلوبهم مرض والقاسية
قلوبهم وان الظالمين لفى شقاق بعيد وليعلم الذين اوتوا العلم انه
الحق من ربك فيؤمنوا به فتخبت له قلوبهم وان الله لهادى الذين
امنوا الى صراط مستقيم ولا يزال الذين كفروا فى مرية منه حتى تاتيهم الساعة
بغتة او ياتيهم عذاب يوم عقيم و در حدیث است که اول آیه باین
طور نازل شده که وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث
الا اذا تمنى و بدیهیست که این آیات را از برای کسانیکه عربی نخوانده اند
بزبان

بزبان فارسی ترجمه کنم تا موجب هدایت طالبان حق و اتمام حجت
بر اهل غرض و مرض شود و حاصل ترجمهٔ فارسی آیات شریفه اینست که
خداوند عالم جل شانه تسلی داده بر رسول خود صلی الله علیه و آله که دلتنگ
و محزون مباش که شیطان القای شبهات میکند بواسطهٔ منافقین
که بعضی ببعضی القا میکنند و حال آنکه ما نفرستادیم پیش از تو رسولی
و نبی و اهل دعوت حقی را مگر آنکه چون دعوت کرد مردم را بدین خدا
القا کرد شیطان و انداخت در دعوت وی شبهات و وساوس خود را
پس نسخ میکند خدا آنچه را که شیطان القا میکند و بر میدارد از دعوت
دعوت کننده کان خود شبهات شیطان را پس محکم میکند خدا آیات
خود را و دعوت داعیان بسوی خود را و خدا دانا و حکیم است و از
محکم او اینست که مهلت داد شیطان را تا بتواند که شبهات سالوسی
خود را داخل کند در دعوت داعیان بسوی خود تا اقرار دهد آن شبهات
شیطانیه را امتحانی از برای کسانی که در دلها خود غرض و مرض

دارند و قساوت دارد دلهای ایشان که نمیخواهند اجابت کنند
دعوت داعیان را از روی اعتقاد و نتوانند آن شبهات شیطانیه
را بهانه حجت قرار دهند از برای شک داشتن در دین خدا بدرستیکه این
ظالمان در مشقت و صعوبت عذاب دور از حق واقعند و آن شبهات
وساوس شیطانیه را بر داشت و دلایل که از دعوت داعیان بگوش خود
تا بتوانند آنکسانیکه انعام شده با ایشان بصیرت و فهم حق که آن
دعوت داعیان از تردید پرورنده است پس ایمان میاورند بآن
دعوت پس خاضع میشوند از برای آن دعوت دلهای ایشان و
بدرستیکه خداوند هدایت کننده است کسانیرا که ایمان آورده اند
بسوی راه راست که دعوت داعیان او باشد ولا یزال و همیشه کسانی
که کافر شده اند در شکند از دعوت داعیان تا آنکه بیکدفعه برسد
بایشان روز بازخواست یا برسد بایشان عذاب روز شدیدیکه
و میشود که مراد از روز بازخواست روز قیامت باشد و از عذاب
روز شدید

روز شدید عذاب وقت ظهور رجعت باشد و میتوان بعکس هم
معنی کرد و باری پس چون متذکر شدی ای ابوطاهر این خبری که خداوند عالم
داده که شیطان القای شکوک و شبهات در دعوت داعیان بسوی
حق میکرده و شغل او همین است که این کار را بکند که باین واسطه اولیای
او بهمراه او بروند بجهنم چنانکه شغل اهل حق این است که دعوت کنند مردم
را بدین شارع علیه السلام تا باین واسطه اولیای خدا قبول کنند و بهمراه
شارع علیه السلام بروند با علی علیین پس بدانکه شغل اهل حق همیشه
رفع شبهات شیطانیه است در دین خدا پس بدانکه بسا امثال جناب
مسئول شبهاتی چند القا کنند در دعوت اهل حق که چون گفته اند فلان
مسئله را باین وضوح در هیچ کتابی ندیده و از هیچ خطابی نشنیده
پس باقرار و اصرار صاحبان کتاب معلوم میشود که تازه آورده اند که در
هیچ کتابی نبوده و در هیچ خطابی شنیده نشده پس باقرار و اصرار صاحبان
کتاب و خطاب بدعت است و بدعت ضلالت و اضلال است

واگر واقعا در کتابی و خطابی دیگر هم بچه والیشان گفته اند که بعضی پس

ایشان دروغ گفته اند نعوذ بالله و خواسته اند لاف گزافی بدروغ

در نزد عوام بزنند و خود را در نزد ایشان و بنظر ایشان عظیم جلوه

دهند تا معزز و محترم باشند در نزد ایشان و معلوم است که دروغ

گو و طالب عزت و احترام در دنیا از جانب خدا نیست و عوام

فریبی است که خود را باین عبارات جلوه داده در نزد عوام پس از

برای رفع اینگونه شبهات عرض میکنیم که ضرورت اسلام و ایمان

قائم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آخر پیغمبران است و کتاب او آخر کتابهای

آسمانی است و شریعت و طریقت و حقیقت او آخر شریعتها و طریقتها و

حقیقتها است و تمام شریعت و طریقت و حقیقت او در نزد جانشینان او است

و تمام آنها را سپرده در نزد اوصیای خود ائمه طاهرین سلام الله علیهم و وصیی

بعد از وصیی و ایشان علیهم السلام آنچه را که باید بمکلفین برسانند

رسانیده اند چرا که معصوم بوده اند و تکاهل در امر رسانیدن ننموده اند

و آنچه

و آنچه را رسانیده اند از دو قسم خارج نیست و آن دو قسم یا ضروریات

است که محل اتفاق کلمات است و یا نظریات است که بطور اختلاف احادیث

از ایشان رسیده و جمیع مکلفین باید که بتکلیف خود از ایشان اخذ

کنند پس در ضروریات که محل اتفاق است اختلاف نکنند و در نظریات

که محل اختلاف است هر یک از مختلفین بحدیثی از احادیث ایشان

متمسک شوند و هیچیک از مکلفین معذور نیستند که در ضروریات

یا در نظریات برأی خود مستند شوند و بدون استناد بامر ایشان

و بحدیث ایشان و هر چه از ایشان است دین خدا است و پس

هر که زیاد کند بر آنچه ایشان در محل اتفاق و اختلاف فرموده اند

بدعت کرده و کافر شده و هر کس کم کند از آنچه ایشان در محل اتفاق

و اختلاف فرموده اند بدعت کرده و کافر شده و حلال ایشان حلال خدا است

از وقتی که آمده اند تا روز قیامت و حرام ایشان حرام خدا است تا

روز قیامت در محل اتفاق که ضروریات باشد و در محل اختلاف که

نظریات باشد و از جمله ضروریات است که حق و اهل حق همیشه در دنیا
هستند تا دنیا باقی است و در مقابل ایشان باطل و اهل آن هستند
و شغل اولین اثبات دین خداست در محل اتفاق و اختلاف و محل
اتفاق و اختلاف خالی از احادیث ایشان نیست و شغل آخرین
القای شبهات است در دین خدا و علامات ایشان در محل اتفاق
و اختلاف خالی از احادیث نیست چراکه حجت خدا و نبی تمام است
بالاتفاق پس چون متذکر این مقدمات شدی بدانکه بسا آنکه مسئله
از مسائل دین و مذهب در حالی ضرور نباشد و در حالی دیگر ضرور باشد
مثل آنکه انسان صحیح در حال صحت مسائلی را که در حال مرض ضرور میشود
ضرور ندارد و سؤال نمیکند از عالم و نمیداند پس چون مریض شد محتاج
میشود بمسائل حال مرض و سؤال میکند و میفهمد و همچنین بسا آنکه در
یک عصری از اعصار بدعتی معین در میان مردم نباشد و سؤالی از آن
بدعت معین نشود و جوابی گفته نشود و در عصری از اعصار بدعتی معین پیدا شود

وسؤالی

وسؤالی از آن بدعت بشود و جوابی گفته شود و بسا آنکه از عالمی بپرسند نتواند
جواب گوید و عالم دیگر بتواند و بسا آنکه عالم در جواب خطا کند و عالمی دیگر
بطور صواب جواب گوید و بسا آنکه عالمی بهتر بتواند بیان جواب کند و عالمی
دیگر با آن وضوح نتواند جواب گوید پس چون عالمی نتوانست جواب گفت
و عالمی دیگر توانست و جواب گفت بدعتی بکار نبرده که جواب گفته و عالمی
بهتر و واضحتر جواب گفت بطوریکه هیچ شبهه در سؤال باقی نماند بدعتی
نکرده که بهتر و واضحتر جواب داده بطوریکه با آن وضوح عالمی دیگر نتوانسته
جواب گوید پس چون متذکر شدی این امر بدیهی را عرض میکنیم که در عبارات
مشایخ ما اعلی الله مقامهم است که جواب در حل این اشکال مثلا باین
وضوح در هیچ کتابی نیست و در هیچ خطابی یافت نمیشود و این مطلب
چیز تازه و بدعت نیست که حل مشکلات را بطوری کرده باشند که
که در کتاب و خطابه نبوده و اگر کسی خیال کند که از کجا دانستند که حل
مشکل معینی بطوریکه ایشان واضح کرده اند در هیچ کتابی و خطابه نیست

وحال آنکه عالم بغیب نبوده اند بلکه بوده و ایشان ندیده اند پس عرض میکنیم
که اولا مراد ایشان اینست که ما حل این مشکلات را باین وضوح در
این کتب معروفه متداوله اگر شماها هم رجوع کنید باین وضوح نخواهید
دید و معنی این عبارت این نیست که میدانم در عالم کسی بغیر از من
نیست که باین وضوح بتواند مثل من یا بهتر از من بنویسد و معنی
این عبارت این نیست که میدانم که کتابی نیست باین وضوح که
حل مشکلات در آن شده باشد بلکه معنی این گونه عبارت اینست که
این علمائی که معروفند و میشناسیم نوشته اند حل این مشکلات
در آنها نیست باین وضوح نیست یا مطلقا نیست و تو هم اگر
رجوع بآن کتابها کنی باین وضوح حل این مشکلات در آنها نخواهی
دید و این مطلب منافاتی ندارد که یک عالم غیر معروفی در یک کتاب
غیر معروف مطلبی باین وضوح را نوشته باشد اگر چه کتابی و عالمی که
غیر معروفست در میان مکلفین داعی مکلفین نخواهد بود بر فرضی که
تجویز

تجویز عقل وجود او ممتنع نباشد باری همین قدر بطور مختصر بدانید
که هیچ اختلافی که موجب کفر و فسقی باشد در میان ما و سایر علمای
اخیار متقدمین و متاخرین نیست مطلقا و همه اختلاف و تمام نزاع
معاندین افتراهای ایشانست بر ما و بس و اگر افتراها را از میان
بردارند و الله هیچ اختلافی که موجب کفر و فسقی باشد باقی نخواهد ماند
و مکرر عرض شد که اختلاف در هر موضعی که باشد آن اختلاف را
هیچیک از مختلفین انکار ندارند بطوری که خارجین از محل اختلافهم
بسیاری بر آن اختلاف مطلعند مثل اختلاف شیعه و سنی در خلافت
پیغمبر صلعم و بسیاری از معاشرین یهود و نصاری همه میدانند که اختلاف
ایشان اینست که شیعه اشخاص مخصوص دوازده گانه را خلفای پیغمبر صلعم
میدانند و سنی اشخاص مخصوص چهارگانه را بترتیب مخصوصی خلفا میدانند
حتی آنکه اختلاف در فروع دین مثل اختلاف در کیفیت وضو ساختن
طرفین بر بسیاری از یهود و نصاری و مجوس مخفی نیست که شیعه از بالای

روبپائین آب میریزند وسنیان از پائین روببالا میشویند باوجودیکه
شیعه درمقام تقیه تقیه کرده ومع ذالک اختلافها درکتابهای
طرفین بطوری وضحست که برخارجین از محل اختلاف مثل بهود و
نصاری مخفی نمانده پس متذکر باشید وقدری بر مظلومیت ما
ترحم کنید که این چه اختلافیست که معاندین میگویند درمیان ماست
و ما انکار داریم واصرار میکنیم وداد میزنیم وفریاد میکنیم که اختلافی
نیست وازهمه راهها که درمیمانند میگویند حضرات در دل خود
اختلاف دارند وظاهر نمیکنند وما میفهمیم وهرکسی نمیتواند فهمید
وهمهٔ این سلوک ورفتار از اینست که اختلافی که موجب کفر
وفتنه باشد درمیان نیست ومعاندین میترسند یک صورت
اختلافی را که موجب کفر نیست وآن صورت تراشیده خود را بافتری
نسبت بما میدهند وبآن افتری تکفیر میکنند وچون ما تظلم میکنیم
که این افتراها را برما بسته اند افترای دیگر بالای همه افتراها میزنند که
حضرات

حضرات بی احترامی بعلما میکنند که میگویند بما افتری بسته اند
انا لله وانا الیه راجعون واما اینکه جناب مسئول گفته که بجهت بطلانست
سزویدکه ایمان عوض ندارد اگر خوداو باین نصیحت عمل کند بهر امرا
که خودش میداند که اختراع کرده وافتری بسته نمی پیمود وایمان عوض
ندارد واز ایمان نیست که افتری ببسی بزنند وحکم را برآن افتری
جاری کنند واما اینکه گفته واگرکسی ندانسته یک مسئله از اعتقادات را
برخلاف حق اعتقاد کند مخلد درعذاب الیم خواهد شد پس عرض میکنم
که اگرکسی ندانسته یک مسئله از اعتقادات را برخلاف حق اعتقاد
کند مخلد درعذاب الیم است اگرکسی دانسته انکار کند حالت او چه خواهد
بود واگرکسی بیش از یک مسئله دانسته انکار کند حالت او چه خواهد بود
واگرکسی درسیهزار وسیصد وزیاده بطوریکه گذشت انکار کند چه خواهد
بود واگر علاوه بر انکار اصرار در این کار داشته باشد چه خواهد بود
باالله من النار ومن غضب الجبار والعزة لله الواحد القهار ومراد من

از این عرضها از اول کتاب تا آخر شخص مخصوصی نیست اگرچه سؤال سائل

اسمی از جناب ملا رضا برده بود و جوابهم بخط ملا رضا میبود ولکن اگر

جناب ایشان انکار کنند که این خط من نیست ما از جناب ایشان قبول میکنیم

و اصراری در انکار ایشان نداریم چرا که حدیث است که خط مانند خط

نوشته میشود و اگر جناب ایشان انکار کردند ما مضمون این حدیث از او

قبول خواهیم کرد که ایشان مسئول نبوده اند ولکن در این که یک مسئولی

این جواب را نوشته شک نیست اگرچه جناب آقا رضا نباشد و در روی جهانی

ما بجناب مسئول است نه بجناب آقا رضا و مسئول هر که هست مسئول است البته

و این آیه شریفه کشف حال او را کرده که ان السمع والبصر والفؤاد کل

اولئک کان عنه مسئولا و همچنین این آیه شریفه کشف از حال او کرده

که فرموده وقفوهم انهم مسئولون و همینقدرها در کشف حال جناب مسئول

کافی است و زیاده از این موجب ملال حال

خوانندگان نمی شوم تمام شد این رساله

در یوم جمعه چهاردهم ذی حجه الحرام مطابق

۱۳۳۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و رهط المخلصین و

لعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید العبد المشتهر الی الطباطبائی

آل عبا که جناب قبله گاه بعض الحواج و المعتمرین فرمایش فرمودند که بعضی

از اکابر بعضی سؤالات از من نموده و جوابی خواسته چون سؤالات

او را ملاحظه کردم قابل جواب ندیدم عمر عزیز را نخواستم صرف این

امر نمایم من عرض کردم که در این روزها من بیکارم اگر اذن دهید من

از زبان سرکار جوابی عرض کنم فرمودند مختاری پس عرض میکنم از زبان

ایشان که این مختصریست مشتمل بر سؤالات چند و جواب آنها که هر سؤالی را

عنوان کرده و جواب آنرا در تلو آن مینویسد سؤال چون خواهش نموده اند که

بعضی از مسائلیکه شبهه اختلاف در آن ما میرود نوشته شود لهذا مرقوم اند

جواب هر یک را هم بجا بنویسید بطور اختصار والله الموفق للصواب جواب

عرض کرده بودم که آنچه ایراد یا شبهه دارید بنویسید و کاش تمام کسانی که بجناب

خود ایرادی و شبهه دارند امثال جناب عالی بوده‌اند و ملتفت شده سؤال میکردند
و موافق قواعد ایمانیه و اسلامیه جواب بر وجه صواب می‌شنیدند و از زور
در حال عبور مانند عقور فریاد نمی‌زدند و راه فساد را در میان بلاد و عباد
نمی‌نمودند و آزار و اذیت مؤمنین بغیر اکتساب آثمی نمی‌نمودند و متحمل بهتان
و گناه بزرگ نمی‌شدند و خود را بعذاب احکم الحاکمین گرفتار نمیکردند سؤال چون
خود شما ابتدا بخواهش سؤال نموده‌اید معلوم است که بتنه و غائله خواسته اید
رفع شبهه نمائید لهذا استدعا میشود که جواب هر مسئله را بحواله کتب و بلا الغاز
و تعمیه و مضایقه و طفره صریحا لغو مائید دلیل و برهان نمیخواهم همان حرف بیان
مذهب و طریقه باشد و هر یک از طرفین احتمالات را که قائلید و مذهب مشایخ
کبار است بیان فرمائید حاجت به بیان دلایل نیست والله یهدی و یلهمکم والسلام شهید
علی تابع الهدی جواب چونکه شنیدم که در بعضی از مجالس جناب شما اظهار ایرادات
و شبهاتی چند بر بعضی از عبارات مشایخ ما اعلی الله مقامهم فرموده‌اید این
بی‌بضاعت فکر کردم که اظهار این قبیل ایرادات در حضور غیر اهل خبرت و بصیرت
بجز اینکه

بجز اینکه مایه فسادی بشود چیزی دیگر نخواهد بود لهذا از برای رفع غائله فساد گفتم که
ایرادی و شبهه که دارند بنویسند تا جواب داده شود تا بر خودم و غیر خودم معلوم شود
که ایرادی دارد وجه یا نه و در سؤال و جواب هم فسادی مترتب نخواهد شد از
این جهت این خواهش را کردم و الحمد لله آنجناب هم اجابت فرمودند و لکن این
فقیر خواهش کردم که در هر عبارتی که از برای آنجناب شبهه حاصل شود همان عبارت
را بعینها بنویسند و شبهه که بذهن خودتان رسیده آنرا هم بنویسید تا اگر
جوابی دارد آن شبهه هم و اگر باید تصدیق کرد تصدیق کنم حال جناب شما
باین طور سؤال کرده‌اید و چنین معلوم میشود که چون در هر مطلبی که خواسته
اید ایرادی بکنید دیده اید که دلیل و برهان آن مطلب همراه آن نوشته شده
و نتوانستید ایرادی گرفت و خواسته اید ایرادی هم گرفته باشید باین صورت
سؤالاتی فرموده اید و جواب را هم بی دلیل و برهان خواسته اید که بتوانید
ایرادی بکنید که بدون دلیل و برهان جواب داده شده و مقصودی دیگر اینکه
چون جواب مجمل بدون دلیل و برهان گفته شد لامحاله در کلام مشایخ اعلی الله
مقامهم یافت میشود چیزی که ظاهرش با جواب مجمل گذشته نباشد تا بتوانید

ایرادی بکنید که اگر آنچه را که نوشته صحیح است پس عبارت مشایخ شما
نعوذ بالله صحیح نیست و اگر عبارت آنها صحیح است پس تو صحیح ننوشته و کلام
ایشان را نفهمیده و اینکه عرض کردم که یافت میشود در عبارت مشایخ اعلی الله
مقامهم چیزی که ظاهرش منافاتی داشته باشد با جواب مجمل سببش این است که
اغلب مطالب ایشان در مطالب عالیهٔ علمیه است مانند مطالب توحید فمان
پس در توحید که تکلم فرموده اند مثلا فرموده اند که از برای ذات مکانی
و زمانی نیست و او خالق مکان و زمان است و در همه جا هست و
در همه اوقات حاضر است و چیزی از او مخفی نیست پس چون چنین عبارتی
در کلام مشایخ اعلی الله مقامهم یافت شد و سائلی سؤال کند که آیا از
برای ذات مکانی و زمانی هست یا نیست و اگر کسی اعتقاد کند که
از برای ذات مکانی هست یا نیست آیا مؤمن است یا کافر پس اگر جواب
گفتی که از برای ذات مکانی نیست و هر کس اعتقاد کند که از برای او مکانی
هست کافر است پس شخص سائل که مقصود او همین است که ایرادی کرده باشد
نه چیزی دیگر خواهد گفت که بقول خود مشایخ شما نعوذ بالله کافرند چرا که در صحیح
عبارتشان

عبارتشان هست که خدا در همه مکانها هست و اگر جواب گفتی که خدا در همهٔ
مکانها هست و اگر کسی بگوید در یک مکانی نیست کافر است باز سائل با
غرض ایراد خواهد کرد که بقول خود شما مشایخ شما نعوذ بالله کافرند چرا که در صحیح
عبارتشان است که خدا در هیچ مکانی نیست و طالبان حق و عاقلان مبتدی
که بیان توحید همین است که بگویند در همه مکانها هست و در هیچ مکانی نیست
و مطلب حق باید از میان این نفی و اثبات معلوم شود نه از نفی بی اثبات
و نه از اثبات بی نفی و بسا آنکه سائل با غرض بگوید که با این نفی و اثبات
منزلهٔ نیست یا بگو در همه مکانها نهایت اینکه میگوئی هم در همه مکانها
هست و هم در همه مکانها نیست کلامی است که بعضی با بعضی تناقض دارد
چرا که معقول نیست که زید هم در خانه باشد و هم در خانه نباشد در حال
واحد پس از این قبیل عبارتها در کتابهای مشایخ ما اعلی الله مقامهم بسیار است
چنانکه در کتاب وحشت بسیار است و چه بسیار که کلام ایشان را نفهمیده
رد کرده اند و اثبات و نفی ایشان را در مطلب واحد حمل بر تناقض
کلام ایشان کرده اند و چه بسیار که کلام ایشان را مطابق کلام خدای تعالی

ورسول او صلعم و ائمه هدی علیهم السلام یافته اند و جرئت اظهار ایراد بر کلام
سابقین ندارند از ترس شمشیر اسلام ولکن در کلام مشایخ ما اعلی الله
مقامهم چون ایمن از خوف شمشیر بودند ایراد میکنند که کلام ایشان متناقض است
یا آنکه نعوذ بالله کافرند چرا که گفته اند که مثلا ذات خدا در هیچ مکانی
نیست یا گفته اند که در همه مکانها هست بالجمله پس از این جهت عباراتی
که جزء سئوالات آنجناب نبود و محض سبب سئوال که دون خود را نوشته بود ایراد
کردم که این مطلب معلوم شود و اگر سوء ظنی در حق آنجناب کهم بجهت تجاوز
آنجناب از حد اعتدال در خلق و خلق بعد از انصاف دادن آنجناب
و انکار حق را علانیه کردن توبه میکنم و اما اینکه فرموده اید که دلیل
و برهان نمیخواهم همان حرف بیان مذهب و طریقه باشد هر یک
از طرفین احتمالات را که قائلید و مذهب مشایخ کبار است بیان فرمائید
حاجت به بیان ادله نیست جواب بیان مذهب و طریقه ما و مشایخ
ما اعلی الله مقامهم بدون دلیل و برهان حاجت باین سئوالات نبود مذهب
و طریقه ما این است که خدائی داریم که او یگانه است در جمیع صفات خود و
شریک

و شریک در ذات و صفات از برای او نمیدانیم و آنچه از عدم پا بعرصه
وجود گذارده همه مخلوق اویند و قائلیم باینکه خدای ما عز و جل در جمیع
قرون و اعصار حجتها از برای خلق فرستاده و اوامر و نواهی خود را
بواسطه ایشان بر خلق رسانیده و اطاعت ایشان را بر سایر خلق در کلی
امور و جزئی آن واجب کرده و هر کس انکار یکی از ایشان کند او را
کافر و مخلد در آتش میدانیم و هر کس تصدیق همه ایشانرا کند او را مؤمن
و مخلد در جنت میدانیم و هر کس بفرموده ایشان عمل کند او را عادل میدانیم
و هر کس با تصدیق ایشان مخالفت ایشان در اعمال کند او را فاسق
میدانیم و آخر پیغمبرها را پیغمبر آخر الزمان محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله
میدانیم و او را اول جمیع ماسوای خدا و اشرف از همه آنها میدانیم
و قائلیم که از برای این پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده خلیفه است که از
جنس او خلق شده اند و همه با او در خلق و خلق شریکند ماسوای نبوت
مخصوصه بخود او و اول آن خلیفه ها پسر عم او و داماد او است و امام
مبارک او علی حکیم است علیه السلام و خلیفه دوم و سوم دو پسران او اند

که مادر ایشان فاطمه زهرا است علیهما السلام که از طینت ایشان است
در خلق و خلق و اسم مبارک ایشان حسن و حسین است علیهما السلام
و خلیفه چهارم علی ابن الحسین علیهم السلام است و خلیفه پنجم اسم مبارک
او محمد است و پسر علی ابن الحسین است علیهم السلام و خلیفه ششم پسر پنجم
و اسم مبارک او جعفر است علیهما السلام و خلیفه هفتم پسر خلیفه ششم است
و اسم مبارک او موسی علیهما السلام و خلیفه هشتم پسر خلیفه هفتم است و اسم
مبارک او علی علیهما السلام و خلیفه نهم پسر خلیفه هشتم است و اسم مبارک او
محمد است علیهما السلام و خلیفه دهم پسر خلیفه نهم است و اسم مبارک او علی است
علیهما السلام و خلیفه یازدهم پسر خلیفه دهم است و اسم مبارک او حسن است
علیهما السلام و خلیفه دوازدهم پسر خلیفه یازدهم است و اسم مبارک او
اسم پیغمبر محمد است صلوات الله علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین و این
خلیفه دوازدهم عجل الله فرجه و علیه السلام زنده است و خروج خواهد کرد
بعون الله تعالی و از نظرها غایب است تا وقت ظهور و قائلیم بانکه
اوامر و نواهی آن خدائی که قائلیم در نزد ایشان است علیهم السلام

و دین

و دین ما دین ایشان است و بر دین ایشان زنده ایم و بر دین ایشان
میمیریم و بر دین ایشان رجعت و آخرت و مبعوث و محشور میشویم
ان شاء الله تعالی و قائلیم بانکه حلال ایشان حلال خدا است در ظاهر
و باطن تا روز قیامت و حرام ایشان حرام خدا است در ظاهر
و باطن تا روز قیامت و قائلیم بانکه آنچه ایشان بآن ایمان داشته
اند ایمان است خواه امری بما رسیده باشد یا نرسیده باشد و آنچه
بآن کافر شده اند کفر است مؤمنیم بآنچه ایشان مؤمنند و کافریم
بآنچه ایشان کافرند کائنا ما کان و بالغا ما بلغ من امر التوحید
الی ما دونه الی ارش الخدش الی ما فوقه و خلیفه دوازدهم عجل الله تعالی
فرجه را شخص معین مانند آباء کرام او که هر یک شخص معینی بودند میدانیم
و بصاحب الامر کلی قائل نیستیم که هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد و دل
برد و پنهان شد و گاهی بصورت فلان و گاهی بصورت بهمان بدر آید
و گاهی بصورت ملا محمد که بالحاد بسا تهمت نامیده شده و گاهی بصورت
ملا ناپسند و ناراضا که خود را ملا رضا و ملا پسند نامیده در آید

چنانکه خدای این خلیفه را علیه السلام جلوه کرد در هر خوب و بد و در
هر ماده و صورت و در هر روح و بدن و در هر جوهر و عرضی
نمیدانیم و نمیخوانیم که هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد دل برد و نهان شد
و از امثال این اعتقادات بیزاریم و هر کس با ما شریک هست در
اعتقاد مجملی که عرض کردم و آل او که حضرات مذکور علیهم السلام
باشند و دین او دین ایشان باشد او را دوست میداریم اگر
چه کشنده پدر و پسر ما باشد و هر کس از ایشان اعراض کرده باشد
اگر چه در یک امر جزئی باشد با اعتقاد جواز اعراض با او دشمنیم
اگر چه پدر و پسر ما باشد و اوّل را مؤمن و طیب و طاهر و مخلد در
دار قرب الهی میدانیم اگر چه گناه کار باشد و دوّم را کافر و ناصب
و خبیث و نجس و مخلد در آتش میدانیم اگر چه بصورت ظاهر در نماین
رکن و مقام صائم النهار و قائم اللیل در عبادت باشد و مانند خیک
پوسیده در زحمات خود پوسیده شود و اگر چه لوب ظاهر ریاضات غیر
مرضیه این جماعتی که اسمهای مبارک ایشان علیهم السلام عرض کردم
صاحب خارق

صاحب خارق عادات شود و بقدر دجال لعنة الله خارق عادات
اظهار کند و حلال خدا ای حضرت را حلال و حرام او را حرام میدانیم
و از جمله حرامهای او صورت مرشد را در نظر گرفتن میدانیم در
حال نماز و سایر اذکار و اوراد و این طریقه را مانند طریقه بت
پرستان میدانیم و مرشد را بُت و مریدین ایشان را بت
پرست میدانیم و همه ایشانرا مخلد در آتش جهنم میدانیم و عذاب
مذارا عذب میدانیم و بانقطاع عذاب کفار و مشرکین و منافقین
قائل نیستیم و معتقد بانقطاع عذاب را از ایشان خارج از ضروریات
اسلام میدانیم و او را بدتر از سایر کفار و مشرکین و منافقین
میدانیم و عشق مردانرا و نکاح ایشانرا بدتر از زنا میدانیم و
مجوزین لواط را کافر و مخلد در آتش میدانیم و ایشانرا دشمن خدا
و رسول و ائمه علیهم السلام میدانیم اگر چه بحسب ظاهر اظهار دوستی ایشانرا
از روی نفاق بکند و شراب را حرام میدانیم و هر کس آنرا حلال داند نجس
میدانیم مثل سایر حرامها و مجوزین استعمال آنها و سگ و خوک را نجس

میدانیم و ناصب اهل بیت عصمت را از سگ و خوک نجس تر میدانیم
و هر کس عداوت با دوستان ایشان از جهت دوستی کند او را ناصب میدانیم
و زاید الخلق را ناصب میدانیم و در نصب او تصدیق اهل بیت عصمت
علیهم السلام میکنیم و میدانیم که از روی نفاق اظهار اسلام میکند و میدانیم که
همه او تمام دشمنی است با اهل بیت عصمت علیهم السلام اگر چه از راه دوستی دشمنی
هم را انکار میبرد و عبادات مبتدعه را بدعت میدانیم و مجوزین آنها را
کافر میدانیم مجملا اینکه هر چه بر خلاف راه و رسم حضرات است که اسماء مبارک
ایشان علیهم السلام را ذکر کرده ام ما از آن بیزاریم این بود اعتقاد و دین
و مذهب و شریعت و طریقت و حقیقت ما هذا اعتقادی فیه قد ابدیته
فلیقبل الواشون او فلیمنعوا و در هر حال حول و قوه را مخصوص خدا
که عرض کردم میدانیم و حول و قوه از برای خود تراه نبستیم مگر که حول
و قوه او و خود و امثال خود را معصوم از گناه و خطا و سهو و نسیان
نمیدانیم پس اگر گناه کردیم توبه را بر خود واجب میدانیم اگر خطا و غفلت
و سهو و نسیانی از ما بروز کند و بعد واقف شدیم رجوع بحق میکنیم
و انّا

و انّا لله و انّا الیه راجعون را ذکر خود میکنیم ان شاء الله جناب شما هم اگر چنین
مذهب و طریقه میل دارید ان شاء الله در تحصیل آن خواهید کوشید و اگر
هم میل ندارید مختارید لا اکراه فی دیننا پس چون بر مذهب و طریقه ما
اطلاع یافتید بدون دلیل و برهان چنانکه فرمایش فرموده بودید که احتیاج
بدلیل و برهان نیست بدانید که در سؤالاتی هم که فرموده اید و در غیر آن
سؤالات مذهب و طریقه ما این بود که عرض شد و چون بدون دلیل و
برهان جواب خواسته بودید در این سؤالات در واقع احتیاج
بجواب مخصوصی ندارید پس اگر احیاناً خواسته باشید در این سؤالات
مخصوصه معتقدات ما را دانسته باشید معتقدات اشخاصی را
که ذکر مبارک ایشان را بقلم جاری کردم تحصیل نمایید و عقاید ما ینبغی
معتقدات ما را بدهید و چون این جواب آن مجمل محل این بود که
باز جناب شما دست آویزی داشته باشید که من بخصوص خواستم
که ایشان طفره نزنند و چون عاجز از جواب صریح بودند طفره

زوندلابد باید سؤالات آنجناب راعنوان کرده جواب
هریک رادرضمن هریک عرض کنم تابدانید که طفره زدن والغاز
وتعمیه بکاربردن ذات طانیت وجناب شما حق دارید که نفی این
شرایط راخواسته اید چراکه طامات والغاز وتعمیه وطفره را
ازغیرما بسیار دیده اید وشنیده اید پس ازبرای آنکه بدانید
هیچیک ازاین امور شعار طانیت وشعار ماها نیست که
اغلب اوقات بنظر انور میرسد عرض میکنم که اگر بعد از رسیدن
اینجوابها بجناب عالی رای شما قرار بگیرد که طلب دلیل وبرهان
بفرمائید طلب کنید در هریک از فقرات مذکوره که بجان
منّت دارم وهریک را با دلیلها وبرهانها عرض میکنم اگر
بفارسی خواستید فارسی مینویسم واگر بعربی خواستید عربی مینویسم
تا آنانکه دلیل حقیّت کسی را دانستن زبان عربی میدانند وشما
آنها را میشناسید بدانند که عربی میدانم باوجودیکه دانستن را
دلیل حقیّت

دلیل حقیّت وبطلان کسی نمیدانم ونمیدانم که آنکسانیکه درمجالس
گفته اند که اگر یک صفحه کتاب عربی را نوشتند بخوانند حق با ایشان نیست
چه قدر بیحیا وبیشعورند ومستمعین ازخود راچه قدر بیشعور یافته اند
که اینگونه مزخرفات رادرحضور ایشان بافته اند پس سؤال کنند تا
کتابی بعربی بنویسم ودلیل حقیّت خود قرار بدهم تابدانند که عربی میدانم
عربی را جمیع اعراب بیابان که هرّی ازبرّی تمیز نمیدهند میدانند ودلیل
حقیّت وبطلان نیست واگرمثل من شخص ضعیف بی بضاعتی نتوانسته که
عربی بنویسد بدیهی است که بزرگتر ازمن عاجز نیست واگردر مذهب وطریقه
که عرض کردم آن شخص انکاری دارد ودلیل وبرهان نخواهد باومباهله میکنیم
تادرحضور کسانیکه گفته مباهله میکنیم تاهلاک شود که دیگر بعد ازاین آن نغافل ودجال
وضع ملحد شکل ننشیند درمجلس این لاافهام گزاف رانزند واین چیزها را
ننویسیم که رشته درمیان باشد که نتوانم حاشا کنم مانند آن دجال
وضع که چون مطلبی را در یکجا گفت درجای دیگر طفره میزند وحاشا میکند باری

بدانید لاف وگزاف وطفره وافغادی داب مانیست وهمه اینها داب کسانی است
که جناب شما بحال ایشان باخبر ترید از من سؤال آیا شرط عبادت ادراک
نمودن عابد است مر معبود را یا عدم ادراک آن جواب در کلام الخجاعتی
که ذکر ایشان علیهم السلام گذشت در تفسیر آیه شریفه و ما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون هست ای الا لیعرفون سؤال آیا معبود ذات یگانه است یا اسم
یا صفت فعل اوست جواب از دین الخجاعت علیهم السلام است ان لا
تعبدوا الا ایاه سؤال آیا مخلوق اول را معبودی غیر مقامات خویش
الهیانه ومعبود او غیر سایر خلق است یا نه جواب مقامات خود او از خود اوست
واو بجمیع مقاماتی که دارد ذات یگانه خدا را حق سبحانه را پرستش میکند
ومعبود او ذات یگانه خدا وند است وحده لا شریک له ومعبود او غیر معبود
جمیع کفار است باقسامهم المختلفة سوره مبارکه قل یا ایها الکافرون در این
باب ناطق است واما معبود اهل حق معبودی است واحد ودر کلام
مجید است اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا
نعبد الهک واله آبائک ابراهیم واسمعیل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون
سؤال

سؤال اگر کاملی بگوید معبود باید مدرک باشد وچون ذات خداوند
مدرک نیست تکلیف بعبادت او محال است باید کسی را عبادت نمود که بحس
ونفس وعقل وفؤاد بتوان ادراک نمود کافر ومشرک میشود یا موحد ومؤمن است
جواب فرق است مابین معبود وجهة عبادت وجهات عبادت در عالم
خلق است پس جهة عبادت در نماز قبله است وقبله در عالم خلق است
ودر عالم جسم است وجهة عبادت در زکوة فقرا هستند ودر عالم
جسمند وجهة عبادت در خمس سادات اند وسادات مخلوقند وجهة
عبادت در حج کعبه است وکعبه مخلوق است وجهة عبادت در جهاد
کفار ومنافقین هستند وآنها مخلوقند وهمچنین در جمیع عبادات
وجهات آنها در عالم خلق است واما معبود در عالم خلق نیست ومعبود
یکیست وجهات عبادات متعدد است وبسا آنکه جناب شما در
کتابی دیده باشید که جهات عبادات را بیان کرده اند وجناب
شما نفهمیده اید که مرادشان چیست یا شاید فهمیده باشید

وعمداً خواسته اید انکار حقی کرده باشید پس بخیال خود تان نتیجه گرفته اید
و آن نتیجه را باین زبانیکه سؤال کرده اید جلوه داده اید بلی هر کس
بگوید معبود باید جسم یا نفس یا فؤاد یا عقل یا سایر مخلوقات باشد از کفرات
چنانکه هر کس چنین افترائی جایز داند که باهل حق به بندد کافر است
لعن الله من ادعی وخاب وخسر من افتری بلی اقتضای زیاده و تقصیر
در خلقت ایشان هست که نصب عداوت با اهل حق بکنند بهر حیله که بتوانند
صدق الله العلی العظیم وصدق رسوله النبی الکریم ونحن علی ذالک من
الشاهدین والشاکرین سؤال مسمی باسماء حسنی ذات خداوند
یگانه است یا مخلوق اول است قائل بقول اخیر کافر است یا نه
جواب مسمی باسماء حسنی ذات یگانه است و استعمال بعضی از آنها
جایز نیست از برای غیر او مانند الله وبعضی جایز است در غیر او مثل
قادر و قدیر و مقتدر و رحیم و غفور و امثال اینها و با آنکه جناب شما
در کتابها دیده باشید که اسمی که جایز است بر غیر خدای تعالی استعمال
کرده باشند بر غیر و جناب شما نفهمیده وحشت کرده اید یا فهمیده اید
که مرادشان

که مرادشان چیست و عمداً دست آویزی از برای اهل حق بدست
آورده اید پس بطور کلی عرض میکنیم هر مطلبی که دلیل و برهان آن از اخبار عصمت
باشد که اسماء مبارکه ایشان علیهم السلام مذکور شد ما آنرا حق میدانیم
و هر مطلبی را که بگوئیم یا بنویسیم با دلیل و برهان ایشان علیهم السلام
میگوئیم و مینویسیم و در انجاها که چیزی دیده اید ادله و براهین همان چیز
در آنجا هست اگر کسی ایمان بصاحبان آن براهین داشته باشد شبهه از
برای او باقی نمیماند و اگر ایمان بایشان علیهم السلام ندارد حکم او با
خدای ایشان است سؤال قبل از مخلوق خداوند عالم بمخلوق خود بود یا نه
و علم قبل از خلق عین علم بعد از خلق است یا مغایر است کدام یک
از قولین ایمان و کدام یک کفر است جواب خدای جل و علی که
اسماء مقدسه ایشان علیهم السلام مذکور شد عالم بود بخلق خود قبل از خلق
کردنش آنها را و از جمله مخلوقات آنخدا اجل شانه قبل و بعد و مابین
این قبل و بعد است و از جمله مخلوقات آنخدا اجل شانه موجوداتی هستند

که در این اوقات مخلوق شده اند واو جل ذکره قبل وبعد وما بین این
هارا و واقعات در این هارا بیک علم میداند وعلم او قبل از خلق و
مع الخلق است وبعد از خلق تفاوت نمیکند وادلهٔ این مطلب در کلمات
جماعت مذکوره بسیار است علیهم السلام اگر خواسته باشید طلب کنید تا
عرض نمایم وهر کس کمان کند که علم او تغییر پذیر است ایمان باو ندارد و
کافر است باو بلی علمی هست که آنرا تعلیم انبیاء واولیاء وملائکه علیهم السلام
نموده در آن علم تفاوت هست قبل الشیء وبعد الشیء وادلهٔ هر یک را اگر خواهید
سؤال کنید تا بیان کنم وچون مطلب را بدلیل وبرهان خواسته اید طول
نمیدهم وعجالةً مینویسم سؤال علم باشیاء واراده باشیاء عین یکدیگرند
یا متغایرند وکذالک السمع والبصر الواقعان علی المسموع والمبصر اهما
مثل المشیئة والارادة فی الحدوث والقدم ام لا از این دو احتمال
کدام یک حق وایمان است وکدام یک باطل وکفر است جواب
خدای آن جماعتی که اسماء مقدسهٔ ایشان ذکر شد علیهم السلام هرگز جاهل
نبوده که علمی

نبوده که علمی از برای خلق کند وبآن علم دانا شود ولکن خلق نبوده وایشان را
آفرید پس موجود شدند واز جملهٔ مخلوقات فعل واراده اوست وخود او را
بخود او خلق فرموده وماسوای آنرا بواسطهٔ آن خلق فرموده پس اراده حادث است
وعلم قدیم است وحادث غیر قدیم است واز این جهة نمیتوان گفت خدا
علم بوجود زید نداشت وبعد از وجود او علم باو حاصل شد واز برای او
ولکن میتوان گفت خداوند اراده وجود زید را قبل از وجود او نداشت
ودر حین وجود او اراده وجود او را کرد پس موجود شد اما السمع والبصر
الواقعان علی المسموع والمبصر فهما غیر السمع والبصر الذاتیین لانّ
الذات تعالی عن الوقوع وهما واقعان پس کسیکه ایمان بخدای
جماعت مذکوره علیهم السلام دارد علم او را حادث نمیداند واراده
او را حادث میداند وسمع وبصر ذاتی را عین سمع وبصر واقع
نمیداند وادلهٔ این مطلب اگر خواهید از کلام جماعتی که ذکر
ایشان علیهم السلام گذشت سؤال کنید تا بیان کنم سؤال علة مادیه

وصوریه جزء حقیقت معلولاتند یا خارج از آن و مثبت علت
مادیه وصوریه معلومات ممکنه هست یا نه اثبات این علیت وانکار
آن کدام ایمان وکدام کفر است جواب علت مادیه وصوریه بنابر اینکه
علت مادیه سریر خشب است وعلت صوریه آن صورت تربیع است
این دو علت جزء حقیقت سریرند نه خارج از آن پس چنین ماده وصورتی
از برای موجودات هست که ماده وصورت آنها جزء حقیقت آنها است
پس باین معنی مثبت ماده وصورت معلولات نیست کسیکه چنین
ماده وصورتی را مثبت داند او با خدا همدوش است در این مطلب
وکافر است بجدای آنجماعتی که مذکور شد علیهم السلام واکر از قول ایشان
دلیل بخواهید سؤال کنید تا بیان کنم سؤال عباد مکلف بمعرفت معبود
هستند یا نه بنابر اول مراد از معرفت چیست ومعروف کیست
وبنابر ثانی مقصود از اول الدین معرفة الله چه خواهد بود جواب
عباد مکلف بمعرفت معبود هستند ومراد از معرفت او آن طوریست
که خود خود را تعریف کرده نه آنکه بهر طوریکه خود مکلفین از برای خود تراشیده‌اند
مانند جماعتی

مانند جماعتی که صورت مرشدین را برای خود تراشیده اند وطوریکه
خود خود را توصیف کرده اینست که لیس کمثله شیء واول الدین معرفته و
تمام معرفته توحیده وکمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة
انها غیر الموصوف وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة وشهادة الصفة
والموصوف بالاقتران الممتنع عن الازل وادله این مطلب را اکر بخواهید
از قول جماعتی که مذکور شد علیهم السلام بیان کنم سؤال حرف با در
دو حدیث بنا عرف الله وبنا عبد الله چه معنی دارد جواب یعنی بواسطه
ما شناخته شد وبواسطه ما پرستیده شد سؤال اضافه در حدیث
بعبادتنا عبد الله بسوی فاعل است یا مفعول ومعنی در هر صورت
چیست جواب اضافه بسوی فاعل است چراکه ایشان اول خلق‌اند
واول ایشان عبادت خدا را کردند وخدا اول بواسطه پرستیدن
ایشان او را پرستیده شد وسایر خلق که خدا پرست شدند اقتدا
بایشان کردند واکر سایر خلق مقتدی نشدند نمیدانستند که بچه
کیفیت پرستش کنند وچون نمیدانستند نمیتوانستند پرستش کنند چون

ایشان علیهم السلام پرستیدند خدا را پس بواسطه پرستیدن ایشان
مر خدا را خدا پرستیده شد اضافه بسوی مفعول هم جایز است اگر
عبادت را بمعنی اطاعت بگیریم نه بمعنی پرستیدن ومن یطع الرسول
فقد اطاع الله شاهد این معنی است سؤال اگر فرضاً انبیاء و اولیاء
بمحن و بلاها مبتلا نمی شدند آیا درجه آنها پست میشد یا نه و آیا
در پستی درجه بجائی میرسیدند که مثل سایر رعیت خیمه بزنند و چند راس
گوسفند بچرانند یا نه جواب از برای هر یک از مراتب وجودات
قوائی و خواصی که بآن قوی و خواص بعض از بعض ممتاز شده اند
پس از برای جمادات قوی و خواصی است چون طول و عرض و عمق
و رنگ و شکل و وزن و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
و امثال اینها که بعضی از آنها جزء ذاتی جمادند و بعضی جزء متمم
آن و از برای نباتات قوی و خواصی است چون جذب و امساک و هضم
و دفع و زیاده و نقصان اگر یکی از این قوی و خواص نباشند نبات
نبات نخواهد بود چنانکه اگر یکی از صفات جماد نباشد جماد جماد نخواهد بود
و بر این نسق مراتب وجود میرود بالا و صعود میکند تا میرسد بمرتبه
نبوت

نبوت و ولایت که قوای آن مرتبه بقای در فنا و نعیم در شقا و فقر
در غنا و صبر در بلا و عز در ذل است و خاصیت آن رضا و تسلیم است
که هر یک از این ها محقق نشود آن مرتبه حاصل نشود و این مرتبه علی ما ینبغی
از برای رعیت ممکن نیست چنانکه قوی و خواص هیچ مرتبه عالیه از
برای هیچ مرتبه دانیه علی ما ینبغی للعالیه حاصل نیست پس اگر انبیاء
و اولیاء علیهم السلام بقای در فنا نداشته باشند یا نعیم در شقا نداشته
باشند یا فقر در غنا و صبر در بلا و عز در ذل هر یک را نداشته باشند
ایشان ایشان نخواهند بود مثل آنکه اگر جماد هیچ طول و عرض نداشته باشد
یا هیچ عمق نداشته باشد جسم و جماد نخواهد بود چرا که طول بی عرض خط است
و خط عرض است و جسم نیست و طول و عرض بی عمق سطح است
و سطح عرض است و عرض جسم نیست و طول و عرض و عمق بی جوهر جسم
تعلیمی است و جسم طبیعی نیست و جوهر صاحب طول و عرض و عمق جسم
طبیعی است و هر یک از این چهار که نباشند جسم طبیعی جسم طبیعی نیست
پس نبی و ولی که بلائی نداشته باشند و صابر در بلا نباشند مانند جسم

طبیعیست که یکی از طول و عرض و عمق را نداشته باشد مانند ما شعیر کند و می است
و کوسج ریش پهن و ریش پهن کوسج و زاید الحلقه مؤمن و مؤمن
زاید الحلقه و سیاه سفید و سفید سیاه و گرم سرد و سرد گرم و لطیف
کثیف و کثیف لطیف خواهد بود و این معنی البته واضح است و اگر دلیل
و برهان از جماعتی که مذکور شدند علیهم السلام خواسته باشید سؤال کنید
تا جواب بیان شود گر چه در اسرار الشهاده و در کتاب مبارک ارشاد
العوام ادله و براهین این مطلب را دیده اید و لکن قطع نظر از ادله
فرموده اید و خواسته اید از برای بعضی که انس بعلم ندارند سبب
وحشتی بدست آورده باشید دست آویز بتعبیرات مجلسی سؤال
فرموده اید از جمیع این سؤالات بانحاء شتی در ارشاد العوام
جوابهای صحیح هست و شما از آنها اغماض کرده اید زبان هرزه درائی
را در مجالس دراز کرده اید این است و الا اقتضای زیادتی در خلق
و خلق الظاهر عنوان الباطن و الولد سر ابیه بسیار تعجب است که عداوت
اولیا خدا شما را کر و کور کرده که غافل شده اید که فرموده اند
البلاء

البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل با وجود اینکه
میگویند اگر فرضاً مبتلا نمیشدند آیا مانند رعیت بودند و معنی این
فرض شما این است که اگر فرضاً انبیاء و اولیاء نبودند آیا رعیت بودند جواب
شما این است که اگر فرضاً انبیاء انبیاء نبودند البته میبایست رعیت
باشند و لکن انبیاء علیهم السلام انبیاء بودند و مبتلا ببلایا بودند
و هر کدام اشرف تر بودند بلای ایشان بیشتر بود تعجب اینکه انسان
کاهی میخندد و شما میگویید ضحک خاصه انسان است با اینکه
همیشه نمیخندد و انبیاء علیهم السلام دائماً مبتلا ببلاها بودند و شما
هنوز شک دارید که این صفت از لوازم وجود ایشان است بسیار
باید عبرت بگیرند عقلای عالم که عداوت اولیای خدا چه قدر مردم را
رسوا کرده سؤال آیا قول باینکه ائمه معصومین علیهم السلام زنهای پیغمبر
صلی الله علیه و آله خوب است یا بد در صورت بد بودن اینکه در استخفاف
بحد کفر میرسد یا نه و امیر المؤمنین یعنی چه و اورا مادر مؤمنین گفتن
چه صورت دارد و آنحضرت را زن حقیقی پیغمبر دانستن چه طور است

اگر کسی انکار زن بودن آنحضرت را کند کافر میشود یا نه جواب گویا
در پیش خود نهایت حیله را بکار برده اید و دست آویز خوبی از برای
خود پیدا کرده اید که در مجالس بنشینید و نقل کنید که در فلان کتاب نوشته اند
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه زن پیغمبرست صلی الله علیه و آله و همچنین
سایر ائمه علیهم السلام زنهای پیغمبرند صلی الله علیه و آله گویا حیا در وجه
امثال شماها خلق نشده مطلقا که چنین حرفی را بدون بیان و تمهید
مقدمه از برای مردم نقل کنید البته این حرف را هر کس بدون
تمهید مقدمه و بیان نکردن معنی حقیقی بشنود وحشت میکند و جای
وحشت است و هر کس وحشت نمیکند از او وحشت باید کرد و گویا
خدا خواسته بواسطه این سؤالات شما را در نزد عوام و خواص رسوا کند
از بس اظهار نسب خود را اصرار داریده مانند اینکه خداوند حکیم علی الاطلاق
بر نظم حکمت علامت نصب شما را در ظاهر بدن قرار داده که در نزد
مؤمنین با آل محمد علیهم السلام نتوانید رو بپوشید ز برای خود درست کنید
و رسوا باشید و لکن چه فایده که عرق خود را کرده و برروی خود نمی آورید
آنچه را

آنچه را که علامت آنرا خدای حکیم اظهار کرده ای بیحیای ناصب کافر از
نجس تر باین معنی که تو باشاره ابلغ از تصریح اشاره بقبح آن کرده
آیا هیچ کافر بیدینی میتواند نسبت دهد که ائمه علیهم السلام زنهای پیغمبرند
صلی الله علیه و آله فرض کردیم در حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه
یک کافر بیدین بی مبالاتی مانند تو ناصب چنین نامربوطی را گفت آیا
چه خواهد گفت در حق سبطین علیهم السلام که فرزندان آن بزرگوارند
و آیا چه خواهد گفت در حق علی ابن الحسین و باقی ائمه علیهم السلام که در
زمان حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی بدنیا نیامده بودند و بعد از
وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله بدنیا آمدند آیا هیچ مجنونی میگوید که
پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال وفات در این دنیا زنهای داشت که اولاد
دختر او بودند و بعد از وفات او بعد از مدتی مدید بدنیا آمدند تا آخر
آنها بعد از رحلت پنجاه و شش سال بدنیا آمد فرض کردیم تو بیحیائی و بی مبالاتی
کردی چنین نسبتی بکسی دادی آن احمقی که بقدر تو احمق باشد و قبول
کند کیست باری و الله که جواب تو جز خاموشی چیزی دیگر نبود و لکن

از برای آنکه متحیر نباشند که این چه نسبتی است و این چه سؤالی است
عرض میکنم که در احادیث شیعه و سنی وارد شده که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند انا و علی ابوا هذه الامة یعنی من و علی علیه السلام
والدین این امتیم حال به معنی که پدر بودن پیغمبر صلی الله را از برای جمیع
امت مرحومه ثابت کردی مادر بودن ائمه علیهم السلام هم اثبات کن
آیا نه اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله پدر جسمانی جمیع امت خود نبود و از
این جهت که پدر جسمانی نبود خداوند عالم جل شأنه در کتاب مبارک خود
نازل فرمود که ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله
وخاتم النبیین و چه بسیار از امت او ظاهراً پیش از او بدنیا
آمدند و آمده بودند بسالهای دراز مانند سلمان فارسی علیه السلام
پس معلوم است و بسی ظاهر و واضح و هویداست که پیغمبر صلی الله
علیه و آله پدر ایمانی امت خود بودند نه پدر جسمانی پس باین معنی ائمه
علیهم السلام مادر ایمانی شیعیان خود هستند و مؤمنین جمیعاً برادران
ایمانی هستند چنانکه مؤمنات خواهرهای ایمانی هستند و برادری
وخواهری

وخواهری ایمانی دخلی بخواهری و برادری جسمانی ندارد و اگر دخلی داشت
باید مردم نتوانند زن بگیرند چرا که زنها همه خواهران ایمانی هستند
حال بیا و فکر کن که این ناصب کافر نجس از راه عداوت بزبان
ملایمی نصب خود را مانند علامت بدنش ظاهر کرده و سؤال کرده که
خوب است که امیرالمؤمنین علیه السلام را مادر بگوئیم پس امیرالمؤمنین
علیه السلام یعنی چه پس عرض میکنم که باز حدیث وارد شده که
المؤمن اخو المؤمن لابیه وامه ابوه النور وامه الرحمة یعنی مؤمن برادر
مؤمن است از جهت پدرش و مادرش پدرش نور است و مادرش رحمت است
و چه بسیار واضح است که پدر و مادر جسمانی مردم نور و رحمت نیست بلکه
مراد از پدر بودن وصف المؤمن است و هو الذی آمن حین
آمن لا الجسم الذی کان ولما یؤمن پس پدر ایمانی مؤمن نور است و مادر
ایمانی او رحمت است و اگر مرتد شد و کافر گردد آنوقت پدر او ظلمت
و مادر او نقمت خواهد شد ولی پدر و مادر جسمانی که مؤمن باشند
و از نور و رحمت باشند و ولد ایشان کافر باشد و از ظلمت

ونقمة متولد شده باشد ویا بعکس واز این بابست که استاد را
پدر میکویند چرا که شاکرد اکتساب علم ازاو کرده والعلم نور یقذفه
الله فی قلب من یحب حدیث ست چنانکه امت اکتساب ایمانرا
از پیغمبر صلی الله علیه واله وائمه علیهم السلام میکنند ومراد از نور یکه
مؤمن فرزند اوست واکتساب از او کرده نور پیغمبرست صلی الله
علیه واله ومراد از رحمتی که مادر مؤمن ست رحمت ولایت
امیر المؤمنین وائمه طاهرین علیهم السلام است که نعمة الله علی الابرار
ونقمة الله علی الفجار ست واکر خر معدستی بکوید که معنی انا وعلی ابوا
هذه الامة این است که هر دو پدر این امت هستیم وعرض میکنیم که نظم
حکمت چنین است که هر مولدی درمیان پدر ومادر حاصل شود نه درمیان
دو پدر آیا نه این ست متولدات حاصله از عناصر را میکویند در
میان آباء علوی وامهات سفلی بعمل آمده اند پس هر ولدی متولد
درمیان پدر ومادری باید باشد بحسب هر مرتبه ومقامی واین معنی
درهمین مطلب در احادیث وارد شده چنانکه از علی ابن
موسی

موسی الرضا علیه السلام مرویست فرموده اندا مایکره احدکم ان
ینفی عن ابیه وامه اللذین هما والداه قالوا بلاه والله قال فلیجتهد
ان لاینفی عن ابیه وامه اللذین هما ابواه هما الافضل من ابوی نفسه
وقال موسی ابن جعفر علیه السلام تعظیم ثواب الصلوة علی قدر تعظیم
المصلی علی ابویه الافضل محمد وعلی علیهما السلام وآلهما فالاب محمد
والام علی علیهما السلام بنص منهم علیهم السلام پس وقتی که خود بشان
فرموده باشند که پیغمبر صلی الله علیه واله پدرست وحضرت امیر علیه السلام
مادر کسیکه ایمان بایشان دارد قبول میکند اکرچه این ناصب
بایشان باور نکند وانکار کند ومؤمنین کافر شود واما آنکه کفته
اکر کسی انکار زن بودن آنحضرت نماید کافر میشود یا نه پس عرض میکنیم
که باین لفظ تعبیر آورده بدون بیان مراد که حیله بکار برده باشد و
تصحیح کرده باشد پس عرض میکنیم که بآن معنی که عرض شد که حضرت
امام رضا علیه السلام فرمودند که آیا کراهت ندارد احدی از شماها
که نفی شود از پدر ومادرش که باو بکویند که تو فرزند پدر ومادرت

نیستی اصحاب عرض کردند بلی والله کراهت دارد که نفی شود
از پدر و مادر دینوی خود پس آنحضرت علیه السلام فرمودند پس جهد
کنید که از پدر و مادری که افضلند از پدر و مادر دینوی نفی نشوید
و پدر و مادر افضل محمد و علی علیهم السلام هستند بنص امام علیه السلام
پس عرض میکنیم که مردم بدو قسم نفی میشوند از این والدین پس
یکقسم اینست که در ظاهر بدن ایشان علامتی ظاهر نیست ولکن
انکار یکی از ضروریات ایمان را میکنند پس نفی میشوند از والدین ایمانی
و یکقسم اینست که با انکار یکی از ضروریات در ظاهر بدنشان
خداوند حکیم جل شانه علامتی ظاهر کرده بطوریکه بر احدی از ایشان
مخفی نباشد و آن علامت زیادتی در خلقت و کمی در آنست مثل
آنکه کسی شش انگشت یا چهار انگشت داشته باشد که او ناصب و
دشمن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و از والدین
ایمانی تولد نکرده در ظاهر و باطن منفی است از این والدین علیهما السلام
مثل همین شخص سائل که خداوند زیادتی خلقت را در سایر اعضای او
قرار نداده

قرار نداده که بتواند تلبیس کند و لباسی بر آن بپوشاند و لکن در کف دست
او قرار میدهد که شش انگشت داشته باشد تا امرش بر مؤمنین باین
والدین که همه برادران ایمانی هستند و المؤمن اخو المؤمن لابیه و امه
هستند و پدر ایشان نور محمدی و مادر ایشان رحمت علوی علیهما السلام است
مخفی نباشد مثل این سائل منفی شهادت دست اوست که تکلم کرده
بر نفی او الیوم تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون قبل
یوم القیامه و مغرور مشو که این سائل اظهار عداوت اهل بیت علیهم السلام
نمیکند پس از کجا بدانیم او ناصبی است چرا که عرض میکنیم کسیکه در میان
اهل اسلام متولد شد جرئت نمیکند اظهار عداوت محمد و آل محمد علیهم السلام
کند و لابد است که عداوت خود را نسبت بیکی از شیعیان ایشان بکار
برد چنانکه احادیث وارد شده که فرمودند انک لن تجد احداً یقول
انی ابغض محمداً و آل محمد علیهم السلام و لکن الناصب من نصب لکم و هو
یعلم انکم تتولونا و انتم من شیعتنا پس این سائل چنین کرده و اظهار

نصب جمهور انسب بشیعیان ایشان بعمل آورده ذکر زیاده از این نزد
عاقلان بیجاست و دلیل بر این مدعی اینکه حضرت صادق علیه السلام
فرموده اند ستة عشر صنفا من امة جدی صلی الله علیه وآله وسلم لا یحبونا
ولا یحببونا الی الناس ویبغضونا ولا یتولونا ویخذلونا ویخذلون الناس
عنا فهم اعدائنا حقا لهم نار جهنم ولهم عذاب الحریق الی ان عدهم
فقال الزائد فی خلقه فلا تری احدا من الناس فی خلقته زیادة الا
وجدته لنا ناصبا ولم تجده لنا موالیا پس نخواهی یافت شش انگشتی را
مگر آنکه او ناصبی است و دشمن اهل بیت عصمت علیهم السلام است و دوست
ایشان نیست سؤال آیا حضرت امام رضا علیه السلام میدانست در حین
خوردن انگور که زهر آلوده است یا نه اثبات این علم برای آنحضرت
و نفیش کدام یک ایمان و کدام یک کفر است جواب این مسئله محل
اختلاف است در میان شیعه و هیچیک از طرفین مسئله بحد ضرورت
نرسیده که قائل باحد طرفین مؤمن و دیگری کافر باشد اگرچه اعتقاد
ما این است که میدانستند و جمعی از شیعیان خود قبل از وقوع خبر داده
بودند

بودند مثل ابی الصلت و امثال او و مثل آنکه حضرت سید الشهداء علیه السلام
میدانست که در صحرای کربلا شهید خواهد شد و آمد و شهید شد سؤال
برای پیغمبر و ائمه معصومین سلام الله علیهم اثبات جهل نمودن در حالی
از احوال و مقامی از مقامات چه صورت دارد جواب این مطلب
هم هیچیک از طرفین فرض بحد ضرورت نرسیده که قائل باحد طرفین
مؤمن یا کافر باشد مگر باقامه حجت و بعد از اقامه کسی انکار کند کافر
شود اگرچه ما جایز نمیدانیم اثبات جهل را از برای پیغمبر خودمان و ائمه
طاهرین علیهم السلام در حالی از احوال ولکن پس از بیان و شرح
مقصود نه بطوریکه بعضی از مردم خیال کرده اند سؤال اگر کسی بگوید
مسائل را که از پیغمبر و ائمه علیهم السلام میپرسیدند نمیدانستند تا وقتی
که جبرئیل بر آنها نازل شود یا الهام بسوی آنها بشود چه حال دارد جواب
این مطلب مثل عنوان سابق احد طرفین او بحد ضرورت نرسیده
که قائل باحد طرفین مؤمن و قائل بدیگری کافر شود سؤال

پیغمبر و امام علیهم السلام بیدن خود جسم طاهر خود ملتفت بچیزیکه می شدند
از غیر انچیز غافل بودند یا نه و اثبات این نوع از جهل از ایمان است
یا از کفر جواب این مطلب هم اثبات و تفتیش موجب کفر کسی
نیست چراکه بحدّ ضرورت نرسیده مگر بعد از اقامهٔ برهان از
طرفین اگر کسی انکار کند بدون برهان کافر شود سؤال انصاف
از اخلاق اشراف و کریمان است یا نه جواب انصاف از اخلاق
مؤمنین است و بی انصاف از اخلاق کفار و منافقین است
و با انصاف مؤمن شده و میشود هر مؤمنی و بی انصاف کافر و منافق
شده و میشود هر کافر و منافقی و الانصاف افضل الاوصاف کائنة
ما کان و بالغة ما بلغت تمام شد جواب این سؤالات در اواسط
شهر ذی حجة الحرام ۱۳۳۵ بر دست تراب اقدام سادات باسعادت محمد
حامداً مصلیاً مستغفراً تمام شد این رساله شریفه برید اقل خلق الله
چراغعلی ابن محمد تقی فارسیخی والسلام

واما صفات مخصوصه امام بسیار است از انجمله آن است که امام رکن دین
و ایمان است و نور خداوند و رکن زمین است و نور آسمانهاست و در حجت خلایقست
و ولی امر الهی است و خزینه دار علم نامتناهی پروردگار است و هدایت کنندهٔ
خلق است و شاهد بر خلق است و طاعت او واجبست بر تمام خلایق و در هر چه مردم
اختلاف میکنند باید رجوع بامام نمایند و آیه و علاقه قدرة خدا است و اهل
ذکر است و صاحب فکرات است و برگزیدهٔ خدا است و مجموعه حکمت است و
خوانندهٔ مردم است براه راست و حق و بهشت و نعمة خدا است و نشانه ایست که
خدا قرار داده است و معدن علم است و منتهای حلم است و محل توسل آل
خلق و ملائکه است و وارث انبیاء است و قران و معنای او در نزد امام است
و اسباب همه انبیا در نزد امام است و در شبهای قدر تقدیرات امورات
خلق براو فرو میآید و در شبهای جمعه بلکه در هر آن علم او زیاد میشود و علوم را
که بیرون آمده است بسوی پیغام آوران گذشته و همه ملائکه همه را میداند
چه وقت میمیرد و آنچه بر رسول خدا تفویض در امر دین شده بود بامام
شده است و مؤید و مسدد است و پنج روح دارد و همه چیزها را میداند
حتی بهم زدن بالهای مرغان هوا را و حرکت کردن ماهیان دریا را و امامت
عهد خدا است و آیه عظمی است و مبیّن احکام است و خوانندهٔ بحکمت

وموعظهٔ حسنه است حجت بالغه است آفتاب طالع است بدر منیر است وسراج
ظاهر است امین وحجت وخلیفه وبناء عظیم الهی است روشنی عالم است ودلیل
مهالک است وهادی مسالک است خوانندهٔ بسوی خدا است امام عالمی است
که جاهل نیست وشجاعی است که خائف نیست وحسب ونسب او بلند است
بشری است ملکی وجسدی است سماوی وامری است الهی وروحی است قدسی
ومقامی است بلند وسری است پنهان معدن تنزیل ومعنای تاویل وحامل حجت
رب جلیل ومهبط جبرئیل وشجرهٔ نبوت ومنتهای فتوه ودلالت محکم رسالت
ونور جلالت ومأوای عدالت است جنب الله وامانت خدا وموضع کلمهٔ
الهی وکلید رحمت وحکمت وینبوع نعمت وسبیل وسلسبیل ومنهاج قویم
وقسطاس مستقیم وذکر حکیم ووجه کریم وسید علیم است وامامت
ولایتی است که حصن حصین الهی است وعروة الوثقی است وحبل الله المتین است
وامام آب خوشگوار برتشنگان وادی حیرت وضلالت است امام
قطب وجود است وآسمان جود است ونور انوار آفتاب است وماه وسراج
وهاج وماء ثجاج وبحر عجاج وبدر مشرق وغدیر مغدق ودلیل واضح
ولایح وسحاب هاطل وغیث هاطل ونور کامل وکریم فاضل وسماء ظلیله ونعمت
جلیله وزهر اریج وماه بهیج ونیر لائح وطیب فائح وعمل صالح وطبیب
دقیق

دقیق وآب شفیق است وامام اصل وفرع ومأوی ومعدن ومنتهی واول
وآخر هر چیز وفیضی است ونمیرسد بدامن جلال او دست فکر علما وحکما
وبلغا وفصحا وعرفاء وشعراء وهمه عاجزند از شناختن امام زیرا که امامت
باطن نبوتست ونبوت سری است از اسرار الهی است که خبیر با وی نمیشود
احدی از بشر وجن وملک چنانچه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله که یا علی
نمی شناسد خدا را مگر من وتو ونمی شناسد مرا مگر خدا وتو ونمی شناسد ترا
مگر خدا ومن لکن بر هر کس واجب است که بقدر حوصله امام خود را بشناسد
یا بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر بشریت که صفات بدی را از او سلب نماید
وهر کس بمیرد وامام زمان خود را نشناسد بطریقه اهل جاهلیة مرده است
وهمین قدر شناختن از برای عوام کافی است که امام را بشر معصوم منصوب
از جانب خدا بدانند واورا مفترض الطاعة بدانند که هر چه بگوید اعتقاد نموده
عمل نماید ورد بر او نکند وانکار او را ننماید واما طریق نورانیت
امام را در مشکواة الانوار نوشته ام بدانکه بعضی قائل شده اند باینکه ائمه
علل اربعه میباشند از برای موجودات که علة فاعلی ومادی وصوری وغائی
باشند زیرا که هر چیز تا این چهار علت را نداشته باشد موجود نمیشود

مثل تخت سلطانی که چهار علة دارد علة فاعلی او نجار است و علة مادی او چوب است و علت صوری او همان شکل اوست و علة غائی او نشستن سلطان است بر سر او و این بحسب ظاهر شریعت درست نیست لکن علة غائی بودن اینها بی عیب و صحیح است نظر بعموم لَوْلَاكَ لِمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ که اصل ائمة رسول خدا است و آنحضرت هرگاه بنور خدا و ند عالم را خلق نمیفرمود و آن سه علة دیگر محل کلام علما است که تفصیل همه را درکتاب مشکواة نوشته ام

و در بعض اخبار وارد است که امیر المؤمنین ع چند رجعت دارد یکی با حضرت سید الشهدا ع و یکی با رسول خدا ص و یکی خودش و چهل هزار سال سلطنة خواهد نمود و از برای هر شیعه او هزار پسر خواهد شد و مکرر حضرت امیر فرمودند وَاعَجَبًا كُلَّ الْعَجَبِ بَيْنَ جَمَادِي وَ رَجَبْ شخصی سؤال کرد که این چه عجب است فرمودند چگونه تعجب ننمائیم از اموات و مردهائیکه خداوند ایشانرا زنده میفرماید با شمشیرها و داخل کوچه های کوفه میشوند و گردن کفار و جبارین و اتباع ایشانرا از اولین و آخرین میزنند

و اینست معنی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ یعنی هر چیز هلاک شونده است مگر روی خدا و امام ع فرمودند که نَحْنُ وَجْهُ اللّٰهِ یعنی مائیم روی خدا که هلاک نمی شویم

در حدیث جابلقا و جابلسا منقولست که خداوند دو شهر خلق فرموده است یکی
در مغرب و یکی در مشرق در هر شهری چندین هزار برج دارد و هر برجی
چندین دروازه دارد و هر روزی از هر دروازه هفتاد هزار نفر داخل
میشوند و هفتاد هزار نفر بیرون میآیند که هیچیک زبان دیگری را نمیفهمند
و حضرت امام حسن مجتبی فرمودند که من زبان همه آنها را میدانم
و من و برادرم حسین حجت خدا میباشیم بر آنها و باید دانست که ائمه
حجت خدا میباشند بر خلق گذشته و آینده و هرگز زمین خالی از حجت
نخواهد بود یا آشکار و ظاهر است یا پنهان و پوشیده است و اگر
دو نفر در زمین بمانند البته یکی از آنها حجت خدا میباشد پس ائمه
حجت خداوندند بر خلق پیش از خلقت آدم و بر همه اولاد آدم
و بر خلق بعد از قیامت که خدا خلق میکند نظر بعموم وَهُمْ حُجَجُ اللهِ
عَلَى اَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْاُولَى

در کتاب عقاید الشیعه در فواید فراید الشریعه که از تالیفات عالیجناب مقدس القاب
العالم العلامه و الفاضل الفهام جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول
فخر المحققین و عمدة الفضلاء و المجتهدین جناب شیخ علی اصغر بروجردی دامت افاداته
و کلیه در کتاب مشکوة الانوار فرموده
و واجبست اعتقاد نمودن بانیکه خدا جوهر نیست و عرض نیست جوهر آنستکه
بخودی خود موجود باشد و در وجود محتاج بغیر نباشد مثل جمادات و نباتات
و حیوانات و عرض آنستکه بواسطه غیر موجود باشد مثل رنگ و بو و واجبست
اعتقاد نمودن بانیکه خدا محل نیست یعنی چیزی سرا و قرار نمیگیرد و او در چیزی
قرار نمیگیرد و چیزی از خدا جدا نشده و خدا از چیزی جدا نشده و مثل
رنگ و بو و طعم نیست و واجبست اعتقاد نمودن بانیکه خدا از کسی
نزائیده و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند کسی نمیباشد و واجبست
اعتقاد نمودن بانیکه خدا دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و نه در عالم
برزخ و نه در عالم مثال و نه در عالم اشباه و نه در عالم اظله و نه در عالم
ذر و نه در بالای عرش و نه در پائین فرش و نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان
و نه عالم او را می بیند و نه مرشد او را می بیند و نه پیغمبر او را می بیند
و نه امام او را می بیند و نه خواص و نه عوام و نه ملک هیچ کس او را

نمیبیند بچشم سر لکن شناخته میشود بآثار قدرت بعقل و بچشم قلب بحقیقت
ایمان چنانچه امیر المؤمنین ع در جواب اینکه پرسید از آنحضرت که آیا پروردگار
خود را می بینی در وقت عبادت نمودن او فرمودند ما کنت اعبد ربا
لم اره یعنی نه بوده ام من که عبادت کنم پروردگاری را که ندیده باشم او را
راوی عرض کرد که چگونه دیده او را حضرت در جواب او فرمودند ویلك
لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب
بحقایق الایمان یعنی وای بر تو نمی بیند او را چشمها در دیدن چشمها
ولکن میبینند او را قلبها بحقیقتهای ایمان پس واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خداوند دیده نمیشود و عقل ادراک حقیقة او را نمیکند و عقل و وهم
و خیال احاطه بر ذات مقدس او نمیکنند و چیزی احاطه بر خدا نمیکند
چنانچه امام علیه السلام فرمودند لا یجس ولا یحس ولا تدرکه الحواس
ولا یحیط به شیء ولا جسم ولا صورة ولا تخطیط ولا تحدید بل
یعنی خداوند بچشم دیده نمیشود و بدست درک کرده نمیشود و درک نمیکنند او را
نه حواس ظاهره و نه حواس باطنه و احاطه نمیکند باو چیزی از عقل و خیال
و وهم و هوا و جسم و جوهر و عرض و صورت و مثال و خدا جسم نیست
و صورت نیست و خط ندارد و حد   و واجبست

اعتقاد

اعتقاد نمودن باینکه پیغام آور ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله افضل و اکمل
و اجمل و اورع و اتقی و ازهد و اعلم و اشجع و اسخی و ازکی از جمیع پیغام
آوران و از جمیع جن و انس و ملکه و روحانیین و کروبیین و مقدسین
و مجردین و تمام موجودین اولین و آخرین میباشد و خداوند بهتری از آن
جناب خلق نفرموده است و بهتر از او خلق نخواهد فرمود و نور مبارک آنجناب
و آل اطهار او را پیش از همه موجودات بچندین هزار سال خلق فرمود و او را
آخر همه پیغام آوران فرستاد بجهة اینکه مرتبه فاتحیت و مرتبه خاتمیت
را داشته باشد و آنچه تمام نشده است در شریعتهای پیغام آوران گذشته
بجهة مقتضی نبودن وقت او آنحضرت آنها را تمام کند و دیگر شریعتی شریعت
او را نسخ نکند و دین او بماند تا روز قیامت و جبرئیل از نبوت
بولایت ایشان میرساند یعنی از باطن ایشان بظاهر ایشان میرساند و تفصیلات
این را آیه بآیه سوره بسوره در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و آنحضرت
پنج روح داشت یکی روح مدرج و یکی روح قوت و یکی روح شهوت
و دیگر روح ایمان و یکی روح القدس و بروح القدس سهو و خطا و نسیان
از او برطرف شده و مؤمنین چهار روح اولی را دارند و منافقین

سه روح اولی را دارند و امام نیز پنج روح را دارد باید اعتقاد نمود
که علم و شجاعت همه ائمه یکی میباشد و یکی بر دیگری زیادتی در علم احکام
ندارد و در فضیلت همه مساویند ولکن امیرالمؤمنین از همه افضل است
بعد از رسول خدا و همه ائمه از یک نور میباشند و طینت طیبه همه یکی است
و آیا چگونه از هم جدا شده اند کیفیة او را در کتاب مشکوة الانوار نوشته
ام و امیرالمؤمنین فرمودند که اَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ کَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ
یعنی من از محمد مثل نوری میباشم که از نوری است مثل اینکه چراغی
از چراغی روشن شود و تفاوتی در میان ائمه نیست همه افضل
و اکمل و اجمل و اشجع و اورع و اقنع و اتقی و انقی و ازکی
و اعلم و افهم و اکرم و اعظم و افخم و احلا و اجلا از جمیع مخلوقات
میباشند و نور همه یکی است نظر بحدیثی که فرموده اند معصوم که نور ما همه
یکی است و اصل ما یکی است اول ما محمد است و آخر ما محمد است و اوسط
ما محمد است و ایشان بلا تشبیه مثل یک درخت و شاخ و ساق اندر درخت
میباشند که شَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ است

بدانکه

بدانکه روح از ریح است که باد باشد و خدا وند او را پیش از همه ابدان
بدو هزار سال خلق فرمود و در عالم اظله که پیش از عالم ذر است اخوة
و برادری میان آنها انداخت هر کدام با هم برادر شدند در زمان
حضرت قائم ارث از هم میبرند نه برادر تنی و خویشی ارث میبرند
و هر کدام الفت نگرفتند در اینجا هم الفت با هم ندارند و هر چند که از
یک صلب و یک بطن باشند و این معنی از صادق آل محمد و از آنحضرت
سؤال نمودند که چرا خدا وند ارواح را در این ابدان جسمی فرمود
بعد از آنکه در عالم ملکوت اعلا بودند در مرتبهٔ بلند حضرت فرمودند
که هر گاه ارواح را با حوال خود در آن علو مرتبه و شرف میگذارد
هر آینه ادعای ربوبیت مینمودند پس آنها را در این زندان
بدن حبس نمود بجهة ترحم بر آنها و بعضی از آنها را محتاج ببعض
دیگر نمود و بعضی را بر بعضی بلند در درجات داد و صد قوره میفرماید
که اعتقاد ما در نفوس اینست که آنها ارواحند و اول خلقیکه خدا
نمود آنها بودند لقول نبی ما اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ هِیَ النُّفُوسُ

المطهرة المقدسة فانطقها بتوحیده ثم خلق بعد ذالك
سائر خلقه و باید دانست که ارواح از برای بقا خلق شده اند نه از
برای فنا بلکه از خانه بخانه دیگر میروند در مردن لقوله فان خلقتم
للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار و انها
فی الارض غریبة و فی الابدان مسجونة پس آنحضرت نفس و روح را
یکی گرفته است و فرق در میان ارواح کفار و منافقین و مؤمنین و صلحا
نمیباشد بنا بر قول ایشان و حال آنکه از اخبار مستفاد میشود که تفاوتی
در ارواح مؤمنین و منافقین میباشد زیرا ارواح مؤمنین منور
بانوار ائمه اطهار شده اند و ارواح کفار مستضیئ بنور ایشان
نشده اند و از اینجا معلوم میشود که کسانیکه یکدیگر را در عالم دنیا
هیچ ندیده اند و لکن چون بهم میرسند گویا که یکدیگر را دیده اند
بجهة الفت ایشان است در عالم اظله و از این بابت است که
بسیاری میباشند که یکی از مشرق زمین و دیگری از مغرب زمین
میآیند و باهم در دنیا الفت میگیرند و بسیار میباشند که برادر
با برادر هیچ الفتی ندارند یا همسایه با همسایه هیچ الفتی ندارند
بدانکه

بدانکه حکما در نفس اختلاف کرده اند چنانچه علامه حلی در معارج
از ایشان نقل میفرماید پس بعضی گفته اند نفس جوهر است و بعضی گفته اند
عرض است و بعضی گفته اند متجزی میشود و بعضی گفته اند متجزی نمیشود
و بعضی گفته اند با تجزی قسمت میشود و گفته اند قسمت نمیشود و بعضی
گفته اند که نفس خدا است العیاذ بالله و بعضی گفته اند نفس است
و بعضی گفته اند که مزاج است و بعضی گفته اند که آتش است و بعضی گفته اند
که هوا است و مشهور دو قول است اول آنکه نفس جوهریست مجرد که نه
جسم است و نه حلول در جسم کرده است بلکه مدبر این بدن است این قول
حکما و شیخ مفید است علی ما نقل عنهم دویم آنکه جوهر اصلیه است در
این بدن که حاصل است از اول عمر تا آخر عمر که زیاد و کم نمیشود و معتزله
گفته اند که نفس همین هیکل مشاهد محسوس است و غزالی در اربعین خود
میگوید که روح همین نفس تو است و حقیقت تو است و او پنهان ترین چیزهاست
بتو که خاصه الساقت و نسبت او بخدا است لقوله تعالی قل الروح من
امر ربی و این روح و نفس غیر از روح لطیف جسمانیست که دارای حس

وحرکتست که از قلب بر میخیزد و منتشر میشود در عروق و چشم و دست و پا
و غیر از اینها از قوای انسانی و تصرف اینها همه از آن روح حیوانیست
که او مثل چراغست که بدیوار میرسد و دیوار از او روشنائی میابد پس اعضاء
انسانی مثل دیوارست و آنروح مثل چراغست و آن روح صحیح است
در وقت صحت مزاج اخلاط اربعهٔ انسانی در وقتیکه آنها فاسد شدند
اینروح نیز فاسد میشود چنانچه چراغ را پف کردی خاموش میشود
غذا از برای این روح مثل روغن از برای چراغست در وقت مردن
این روح محو میشود و انسان با حیوان در این روح شریکست
و این روح علم و معرفت را ندارد بلکه آن روحی که خاصهٔ انسانیست
حامل علم و معرفتست و او فانی نمیشود و باقی میماند یا در نعیم یا در جحیم
و این روح غم و غصه و فرح و شادی را درک میکند و لذت و عزت
و ذلت و الم و درد در این روحست و این قالب برای او مثل شبکه است
که صید در او مقید باشد و چون شبکه است که صید در او مقید باشد
چون شبکه خراب شد صید بیرون میرود و این اصح اقوالست
زیرا که دو روح داشتن انسان مشاهد است یکی روحیست که
حامل

حامل علم و معرفت و کمالست و یکی روح حیوانیست و باعث
تصرف در مشاعر است از چشم و گوش و ذوق و لمس و شم و غیر از
اینها و روح اوّلی که او را النفس ناطقه انسانی میگویند مختص انسانست
که صنایع و بدایع و تدبیرات از او میشود و روح دویمی را هم حیوانات
دارند و این روح دویمی را هم حیوانات دارند و این روح دویمی چندان
مرتبه ندارد و پس مرتبه و شرف انسانی بان روح اوّلیست و تغییر نمی
یابد از اول عمر تا آخر عمر و بیک نهج است و شدت و ضعفش بالنسبه
بطفولیت و کهولیت بالنسبة بحبس اوست در بدن چون در اول عمر
در بدن داخل میشود غربتست لهذا چندان نموی ندارد بجهت سستی
که از غربت بدن از برای او حاصلست و چون روز بروز میشود
قوت میگرد تا بسن سی و چهل میرسد که منتهای قوت و شوکت
انسانیست زیرا که روح حیوانی در درجهٔ کمال میرسد و روح انسانی
از آن ضعف و سستی غربت بدن بیرون آمده است لهذا در این جوانی
انسان کمال اعتدال پیدا میکند و چون رو به پیری میگذارد روح
حیوانی ضعیف میشود و روح انسانی ملول از کثرت ماندن در زندان

میشود اینست که فتور بدن را میگیرد و بازی اطفال بجهة روح حیوانی است
و همچنین بازی اطفال حیوانات زیرا که ابتدا نمو اوست و روح انسانی
نیز تعلق ببدن گرفته مشغول میشود و همچنین از خواب انسانی هم معلوم
میشود که او دو روح دارد زیرا که چون انسان بخواب میرود روح
انسانی در حرکت و سیر است و روح حیوانی او در تدبیر بدن مشغول است
لهذا در خواب انسان نمو میکند و احتلام از برای او دست میدهد
اما چیزی را نمیفهمد زیرا که روح او متوجه سیر است چون بیدار میشود روح
او را از سیر بر میگردد بحال خود و اما حیوانات که بخواب میروند قوهٔ
ممیزهٔ آنها در سیر است و روح انسانی که اختلاف بهم میرساند لهذا
هر گاه انسان ناخوش شود یا دست او را مثلاً قطع نمایند که تا فالج شود
که بعضی بدن او بی حس و حرکت باشد باز فهم و عقل و کمال انسان
بجا است و این تغیرات از روح حیوانی است که از بخار خون است
چنانچه اطبا نیز متعرض این شده اند پس چون انسان بخواب میرود
این روح انسانی در سیر و حرکت است یا بعالم باطن و یا بعالم مثال یا بهمین
عوالم از علویات و سفلیات پس هر گاه تعلقش در دنیا بکثافات
و خباثات و نجاثات و مال دنیا است در خواب با شیاطین و غول
و جن

و جن و ظلمت محشور میشوند و خواب او چندان اثری ندارد بلکه خوابهای
آشفته می بیند و او را اضغاث احلام میگویند و هر گاه نفس او در
دنیا متعلق بآخرت و علم و اهل علم و ملئکه و مقدسین و مجردین
و تقرب الهی باشد چون بخواب میرود روح او بملأ الأعلی پرواز میکند
و محشور با ملائکه و عالم انوار میشود و خواب او تاثیر دارد زیرا که
حقیقت را مشاهده میکند و در حدیث از صادق آل محمد صلعم مرویست که
روح در انسان بمنزلهٔ آفتابست چون بخواب میرود بآسمانها سیر میکند
و حال آنکه خودش تعلق در بدن دارد پس آنچه از خواب او تاثیر دارد
آنستکه در آسمان دیده است و آنچه تاثیر ندارد آنستکه در میان هوا
دیده است و میشود که ظلمت بخار اخلاط مانع از ملاحظه نمودن روح بشود
از عالم انوار و نقش صورت خالیه را باو بنماید در خواب پس نفس
هر کس میل بهر چه دارد همان صورت نقش در خیال او میبندد و
او را نفس و روح ملاحظه مینماید و بعضی میگویند روح بعالم مثال
میرود و آنچه در اینعالم هست در عالم مثال نیز هست و روح او را
سیر میکند هر گاه بی مانع باشد از پردهای هوا و خیال نفسانیه

ظلمانیه تاثیر ندارد زیرا که هرچه در این عالم هست در عالم مثال نیز
موجود است وخواب سریست از اسرار الهی که انسان که مجموع عوالم
علیا وسفلی است نمونهٔ اوست ولهذا هستکه بشارت است از
جانب خداوند از برای ایشان چنانچه مرویست از رسول خدا که فرمودند
در تفسیر لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا که مراد خوابست که بشارت
مؤمن است بخوبی وبشارت کافر است ببدی واز اینجهت است که
حضرت فرمودند لا نُبُوَّةَ بَعْدِي اِلَّا الْمُبَشِّرَاتِ قیل یا رسول الله
ما المبشرات قال الرؤیا الصالحة وباز فرمودند الرؤیا الصالحة
بُشْرَىٰ مِنَ اللهِ وَهِيَ جُزْءٌ مِنْ اجزاء النبوة وایضا در حدیث است
که خواب مؤمن جزئی از هفتاد جزء نبوتست وایضا فرمودند که
جزئی از چهل وشش جزء پیغام آوریست وبعضی گفته اند که عمر رسول خدا
بعد از بعثت بیست وسه سال وهر شش ماه در خواب باو وحی میشد
از این جهة است که خواب یک جزء از چهل وشش جزء نبوتست زیرا
که چهل وشش ماه عمر اوست بعد از بعثت چون رساله بجهة عوام است
اختصار اولیست وتفصیل هر یک در جلد دوم مشکوة الانوار نوشته ام

فائده

فائده بدانکه نفس بر چهار قسم است اوّل نفس مطمئنه دویم نفس
اماره که امر ببدی میکند انسانرا سیم نفس لوامه که خودرا ملامت میکند
در کرده های بد خود چهارم نفس ناطقهٔ انسانیه پس احتمال دارد که همه
یکی باشند وباعتبارات مختلف شده باشند واحتمال که هر یک علیحده
باشند ودر روایتی از امیر المؤمنین ع منقولست که نفس چهار است اوّل
نامیهٔ نباتیه دوم حسیهٔ حیوانیه سیم ناطقهٔ قدسیه
چهارم کلیهٔ الهیه پس نفس نامیهٔ نباتیه پنج قوی دارد ماسکه
وجاذبه وهاضمه ودافعه ومربیه ودو خاصیت دارد زیاده ونقصان
ومحل آنها کبد است ونفس حسیهٔ حیوانیه پنج قوی دارد سمع وبصر
وشم ولمس وذوق ودو خاصیت دارد رضا وغضب ومحل آنها قلب است
ونفس ناطقهٔ قدسیه پنج قوی دارد فکر وذکر وحلم وبناهة وانها
محلی ندارند ومشابهت بنفوس فلکیه دارد ودو خاصیت دارد نزاهت
وحکمة ونفس کلیهٔ الهیه پنج قوی دارد بقاء در فناء ونعیم در شقاء
وعزت در ذلة وفقر در غناء وصبر در بلا ودو خاصیت دارد رضا
وتسلیم ودر کتب بعضی از علما نسبت اینحدیث را بصوفیه داده اند
که از کمیل ابن زیاد نقل کرده اند واو از آنحضرت نقل کرده است والله العالم

فائدة بدانکه حکما درعقل خلاف کرده اند وبعضی گفته اند جوهریست
مجرد متعلق بانسان که جای او خریطهٔ دماغست وبعضی گفته اند
قوهٔ قدسیه است که درک کلیات رامیکند وبعضی گفته اند اثر نفس
ناطقه انسانست هرگاه بی مانع باشد ودرحدیثست که عقل را
خداوند خلق فرمود که عالم بهمهٔ اشیاء ومحیط بانهاست ودرحدیث
دیگر است که عقل ملکی است که خداوند اورا خلق فرموده است که بعد از
خلقت تمام خلائق ازمرد وزن سردربدن او ملکست چون مرد
به پانزده سالگی وزن بنه سالگی میرسد آنملک رو باو میکند
وانسان بنوراو روشن میشود وباز درحدیثست که عقل در
قلب مثل چراغیست که دروسط خانه باشد وازامیرالمؤمنین ع
منقولست که عقل بردو قسمست طبعی وکسبی ومناط تکلیف
براولیست که همه مردم اورا دارند ودرتکالیف مساویند ومناط
معارف بردومیست که مردم دراو مختلف میباشند وبعضی گفته اند
مراد ازعقل نور محمدیست صلی الله علیه وآله که روشن نموده است
قلبهای همهٔ صاحبان عقل را واسامی چند دارد عقل کل وعقل فعال
وعقل عاشر وروح محمدی ونور محمدی ونور مطلق ودرهٔ بیضاء
وکلمات

وکلمات تامه وکلمهٔ منزجرلها العمق الاکبر واسم اعظم وارده
وابداع وصبح ازل ومفاتیح غیب وام الکتاب ولوح محفوظ
وقلم وعما وتعیین اول ووجود مطلق ووحدت حقیقت وولایت
مطلقه وتجلی اول ورابطه بین الظهور والبطون وبرزخیه کبری واحدیه
الجمع ومحبت حقیقت وحقیقه محمدیه وقابلیت اول وشجره زیتون
ومقام اوادنی ومقام ولایت وبرزخ البرازخ وحروف رحمت کلیه
وشجره طیبه ونفس رحمانی وکاف مستدیر وازلیه ثانیه واسم
مستقر فی ظله وحرکت بنفسها وفعل بنفسه وعالم فاجبت
وعالم امر وعالم الصفات وحقیقت کائنات ومبدء موجودات
وقطب دائرات ونقطه سیاره وتفسیر هریک را با صحت
وسقم او درجلد دویم مشکوة الانوار نوشته ام وباید اعتقاد نمود
بوجود هفت آسمان وعرش وکرسی ولوح وقلم وملئکه وبهشت
وطوبی وسدرة المنتهی وکرسی بالای هفت آسمانست وعرش
بالای اوست وازهمه بزرگترست وچهار رکن دارد رکن سرخ که
ازاوست سرخی عالم ورکن زرد که ازاوست زردی عالم ورکن
سبز که ازاوست سبزی عالم ورکن سفید که ازاوست سفیدی عالم

وچهار ملک موکلند بآنها هر رکنی را ملکی که جبرئیل ومیکائیل و
اسرافیل وعزرائیل است ورکن سرخ صد وپنجاه هزار رکن دارد
وهر رکنی را ششصد هزار وپنجاه ملک بر میدارند وجبرئیل قائم
باین رکن وایملائکه است وهر یک از عزرائیل واسرافیل بنصف
قوة خود اورا امداد کنند وبعضی این رکن را رکن خلق گفته اند
ورکن سبز صد وپنجاه هزار رکن دارد که رکنی را شش صد وپنجاه هزار
رکن دارد که هر رکنی را ششصد وپنجاه هزار ملک بر میدارند وعزرائیل
قائم بامر این رکن واین ملئکه ومیکند اعانت اورا جبرئیل ومیکائیل بنصف
قوة خود واین را بعضی رکن موت میگویند ورکن زرد یکصد و
پنجاه هزار رکن دارد که هر رکنی را صد وپنجاه هزار ملک بر میدارند
وقائم بامر این رکن اسرافیل است واعانت میکند اورا جبرئیل
ومیکائیل بنصف قوة خود واین رکن را بعضی رکن حیوة
میگویند ورکن سفید نیز که سفیدی روز از او است صد و
پنجاه هزار رکن دارد که هر رکنی را ششصد هزار یکصد وپنجاه ملک
بر میدارند وملک قائم باین رکن میکائیل است واعانت میکنند

اورا

اورا اسرافیل وعزرائیل بنصف قوة خود وبعضی از فحول علماء تفسیر
إِنَّ اللَّهَ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ را باین
کرده اند وهر یک از این ملئکه بسته کلام عرش باین بزرگی را بر
میدارند اوّل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ دوم لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سیم وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
واما کرسی اصبغ نباته از امیر المؤمنین ع روایت میکند که آنحضرت
فرمودند که چهار ملک کرسی را بر میدارند وهر یک بصورتی میباشند
یکی بصورت آدمی است که بهترین صورتهاست وطلب روزی از
برای بنی نوع آدمی میکند دویم بصورت گاو است که سید بهایم است
واو طلب روزی از برای حیوانات میکند وسیم بصورت شیر است
که سید سباعست وطلب روزی از برای سباع میکند چهارم
بصورت باز است که سید مرغانست وطلب روزی از برای مرغان
میکند وقول باینکه عرش وکرسی بهم نمیرسد غلطست وبعضی
گفته اند مراد از عرش محمد است ومراد از کرسی علی است بدون
عرش وکرسی جسمانی واین غلطست وبعضی گفته اند که عرش اطلاق

بر علم نیز شده است در نزد قوله تعالی إنّ الله علی عرشه استوی
ای علا علیه استوی وچیزهای دیگر هم هست که مقام اقتضای
او را ندارد والله العالم لکن واجب است اعتقاد نمودن بوجود عرش
جسمانی و کرسی جسمانی و انکار او غلط است و قول باینکه هر دو
از نور محمد است صحیح است فائده بدانکه بعضی از عرفا و حکما
عوالم را چهار گرفته اند اول عالم امر که روح از آن عالم است
لقوله تعالی قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي دویم عالم جبروت که عقول از آن
عالم است سیم عالم ملکوت که نفوس از آن عالم است چهارم عالم
ملک که اجسام از آن عالم است و بعضی دیگر عوالم را سه دانسته اند
جبروت و ملکوت و ملک و عالم ارواح را برزخ و میانه عالم نفوس
و عقول گرفته اند و بعضی دو عالم هم گفته اند لاهوت که لطایف باشد
و ناسوت که جسمیات و جرمیات باشد و اینها همه را در این داخل میدانند
و ایضا بعضی دو عالم گفته اند عالم غیب و عالم شهادت و بعضی نیز
عالم مثال را ابراز و زیاد کرده اند و در بعض اخبار وارد شده است
که چهارده هزار عالم الآن موجود است که هر عالمی سه مقابل این دنیا
میباشد چنانچه مرحوم محدث مجلسی در سماء العالم نقل میفرماید که مردی
آمد بخدمت

آمد بخدمت حضرت سید سجاد حضرت باو فرمودند که تو کیستی عرض
نمود که من منجمم آیا تو آن علم را میدانی حضرت باو نگاه کردند و فرمودند
که آیا میخواهی بتو نشان دهم کسی را که از وقتیکه تو داخل بر ما شدی
تا بحال چهارده هزار عالم را طی نموده است که هر عالمی سه مقابل بزرگتر
است از دنیا و حال آنکه از جای خود هیچ حرکت نکرده است آن
مرد عرض کرد که او کیست حضرت فرمودند که منم هر گاه میخواهی خبر
بتو بدهم از آنچه خورده و آنچه در خانه ات پنهان کرده و ایضا
آنمرحوم در همان کتاب نقل میفرماید حدیثی که حاصل مضمون او اینست
که ابان بن تغلب میگوید در خدمت حضرت صادق ع نشسته بودم
که مردی از علمای یمن داخل بر آنحضرت شد حضرت باو فرمودند
که یا یمانی آیا در میان شما علما میباشد عرض نمود بلی حضرت فرمودند
که چه قدر میباشد علم علمای شما عرض کرد که در یک شب بعلم نجوم بقدر دو ماه
راه را که مرغ تندرو بپرد میدانند که چه میشود حضرت فرمودند که
عالم مدینه افضل است از علمای یمن شما آنمرد عرض کرد که چه قدر میشود
علم عالم مدینه شما حضرت فرمودند که مدینه در یک صبح سیر میکند

بقدر سیر نمودن آفتاب یکسال ره را لکن امروز مامور نیست که
سیر نماید وهرگاه مامور شود در یک صبح سیر مینماید دوازده
آفتاب و دوازده ماه و دوازده مغرب و دوازده مشرق و
دوازده دریا و دوازده عالمرا چون کلام حضرت باینجا رسید دیگر
در دست یمانی چیزی نماند که چه بگوید والیضا در کتاب خصال
مرویست از جابر انصاری که عرض نمودم بخدمت حضرت باقر ع که
معنی آیهٔ اَفَعَیِینَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ چه
دارد حضرت فرمودند یا جابر تاویل آیه اینست که چون خدا
فانی نمود این خلق را و این عالم را و ساکن کرداینید اهل بهشت را
در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و عالم دیگر خلق میفرماید و خلقی
تازه خلق میفرماید که زن و مرد نیستند که عبادت کنند خدا را و خلق
میفرماید از برای ایشان زمینی که غیر این زمین است و خلق میکند
از برای ایشان آسمانی غیر از این آسمانست که سایه بر سر ایشان بیندازد
ای جابر شاید که تو گمان میکنی که خدا دیگر بشری و آدمی را بغیر از
شما خلق نفرموده است بلی والله لقد خلق الله تبارک وتعالی

الف الف

اَلْفَ اَلْفَ عَالَمٍ وَاَلْفَ اَلْفَ آدَمٍ اَنْتَ فِی آخِرِ تِلْکَ الْعَوَالِمِ
وَاُولٰئِکَ الْآدَمِیُّونَ یعنی بخدا قسم است هر آینه بتحقیق که خدا
خلق فرموده است هزار هزار عالم و هزار هزار نوع آدم که تو ای جابر در
آخر این عالمها میباشی و عالم تو در آخر این عالمها میباشد و همهٔ اینها
آدم بودند والیضا در خصال مرویست از حضرت صادق ع
که فرمودند بدرستیکه از برای خدا میباشد دوازده هزار عالم که هر عالمی
از آنها بزرگتر است از هفت آسمان و هفت زمین که هر عالمی
نمیدانند که غیر از این خداوند عالمی دیگر خلق فرموده است و منم
حجت خدا میباشم بر آنها و در تفسیر علی بن ابراهیم مرویست از
ابن عباس در معنی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ که خداوند سیصد
عالم خلق فرموده است که مفده عالم او در پشت کوه قاف است
و در پشت هفت دریا و خلق او بقدر یک چشم بهم زدن معصیت
الهی را نکرده اند و آدم و اولاد آدم را نمیشناسند و هر عالمی از
اینها بیشتر از سیصد و سیزده مقابل آدم و اولاد آدم میباشند والیضا

در خصال مرویست از حضرت باقر ع که فرمودند خداوند از وقتیکه زمین
را خلق فرموده است هفت عالم در او خلق فرموده است که هیچ یک
از آنها از اولاد آدم نبودند و همه آنها را از زمین خلق فرموده است
و هر یکرا در زمین بعد از دیگری جا داد و ساکن نمود پس بعد از آن
ابن آدم را خلق فرمود و اولاد او را از او خلق فرمود بخدا قسم
که بهشت از زمانیکه خلق شده است تا بحال خالی از ارواح کفار
نشده است یعنی مؤمنین و کفار آن عالمها آیا شما چنین میدانید
که قیامت که شد و بدنها و روحهای کفار بجهنم رفتند دیگر خدا عبادت
کرده نمیشود و دیگر خلقی خلق نمیفرماید بخدا قسم است که خداوند خلق
میفرماید خلقی را که نه از زنند و نه از مردند که او را عبادت کنند
و زمینی غیر از این زمین از برای ایشان خلق میفرماید چنانکه
میفرماید یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وایضاً
مرویست از حضرت صادق که فرمود از برای خدا است پشت
این زمین زمینی که روشنائی او از خدا واست و در او خلق

بسیاری

بسیاری میباشند که عبادت میکنند خدا را و شریک از برای او
قرار نمیدهند و تبرا میجویند از فلان و فلان یعنی از اولی
و دویمی و در خبر دیگر از آنحضرت مرویست که در پشت این
آفتاب شما چهل آفتاب دیگر هست که از برای آنها خلق
بسیاری میباشند و پشت این ماه شما چهل ماه دیگر میباشد که خلق
بسیاری دارند که نمیدانند که خدا آدمیرا خلق فرموده است
یا نه و خدا الهام بایشان داده است که لعنت بر فلان و فلان
میکنند و این عبادت آنها است وایضاً مرویست از حضرت
ابی الحسن ع که فرمودند که در پشت این نطاق که عبارت است
از حجاب که مراد کوه قاف باشد خداوند خلق فرموده است
که سبزی آسمان از او است و در پشت او هفتاد هزار عالم
دیگر خلق فرموده است که هر عالمی از آنها بیشتر از عدد جن
و انس است که لعنت میکنند فلان و فلان را وایضاً
در کافی است که ابن عباس از حضرت امیرالمؤمنین ع سؤال
نمود از خلق حضرت فرمودند هزار و دویست نوع خلقت

در دریا خلق فرموده است و هزار و دویست نوع خلقت
در صحرا خلق فرموده است و بنی آدم هفتاد نوع و
جنس میباشند بغیر از یاجوج و ماجوج و ایضاً در حدیث
مرویست از ابی حمزه که حضرت باقر ع در شبی نگاه بآسمان
کردند فرمودند ای ابو حمزه این قبه پدر ما آدم است و بغیر از این
قبه سی قبه دیگر دارد که در آنها خلقی میباشند که معصیت خدا را یکچشم
بهم زدن نکرده اند وایضاً بمحلان بن صالح میگوید که شخصی آمد
بخدمت حضرت صادق ع و عرض کرد فدایت شوم این قبه آدم است
یعنی این آسمان حضرت فرمودند بلی و از رای خدا قبهای بسیار
میباشد آگاه باش که در پشت این مغرب سی منزل دیگر میباشد که
زمین روشنی میباشد که پر میباشد از مخلوقات که روشنی ایشان
از جود ایشان میباشد و یکچشم بهم زدن معصیت الهی را نکرده اند
و نمیدانند که خدا آدم را خلق کرده است یا نه و تبرا و بیزاری
میجویند از فلان و فلان وایضاً در قصص راوندی
مرویست کلامیکه اسناد او را داده است بصدوق و او از محمد بن
حسن بن

حسن بن ولید روایت کند از جابر از حضرت باقر ع که شخصی از
امیر المؤمنین ع سؤال نمود که آیا پیش از خلقت او در زمین خداوند
خلقی را خلق فرموده است که عبادت او را نمایند حضرت فرمودند
بلی در آسمانها و زمین خلقی بودند که عبادت الهی را مینمودند پس خداوند
زمین را خلق فرمود پیش از آسمانها او را خلق و بعد آسمانها را خلق
فرمود پس خلق فرموده ملائکه روحانیین را که از برای ایشان پر
بود که هر جا که میخواستند می پریدند پس این ملائکه را جا در آسمانها داد
که تقدیس و تسبیح الهی را مینمودند و از میان ملائکه جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل را برگزیدند پس بعد از آن خلق فرمود جن که صاحبان پر
بودند و آنها را جا داد در میان طبقات زمین ها هفت گانه
که میپریدند و اینها را پستر از خلقت ملائکه خلق فرمود که نمی توانستند
بمقامات ملائکه پرواز نمایند و اینها تقدیس و تسبیح الهی را مینمودند
پس خلق فرموده در روی زمین خلقی را که پستر از جن و روحانیین
بودند که صاحب بدن و روح بودند و پر نداشتند که میخوردند و

میآشامیدند و نسناس شبیه خلقت ایشان است و ایشانرا با آنها

جنها مانوس کردانید و ایشان تسبیح الهی می نمودند و جن هم با آسمانها

پرواز مینمودند و با ملائکه انس میگرفتند پس طایفهٔ از این جنّ و نسناسها

که در سطحهای زمین بودند معصیت خدارا مینمودند و بعضی بر بعضی

ظلم کردند و از طاعت خدا بیرون رفتند و خون یکدیگر را ریختند و

فساد در زمین ظاهر نمودند و طایفهٔ دیگر از جنّ که اینهارا دیدند

دوری از ایشان نمودند و خداوند بالهام آنهارا از آنها کرفت بجهة

آنکه معصیت الهی را نمودند که دیگر نتوانند باسمان بپرند و با ملائکه

انس بگیرند و امّا آن طایفهٔ مطیعهٔ از جن باسمانها می پرند و

ابلیس که شیطان باشد و اسم او حرث بود خود را بملائکه چنین مینمود

[illegible]

بلکه خلقی

بلکه خلقی غیر از اینها بودند و در زمین راه میرفتند مثل الارض و ایشان

میخوردند و میآشامیدند از کیاههای زمین و مرد و زن نداشتند

و شهوت زنانرا نداشتند و حب اولاد را نداشتند و حرص و طول

امل و لذت و عیش نداشتند و شب و روزی نداشتند و از بهایم و

درجانوران زمین بودند لباس ایشان برک درختان بود و از چشمها

آب میخوردند و خوراک ایشان دوای روی زمین بود پس خداوند ایشان

را دو طایفه نمود پس یک طایفهٔ آنهارا در پشت مطلع آفتاب در پشت

دریا قرار داد و شهری از برای ایشان قرار داد که درازی او دوازده هزار

فرسخ در دوازده هزار فرسخ بود و قلعهٔ از آهن از برای شهر ایشان

قرار داد که زمین را پاره کرده است و بلندی او باسمانها میرسد و اسم

این شهر جابرسا میباشد و همچنین شهری در پشت مغرب آفتاب

در پس دریا خلق فرمود و طایفهٔ دیگر ایشانرا در آنجا قرار داد و اسم

او جابلقا علم بجابلسا ندارند و خلقیکه در میان این دو شهر میباشند

در روی زمین جز از دو شهر ندارند و آفتاب بعینا بدبر اهل و سطحهای

در بعضی نسخ جابلسا نوشته

زمین از جن و نسناس و ایشان نفع از آفتاب میبرند و چون طلوع
و غروب میکند اهل جابلقا و جابلسا هیچ خبر نمیباشند و نمیدانند
زیرا که آفتاب بر آنها نمیتابد پس کسی عرض کرد یا امیر المؤمنین پس چگونه
ایشان زندگی میکنند و حال آنکه نور آفتاب بایشان نمیتابد حضرت
فرمودند که ایشان بنور خدا روشنائی میابند که روشن تر از نور
آفتابست و نمیدانند که آفتاب و ماه و ستاره را خلق فرموده است
یا نه پس بعضی مردم عرض کردند یا امیر المؤمنین شیطان کجاست حضرت
فرمودند ایشان شیطان را نمیشناسند و اسم او را هیچ نشنیده اند
و غیر از خدا کسی را نمیشناسند و ناخوش نمیشوند و نمیمیرند تا روز
قیامت شب و روز ندارند پس خداوند خواست که خلقی را خلق نماید
بعد از آنکه هفت هزار سال از خلقت جن و انس گذشته بود پس
خداوند پرده را از پیش چشم ملائکه برداشتند و فرمودند نگاه کنید
و ببینید که آیا راضی بطاعات و اعمال اهل زمین میشوید چون ملائکه
نگاه نمودند و اعمال بد ایشان را دیدند بغضب بجهة خدا از

اعمال

اعمال ناشایسته در آمدند و عرض کردند پروردگارا این خلق ضعیف
و ذلیل تو میباشند روزی ترا میخورند و بر روی زمین تو راه میروند
و معصیت ترا میکنند و تو برایشان غضب نمیفرمائی پس خطاب رسید
که میخواهم خلیفهٔ در زمین قرار بدهم ملئکه عرض کردند پروردگارا
آیا کسی را قرار میدهی که خون یکدیگر را بریزند و فساد در زمین نمایند
مثل جن و نسناس و ما ترا عبادت میکنیم خطاب رسید که آنچه من
میدانم شما نمیدانید پس جن و شیطان را در اطراف زمین و
دربیابانها و آدم را خلق فرمود و پرده در میان جن و شیاطین
و اولاد آدم قرار داد که آدم و اولاد آدم آنها را نبینند

فائده بدانکه بعضی از حکما گفته اند که خداوند شش هزار عالم خلق
فرموده است در قبهٔ نه فلک و هفت زمین و هیجده عالم بالا و
شانزده عالم سفلی اما عوالم علیا ۱ عقل ۲ روح ۳ نفس ۴ طبیعت
۵ جوهر ۶ عرش ۷ کرسی و هفت آسمان ۱۴ جسم ۱۵ شکل ۱۶
آتش ۱۷ هوا ۱۸ اما عوالم سفلی ۱ جهل ۲ ظلام ۳ جهنم

۴ مریخ ۵ عقیم ۶ عقبوس ۷ حوت ۸ ثور ۹ صخره و هفت زمین
آب و خاک بدانکه خداوند عالم بجهة امتحان و ابتلاء بندگان خاص
خود را ببلیات مبتلا میفرماید تا آنکه معلوم شود بر خلق که خوب کیست و بد کیست
و در حدیث از حضرت صادق آل محمد ع منقولست که آنحضرت فرمودند که
نفرستاده است خداوند پیغام آوری را مگر آنکه در امت او دو شیطان
میباشد از انس و جن که اذیت و آزار میکنند آن پیغام آور را و مردم
را بعد از آن گمراه میکنند پس دو شیطان حضرت نوح یکی فنطیطغوض
و یکی خدام بود و اما دو شیطان حضرت ابراهیم یکی فکند و یکی رزام
بود و اما دو شیطان موسی یکی سامری و یکی و عقیا بود و اما دو
شیطان عیسی یکی فیونس و یکی مرغیون بود و اما دو شیطان محمد
یکی جبتر و یکی ذربق بود و صریح بر این مطلب است قوله تعالی که میفرماید
وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ
إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا و همچنین گردانیدیم ما از برای هر
پیغام آوری دشمنی از شیطانهای و جن که بدی قول را بعضی ببعضی
میرسانند بجهة اذیت و آزار نبی پس باید دانست که مؤمن همیشه
ببلا مبتلا میباشد و اگر چه بسوراخ موش یا بقلهٔ کوه برود خداوند
کسیرا

کسیرا میفرستد که او را اذیت کند تا او صبر کند و اجر بیابد و در بعض
اخبار دیدم که حضرت موسی روزی عرض کرد که پروردگارا چنان کن
که مردم مرا دوست دارند و بدی و غیبت مرا نکنند و اطاعت مرا
در عبادت نمایند خطاب مستطاب از رب الارباب باو رسید که ای
موسی من اینکار را از برای خودم نکرده ام چگونه از برای تو میکنم
من ایشان را از کرم خلق کرده ام حیات و ممات و دنیا و آخرت
روزی ایشان با منست با وجود این شریک از برای من قرار میدهند
و کفر میگویند و ما با بندگان بسهل معامله میکنیم و این روزها با
ایشان دست بدست میگردانیم و چون خداوند دنیا را سر کوب شده
قرار داده است لهذا در آخرت جزای هر کس را میدهد فائده
بدانکه از کتاب جفریه منقولست که حضرت جبرئیل بر حضرت آدم چهار
مرتبه یا چهل مرتبه نازل شد و همچنین بر حضرت شیث و بر نوح ۱۲
دفعه و بر ادریس چهار دفعه و بر حضرت ابراهیم پانصد یا پنجاه مرتبه
و بر موسی نهصد یا نود مرتبه و بر سلیمان چهل دفعه و بر حضرت محمد
مصطفی چهارده هزار دفعه و اختلافات دیگر در هر یک از مسطورین
میباشد واللّه العالم فائده بدانکه مردم میگویند

که خدا در اول خلقت اولاد آدم بحضرت آدم امر نمود که دختران
خود را بپسران خود بدهد غلط است بلکه بعضی اخبار وارد است
از ائمه اطهار که خداوند دو حوریه از بهشت دنیا فرستاد یکی نزله
و اسم دیگری منزله و هر یکرا حضرت آدم بیک پسر خود داد و از
آنها دختر و پسر حاصل شد که دختر عمو و پسر عمو میشوند و آنها را بهم
دادند و اولاد از ایشان حاصل شد و حضرت صادق ع میفرماید که
خدا اجل است از اینکه پیغام آوران معصومان و امامان را از
حرام خلق بفرماید هرگاه چنان باشد که مردم میگویند و اگر حدیثی
یافت شود باین مضمون در کتب شیعه محمول بر تقیه است و در اخبار
وارد است که حوریه و جنیه آوردند و هر یکرا بیکی از اولاد آدم دادند
آنچه خوش صورتان میباشند از حوریه اند و آنچه بدصورتان میباشند
از جنیه اند اگرچه این حدیث تخلفات بسیار دارد زیرا که دو نفر
از صلب یک پدر و بطن یک مادر بهم میرسند یکی خوب صورت
و دیگری بدصورت بدانکه از اخبار مستفاد میشود که عالم ذر
بوده است و آن سه است ذر اول و ذر دویمی و ذر سیمی پس در ذر اول
خداوند

خداوند عرض ولایت ائمه و تکالیف را بر خلق نمود و در ذر دویمی
آتش افروخت از برای ایشان که از او بگذرند و در ذر سیمی ایشان
را از پشت آدم بیرون آورد که آدم آنها را دید و جواب و سؤال
نمود با خداوند در بابت اختلافات خلقت ایشان و ممکن است
که همه یکی باشند و ممکن است که مختلف باشند چنانچه این ظاهر است
و بعضی انکار ذر را نموده اند که میگویند عالم ذری نبوده است این
مخالف اخبار است و بعضی میگویند عالم ذر هر کس در باطن همین
دنیای اوست که عالم علیحده نمیباشد این نیز مخالفت با بسیار از
اخبار دارد و بعضی قائل بوجود عالم ذر شده اند و میگویند که
چون آتش را خداوند در آنعالم افروخت و امر نمود مردم را که
از او بگذرند هر کس گذشت آتش بر او سرد شد و در این دنیا از
اهل طاعت میشود و هر کس داخل آتش نشد در این دنیا از اهل معصیت
میشود زیرا که این عالم کشف از آن عالم میکند پس هر چه آنجا شده است
اینجا هم میشود زیرا که اینعالم دنیا عکس آنعالم است چون پرده از

ازمیان برداشته میشود عکس آنعالم در این عالم میافتد والا
اینعالم حقیقت ندارد و حمل حدیث مشهور السَّعیدُ مَن سُعِدَ
فی بَطنِ اُمِّهِ وَالشَّقِیُّ مَن شَقِیَ فی بَطنِ اُمِّهِ را باین نهج تفسیر
کرده اند یعنی سعید کسی است که سعید باشد در شکم مادرش و شقی کسی است
که شقی باشد در شکم مادرش و مراد از شکم مادر عالم ذر را گرفته اند
و این تخلفات بسیار دارد **بدانکه** باید اعتقاد نمود
بعصمت ملئکه که ایشان معصومند و گناهی نکرده اند و خواب
و خوراک ندارند بجز از عبادت پروردگار و بهر شکل میتوانند برآیند
نظر باینکه جسم لطیف میباشند بجز از شکل سگ و خوک نظر بحدیث
وارد در این باب و همان جسم صاحبان پرها میباشند
نظر بآیهٔ اُولُوا اَجنِحَةٍ و آنچه مردم میگویند که هاروت و ماروت
دو ملک بودند و شراب خوردند و قتل نفس کردند که زنا کنند با ضعیفهٔ
زهره نام و اسم اعظم را ایشان بزهره دادند و زهره باسمان
رفت غلطست پس اگر حدیثی در کتب شیعه باین مضمون یافت

شود محمول

شود محمول بر تقیه است بلکه ایشان دو مرد صالح بودند و از کثرت
عبادت ایشان آنها را ملک میگفتند و بعد بنافرمانی الهی
معذب شدند در دنیا بجهت اینکه عذاب دنیا را خود اختیار بر
عذاب آخرت نمودند بعد از آنکه خدا آنها را مخیر میان عذاب
دنیا و آخرت نمود و اقسام جن بهر شکلی میشود حتی بشکل سگ و
خوک و خواب و خوراک دارند و قوت آنها بو نمودن استخوان
و سرگین است چنانچه در حدیث است و مسکن اینها در مزابل
و خرابات است **فائده** بدانکه هر یک از ائمه کنیه داشتند
کنیهٔ امیرالمؤمنین ابوالحسن کنیهٔ امام حسن ابومحمد کنیهٔ امام حسین
ابوعبدالله کنیهٔ زین العابدین ابوالحسن و ابومحمد کنیهٔ امام محمد
باقر ابوجعفر اوّل کنیهٔ امام جعفر صادق ابوعبدالله کنیهٔ امام
موسی کاظم ابوالحسن اوّل کنیهٔ امام رضا ابوالحسن ثانی کنیهٔ
امام محمد تقی ابوجعفر ثانی کنیهٔ امام علی النقی ابوالحسن الثالث
کنیهٔ امام حسن عسکری ابومحمد ثانی کنیهٔ حضرت صاحب ابوالقاسم

فائده بدانکه فقر بر سه قسم است اوّل قول رسول خدا که فرموده
اَلْفَقْرُ فَخْرِی یعنی فقر فخر منست و مراد از این فقر فقر و احتیاج بسوی
خداست نه فقر و احتیاج بغیر خدا دوّیم قول آنحضرتست اَلْفَقْرُ سَوَادُ
الْوَجْهِ فِی الدَّارَیْنِ یعنی فقر سیاهی رو میباشد در دنیا و آخرت و این فقر
احتیاج بخلق است نه بخدا سیّم قول آنحضرتست که فرموده اَلْفَقْرُ
کَادَ اَنْ یَکُونَ کُفْراً یعنی فقر نزدیکست بکفر برسد و این فقریست که گاهی
شخص محتاج بخلق شود و گاهی محتاج با یشان نشود و در صورت احتیاج
نزدیکست که بکفر برسد بدانکه در اعراف جمعی
میباشند که مردم ایشانرا میشناسند بخوبی و بشفاعت کردن
و ایشان مردم را میشناسند با یمان و کفر و آنها ائمّه اطهار میباشند
و در بعض اخبار وارد شده است که جعفر و حمزه و عبّاس نیز در اعراف
بارو های سفید نورانی میباشند دو حبیب اعتقاد نمودن بانکه
بهشت در دارد یکی از برای پیغام آوران و صدیقانست که از آن در باید
داخل بهشت شوند و یکی از برای شهیدان و صالحانست و باقی دیگر از برای
شیعیانست بدانکه بعضی گفته اند که خداوند طینت مؤمن را
ازده

ازده قبضه خلق فرموده است از عوالم دنیا قلب او را خلق فرموده است
و سینه اش را از کرسی و عقل او را از آسمان هفتم و علم او را از آسمان
ششم و وهم او را از آسمان پنجم و وجود او را از آسمان چهارم و خیال او را
از آسمان سیم و فکر او را از آسمان دویم و حیات او را از آسمان اوّل
و جسد او را از زمین خلق فرموده است و امّا طینت کافر را
بعکس مؤمن خلق فرموده است از ده چیز از عوالم اسفل قلب او را از ثور
و سینهٔ او را از ثور و دماغ او را از ارض شقاوت و علم او را از ارض
طبع و وهم او را از ارض نفاق و حیات او را از آسمان اوّل
و تفصیل هر یک در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و بنا بر بعضی
دورهٔ این دنیا صد هزار سال است و از زمان فوت شدن حضرت
آدم تا بحال که ۱۳۰۴ سنه میباشد ده هزار کسری گذشته است نود هزار سال
میباشد تا قیامت تا خدا وند چه خواهد و الله العلم بحقایق الامور
و از حدیث گذشته معلوم شد که جنّ داخل بهشت نمیشود بلکه مؤمنین
جنّ در اعراف میباشند و در ایمان سه قول است میان علما
اوّل آنستکه شخصی تصدیق نماید خدا و رسول و ائمّه را در قلب خود

نه مجرّد دانستن بدون اعتقاد قلبی و تصدیق و این قول را جمعی از
امامیه قائلند دوم آنستکه اعتقاد بالقلب و اقرار بزبان است
و این قول خواجه نصیر طوسی است در تجرید علی ما حکی عنه سیم
آنستکه اعتقاد بالقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان و جوارح باشد
و این مذهب شیخ مفید و بعضی از محدثین است علی ما حکی عنهم
و نقل من کتبهم بدانکه هفت آسمان
خداوند خلق فرموده است و بعد از آن کرسی است و بعد از آن عرش است
عرش را فلک الافلاک و فلک الاطلس و محدّد الجهات میگویند
و کرسی را فلک ثوابت میگویند و آسمان هفتم فلک زحل است و
از نور است و اسم او غریبان است و آسمان ششم فلک مشتری است
از یاقوت زرد است و اسم او دوائل است و آسمان پنجم فلک
مریخ است و از فیروزه است و اسم او دهان است و آسمان چهارم
فلک شمس است و از دُر سفید است و اسم او مالنست و آسمان سیم
فلک زهره است و از سیم است و اسم او فیدانست و آسمان دوّم
فلک عطارد است و از زر سرخ است و اسم او افلون است و آسمان
اوّل

اوّل فلک قمر است و از زبرجد سبز است یا از دُر سفید است و اسم او
برقیا است و در کتاب معالم الدین مذکور است که آسمان اوّل بنور محکم شده
و آسمان دوّم مرمر سفید است و آسمان سیم آهن است و آسمان چهارم
مس است و آسمان پنجم نقره است و آسمان ششم زر است و آسمان هفتم
یاقوت است سرخ است فائده بدانکه زمین هفت
زمین است هفتم ارض شقاوت است و نام او لبسرا است و او جای
دیو است زمین ششم ارض الحادث است و نام او سجّین است و جای
دوزخیان است زمین پنجم ارض طغیان است و نام او بعثری است
و جای عقربانست زمین چهارم ارض شهوت است و نام او رابطی است
و او جای تخت شیطانست زمین سیم ارض طبع است نام او سجانست
و جای جنّ است زمین دوّم ارض عاد است و نام او بسیط است
و جای بادست زمین اوّل جای نفوس است و نام او دیوان است
و جای آدمیان است و امّا انکار کردن چیزی را
که اجماعی است در او دو قول است اوّل آنستکه انهم مثل انکار

ضروری دینست دویم آنستکه نه چنین نیست و منکر او کافر
و مرتد نمیشود و امّا انکار ضروری مذهب کردن از دین
خارج نمیکند کسی را لکن از مذهب بیرون میرود مثل
انکار حج تمتع و انکار حلال بودن متعه و انکار حیّ علی خیر
العمل گفتن در اذان و از جمله ضروریات دین است کعبه پس تعظیم او
واجب است و انکار او و استخفاف باو و حدث کردن در او موجب
کفر است و باید دانست که خداوند گناهان را بعد از توبه میآمرزد
و هرگاه مؤمن پیش از توبه نمودن بمیرد مانده است برحمت خدا
هرگاه گناهکار را آمرزید که برحمت اوست و هرگاه معذب فرمود

بعدالت اوست

در بعضی اخبار وارد شده است که در قیامت آتشی افروخته
مینمایند و دیوانها و اطفال کفار و مستضعفین و پیرهائیکه درک
زمان پیغامبر را نکرده اند لکن شعور نداشته اند و ابلهها را امر
میکنند که داخل آتش بشوند پس هرگاه اطاعت نمودند و داخل آتش
شدند آتش بر ایشان سرد و سلامت میشود مثل روز زرات
و اهل

و اهل بهشت میباشند و داخل بهشت میشوند و هرگاه اطاعت نکردند
و داخل آتش نشدند از اهل جهنم میباشند و داخل در جهنم میشوند و مراد
از مستضعفین چنانچه دانستی سابق بر این کسانی میباشند که نه راهی بکفر
دارند که کافر شوند و نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند مثل بسیاری از
زنها و مردم صحرانشین که چندان صیت اسلام و کفر بگوش ایشان
برنخورده است و اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند و حق و باطل را از هم
فرق نکرده اند نه کافرند و نه مسلمان و در بعضی اخبار وارد است که
مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ میباشند یعنی منتظر امر خدا میباشند تا خداوند
چه امر فرماید و در حدیثی وارد است که در قیامت خداوند خلق را تازه
خلق میفرماید و بهشت میفرستد و چون حساب و کتاب قیامت بهمه
سر طرف شد و بهشتی به بهشت و جهنمی بجهنم قرار گرفتند و پردهای بهشت و جهنم
افتاده شد خداوند عالمی دیگر و زمینی و آسمانی دیگر و خلقی دیگر خلق میفرماید
که از جنس زن و مرد نیستند و چون دوره ایشان بسر میآید و قیامت
ایشان قیام مینماید و حساب ایشان کشیده میشود اهل جهنم ایشان
بجهنم و اهل بهشت ایشان به بهشت داخل میشوند باز خداوند آسمانی

دیگر و زمینی دیگر خلق میفرماید و همچنین آنقدر که خدا وند بخواهد چنانچه
براین مضمون اخبار وارد شده است و مرحوم محدث مجلسی ره
در کتاب سماء العالم ذکر او را کرده است و بیش از خلقت این زمین
و این آسمان هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق فرموده است
و از برای هر عالمی و آدمی دوره قرار داده است که دوره آنها که
بسر رفت قیامت آنها قیام نمود و حساب اهل آنعالم کشیده شده است
و اهل جهنم او بجهنم و اهل بهشت او به بهشت داخل شده اند و در هر
عالمی پیغمبر ما محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین ع و ائمه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین حجة خدا بوده اند بر مخلوقات آنعالمها و هر یک از مخلوقات
آنعالمها غیر از دیگری بوده اند و همچنین ایشان حجة خدا میباشند
بر اهل عالمهای آینده که بعد از قیامت خلق میشوند نظر بعموم
وَهُمْ حُجَجُ اللهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأُولَى و نظر
باخبار وارده در باب چون رساله بجهة عوام است و اعتقادات
واجبه و لازمه مختصر است اختصار براولی است و تفصیل این مطلب
رسالهاینها را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام

بدانکه شرک بر دو قسمت اول شرک جلی و آن عبارت است از آنکه
عبادت غیر خدا را بکند در ظاهر و آشکار مثل عبادت نمودن بت
و سنگ و ماهی و درخت و ستاره و ماه و آفتاب و گاو و گوساله و آتش
و دختر و پسر و آدم و حیوان و نبات و جماد خواه شکل باشد مثل صلیب
که شکل دار کشیده حضرت عیسی است که از اعتقاد او را خاچ میگویند خواه
از چیزی او را بتراشیده باشند یا آنکه صورتی باشد که در چیزی او را کشیده باشند
و خواه آن چیز شکل پیغام آوری یا امامی باشد و خواه شکل غیر از اینها باشد و خواه
آنکسی را که عبادت میکنند پیغام آور یا امام باشد یا غیر اینها و اینها از عبادت
نمودن شرکت بخداوند و روز قیامت که میشود عابد و معبود را بغیر از امام
و پیغام آوران داخل جهنم خواهند نمود نظر بعموم آیه اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ
حَصَبُ جَهَنَّمَ وَاِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ اُولٰئِكَ عَنْهَا
مُبْعَدُونَ و چون پیغام آور ما حضرت محمد مصطفی ص این آیه را خواند
بر اصحاب خود ابن زبعری که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم با محمد ص
مجاجه میکنم پس آمد بخدمت حضرت و عرض کرد که یا محمد ص آیا عیسی و موسی را
مردم عبادت نکردند که بعضی از نصاری گفتند عیسی خدا است و بعضی از
ایشان گفتند که پسر خدا است و بعضی از یهود گفتند که موسی خدا است و

غایب شده و بعضی از ایشان گفتند که عزیز پسر خداست حضرت فرمودند که بلی
ولکن لفظ ما در آیه از برای غیر ذوالعقول است و پیغام آوران از آیه
تابعیه بیرون میروند که خداوند با ایشان نیکوئی کرده است و در تفسیر علی ابن
ابراهیم و در سماء العالم که جلد هفتم بحار الانوار است مرویست از حضرت که
روز قیامت که میشود ماه و آفتاب را مثل دو گاو دیکه پی نموده باشند در
جهنم می اندازند که آنها که عبادت ایشان را نموده اند ببینند که خودشان
و معبود ایشان در جهنم می باشند یا آنکه ایشان هم راضی شدند که معبود
شوند یا آنکه نفلیسوزند مثل سنگ که بیروح است و از آتش المی باو نمیرسد
بهر حال راوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شما روایت وارد شده است
که نور ماه و آفتاب از نور شماست چگونه نور شما بجهنم میرود حضرت
فرمودند که نور ما را از ایشان میگیرند و داخل جهنم میکنند ایشان را
و قول باینکه باید صورت مرشد را در نماز و روزه و غیر از اینها از
عبادات بنظر آورد و ایشان را عبادت نمود زیرا که ایشان واسطه
فیض میانه خدا و مردمند و مردم تاب عبادت خدا را ندارند زیرا
که بمقام قرب نرسیده اند غلط است و شرک است و مرشد پرستی است
نه خدا پرستی و همچنین قول باینکه باید صورت پیغام آور یا امام را در
عبادت

عبادت بنظر آورد و این نیز غلط است و شرک است و قول باینکه کاف
خطاب در إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی ترا عبادت میکنیم و از
تو یاری میجوئیم راجع بامیرالمؤمنین است غلط است و همچنین قول باینکه مراد
از هُوَ در قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ امیرالمؤمنین است و تفصیل این را در مشکاة
الانوار نوشته ام دویم شرک خفی است و آن پرستیدن چیزهای
دیگر است مثل دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال و هوای نفس و ریا
و غیر از اینها و اینها هم بمنزله شرک بخداست مثل نماز کردن از برای غیر که بگویند
خوب آدمی است یا تعزیه گرفتن بجهة شهرت چنانچه بعضی کارشان این است خداوند
حفظ نماید و نظر بعموم وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا نباید احدی را در
عبادت با خدا شریک نمود و اما زیارت خانه کعبه زادها الله شرفا
و قبرهای ائمه را از قبیل شرک عبادتی نیست زیرا که خداوند اذن بزیارت
اینها داده است پس در حقیقت زیارت اینها عبادت خداوند است
پس عبادتی که برای غیر خداست آن عبادت شرکی است که آن غیر را با خدا
شریک نموده است در عبادت

چون سر مقدس مبارک حضرت سید الشهدا در کوفه بر درخت آویختند این آیه را خواند
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود باشد که بدانند آنها
که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود باز خداوند
میفرماید لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی گمان مکن
که خدا غافل است از آنچه میکنند ظالمان

پس این آیه مبارکه در شأن آن بزرگواران نازل شده و خداوند فرموده است که
ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب
من قبل ان نبرأها لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم
یعنی نمیرسد بشما مصیبتی در زمین و نه در خودهای شما مگر در نامه نوشته ایم پیش
از آنکه نفس شما را بیافرینیم تا آزرده نشوید بر آنچه فوت میشود از شما و شاد
نگردید بآنچه داده است بشما ایضا خداوند فرموده است که
ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا
اثما ولهم عذاب مهین یعنی گمان مبر که مهلتی که داده ایم کافران را
که بهتر است از برای ایشان ما مهلت نداده ایم ایشان را مگر برای آنکه زیاد کردانند
گناهان خود را و از برای ایشان است عذاب خوار کننده

کعب الاحبار از کتب متقدمه نقل میکرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد
و فتنه‌ها که حادث خواهد گردید پس گفت از همه فتنها عظیم‌تر و از همه مصیبتها شدیدتر قتل
سید الشهدا حسین بن علی خواهد بود و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است
ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس و اول فسادهای عالم
کشتن هابیل بود و آخر فسادها کشتن آنحضرت است

بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بآنکه حضرت رسول شفاعت کننده گناهکاران است
در قیامت و رحمة للعالمین است در دنیا و آخرت و اختیار بعضی از
احکام را خداوند باو داده است که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند
آنچه را که میخواهد باذن خداوند و خداوند باو علمی داده بود که میدانست
که خدا چه میخواهد و چون خداوند نمازهای پنجگانه را در اول دو رکعت
دو رکعت واجب کرده بود پس زیاد کرد آنحضرت بر نماز ظهر در حضر
دو رکعت و بر نماز عصر دو رکعت و بر نماز مغرب یک رکعت
و بر عشا دو رکعت و آنچه خدا واجب کرده بود در سفر ساقط نمیشود
و آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط میشود بجهت آنکه آنحضرت رحمة

باید اعتقاد نمود باینکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله درس نخوانده بود و کسی اورا تعلیم نکرده بود از حق دانش امی بود یعنی

للعالمین است و شفقت از برای امت خود بیش از حضرت که ظاهر شود در سفر
مگر در نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرد ساقط نمیشود تا آنکه بالمره
آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود در سفر بدانکه چون حضرت
فاطمه ع متولد شد وقت مغرب بود و حضرت رسول ص باین شکرانه یک
رکعت نماز بر نماز مغرب زیاد کرد و چون حضرت امام حسن ع در وقت
ظهر بود متولد شد حضرت باین شکرانه دو رکعت زیاد نمود بر نماز ظهر و چون
حضرت امام حسین ع متولد شد هنگام عصر بود حضرت بجهة این شکرانه
دو رکعت بر نماز عصر زیاد نمود و از این جهة است ارث زن نصف
ارث مرد است اگرچه علت دیگر در ارث و در نماز هست و چون
حضرت فاطمه ع تنها دختر بود و ما در اصل است یک رکعت اصل باقی
ماند و دو رکعت فرع ساقط شد در سفر و نماز عشا هم علتی دارد
که در مشکوة الانوار ذکر کرده ام و ایضا خدا حرام نمود شراب را و آنحضرت
حرام نمود هر مست کننده را و واجب کرد خدا روزه ماه مبارک رمضان
و سنت نمود رسول خدا ص روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را و بعضی
چیزهای دیگر را آنحضرت مکروه نمود و دیه چشم و دیه نفس را رسول
خدا

خدا وضع نمود و غیر از اینها بسیاری را آنحضرت حلال و حرام و مکروه و مستحب
نمود خدا و بندا اجازه فعل آنحضرت را فرمود بدانکه واجب است
اعتقاد نمودن باینکه بعد از آنکه روح از بدن هر کسیکه مفارقت میکند تعلق
میگیرد بقالب مثالی که مثل این قالب است از عالم برزخ لکن لطیف است از این
جهة است که چشم ظاهری او را نمی بیند و قول باینکه روحها در عالم برزخ بجثه دان
مرغ سبز میروند و در عرش است قول بعض از عامه است و غلط است و هرگاه چیزی
باین مضمون یافت شود محمول بر تقیه است و قول باینکه ارواح در قندیلها
میباشد و در عرش آویخته است صحیح نیست و حدیث او محمول بر تقیه است و باید
اعتقاد نمود باینکه روح بعد از مفارقت از بدن می بیند نعش خود را و همراه اوست و غسل
دهنده و بردارنده و کفن کننده خود را می بیند اگر اهل خیر است میگوید تعجیل نمائید
در زود مرا بمکان خود برسانید و اگر بدکار است التماس میکند که نعش مرا دیر ببرید یا
دیر بردارید و کسی سخن او را نشنود و باید اعتقاد نمود باینکه هر کس در حال جان کندن
از خوب کار و بدکار منزل خود را در بهشت و جهنم می بیند و باو منزل او را نشان
میدهند پس مؤمن خوب کار بجهة شوق ملاقات ائمه ع و مکان خوب خود اشک
سرد از چشم راستش بیرون می آید و بدکار و منافق و کافر اشک گرم از چشم
چپش بیرون می آید و گرمی اشک بدکار بجهة سوختن دل اوست که خونابه دل و جگر
اوست که از سوراخ گوشه چشم او بیرون میاید و باید دانستکه اموال میت

را در وقت جان کندن در نزد چشم او بصورت در می آورند و کشتش میزنند
و از این جهت است که ارث و فایکسی نمیکند وجب است اعتقاد نمودن
بسؤال قبر اجمالا و دانستن اینکه سؤال از مؤمن محض یا کافر و منافق محض
میکنند یا از همه کس سؤال میکنند واجب نیست اگرچه در بعض اخبار وارد
شده است که از مؤمن محض و کافر محض سؤال میکنند و از سایر خلق نمیکنند
چنانچه در کافی مرویست از ابی بصیر که میگوید عرض کردم بخدمت حضرت
صادق که اَصْلَحَكَ اللّٰهُ مَنِ الْمَسْئُولُونَ فِي قُبُورِهِمْ قَالَ مَنْ
مَحَضَ الْایمان وَمَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ قَالَ قُلْتُ بَقِيَّةُ هٰذَا الْخَلْقِ
قَالَ يُلْهَوْا وَاللّٰهُ عَنْهُمْ و بهمین مضمون حدیثی از عبد الرحمن از
آنحضرت روایت میکند بدانکه اعمال مردم مجسم میشود و با صاحب خود
داخل بر قبر او میشود اگر عمل خوب است بصورت خوب میشود و اگر عمل او بد است
بصورت بد میشود و عمل هر کس مونس اوست تا قیامت و باین مضمون احادیثی
در کافی مرویست از هشام ابن سالم از حضرت صادق و تفصیل او را در
کتاب سیف الشیعه نوشته ام وجب است اعتقاد نمودن باینکه بعد از دفن
نمودن میت و برگشتن مشایعت کنندگان روح در بدن اصلی انسان
تعلق میگیرد بجهت سؤال و جواب نور سیم در اعتقادات متعلقه
بفشار قبر است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بضغطهٔ قبر یعنی فشار قبر که میت
را در قبر بعد از دفن زمین فشار میدهد در حالیکه روح فی الجمله با و تعلق
آورد و اعتقاد اجمالی کفایت میکند دیگر واجب نیست که اعتقاد
نماید

نماید که آیا زمین بطول یا بعرض یا بیالا و یا بپائین یا همه قسم فشار میدهد
چنانچه واجب نیست دانستن اینکه آیا مؤمن را فشار میدهد یا کافر را
فشار میدهد یا مؤمن و منافق را فشار میدهند اگرچه در بعض اخبار
وارد شده است که فشار قبر از برای مؤمن کامل نمیباشد چنانچه از شیخ کلینی رحمه الله
در کافی از ابو بصیر که میگوید عرض کردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق ابی
جعفر محمد الصادق که فدای تو شوم پس فشار کجاست حضرت فرمودند
هَیْهَاتَ مَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْهَا شَيْءٌ تا آخر که حاصل مضمون او
این است نمیباشد از برای مؤمن فشار قبری بخدا قسم که این زمین فخر میکند
بآن زمین پس میگوید راه رفته است بر پشت من مؤمن و بر پشت تو راه
نرفته است ولکن در کافی ایضا مرویست از ابو بصیر که میگوید عرض کردم
کردم بخدمت حضرت صادق که آیا کسی هست که خلاصی داشته باشد از فشار قبر حضرت
فرمودند که پناه میبرم بخدا از فشار قبر چه بسیار کم است کسیکه خلاصی یابد از
فشار قبر و تفصیل مسئله را با اخبار در کتاب ما که مسمی است بسیف الشیعه
نوشته ام هر گاه کسی بخواهد اطلاع بیابد بتفصیل او رجوع بآن کتاب نماید
و باید دانست که فشار قبر مختص بقبر نیست پس هر گاه کسی را در دار کشیده باشند
خداوند امر میفرماید که هوا او را فشار میدهد سخت بلکه هوا سخت تر
از فشار زمین فشار میدهد و خدای هوا و زمین یکی است و همچنین هر گاه
کسی را در دریا بیندازند و یا آنکه او را حیوانی بخورد و غیر از اینها

و وجبست اعتقاد نمودن باینکه روح بعد از سؤال وجواب و بعد از فشار از
بدن اصلی عنصری میت که در دنیا بود مفارقت مینماید و داخل قالب مثالی
میشود واگر از اهل جهنمست روح بآن قالب معذب میشود واگر از اهل بهشت
روح بآن قالب راحت میکند واین خلاف عدالت نیست زیرا که روح راحت
و محنت را درک میکند نه بدن بی روح خواه روح در این بدن باشد یا در غیر
این بدن مرده را هرچه با و بکنند چیزی نمیفهمد اگرچه اورا پاره پاره کنند یا
بسوزانند یا انواع نعمتها بر او بریزند   و آیا قالب مثالی قالب علاحده
میباشد که خدا اورا خلق فرموده است یا قالب مجردی است در میان
همین قالب که مثل مغز است واین قالب دنیائی مثل پوست اوست
اوّلی از اخبار معلوم میشود و بدوّمی بعضی قائل شده اند و منافات
ندارد قول دوّمی با اوّلی میشود همان باشد والله العالم و بعضی
گفته اند که قالب مثالی هرکس در نزد موت او خلق میشود و بعضی گفته اند
همهٔ قالبهای مثالی خلق شده اند و در عالم مثالی موجودند و بعضی
گفته اند که قالب مثالی عبارتست از بدن لطیفی که در میان این بدن
کثیف است و بعضی گفته اند که پیغمبر و امام عم قالب مثالی دارند و بعضی
گفته اند ندارند و از آمدن امیرالمؤمنین ع در سر نعش خود که حسنین اورا
برداشته بودند و میبردند که دفن کنند چنین معلوم میشود که ایشان هم قالب
دارند و هم چنین از نشان دادن امیرالمؤمنین ع پیغام آور را در مسجد قبا
بابوبکر

بابوبکر و حضرت با و فرمود که ای ابوبکر آیا کافر شدی بخدائیکه ترا از خاک
خلق فرموده است و همچنین مثل نشان دادن امام حسن ع امیرالمؤمنین را
باصحاب خود بعد از رحلت او در میانه خانه و همچنین مثل آمدن رسول خدا
و امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه در صحرای کربلا بدیدن سیدالشهداء در
تنور خانهٔ خولی ملعون و مثل آمدن پیغام آوران گذشته بدیدن و زیارت
آنحضرت واحتمال هم دارد که اینها همه بقالبهای اصلی باشند نه بقالب مثالی
و بخصوص حدیثی در این باب تا بحال برنخورده ایم اگرچه عموم حدیث قالبی
در این باب شامل آنها میشود

بلکه از حدیث اِذَا اَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَیْراً نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةً بَیْضَاءَ
وَفَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَوَکَّلَ بِهِ مَلَکاً یُسَدِّدُهُ واز سایر اخبار
مستفاد میشود که خداوند عالم قلب انسانرا که خلق فرموده است بشکل صنوبر است
و سه گوشه دارد یکی بطرف راست و یکی بطرف چپ و یکی در وسط و در هر یک
از سه گوشه ملکی موکل فرموده است که تسدید میکند قلب را در خیرات و مبرات
و معارف و حکمت را با نوار عالم عقل داخل در او میکند و آن نور از دایرهٔ عقل
که محیط بعوالم علیا است بشکل مخروطی از دایرهٔ عقل کل ممتدا کشیده شده
تا آنکه متصلا منتهی شده است بهر یک از سه گوشهٔ قلب و هر یک از آن سه ملک
ادخال نور در فضای هوای عالم قلب میکند و در مقابل هر یک از سه ملک
یک شیطان از عالم جهل موکل است که ادخال ظلمت را از دایرهٔ جهل که محیط است
بر عوالم سفلی و از ما تحت ظلمت صعود نموده بطرف قلب بطریقیکه نور عقل تنزل
نموده و افکار انسانی و خیالات او از خیرات
و مبرات و فسادات و شرورات
و اطاعات که هر زمانی بنهجی و طریقی است از
اثر ادخال نور و ظلمت است در قلب انسانی که هر یک
از ملک و شیطان را اعانت نمود او غالب میشود و دیگری مغلوب
میشود و در وقت غلبهٔ ملک نور داخل در قلب او میشود و در وقت
غلبهٔ شیطان ظلمت قلب او را میگیرد و اعانت نمودن انسانی
بجهة اختیاریست که دارد و باین جهة داده
مثاب و معاقب خواهد شد

جمیع پیغام آوران اجمالا و عدد آنها بروایت مشهور یکصد و بیست چهار هزار است
و بعضی یکصد و چهل هزار گفته اند و کتابهای آسمانی که بر ایشان آورده اند اگرچه بعض آنها
ناسخ بعض دیگرند و کتابهای آسمانی که نسخ نمودند بعض آنها بعض دیگر را چهار تا میباشند
اوّل توراة موسی دوّم انجیل عیسی سیّم صحف ابراهیم چهارم قرآن محمد صلی الله علیه و آله
و زبور داود ناسخ کتابی نبود بلکه بیان توراة را نمود و کتابهای آسمانی بسیار است
از قبیل صحیفه آدم و نوح و شیث و غیر از اینها از سایر پیغام آوران که از آسمان
با ایشان نازل شده و در روایتی یکصد و بیست و چهار هزار کتاب از آسمان نازل شده
و در حدیثی یکصد و چهار بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم
بیست صحیفه نازل شده و سیصد و سیزده نفر ایشان مرسل بودند یعنی فرستاده
بخلق بودند ۴ نفر سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است
و نوح ۵ نفر ایشان از عرب بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل
و محمد صلی الله علیه و آله و شش صد نفر پیغام آوران بنی اسرائیل بودند اوّل
ایشان موسی و آخر ایشان عیسی و در خبری چهار هزار بودند
و واجبست دانستن آنها را مفصلا لهذا ما اجمالا بیان کردیم و انکار نمودن
یکی از پیغمبران انکار نمودن همه است و همچنین انکار نمودن یکی از کتابهای
ایشان که خداوند از آسمان نازل فرموده است انکار همه خواهد بود و واجب است
ایمان آوردن بمشهور ایشان مثل آدم و نوح و ابراهیم و شیث و داود
و سلیمان و یعقوب و اسحق و یوسف و ذوالکفل و ایوب و شعیب و صالح
و یونس

و یونس و هود و ادریس و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و غیر از اینها که اسم
شریف آنها را خداوند در قرآن مجید بیان فرموده است و آنچه نسبت معصیت
با ایشان وارد شده است از اخبار محمول بر تقیه است بدانکه پیغمبران
اولو العزم پنج نفر بودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
معنی اولو العزم در اخبار خلاف است مشهور آنستکه پیغمبران او
لو العزم کسانی میباشند که شریعتهای ایشان شریعتهای پیغمبران گذشته را نسخ کرده باشند
و صاحبان شریعت باشند و این از حضرت صادق ع و حضرت رضا ع منقولست و از
حضرت باقر ع مرویست که ایشان کسانی میباشند که عزم بر اقرار بعهد و میثاق فضیلت
محمد و آل محمد نمودند پیش از همه پیغمبران و حضرت آدم این عزم را نداشت نظر بآیه
وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا و در روایتی از حضرت سجاد ع مرویست که اولو العزم کسانی
میباشند که مبعوث بمشرق و مغرب و جن و انس شده باشند

مصباح چهارم در توحید عبادتی است بدانکه باید دانست عبادت مختص
ذات پاک الهی است و باید خداوند را عبادت نمود و عبادت از برای غیر خدا
جایز نیست و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صفات فعلی
و اسماء الهی را نمودن غلطست پس هرکس عبادت کند ذات مقدس را
موحد است و هرکس عبادت اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره
کافر است و هرکس عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرک است پس نباید
غیر خدا را با خدا در عبادت شریک قرار داد و نیت هر عبادتی را بجهت
رضای الهی باید کرد و هر گاه کسی غیر خدا را در عبادت شریک نماید با او مشرک است
و شرک بر دو قسم است اول شرک جلی و آن عبارت است از اینکه عبادت
غیر خدا را بکنند در ظاهر و آشکارا مثل عبادت نمودن بت و سنگ و ماهی
و درخت و ستاره و ماه و آفتاب و گاو و گوساله و آتش و دختر
و پسر و آدم و حیوان و نبات و جماد خواه شکل باشد مثل صلیب که
شکل دار کشیده حضرت عیسی است که ارامنه او را اخاج میگویند خواه از
چیزی او را تراشیده باشند یا اینکه صورتی باشد که در چیزی او را کشیده باشند
و خواه آن چیز شکل پیغام آوری یا امامی باشد و خواه شکل غیر از اینها باشد
و خواه آنکسی را که عبادت میکنند پیغام آور یا امام باشد یا غیر اینها و اینها را
عبادت نمودن شرکست بخداوند و در روز قیامت که میشود عابد و معبود را
بغیر از امام و پیغام آوران داخل جهنم خواهند نمود نظر بعموم آیه

تاریخ تولد ... مطلع ... سلیمان خان
در غره شهر رجب المرجب ... خداوند او را عطا فرموده
۱۲۷۸

تاریخ تولد برادر ... صفر المظفر خداوند او را عطا فرموده
در بیست و نهم شهر صفر ... سلیمان خان
۱۲۸۸

تولد نور چشمی خانزاده ... ذی الحجة الحرام خداوند او را
در یوم یکشنبه ... خداوند او را ... عصمت
عنایت و ... فرماید
سایه پدر و مادر ... کرامت فرماید
۱۲۹۷

تولد محمد هاشم خان روز یکشنبه یازدهم
ربیع الثانی پیش از ظهر اول فصل ...
خداوند تبارک و تعالی عطا فرمود
۱۳۰۱

محمد تقی خان در روز شنبه بیست و ششم
صفر المظفر یک و نیم از آفتاب رفته
سی و یک روز از عید نوروز سلطانی گذشته
خداوند عطا فرموده
۱۳۲۴

تولد نور چشمی علی اکبر ...
در روز پنجشنبه ... خداوند او را عطا فرموده
غروب خداوند او را ... در دنیا و آخرت
خدا او را ... سایه پدر و مادر
۱۳۱۵

تولد نور چشمی ... الله تعالی
خداوند او را عطا فرموده ...
و طالع نیکو ... پدر و مادر
۱۳۱۷

تولد نور چشمی ... صفر المظفر ... صبح
در شب ... خداوند او را ...
خداوند او را عطا فرموده ... در دنیا و آخرت
کار در دنیا و آخرت ... پدر و مادر
۱۳۱۴

تولد نور چشمی ... در طلوع صبح روز دوشنبه
نهم شهر جمادی الاول خداوند او را عطا فرموده
در حفظ بدن و ایمان ... نماید
۱۳۲۱

انکم وما تعبدون حصب جهنم وان الذین سبقت لهم منا الحسنی ا
اولئک عنها مبعدون وچون پیغام آور ما حضرت محمد مصطفی صلعم این آیه
را خواندند بر اصحاب خود ابن زبعری که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم
با محمد صلعم مخاصمه میکنم پس آمد بخدمت حضرت وعرض کرد که یا محمد صلعم آیا عیسی وموسی را
مردم عبادت نکردند که بعضی از نصاری گفتند عیسی خداست وبعضی از ایشان
گفتند که پسر خداست وبعضی از یهود گفتند که موسی خداست وغایب شد وبعضی از
ایشان گفتند که عزیر پسر خداست حضرت فرمودند که بلی ولکن لفظ ما در آیه از برای
غیر ذوی العقول است وپیغام آور ان از آیه ثانیه بیرون میبرند که خداوند
بایشان نیکوئی کرده است ودر تفسیر علی ابن ابراهیم ودر سماء العالم که جلد هفتم
بحار الانوار است مرویست از حضرت معصوم که روز قیامت که میشود ماه
وآفتاب مثل دو گاو دیکپه نموده میشوند در جهنم می اندازند که آنها که عبادت
ایشان را نموده اند ببینند که خودشان ومعبود ایشان در جهنم میباشند یا
آنکه ایشان هم راضی شدند که معبود شوند یا آنکه نمی سوزند مثل سنگ که بیروح است
واز آتش المی باو نمی رسد بهر حال راوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شما
روایت وارد شده است که نور ماه وآفتاب از نور شماست چگونه
نور شما بجهنم میرود حضرت فرمودند که نور ما از ایشان میگیرند وداخل
جهنم میکنند ایشان را   وقول بآنکه باید صورت مرشد را در نماز

درروزه

درروزه وغیر از اینها از عبادات بنظر آورد وایشان را عبادت نمود زیرا که ایشان
واسطهٔ فیض میانه خدا ومردمند ومردم تاب عبادت خدا را ندارند زیرا که
بمقام قرب نرسیده اند غلط است وشرکست ومرشد پرستی است نه خدا پرستی
وهمچنین قول بآنکه باید صورت پیغام آور یا امام را در عبادت بنظر آورد واین
نیز غلط است وشرکست وقول بآنکه کاف خطاب در ایاک نعبد وایاک نستعین
یعنی تو را عبادت میکنیم واز تو یاری میجوییم راجع بامیر المؤمنین است غلط است وهمچنین
قول بآنکه مراد از هو در قل هو الله احد امیر المؤمنین است وتفصیل این را
در کتاب مشکاة الانوار نیز بیان کرده ام دویم شرک خفی است وآن پرستیدن
چیزهای دیگر است مثل دنیا ومال دنیا وعیال واطفال وهوای نفس وریا
وغیر از اینها واینها هم بمنزلهٔ شرک بخداست مثل نماز کردن از برای غیر که بگوید
خوب آدمی است یا تعریف گرفتن بجهة شهرت چنانچه بعضی کارشان این است
خداوند حفظ نماید ونظر بعموم ولا یشرک بعبادة ربه احدا نباید
احدی را در عبادت با خدا شریک نمود   اما زیارت خانه کعبه
زادها الله شرفا وقبرهای ائمه را از قبیل شرک عبادتی نیست زیرا که خداوند
اذن بزیارت اینها داده است پس در حقیقت زیارت اینها عبادت خدا
وندست نه غیر پس هر عبادتی که برای غیر خداست آن عبادت شرکست
که آن غیر را با خدا شریک نموده است در عبادت   واما تعظیم انبیاء
واولیا وائمه هدی علیهم سلام الله وعلماء وسلاطین حقه بی عیب است مادامیکه

عبادت نباشد و خم شدن بجهة غیر خدا اگر بجهة عبادت باشد شرکست خواه
بقدری باشد که بحدّ رکوع برسد یا نه و اگر بقصد عبادت نباشد و بحدّ رکوع
برسد بصورت شرکست و امّا سجود از برای غیر خدا معظم شرک فعلیست
مگر سجود ملئکه از برای حضرت آدم که سجود تعظیمی بود و انهم باذن خدا بود نه بغیر
او و تعظیم انوار مقدسه اطهار ملئکه در آن سجود نمودند